۲
۳۵

رساله مخروم المسمّی برهان الکفایه
فی السؤالات و اقتضاءه
فقط
ع

۴۳

بازدید ۱۳۵۰

کتابخانهٔ مجلس شورای ملی
نام کتاب: برهان الکفایه
مؤلف
موضوع تألیف
شمارهٔ دفتر ۲۲۴۹۰
۲۱۲۶
بازدید شد ۱۳۸۱
۲۱۲۶
۲۱۲۶

بازدید شد
۱۳۸۱

بازدید شد
۳۷ - ۳۶

رساله نجوم المسمّی برهان الکفایه
فی السؤالات واقسامه
فقط
ع

بازدید ۱۳۶۰

خطی - فهرست شده
۲۱۲۶

کتابخانه مجلس شورای ملی

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی خلق الخلق علی غیر مثال سبق وابتدع الاشیاء بقدرته وخلق اللیل والنهار والشمس
والقمر والنجوم مسخرات بامره وخلق السموات والارض والجبال والبحار بعظمته انما امره
اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون الذی عجزت الملائکة عن علم شیء من امور الا ما علمتها ایاهم
فتبارک الله احسن الخالقین والصلوة والسلام علی رسوله محمد المصطفی وآله الطیبین الطاهرین

وبعد مصنف این کتاب علی ابن محمد الشریف البکری میگوید که بدرستیکه بدرم و بخواندم
در علم نجوم از احکام استادان و کتابهای ایشان چنانم غرض آنستکه این کتاب را تصنیف
کردم زیرا که بسیار روزگار باید که با دل فارغ و مدت دراز تا کتابی از کتابهای استادان
بتمامی خوانده شود و بیک کتاب مقصود مردم حاصل نمیشود پس از روی جهد و تامل و تعب
این کتاب را جمع کردم از آنچه و بین حکما و متقدمین و مجربین و آنچه مرا استادان مرا تجربه
فرمودند تا برادران و خداوندان و رفیقان مرا که از اهل این صناعت نیستند ذخیره باشد
و هر وقتی که از روزگار فایده کافی و بهره شافی حاصل آید و نام من زنده ماند همچنان
که من حق دوستان و برادران بجا آورم چنان باید که حق دوستی و انسانیت و بیک
زادگی بجا آورند و مرا بدعای خیر یاد کنند تا حق من نیز گذارده باشند و این کتاب گزیده را
برهان الکفایة نام کردم از جهت آنکه برهان علم نجوم اندر و پیدا است و از بیرون آوردن
ضمایر و پدید کردن خبی و دلیلی چیزها طرفه چنانکه کفایت باشد و بکتاب دیگر باز نگشت حاجت

۱۱۲۲

نباید

نباید
و هر مسئله را که درین کتاب ضبط کرده شود و بسیار مسئلهای دیگر از و معلوم
گردد و هر چند علم احکام نجومی را حد و نهایت نیست این اصل که من نهادم بسیار
چیزها را کفایت باشد انشاء الله تعالی بشرایط احکام علم نجوم احکام چندین چیزها باید
تا حکم درست آید **اول** اثبات عالم و طالع و اجتماع با شعاع که پیش
از مسئله باز مولود بباید خاصه طالع آن شهر که اندرو حکم میکنیم یا بر طالع
بصورت آن شهر و بر یا بر دهان آن شهر و آنچه بکدام کوکب و بکدام برج و دلالت کند
و اندرین طالع وقت صاحب برج طالع شهر و بکدام جایگاه است و بچه دلالت
میکند باید دانست و معرفت سیر کواکب بتحقیق بدرجات و بدقایق و بطول و عرض
و بسعود و هبوط و تاقص و زائد و سیر و بطی السیر و تشریق و تغریب و ظهور و خفا
و مواضع دلایل و سهام و قبول و غیر قبول و حالات کواکب و طبایع برج
و مزاجات شان بفلک رابع و بفلک نزدیک همه نیک باید دانستن تحقیق تا حکم درست
آید و دیگر بقرابت تمام و رسانیدن نیک تا مل نظام تا بکدام کوکب و بکدام برج دلیل
میکنند از روی دلیل که بسیار باشد که قرابت شان درست تر از آن آید که طالع زمانه
و صاحب او وقت طالع که منجم نزد اهل این صناعت شمار است و الیس مصری گوید
وقت تکریس در مسئله انکاه باشد که سائل نزد منجم رسد اگر قیاس کرد یا نکرد هر دو
حکم گوید که آن وقت است که سائل و مسئول و قیاس متفق باشند یعنی سائل باتفاق
قیاس بنزد منجم رسد اهل باید گویند که وقت سوال باندازه و قصد باشد که از آن

جزء
این کتاب مرا این کفایت
در دار الخلافه طهران در مطبعه ناصریه
طبع شده در ماه صفر سنه ۱۲۷۵

و اهل هند و فارس گویند که اختلاف مسئله اندازه اختلاف سوال سائل باشد و هر وقتی
که باشد سائل سوال نکند الا باتاثیر فلک و ما نیز همچنین میگوییم و لیکن قول هر سی صواب تر
معرفة بقاء و دلالت مسئله که چند گاه باشد هم مختلف است بطلیموس گوید تا آنگاه
که آفتاب یکدور بگردد و چون مسئله روزی بود چون شب بود مدت یکدور قمر اندر فلک
و ابیس مصری گوید تا یکدور بگردد کوکبی که دلیل مسئله است یا رب طالع و صیدوان و اهل
فارس گفته اند بقاء مسئله تا آنگاه بود که ضمیر دیگر آرد و بعضی مسئله دیگر بگردد و متقدمان گویند
تا آنگاه بود که دلیل مسئله بر هر چهار و کواکب تمام بگذرد و قول که ما بران اعتماد کردیم
و بدان کار میکنیم آنست که بقاء مسئله تا آنگاه بود که حاجت سائل زائل شود به تمام شدن
یا بناامیدی اگر سوال از کاری بود که شود یا نشود و اگر از کاری بود متوقع تا وقت دفع بود
مدت مسئله و الله اعلم اما خطا در حکم مسئله از چهار چیز بود اول از آلت قیاس که شرط صحت
مسئله باشد که آن آلت چه باشد خطا چون اسطرلاب و ربع و مانند آن دوم از رسنده
بود که نیت راست و درست سوال کردن و آنچه اندر دل دارد بزبان عبارت نتوان
کردن یا نتوانی از راه تعنت و امتحان بود سیم آنکه سوال وقت نیم روز بود یعنی وقت
زوال و نداند که آفتاب زوال گشت یا نه که هر چند اندکی دقیقه بود از ارتفاع و ظل
و ظل اندرین وقت بسیار خطا افتد اندر ساعات طالع از اقلیم جنوب و بروج چهارم آنکه
قوت سعدان یا نحسان برابر باشد بشهادت و دلالت چنانکه فرق نتوان کردن و قیاس
درست نتوان کرد و تمیز نتوان ساخت آنگاه خطا افتد و هر مسئله که ازین چهار علت بیرون

باشد صواب آید در کیفیت ضمیر کردن خداوند مسئله در بیشتر کارها که ضمیر کند مدت بیست روز
نسبت که یکدوره قمر است برابر که قمر یکدور گشته باشد و از هر فلک و کواکب نظر گرفته باشد و بیست
سائل برسیده و آنچه کمتر نباشد هفت شبانه روز تا سی شبانه روز و آنچه کم باشد
شده باشد و آنچه کم ازین است سه شبانه روز است که قمر را اندرون برج باشد و اتصال و انصراف قمر
باشد با کواکب یا سهام بقطع و آنچه ازین کمتر است یک شبانه روز تمام در فلک بیست و چهار ساعت
که طلوع و غروب ازو در برج باشد که تاثیر قطع اندر ضمیر سائل درست باشد هر چه کمتر ازین باشد
و چنین بگرفتن اندر ضمیر سائل که خطا افتد و حکم راست نیاید مگر که کار باشد قطعه سخت مانند
یا غمی بزرگ یا طمعی بزرگ که همه حواس سائل بران مشغول بود باشد آنگاه بیاید و سوال کند ان
سوال اندر سوال او نباشد الا باتاثیر فلک چون اندر طالع و بر منظر و حکم کنی بصواب آید دیگر
حذر کن از کسی که بیاید و سوال کند بتعنت یا بامتحان یا بعمد که هیچ صواب نیاید دیگر هیچ
طالع بگمان نگیری الا آنچه قرار اندیشه کرده بود و هر چه اندر دل و هم و خاطر سائل بگذشته باشد ویرا
بمی با منظر که در راست نیاید مثلا ضمیر مروج آورده باشد و تو حکم کنی باز که بدار سفر نیز حکم کنی در
ضمیر فرق بود باشد حکم سفر کنی خطا آید مگر که ضمیر را حکم احوال خویش کرده باشد آنگاه هر چه حکم کنی صواب
آید چنانکه بر مقدار هفت منزل برآید آنچه اندر همت او بود او بیرون آید از ضمیر دیگر و اعتبار
ضمیر باید که سائل همت بر آنچه ضمیر کرده باشد بنهد و هم و خاطر خود را ان منجم که خواهد راست کند
و گویند که چون روی ان منجم بمنجم سوال کنم ان را ضمیر معلق گویند و ضمیر را چون ان سخت درست

آید و دیگر چون طالع نهری تسویه راست کنی که دلیل طالع بیرون آورد و بغیر استیلاء نیز نیک بنگری تا از
کدام ستاره بهره دارد و بکدام برج منسوبست آن ستاره را نیز بدلالت مستولی تا طالع یا رکن
تا حکم درست آید آنگه معرفه بمنزل زدن بر مسائل دلیل طالع نیز و او دار است کند اگر خداوند طالع
در طالع بود یا بطالع ناظر بود و دلیلست اگر خداوند طالع ساقط بود و قمر طالع ناظر بود و دلیلست
اگر بود بخود بصاحب شرف طالع نگرد و نیز باشد یا با یا ستنت طالع نگر اندر خانه و زاده خانه
و اگر نیز باشد بصاحب حد طالع نگر و اگر نیز باشد بصاحب وجه طالع نگر و اگر نیز باشد حکم بر کوکبی
برج کوکبی بود و کوکبی که در طالع بود دلیل مسئول عنه اگر این دلیلها که گفتیم ساقط باشد نگاه کن که قمر از آنکه
باز گشته است و بکه متصل است کوکب که قمر او و متصرف است دلیل سائل است و آنکه قمر بوی متصل است
دلیل مسئول عنه باشد و خداوند اقسم و آن کوکب که در اقسم بود و خداوند برج قمر دلیل مسئول عنه است
و اگر قمر اندر برج خویش بود صاحب شرف خانه قمر دلیل مسئول عنه باشد و اگر قمر اندر شرف بود صاحب
مثلثه صاحب قمر دلیل مسئول عنه بود و اگر نیز دلیل نگرند صاحب ساعت را دلیل سائل گیر و صاحب
برج خداوند ساعت را دلیل مسئول عنه گیر و دیگر اگر اندر برج قران بود و بطالع شهادت دارند
یا ناظر بود بشان اگر کدام کوکب را که نیز باشد دلیل سائل است و آنکه ناظر باشد دلیل مسئول عنه بود و دیگر
اندر مقابله و تربیع و تثلیث تسدیس اگر کدام کوکب از این کواکب مستولی بود و دلیل سائل است
و هر کدام که مغرب بود دلیل مسئول عنه بود و بجای شمال دلیل سائل عنه و جنوب دلیل مسئول عنه شمس دلیل
سائل است و خداوند شمس دلیل مسئول عنه است اگر طالع آید دلیل سائل است و اگر جفت آید دلیل

مسئول عنه

مسئول عنه بعد ساعت دیگر که میان طالع را جفت کنند دیگر بنگر که ماه از پس بازگشتی از آفتاب
اندر حد کدام کوکب است و باز اندر طالع مسئله اندر حد کدام کوکب است حد بینی
دلیل مسئول عنه است و حد دیگر دلیل سائل است نگاه در یافتی دلیل سائل و مسئول
فهم کن نیک دلیل حاجت هر کوکبی که اندر خانه حاجت بود یا صاحب حاجت یا صاحب حاجت
یا صاحب شرف یا صاحب مثلثه یا صاحب حد یا صاحب وجه خانه حاجت هر کدام را که شهادت
بیشتر بود و غالب تر دلیل حاجت بود و قمر و سهم حاجت و صاحب عشر حاجت و کوکبی که
دلیل حاجت بود چون شمس بر سلطان و مشتری بر مال و زهره بر زن و فرشتگان و این همه
دلیل حاجت اند و اگر از این دلائل یکی را و شهادت بود یا بیشتر اعتماد بر آن کن و طالب مسافر و دیگر را
بحال دلیل بنگر و اگر طالع و صاحبش دلیل آغاز کار است و قمر دلیل بنگر کار است دلیل عاقبت
خانه چهارم از طالع و صاحبش دلیل عاقبت کار است و خداوند خانه قمر دلیل عاقبت کار است
و آن کوکب که قمر بوی متصل است دلیل عاقبت است و صاحب سهم السعاده دلیل عاقبت معرفه
مقادیر شهادت بر کون و فساد بدانکه حاضر مسئول عنه استمام نشود مگر بدو شهادت صاحب
طالع و قمر یا شهادت صاحب طالع و صاحب بیت حاجت و قمر یا این شهادتها قبول است قبول
و بحر قبول باید دانستن و دلیل سائل و مسئول عنه و حاجت تا محو میان ایشان باشد و دلیل
شهادت چگونه است تا بدانی که حاجت تمام شود یا نه و اگر شود بچه مقدار را تا بدانکه قبول یکی شهادت
و در قبول و شهادت و این حال مشتری قمر باشد زیرا که قطب مر قمر را قبول کند از همه حاجت
و چون اندر اسد باشد یا در حمل و با قطب متصل شود یا بی او قبول است قبول طبیعت و قبول

خانه و اگر اعداد جمع شود و حساب اتصال کند و با یکدیگر متصل شود و بنا شد شهادت بود هر قبول از یک
شهادت و اگر با این همه حساب اندر آید بود نیم شهادت دیگر نتواند برای شهادت و اگر شمس اندر
خانه خویش نبود و مقبول باشد چهار شهادت بود اکنون اکنون بتفصیل باز گوییم شهادت قمر اتصال قمر
بشمس شهادت بود و اتصال قمر بشمس از حمل باشد و شهادت بود و اتصال قمر بکوکبی که اندر
خانه خویش باشد و اندر وند خود بنوده همه شهادت بود و اتصال قمر بکوکبی سعد که اندر وند بود و نه
پذیرد قمر را نیمه شهادت بود و چون قبول کند بگوییم شهادت و با این همه اگر چه قمر را قبول کند
و آن کوکب اندر خانه خویش بود یک شهادت بود و اگر آن سعد را این باشد از وند نیم شهادت
بود و اتصال قمر از اندر صاحب وند یک شهادت بود و اتصال قمر بصاحب حاجت نیم شهادت بود
و اتصال قمر بکوکبی که در خانه صاحب حاجت بود نیم شهادت بود و چون ماه اندر طالع یا اندر وند نیم
شهادت بود و چون ماه اندر صاحب نیم شهادت است صاحب خانه قمر اندر وند بود نیم شهادت
بود اتصال قمر بکوکب مقبول نیم شهادت بود و بهتر آن بود که سعد بود و بکوکبها شهادات
صاحب طالع قبول صاحب طالع یک شهادت است قبول صاحب صاحب نیم شهادت اتصال
صاحب طالع و صاحب حاجت بیکدیگر شهادت و اگر از یکدیگر مقبول باشد دو شهادت و اگر اندر
خانهای یکدیگر باشند سه شهادت فضل النور نیم شهادت بود و بهتر قوت و جمع النور نیم شهادت
بود و کوکب سعد و بهتر قوت اتصال صاحب طالع بکوکبی سعد از وند که پذیرد نیم شهادت بود
و اگر آن سعد اندر خانه خود یک شهادت بود اتصال سعد از وند صاحب طالع بی قبول نیم
شهادت بود و اگر قبول بود بگوییم شهادت است اتصال صاحب طالع بکوکبی که اندر وند

بود

بود اندر خانه صاحب طالع یک شهادت بود و اگر آن کوکب اندر وند بود نیم شهادت بود و اتصال صاحب طالع
بسعد اندر خانه صاحب حاجت نیم شهادت بود و اگر و چون میان ایشان قبول بود یک شهادت بود و اتصال سعد
از خانه صاحب حاجت صاحب طالع نیم شهادت بود اتصال صاحب طالع بسعد که در اندر خانه صاحب
طالع بود یا از شرف و نیم شهادت است اتصال صاحب حاجت بکوکب سعد اندر طالع یک شهادت
بود و اتصال سعد بصاحب طالع اندر خانه صاحب طالع یا از شرف یک شهادت است صاحب طالع اندر
خانه صاحب حاجت نیم شهادت بود صاحب خانه خداوند طالع اندر وند نیم شهادت بود اندر طالع بسعد اگر صاحب
حاجت در تحت شعاع بود دلیل کند بر قضا حاجت زیرا که این شهادت است بزرگ چون خداوند خانه
بسعد بر وی نظر نبود و قوت آنگاه بود که صاحب طالع بخانه خویش نظر کند اینست مقادیر شهادات نیک
فهم کن والسلام **در معرفت مستولی** دلیل بر مستولی بدانکه دلیل آن کوکب باشد که وی مستولی باشد اندر فلک بوقت
مسئله یا اندر هندسه کار یا در اسمی و مرا وجوه بسیار است اول از طالع نگرند و از برج تیر و از سهم السعادت
و از خداوندش و از خداوند ساعت و از وجوه اجتماع و استقبال که پیش از مسئله بود است و از صاحب خرد
از عالم و از شهادات عالم و از مستولی طالع سال عالم و از مستولی صاحب اجتماع و یا استقبال و یا اند
مستولی صاحب ارباع و فصول از این دلائل که گفتیم هر کدام را در طالع زمانه تولیت باشد بیشتر تمر شهادات
یا دلیل دیگر در شهادات بود اندر طالع و دلیل باشد دیگر بسکر صاحب برج و صاحب شرف و صاحب حد
و صاحب مثلثه و صاحب وجه و صاحب ساعت و هر کدام از این دلائل که گفتیم در طالع مراجعه بود
یا شهادت دارد و دلیل باشد مثلا طالع سنبله آمد عطارد اندر طالع بود و دلیل بود و اگر طالع
حد عطارد آید شهادت غالب تر بود و دلیل بود یا از آن است اما اندر برج طالع و برج تیر خداوند
برج رابع بهره دلال است و خداوند شرف چهار بهره و خداوند حد راسته بهره و خداوند مثلثه
دو بهره و خداوند وجه یک بهره و خداوند ساعت یک بهره و اما اندر برج سهم السعاده و برج
اجتماع یا استقبال خداوند برج راسته بهره و خداوند شرف را دو بهره و خداوند حد را یک بهره
و خداوند مثلثه و صاحب وجه را بشمارند و اگر خداوند خانه نیز هم اندر طالع حد بود یا خداوند
ساعت بود شهادت غالب تر بود و دلیل است و همچنین هر چند شهادت غالب تر بود دلالت

قوی‌تر باشد و اگر خداوند طالع اندر وتد بود خاصه اندر وسط آسمان و از خطا امر و بر اکبر خداوند طالع
اندر وتد بود دیگر خط بود و دلیل شد که دیگری شریک وی نباید مگر کوکبی باشد که وی را ولایت شرف بود
یا حدیا مثلثه و نیز اندر وتد بود آنگاه روا بود که مشارکت خداوند طالع بود بدلالت و اگر خداوند
طالع اندر تیمه او بود اندر برج اما اگر تیمه افزون اگر صاحب حد یا صاحب مثلثه یا صاحب وجه یا صاحب
ساعت اندر دهم بود پس بدلالت باشد دلیل خداوند خط بود اما هر وقتی که از دلالت بیفتد خداوند
طالع یا خداوند حد و چون دلالت خداوند حد را بود و اندر وتد بود دلیل بود و خداوند مثلثه
نیز همچنین و اما خداوند وجه ضعیف است تا آنگاه هم صاحب وجه بود یا این همه تر اگر برج صاحب اسباب
بود بمسئله روز و یا خداوند برج قمر بود بمسئله شب یا خداوند خانه سهم السعاده بود یا خداوند ساعت اگر دلالت
وی قوی گردد و چون اندر وتد بود یا بی‌گناه نیز نیک و دلیل شد و اگر خداوند برج شمس یا خداوند
برج قمر هم خداوند ساعت باشد و دلیل است و بود که در دلیل هر دو کبط و قوت برابر باشد آنگاه
نگر اگر قمر یکی از آنها را فرا اندر طالع بجای خویش بود یا صاحب حد آن نیز بود که نوبت وی است
یا صاحب سهم السعاده بود آنگاه قوت وی را باشد و قوی‌تر آنگاه بود که قمر اندر طالع بود متصل شود و این
دلیلها که گفتیم نیک تفحص کن تا بر تو معلوم شود و چون این باب را نیک تأمل کنی و دلیل شناسی همه
بر تو بیان شود و اشارت دلالت بوجه دیگر آید دلیل صاحب کدخدای را اندر طالع نه دلیل است و بجای آن دو
شه اما آنکه اندر طالع است اول صاحب طالع دوم صاحب شرف سیم صاحب حد چهارم صاحب
مثلثه پنجم صاحب وجه ششم صاحب نه بهره که وی را تسع خوانند هفتم صاحب خط که وی را اثنا عشر نیز
خوانند هشتم کوکبی که در درجه طالع بود متصل شود و نهم آنکه اندر طالع است و اما آنکه دیگر است
اول سهم السعاده است یا خداوندش دوم خداوند ساعت سیم خداوند خانه شب بروز چهارم
خداوند خانه ماه شب از اینها که یاد کردیم هر کدام را شهادت بیشتر بود دلیل است اگر خداوند طالع
هم خداوند خانه نیرین بود یا خداوند خانه سهم السعاده بود وی دلیل است و اگر این نبود بنگر که

که آنچه

که آنچه از صاحب طالع بقسم صاحب شرف را بود دلیل است و اگر این نبود بنگر بصاحب طالع و قمر
هر کدام از ایشان که اندر وتد بود دلیل است و اگر این نبود بنگر بصاحب هر دو اندر وتد بود هر
کدام که بجای آنگاه قوی‌تر بود وی دلیل است و اگر هر دو ساقط باشند از وتد اگر کوکبی قوی‌تر را بطالع
رو کند وی دلیل است و اگر هر دو ساقط باشند از وتد این نبود هر کدام که صاحب برج خویش
ناظر بود دلیل بود و اگر این نیز نبود هر کدام کوکب که در آن یکی را بخویشتن جمع کند کوکب
جامع دلیل بود و هر مسئله حکمی که اگر کوکبی را شهادت بسیار بود و دلالت فرقه منسوب
بود که بسیار بود که دلالت هر کوکبی را بود که صاحب قرد از یا مشتولی یا شهادات یا قرانات
بود یا صاحب سال یا ارباع یا اجتماع و استقبال اگر یکی از این دلیلها را که تقسیم ولایت بود اندر طالع
دلیل می‌شد بدرست آنکه وی را شهادات بیشتر بود از صاحب خطوط همچنین بهر ساعتی بنگر صاحب
حد سهم السعاده و بصاحب خطوط و بروج و بهر ساعتی اندر هر صاحب قوی‌تر و شهادات بیشتر از جایگاه وی را از
طالع و بروی حکم کن چون بدین دلالت دلیل کنی خطا نیفتد و همچنین کوکبی دلیل را از خداوند اثنا عشر یا
هر مسی جوزهر کوکبی نیرین بدلالت قوی‌تر است خاصه که بطالع ناظر باشد یا صاحب نیرین باشد که وی دلیل باشد
و اگر خداوند طالع اندر طالع بود بدرجه طالع وی بر تر از همه دلالت که دلیل آن است از شهادات و باش
گران باشد از خداوند خانه و از خداوند شرف و خداوند حد و خداوند وجه و خداوند مثلثه و خداوند ساعت
و خداوند نیرین اگر دلیل اندر خانه خویش باشد یا اندر خانه شرف یا اندر مثلثه و حد خود بود وی را دلیل بر تر
بود بدلالت اما بدانکه بروز دلالت شمس و برج وی طالع و حظوظ ایشان و برج قوی‌تر و شاهدتر بروز و بشب
برج قمر و سهم السعاده و خداوند حد و وجود ایشان و برج غالب‌تر و شاهدتر ایشان اولی‌تر باشند بدلالت
و غالب‌تر بیش از مشتولی است که بالاتر همه وی و دلالت وی قوی‌تر و غالب‌تر و بر همه دلیلها و همچنین صاحب
ارباع اگر دلیل از محض دلالت عالم باشد و لمرضع خویش ناظر باشد که اندر وی دلالت کند یا اندر وی بود
یا ناظر کند بوی خداوند این برج یا خداوند حکم کوکبی بر زنگی که حال آنکه دلالت کند بر یکی و بر وی نظاره

در جایگاه دلالت کنان و در حسب وقت تغییر عالم که جایگاه دلالت تر باشند اندر مسئلها و حاجتها
اگر این دلیل طالع انجا بود و بجمعی مواضع سعدان اندر تحویلها دلیل سعادت بود چون دلیل انجا آید یا
انجا باشد نگاه کن بخداوند حد دلیل که کدام جایگاه است از طالع و حال او اندر دانستن چیزش
و طبع چیزی چیزش حکم کن بر دلالت چیزی که گفت و شرح آنکه و چیزی چون دلیل انتقل بیشتر که
بکجا و بکی شود و از درجه منصرف می شود و چیز سائل از انجا باشد بیرون اندر و چیزی در جستن جهان
تجربه حکمی در ماهیت اند چیزی را جهان است که صورت و سیرت و نفرات سائل نگاه کنی که بکدام
کوکب و بکدام برج ماشده تربیت حکم سائل بران کوکب و بران برج کن و بیار دلیل یا یکی از اوصاف
و اصناف و این دلیل که یاد کردیم اندر چیز خطی بیفتد و بیشتر که غلط بیشتر از کوکب که اندر طالع بود و از
درجه طالع ساقط بود که چیز سائل از دور بود و اما چیزی بتربیت که سهم چیز ملاقی که اندر کدام برج است
و خداوند این برج و چیز خداوند ساعت شده باشد اگر هبوط بود از عسم و بیمار و تنگی و ماندن اسیر شدن
و اگر وبال بود از زیانی و غمی برسد و اگر شرف بود و شادی و جاه و منزلت بود و اگر وبال بود طلب دارد
با مسلمان بزرگ و بقول و اسیر مصلحت بسته باشد که در کجا است چیز از انجا بود و اگر چیز بخوان
برج بود نگاه چیز از حد سهم سعادت و اما قول دیگران از درجه طالع یا از درجه یا از آنکه بخیر یا از زنه
بود و طالع چیز بیرون آید اگر صاحب طالع یا صاحب برج یا صاحب ساعت قرین باشد و مشتبه پس از
استقبال باشد هر درجه ماه را پس از استقبال قصبات باشد در مقارنه و در رسد پس و از برج و در مثلث
و مقابله که نزدیکتر باشد آن احوالها گفته باشد در چیز و آن قصبات که از پس استقبال باشد چیز از انجا باشد
که چیز آید نشسته باندازه قصبات دیگر دلیل چیز است که نگاه کنی بر کوکب که یکدیگر ناظر باشند اندر میان
این دو کوکب چه کوکب باشد چیز از آن کوکب است و از خانه و درجه دیگر چیز را دلیل اسهم چیز است
تجربه کرده شده از سوده که اسهم گونه خلاف نباید بیشتر که صاحب در کدام برج است و از خداوند
آن برج بگیر تا صاحب ساعت و درجه طالع بر آن و جمع کن و بسنگان از طالع یکی هر کجا که افتد سهم

چیز آنجا افتد بود و چیز از برج و از صاحب بود و اگر خداوند ساعت با فراز آمده باشد از استقبال گیر در آن آید دیگر دلیل
اندر چیز دیگر از درجه خداوند حد تا درجه طالع بر دو چند افزاید آن طالع کی هر چه رسد چیز سائل از آن برج بود
در خداوند و اما تبریز دلیل چیز آن است که بگیر دو از بین دو دلیل از حد و از رسیدن ساعت اکنون بگیر
دلیل چیز دیگر گوئه که چون ماه از آفتاب باز گردد و آن وقت را که نزدیک شود باشد آن قصبات از طالع
بیرون آرد که ماه و آفتاب پیوسته باشد و خداوند از طالع را ببین که در کجا است اندر طالع سائل چیز از انجا است
و در حساب ساعت آن طالع بود و رب آن طالع و آن هر کدام از این دلیلها قوی تر است چیز سائل از وی است زیرا
که مردم در هر کاری که افتد بیشتر دلیل قضا و ماهیت و این دلیل عمر است مردم را زیرا که اصلاح
بجهت دلیل بیشتر باشد دلیل چیز از اسهم الغیب مگر از درجه خداوند طالع تا شمس و از حد مقابل هر کجا برسد چیز طلب
و گوهر این برج بود و صاحب وی دیگر دلیل چیز آن است که دانش مصر گوید از درجات طالع را اندر عدد قضات
ماهی ضرب کن آنچه باشد از درجه آفتاب پیوسته کن و از بیست از درجه ماه هر کجا برسد چیز سائل بود بر طبع آن
و صاحب بود دیگر دلیل اندر وقت بود سائل را چیزی چیز برسد که اندر دست و در بود یا از حالی که در آن زمان باشد
و اگر اندر وقت چیزی رسد که بود طلب کند یا بیشتر مسدود بدست خواهد آوردن و اگر سبب قطع بود از چیز برسد
که از دست بیرون رفته و می نشسته یا هلاک شده یا از کاری که از وی نشسته باشد دیگر دلیل اندر طالع
چیز سائل از حال و جان و تن و جاه را و بود یا از حال خویش برسد و اگر در بیت الحال بود از بنیاد
و یا از خصومت دشمنان یا از مال برسد و اگر در سیم بود از حال برادران و خویشان و کفر و علم برسد و اگر
در چهارم بود از حال پدر یا از حال عقبکارها برسد یا از حال زمین و عقار و ضیاع و اگر در پنجم
بود از حال فرزندان برسد و آنچه بدین ماند و اگر در ششم بود از حال بندگان و حیوان برسد یا از بیماری
و اگر در هفتم بود از زنان و نکاح یا با انبازی بخصومت برسد و اگر در هشتم بود از مرگ و میراث و بیم و ترس
برسد و اگر در نهم بود از کفر و علم و خوب برسد و اگر در دهم بود معاملت و پیشه و عمل سلطان برسد
و اگر در یازدهم بود از دوستی و معاشرت و شیوه و عشق برسد و اگر در دوازدهم بود از زندان و غم
و اندوه و نشستن و شوریدن برسد هم حسن آنکه را فرق کن و تباهی جواب گوی حیات که بیاید از دلیل

و مزاجات کواکب و از طبایع برج و مشخصات ایشان ضمیر قبول باشد و البته هیچ خطا نکند و اما
دلیل جامع اندر باب ضمیر و لقای مستفسر من تحریر کردم بشکل دلیل که بلکه تصال میکند پس ضمیر از اتصال
و انصراف بود و اگر اتصال و انصراف نبود بشکل اگر دلیل در طالع بود مسئول از من و جان بود و اگر جاه
زاد و بود خویشی و غم خود و اگر دلیل اندر جوزا و هم ساقط بود از طالع از خبر پرسد که از دور شده
باشد یا مال غایب شده و همچنین هر خانه را و اگر اندر هبوط خویش باشد از دزدیده یا از خبر پرسد
که هلاک و تباه شده باشد از آن پرسد و اگر اندر آخر برج باشد از سفر یا از کوچ کردن پرسد و اگر خداوند
طالع اندر چهارم بود و خداوند چهارم اندر طالع از زمین پرسد یا از کوچ و اگر دلیل صاحب تاس باشد
تا ناگزیر بود مدد صاحب تاس یکی از کسان بود از مرگ یا از بیم و ترس پرسد و اگر دلیل مقیم باشد بر
رجعت از مسافر پرسد که کی باز گردد و اگر مقیم باشد از استقامت از شهر یا احوال پرسد که کی
نیکو شود و اگر متحیر باشد از متحیر پرسد و اگر دلیل باشد اندر شرف خویش یا اندر وسط السما از خداوند
باز کار را خدائی پرسد و اگر اندر چهارم یا هفتم بود از کی پرسد و همچنین اگر دلیل اندر چهارم بود یا از پس
یا در نیمه اندر طالع و یا قمر یا دلیل پیش یا در نیمه اندر طالع یا اندر چهارم و همچنین اگر خداوند برج اندر
چهارم بود یا صاحب چهارم اندر طالع و اگر دلیل قمر باشد از کسی و خصومت پرسد و اگر ماه اندر طالع
باشد از خبر یا از خصومت یا از سفر پرسد و اگر دلیل یا در نیمه نیمروز از آن جایگاه که یاد کردیم از سخن و جاه و حرص
پرسد و چون عطارد با شاه بود در رست و حشمت و اگر دلیل یا در طالع بود و عطارد بود یا ناظر بود یا عطارد
بود و از طالع بود یا ناظر بود از سخن و جاه و حرص پرسد همچنین اگر دلیل در کشت شعاع بود و از آن آید و متصل
شود همچنین یا اندر حد عطارد بود و یا اندر حد زحل از جاه و حرص پرسد و اگر دلیل اندر کشت شعاع باشد
از دیوانه و مصروع و مونس رفته پرسد و اگر دلیل یا زهره باشد و مریخ بود یا ناظر بود یا مریخ بود و زهره
بود یا ناظر بود از نعمت پرسد از قبض زمان و اگر دلیل یا مریخ بود اندر طالع و هر چه آنجا بود از کینه پرسد
و اگر از مریخ بر صورت آدمی بود از حرف پرسد و اگر طالع از جایگاه عطارد بود و عطارد بود یا
ناظر بود یا از آن خانه جایگاه عطارد بود و بود اتصال داد و از کتاب و نامه و یا از خط و یا از خبر

واگر دلیل اندر چهارم بود از مونس پرسد یا از کار کتابت یا از پدر یا از جد بود یا از آب و زمین اما بدانکه
دلیل حس چهارم بود از مست و ششم و جز از ماسم دلیل حس کند و اگر دلیل یا حس شد و مریخ بود حس از تاس
از مرگ پرسد و اگر قمر متحس بود و عطارد بود اندر عقرب بود یا ناظر بود مونس مرد و اتصال باشد و
همچنین اگر زحل و عطارد اندر طالع و مریخ اندر هفتم یا ناظر بود سعدان و همچنین اگر قمر اندر طالع
بود و زحل اندر وسط السما و عطارد اندر هفتم و اگر در مریخ و عطارد بود اندر اوتاد یا بود و دلیل
نیز آنجا باشد از دزد یا از دور یا از رسیده پرسند و همچنین اگر زحل و عطارد اندر اوتاد بود و مریخ اندر هفتم بود و قمر اندر
تربیع از دزد یا از رسیده پرسد و همچنین اگر مریخ و عطارد اندر اوتاد بود بیکدرجه از دزد یا از زدوخ
کوبان و سخنان از دوغ پرسد این است دلائل شمال ضمیر [illegible] اگر از خبر پرسد اگر طالع
برج مختص بود و یا محس اندر طالع بود و یا محس بدرجه طالع ناظر باشد خاصه که طالع بود یا عقرب یا دلو باشد
و خداوند آن این برج با آن ناظر باشد یا طالع جزایی برجها بود و مریخ بود یا ناظر بود مسئول از کم شده
یا از گریخته باشد اگر محس یا مریخ بود طالع بود اندر وجه بود و ششم یا چهارم و محس یا هفتم از طالع و طالع
برج مختص بود مسئول از کم شده و گریخته باشد اگر صاحب طالع بود اندر وجه و ششم یا چهارم و محس اندر طالع
بود مسئول از کم شده یا گریخته بود و اگر قمر از طالع برج ثابت بود و خداوندش اندر طالع و مریخ دلیل بود
یا صاحب طالع اندر طالع بود یا خداوند مثلثه اندر طالع بود مسئول از خبر بود که قمر مونس کهتر باشد
یا از طالع برج و خسبدن باشد و صاحب آن اندر طالع بود یا ناظر بود بود مسئول از خبر بود که گم شده یا افتاده
یا دزدیده باشد اگر طالع برج منقلب بود و خداوندش بود یا ناظر بود یا اندر طالع بود مسئول از خبر باشد که دزدیده
بود و بر شتر رفته بود اگر طالع برج منقلب باشد و خانه سعد بود اندر دور و ستاره محس بود از خبر پرسد که اندر
رست و مرغ باشد اگر طالع خانه سعد بود و سعد اندر طالع بود یا ناظر بود مثلثه خویش از خبر پرسد که اندر
رست بود و لیکن اندر و خبر باشد و اگر طالع برج ثابت بود یا سنبله یا سرطان بود یا اندر طالع بود مسئول از
خبر باشد مثل حیوان و چهارپایان باشد اگر یکی از کواکب اندر سیم بود یا اندر هفتم و این برج و خسبدن باشد و یکی
از کواکب اندر وی باشد یا ناظر باشد بطالع یا مثلثه طالع و آن ناظر صاحب طالع بود این مسئول از
حیوان و چهارپایان باشد اگر طالع برج حیوان باشد یا از چهارپایان چون ثور و قوس و حوت یا از

بر جهت دوران مشتری هم از آن جنس بود اگر طالع از برج و بسیاج بود و اگر زحل نیز طالع بود و طالع
برج و جسدین بود یا خود اندر طالع بود مشکوه از شیر و لوان و پریان و جادوان بود و اگر بجای زحل
عطارد بود مشتری از عطای نجوم و فسون و کهان و کاهنان و جدا و خوان هم و بازیگران و صناعی
بود و اگر طالع از برجهای ثابت که بر صورت آدمی باشد برج جدیین و تمسین و هر طالع مشکوه از ملوک
بود و اگر بجای شمس برج بود مشتری از امیران و وزیران بود و اگر مشتری نیز از جنس مشتری بود همچنان
از جواهر زهره و عطارد و قمر گوید اگر زهره مشتری [illegible] و اگر طالع بر جهای ثابت باشد از گوهر پرسد اگر آتش
یا مشتری یا قمر یا زهره اندر طالع بود یا ناظر طالع بود از گوهر آبی پرسد و اگر زحل یا برج یا شمس یا عطارد
اندر طالع بود یا ناظر او جواهر آهن پرسد و اگر این کواکب جمع باشند اندر طالع بود یا ناظر از جواهر آهن
پرسد و اگر این کواکب جمع باشند اندر طالع بود یا ناظر بنگرند هر کدام قوی تر باشند و بدرجه طالع نزدیک
تر و اولی تر و اگر طالع از منقلب خالی باشد بود از نبات زمین پرسد و اگر آتش یا قمر یا زهره یا مشتری اندر
طالع بود یا ناظر از نبات آبی پرسد و اگر برج یا شمس یا عطارد بود در طالع یا ناظر طالع از
نبات بیابانی پرسد و اگر طالع از منقلبها باشد بود از حیوان پرسد از مرغان آبی یا ماهی خاصه
که مشتری در او باشد یا زهره بطالع ناظر بود و چون زحل یا برج نگرند باشند یا اندر او باشند از حیوان
دشتی یا از حیوان اندر میان سنگها و کوه باشد پرسد یا از مرغان یا از وحوش و اگر آتش بود از چهارپایان
و اگر زحل بود از آدمی پرسد و اگر مشتری بود از چهارپایان پرسد و اگر عطارد بود از مرغان و اگر قمر بود
از آدمی و اگر شمس بود از ملوک پرسد یا از اشراف یا از ابنای زمین که با زمین نشسته باشند و بنگر اندر
سلطانیت کواکب بدان و بنگر مشتری با شاهی میلان است و برج را بزرگ و عطارد را
بر خران و قمر بر کاوان و شمس بر استران و همچنین هر یک را حکم کن و دیگر از دقایق ضمیر اگر دلیل قیاب آید
و اندر طالع بود یا که فطرت سائل بود و اگر زهره بود یا که حفظ سائل بود و اگر عطارد بود یا که زمان و ملک
الفاظ سائل باشد و اگر ماه باشد دلیل کند با که سائل باشد و اگر زحل باشد دلیل کند که فطرت سائل
چنین است و اگر مشتری باشد حفظ سائل بود از نفسه تا زمان کار و اگر برج بود و تحیر بسته باشد و اگر
آفتاب اندر اندر وسط السما دلیل کند بر سیاست و برج دلیل کند بر سیاست و مشتری دلیل

عدل است

عدل است و زحل اندر بیشه را دلیل کند یا بلا که تا باهر و اگر زهره بود دلیل کند بر مستی و جهر تا باشد و عطارد
دلیل احتیاج و سخن فروشی و قرا تصانیف کند و اقتدر حکم کن هر کوکبی که اندر طالع باشد دلیل و بیشتر اندر
فطرت باشد و هر کوکبی که اندر وسط السما باشد دلیل سیاست بود یا استیلا دلیلها که یاد کردیم اگر
کوکب مسعود باشد همان است که گفتیم و اگر نحوس یا راجع باشد دلیل کند بر انکه یا زگفته بدان باشد و ضعیف دلیل
و بدخواهی یاد کردیم که بنگر بوقت سائل که نزدیکتر بیاید بدانکه بچه حال خواهد آمدن و اگر سائل که بنزد تو بیاید
بنگر که نزدیکتر بیاید بدانکه بچه حال خواهد شد و هر سائل که بنزد تو بیاید بنگر صاحب طالع تو از آن طالع
سائل که بکدام حالتگاه است و بچه صفت است اگر میان تو و میان سائل روان باشد و دیگر بدانکه
بر تغیر ضمیر احوال خویش و معلوم کن که مسئول طالع و هر وقت که سائل به نزد تو بیاید بدان طالع سائل
بنگر یا مسئول طالع تو کی افتد و چه صفت است و بکدام برج و نقل نگر از او و طالع زمانه سائل صفت است
یا خود زمانی که میان تو و میان سائل رجوع از آنجا توان دانستن زیرا که سائل بیاید بچه طالع که مسئول طالع سائل
مر طالع دشمن بود و بنظر تربیع بود واسطه تفهیم باشد از عداوت هر آمدی بر دشمن داشت و مقرر آمد تو گرد الحکم
کردیم چنانکه سود در تهت دیگر چون دلیل اندر وسط السما بود کوکب عمود باشد دلیل اندر کارها بزرگ یا سلطان
پیوسته و اگر کوکب سفلی باشد دلیل از بیشه و خدمت معاملت بود اگر برج وسط السما خانه کوکب عمود
باشد فان آید که گفتیم و اگر وسط السما خانه کوکب سفلی بود همان دلیل کند که کوکب سفلی اندر وی و اگر
عمود بر خانه سفلی بود و سفلی بخانه عمود حکم آنچه کس و این دلیلها که گفتیم پسندیده است در باقی ضمیر را دیگر
چون کوکبی را دلیل مسئول یا بلا و مقیم باشد مر رجعت با دلیل تحیر رسد شب را اندر روی برج که ستاره است
و اگر مقیم باشد استقامت بر استقامت کرده کار بود یا از کار باز گردد و که صواب و ده باشد و صواب بود
و اگر کاری آغاز کرده باشد بر رجعت کوکب مقیم شود آنکار فرو ماند و اگر بوقت استقامت کوکب
آغاز کرده باشد آنکار پایدار باشد تا وقت رجعت کوکب یا سوختن یا از آتش کشتن و دراز و هم چنین حکم
کن خداوند خانه قمر را اگر دلیل کوکب کند که در زیر شعاع بود دلیل ضعیف از کار باشد که سائل از آن کار بر رسد

واگر قبل سائل از بیماری پرسد علامت هلاک بیمار باشد و از بیماری ورق و دیوانگی و آنچه بدین ماند و اگر
دلیل سعد باز گردد بسعدی پیوندد و این دلیل نیک بخش باشد و سلامتی در کارها و اگر نحس باز گردد بسعدی
پیوندد و از بدی رستی بنیکی پیوستی و اگر از سعد باز گردد بنحس پیوندد این علامت بدی باشد و اگر از نیکوی
جدا شود بدل و مشقت و محنت رسد و اگر از نحس باز گردد و بنحس پیوندد این علامت بد و بنحس حکم کن
بکوکبی که از وی بدانند که ساقط بود یا از ساقط بود یا از ساقط قطع دیگر متصل گردد و هم بر این صفت
که از سعد و نحس یاد کردیم قیاس کن و اگر کوکبی از شرف باز گردد و بکوکبی که اندر هبوط وی بود یا از هبوط
بشرف یا بسریع السیر بود یا بطیء السیر بود و سریع السیر گردد یا از شمال بجنوب یا از جنوب بشمال متصل
شود هم حکم کن از سعادت بنحوست و از نحوست بسعادت چنانکه برتر نهیم و الله اعلم فصل دیگر هم در
بیرون آوردن ضمیر اگر دلیل اندر طالع باشد یا اندر خانه خویش یا اندر حد خویش یا بصاحب خانه
خویش نگرد بر سائل اندر کار خویش بود از آنچه بود و غنم خویش رسد و اگر بکوکب دیگر پیوندد و تدبیر
اندر کار کسی دیگر دارد و اگر اهتمام نگرد یا بصاحب او یا اندر حظوظ اهتمام از جهت کسی دیگر رسد و اگر
طالع کوکب غریب بود ضمیر هم از جهت کسی دیگر بود و اگر بکوکبی نگرد که اندر وی هم باشد یا صاحب وی را
نگرد یا بسوی مشتری تدبیر سائل از آثار شغل ما بود باندازه اتصال و اگر اینکه تقسیم صاحب جسیم بود یا
یا بسوی مریخ تدبیر سائل از شغل برادران بود یا سفر و اگر دلیل اندر چهارم بود یا بصاحب چهارم
نگرد شغل وی اندر آنچه از آن بود خاصه که زحل را چون اندر وی سعادت بود و اگر شهادت بر قضیه
بود از قبل پدر رسد و اگر ماه را بود از قبل مادر رسد یا از قبل خرمرده یا گم شده و اگر زحل باشد
اگر کارها مرحوم قدیم رسد از روی اجداد و اگر مشتری بود از قبل پدر یا از قبل کنج در زمانی ما بود و هر
دلیل که اندر وی نحوسی بود یا هبوط باشد مرگ یا حبس و ویرانی رسد و اگر مریخ بود حصومت و حرب
و دزدی و گرفتنی و مرگ فجاة بود و اگر دلیل اندر هیچ جسم بود یا بصاحب هیچ سود ندیا کوکبی باشد اندر
وی یا عطارد و مشتری یا اندر وی شهادت بود ضمیر سائل از شغل فرزندان بود یا ماهی پدر را طلب کند یا کوچ

کردن باشد و اگر دلیل اندر ششم بود یا صاحب ششم نگرد یا مریخ را در وی شهادت بود ضمیر سائل از شغل بیمار
بود یا از قبل حیوان یا از جنس چیزی را طلب کند یا از چیزی رسد و اگر اندر هفتم بود یا بسوی کوکبی نگرد
که اندر هفتم بود یا بصاحب هفتم نگرد ضمیر سائل اندر کار انبازی بود یا معامله یا خصومت و دعوا و اگر
زهره اندر وی شهادت بود از قبل زنان برسد و همچنین اگر شهادت عطارد و مشتری باشد از قبل زنان
و انبازی رسد و اگر اندر هشتم بود ضمیر سائل امر شغل میراث بود یا از مرگ یا از کاهی و جان زنان
و یا از کار کناره یا دعوی یا مالی ضایع شده طلب کند و اگر دلیل اندر نهم بود یا بکوکبی نگرد یا بصاحب
سهم یا مریخ نگرد از تدلیس و تشبث یا بکوکبی نگرد که تحویل خواهد کرد یا بکوکبی نگرد که از آن خواهد شدن
ضمیر سائل اندر کار سفر بود یا اندر دین یا چیزی ضایع کرده طلب خواهد کردن و اگر دلیل مشتری بود اندر
دین طاعت و مال بود و اگر ماه بود نامه و خبر بود و همچنین اگر کوکبی را باندازه حکم کن و اگر دلیل اندر دهم
بود یا متصل شود بکوکبی که اندر دهم بود یا بصاحب دهم یا بآفتاب پیوندد شغل وی اندر کار سلطان
بود و اگر کوکب شغل بود اندر کار پیشه بود و اگر شهادت زهره را بود و شغل وی اندر پایندان بود
و مال چیزی که بزنان منسوب است و اگر دلیل اندر یازدهم بود یا بصاحب یازدهم یا متصل شود
یا بکوکبی که اندر وی باشد ضمیر اندر کار دوستان بود یا از امیدی که دارد یا از قبل فرزند برسد یا
یا مال سلطان را طلب کند یا از چیزی رسد که آن چیز سلطان را بکار آید یا بکسی پیوستی خواهد
و اگر دلیل اندر دوازدهم بود یا بصاحب دوازدهم یا متصل بکوکبی که اندر وی باشد و اندر دوازدهم بود شهادت
باشد یا زحل و عطارد بود اندر وی ضمیر سائل اندر کار دشمنان بود یا اندر کار چکر و حبس و اگر هفتم و فرزندان
رسد یا از دزدی و گم شده یا از چوب رسد **در معرفت آنکه ضمیر سائل از کدام است** اگر دلیل اندر طالع
باشد بنگر که عطارد را بچه نظر است یا نه اگر نظر باشد باید گفت که ضمیر اندر طالع است و اگر قیاس
و مشتری شد ضمیر اندر غنم مال باشد و اگر دلیل اندر مریخ و حکم باشد و مشتری بود یا ناظر بود ضمیر اندر حکم
بود زیرا که مشتری دلیل مال است و اگر مریخ را شهادت باشد ضمیر از قبل زنان باشد و اگر دلیل اندر

مریخ سیوم باشد بنگر که قمر و مریخ کدام نظر دارد بدانه اگر ناظر باشد هم اندر سیم باشد خیر و اگر دلیل
اندر چهارم بود اگر آفتاب و ماه و زحل و مشتری و شهاب که بود اندر وتد اند که خیر اندر چهارم بود و اگر اندر پنجم بود
و مشتری و زهره و عطارد اندر وتد شهاب که بود بدانکه خیر هم اندر پنجم است و اگر دلیل اندر ششم بود و هر
دو کوکب را اندر وتد شهاب که بود از هفت کوکب بدانکه خیر هم اندر ششم است خاصه مریخ را که در
همه کوکب خطا کنند و اگر دلیل اندر هفتم بود همه اندر کار زنان و اگر شهادت زحل و مریخ را بود
خیر اندر عون و خصومت بود چون شهادت مشتری را بود خیر اندر وکالت و وصایت بود و اگر مشتری را
جمع شد اندر کار و خیر و وصایت خیر بود و اگر دلیل اندر هشتم بود زحل و مریخ را اندر وی شهادت بود
و صاحب ساعت را بدانکه خیر اندر هشتم است و اگر دلیل اندر نهم باشد و شمس و مریخ و قمر را اندر وی شهادت
بود و ستاره بخوس کننده و اوقات زهره و تثلیث و تسدیس بود بدانکه خیر هم اندر وی است و اگر دلیل اندر دهم
بود هفت کوکب هر کدام را باشد یا شهادت بود خیر هم اندر وی بود و اگر شهادت کوکب عمود را
باشد یا صاحب شرف را بود کوکب شرف خیر اندر بامر سلطان باشد و اگر خیر اندر یازدهم بود و شهادت
زهره و مشتری و عطارد را بود بدانکه خیر هم اندر دولت خاصه که چون مشتری اندر وی باشد و اگر اندر دوازدهم
باشد و شهادت زحل و مریخ و عطارد و قمر را بود بدانکه خیر اندر دولت خاصه که زحل و عطارد نوشاه باشد
است نحوس دلایل خیرها در شش جلوگاه سائل و حرفت و سیرت او طالع بنه و بنگر که دلیل سائل
چون است اگر دلیل کوکب ساقط از وتدها اندر برج غربت سائل موذی بود چون باشد در حسب و اگر همه
از وتدها ساقط بود و نگر اندر حظوظ خویش باشد بدانکه مقدار معروف باشد سائل را مثلا اگر دلیل اندر ششم
باشد اندر حظوظ خویش باید و در بهایم چهارپایان بود چنانکه رایض و بیطار دشان و آنچه بدین ماند و اگر نحوس
باشد اندر وی زشت کار و زشت و باشد و اگر دلیل زحل و مریخ باشد و خداوند السر باشد سود و خشم طبع باشد اگر
مشتری و زهره باشد و سائل بحسب باشد یا برده فروشی و اگر عطارد بود و ماه باشد سائل نحوی بود یا برده فروشی

یا بحسب

یا بحسب و اگر دلیل اندر وتد بود مردی معروف بود باندازه قوت کوکب اگر اندر خانه آفتاب و مشتری باشد معروف
و در اقبال سلطانان باشد اگر ناظر اندر میان عطارد باشد معروف و در اندر بازرگانی و علم حکمت بود
اگر ناظر زحل باشد اندر طالع و قمر بود ناظر بود از تثلیث و تسدیس اندر برج خاک یا آب این مرد با پیران
باشد و اگر عطارد بود ناظر بود قسام باشد که زمین قسمت کنند و خداوند فلک بود و دوست دارنده غلامان
و کنیزکان باشد و اگر دلیل مشتری باشد اندر طالع و عطارد بود ناظر این مرد خداوند ادب بود و با خط
و زبان آور بود و اگر مریخ باشد دلیل و عطارد با وی یار باشد و این مرد خداوند احتیاط باشد و اگر همه اگر
و زحل و مردوندهای دیگر را و کواکب را هم برین قیاس حکم کن و اگر دلیل مسئله متقاطع کواکب باشد
این مرد سخی جبن باشد و خداوند شر باشد و اگر ذراهبوط خویش باشد یا راجع این مرد تهمت زده باشد
و نکوهیده و اگر دلیل مریخ بود اندر خانه زهره در خانه مریخ باشد این سائل سخی جبن باشد و اگر عطارد
با مریخ بود و زهره اندر وسط السما یا مریخ اندر وسط السما بود و زهره بود ناظر بود و ایشان هر دو مشرق
باشند پس این سائل معروف در سخی جبن و حرص بود اندر آن اگر زهره و مریخ هر دو یکدیگر ناظر باشند در حمام
و تقسیم پس این سائل سخی جبن باشد و مرد و یا زن و اگر مشتری بود شهادت بود بدان کار و اگر معروف بود اندر
سخی جبن باشد اگر صاحب ساعت و صاحب طالع و قمر و خداوند برج قمر یا صاحب مشتری قمر اندر تحت
الارض باشد این سائل ستهزا کننده بود و آزار نابینده اگر فوق الارض بود نیکو بود اگر چنان بود که بعضی
از دلایل تحت الارض بود و بعضی فوق الارض این مستهزی استهزای خویش پیدا کند اگر دلیل ناظر کوکب
باشد بتثلیث یا تسدیس این مرد خرمند بود و آفریننده با مردمان و دوست دارنده بشر باشد و اگر متقاطع
باشد استهزا خداوند هزار باشد و کارها بنهاده و باطل اگر دلیل اندر منقلب باشد این مرد با شک و خلاف
کننده بود مر همه کارها را و متقلب باشد و سبک و اگر اندر برج ثابت باشد صبور اندر نیک و بد رست کار و اگر
اندر برج دو جسدین باشد دو رو اندر همه کارها و خداوند صنعت باشد و حیله گر بود و اگر دلیل کوکب سعد باشد
اندر برج نحس و نحس بود ناظر بود هر این مرد حامله او مشغول بود و باطل او با کنیزه و اگر دلیل کوکب سعد باشد
اندر برج سعد و سعد بود پیوسته ظاهر و باطل و دلیل و خوش سائل با کنیزه و نکو باشد و اگر دلیل کوکب نحس باشد
اندر برج سعد ظاهر این مرد بهتر از باطل چنانکه مراد با مراد منافی بود اگر دلیل کوکب نحس بود و اندر برج
نحس ظاهر و باطل این یک مراتب بود و بدبخت و نکوهیده باشد و نحسی دلیل شد سهم الغیب

بر آنکه گفتیم اگر سهم الغیب اندر وتد بود و مردی پیدا شد اندر ویش و اگر سهم الغیب منحوس باشد یا نظر
یا بحد یا برج طالع این مرد باید بود و بحبس اگر خداوند سهم راجع بود یا نحس باشد باطل و در حرف ظاهرش
باشد بدو تباه اگر خداوند سهم اندر برج و جسدی از وی بدی اندر بیند بود هر یک دین پارسا
و اگر سهم الغیب اندر طالع بود بسعد پیوسته یا خداوند طالع با وی باشد یا کوکب سعد فکرت سایل قوی شد
اندر هر چه باشد اندیشه و اگر نحس پیوسته باشد فکرت وی همه هوس باشد و اگر سهم الغیب اندر سهم باشد و خداوند
سهم بدو سهم ناظر باشد و خداوند طالع بتثلیث و تسدیس ناظر باشد و دلیل کند که سایل را هر کرد اندر
دنیا نام و زیادت خاصه که مشتری را اندر وی شهادت بود و نحس بود اگر خداوند سهم اندر طالع بود بسعد اندر
طالع اندر مرد صعب و خانه وی حالیگاه جوزان و نیک مردان باشد و اگر نحس باشد خانه وی حالیگاه دزدان
باشد و نحس اگر خداوند طالع در سهم بود بدین قیاس حکم کن اگر دلیل اندر یا از سهم بود درست اوی بود و درد بیند
و بآفت و اگر در سهم بود فرو کشنده و کشاده طبع بود و اگر اندر سهم بود فرزند بود و آمیزنده و اگر اندر رحیم
بود تباه کننده مال بود و اگر اندر چهارم بود تیز طبع بود و آبا را اندر گردن دارد و اگر نحس مقابله باشد از
جلاد فرود افتد یا از سلطان آسیب رسد بعقوبت و اگر اندر ششم بود وی حسن طبع و بیمار نیک شد و دل او
با حیوان پیوسته و اگر در هفتم بود بدم زنان رونده بود ضعیف یا انبار ورز کننده بود و اگر نحس مقابل
بود اگر آن نحس خداوند ششم یا خداوند هشتم بود بیماری و مرگ رسد او را از آب اندر خشی یا خوف رسد نحس
و اگر اندر هشتم بود ضعیف جور و مرده ورز بود و میراث جور و جز بکار مردمان پیوسته دارد و اگر اندر دهم
بود خداوند همه و پیشه دار بود بسلطان بود و اگر در دوازدهم بود دشمن او باشد و بر جور و اندیشه بود همه
شغلها خاصه اندر ستم کاری و اگر نحس پیوسته بود سهم الغیب نحس شود و با وی باشد اگر نحس کشنده خداوند
ششم باشد یا خداوند هفتم سایل کسی را سر دار کند یا جور را بر سر دار کند که مثال آنکه بمهم قوی آنگاه بود
که این دلیل چون خداوند طالع را بود خاصه در مولود ما و داد

در معرفت نوری و طبع و سرشت

اگر دلیل کوکبی
باشد بسعد اندر طالع و مسعود اندر خطوط خوش دلیل کند ای سایل آهسته و حلیم و حلیم باشد آنگاه باشد که اندر
برج ثابت باشد و اگر نحس ناظر باشد آنگاه از سعادت وی باندازه قوت نحس و اگر سعد ناظر بود سعادت و نیک خوی
و حلیم زیاده باشد و اگر نحس باشد سایل خداوند خشم و بدکردار و بدطبع و خلاف کننده و خشمگین باشد و اگر سعد
بود ناظر بود و نگاه دارنده کوشت و اگر نحس بود زیاده کند بر خود و بدطبع و نابکار باشد اگر دلیل اندر برج منقلب

باشد این سایل اندر گفتار و رفتار چیست چنان باشد و خوی نیکی اندر زنده باشد و بیک حلقه پیوسته و آهسته بود اندر کار ما و تیر
آنگاه باشد که راجع باشد هر مرادی که داشته باشد کفاف هر بود در آید و اگر اندر برج ثابت بود این مرد صد کار
بود و آهسته و درست و راست کار و در دو خشم گیرد و اگر در برج ذو جسدین باشد اندر میانه بود از آهستگی و نا
آهستگی و خداوند اندیشه پسندیده بود و اگر عطارد بدان دلیل ناظر بود خداوند مشکل کار بود و دوستدار
سخن بود و هم در روا اگر اندر میان برج باشد مردی مکار بود و در وی سخنان بد گویند و اگر زحل ناظر بود بنگ
طرب بود و درست دارنده آب و زمین و سودا و نفع بود و در اندیشه وی شد و اگر مشتری ناظر بود خوب رو
و نیک منظر و خوش چشم و درست دارنده مال و تجمل و اگر مشتری اندر هبوط بود یا منحوس مرا بود و اگر آهره ناظر بود
خداوند آب و طرب بود و کز آمیزنده بود بکار زنان و اگر ناظر قمر بود سبک رای و سبک اندام بود و متغیر باشد
اندر کردار و سخن گفتن و مرد کار باشد و آمیزنده بر سرطان و صاحب بر بدان و اگر ماه متهم باشد اندر درجه طالع
مردی سبک و مصروع باشد و اگر رصد با وی باشد زشت روی و ابله و نادان بود و اگر قمر اندر سهم بود و منحوس
گشته برج و در صعب چشم بود خاصه اندر برج سرطان و اسد و دلیل را هر کجا یابد باندازه سعادت و نحوست
که آن حکم کن و با دلیل یار کن تا پوشیده نشود اگر دلیل ماه باشد اندر طالع ماه اندر طالع بود با دلیل پیوسته
با دلیل اندر طالع بود و ماه بود پیوسته این مرد نیک با جاسوس اگر برج منقلب بود و اگر برج ذو جسدین بود
و عطارد بود نظر دارد بهیکل صاحب نامه و فرنا و بنا صاحبا بود و سخن جوی بود و اگر دلیل ستاره باشد اندر برج
ماده ظاهرش ظاهر مردان بود و باطنش باطن زنان و اگر دلیل ستاره ماده بود اندر برج نر ظاهرش ظاهر
زنان و باطنش باطن مردان و اگر این دلیل اندر برج ذو جسدین بود هر دو نحس دلیل کند و اگر این دلیل
زنان زن بود و در برج ذو جسدین زن بانی گزیده بود و اگر مرد باشد این مرد هم غلام یا زن
کند هم نحس گشتن کند و نیز آنگاه بود که در برج و بیت بود یا اندر هبوط یا نحس بود ناظر این مرد
اندر این کار نگزیده بود در میان مردمان و اگر اندر حد زهره بود که اندر مرد گفتیم نیز بود این مرد
شک بود در رای خویش و اگر زن باشد اندر حد عطارد و مریخ بود و نیز نیز باشد و اگر اندر برج
منقلب بود این مرد کار خویش بیهده کننده بود و بی شرم بود و اگر اندر برج ثابت بود اندر آن
باب صبور و شرم شعار و اگر رصد ناظر بود زشت و نازیبا بود و نحس کار و اگر مریخ ناظر بود در کار
نحس قصد باشد از همه روی حرام را دوست دارد و اگر صاحب که مولود آنجا زاده بود باشد و بند

در زندان و باز داشت و خویشان پدر و جد او و بناها و عمود و چیزی و آنچه از پس مرگ باشد و جایگاه
کهنه و چیز قدیم و شور مادر و آنچه بر سید یکان از نیک و بد و جایگاه پنهان کردن در زمینها و جایگاه
تعلیم کردن کودکان و کتبها و دفترها و شهرها و منبرها و درختها باشد **الباب الخامس من الفن الاول** در بیان
برجهای فرزندان و رسولان و عیدها و نیکوییها و بیشه و طلب نشان و دوستیها و دشمنان و دوستان
و رنج و برده گان و شهر و جای مردمان شهر و بر علما و صناع و بر جای نشستن شدن زنان و پوشیدن
جامها و نبات زمین و نزاع و بازی و بر کیاست کردن بر سنها و گذشته و ملک بران و آنچه
گویند مولود را از پس مرگ و بر احمد و ثنا و نکوشش و دشنام و طلاق زنان آنچه بدین ماند
الباب السادس من الفن الاول در بیان بیماریها و اسباب و رنجها و رسمها را و سم و تقدیر کردن
از بیماری و صحت و دلیل کنند بر باطن اندامها و بر جای ماندن و عیبها و جایگاه دروغ گفتن و چیزها
حقیر و ضایع مانده و چیزها که بوی و نعمت اندر کار زنان و خصمان و شکنجه و زور و بهتان
و سخن چیز و کردار زور و بند باز داشت و حبس و سحر و عقد و دوا و اندر درمان سقط و درمان و فرو و علیه را
اگر چیز بر طالع مولود اینجا بود مولود طبیب گردد **الباب السابع من الفن الاول** در بیان برزنان و تزویج
و زنا شوهر و بسیاری و خصومت و انباز و مصالحت و خاصان و خواندن و حیلت
ایشان و حرب و کارزار و هر چیز که طلب کنند و جایگاه که کسی قصد کند و زمینی که بوی سفر
کنند سوی آن جا و در بیان بر کارها اسیران و مسابقان بر دو جاسوسان و مرگ زنان
و سلطان ایشان و معالجه ایشان و قصد کردن و ضدان و یاران آشتی و شفقای کردن
با مردمان و مبعوثان بعمل اندر کارها و عزیمت کردن اندر زمین و مرگ و صید کردن **الباب**
الثامن من الفن الاول در بیان برمرگ و کشتی و زهرها کشنده و بیم و ترس و بر هر چیز که هلاک شده بود
و ضایع مانده و امانت و بیکاری و کاهلی و ترمانده و صیلها و سوختن و دلیل کنند بر هر کس
مسئول عنه و مال و بر یکی رضی و چیزی پوشیده و پنهان کردن و زنده و زهر دادن
و غرق کشتی و حیلها مرگ و هر چیز که کهنه بود و چیزی خصومت کنند با حق و مرگ اندر غربت
و بیماریها و تباهی از دمردنی و دو دشمن و جانهای دشوار و سل و خفقان و ابلیس و بیهوشی

دلیل

دلیل است بر سفرها و رازهای غریب و کارها خدا و نبوت و دین و علم و سجدها و علم
دانش چیزهای مستقبل و علم نجوم و رسولان و چیزها و خرابیها و خدمت ملوک و زوال چیزها و برکارها
گذشته و ابدال و زاهدان و بر دین داری و هو **الباب العاشر من الفن الاول** در بیان رفعت ملک و سلطان و والا
و قاضی و حاکم و عامل و صاحب شرف و کار و پیشه و کاران و بازرگانان و دوست پیشه و امیر
و نهی و غایب کارها و چیزهای نو و تیز کردن اندر کارها و پرسیدن اندر کارها و موقوف اندر
میان عام و خاص و زنان و پدر و جوانان **الباب الحادی عشر من الفن الاول** در بیان رسالت برامید و سعادت
بخت و دولت و دوستان و جمع و شمار فرزندان و یاران و عشق و بوستی زنان عروس
و جمع و جایگاه نیک بختی مولود و دوستی ملک و فرزندگی شدن مولود را و یا کاری و دولت که
شد و یاری کردن سلطان و ملک ملوک و بر حق بعمل و دوستی بزرگان و حرمت و حشمت
نزد بزرگان و چیزهای درست و پایدار و چیزهای نیکو و با گنجه و تجارت با ملک و فایده یافتن
و سود کردن و رسوت خانه دشمن ایشان **الباب الثانی عشر من الفن الاول** در بیان رسالت برامید و متفاوت
و دشمنان و حاسدان و بدبختی و احوال دشمنان و غم و حبس و بند و زندان و سخن چیز و مکر و حیله
و رنج و محنت و مشقت و تعب و غنا و ستوران و بندگان و کارهای که متبلا آورد و بلا و
و زر در و غم و بیماری و خواری و مردمان دون و حبس و کارهای زنان و کسی که کردن باز
طاعت بکند و بیماریها و کنیزکان مادر فرزند و فرزندی که تکلم مادر اندر بود و بر کارهای که حبس آید
از مشغله بجهت باشد و چارپایان و نکبت و مصلها و ستم شده و ملک زنان و بدرفتاران و
و عاصیان چیزی که رفته باشد از مالها و بدکنها و دوا و بهتان و زندان و ستم بر مثال جنگ
آنچه بر سد سائل بکدام خانه منسوب است و از در و صاحب آن خانه حکم کن بنیکی و بد
باندازه نظر سعدان و نحسان **الباب الثالث عشر من الفن الاول** در بیان رضی آنکه کیوان را بتازی
رضی خوانند و بر دو رضی دانش طبیعت و سرد و خشک است و بارانست و دلیل است از
تن مردی بر زانوها و ساقها و مغز و استخوان و گردها و شانه و سینه و گوش راست و هر چیز که
در تن آدمی کشیده و بلند است نر و حق منسوب است در عقلها چون فالج و نقرس و سل و استخوانها

بزرگ

وگفتگو کردن و بخشیدن ماند دلیل است بر بیماریها صعب و گران و از بیشها چون کشتن و دزدی و خلاص
و سفرهای دور و دراز و دریا و کوهها و شهرها اندر غلبت و اندر کارها و دلیل است خوردن و بیماری
و در وشیر و صناعتهای دشوار و سخت و عمارت زمینها و آبادانیها و بناها و ایشان صعب و جوانان
بزرگ و مساحت و غربت و مکر و حیله و عذر و کاوعت و کم آشتی با مردمان و غضب و غارت
و کشتی و بند و زندان و حبس و اسیری و شکنجه و جدا گرفتن هر یکی طریقی را هر گز خشم نکنند چون گرو
خویشتن نتواند در شتی و کسر را چنانکه کمتر خواهد بود دلیل است بر پیران و گذرانیدن و بیم و ترس و شدت
و مشقت و غم و تحیر و دشواری و تنگی روزگار و مرگ و میراث و نوحه و تیمر و مرگان و جدان
و برادران کلان و بندگان و دزدان و گریزپایان و حقارت و کور کنندگان و کفن دزدان
و مرده شورها و باغت کردن و حیله و جادو و فسون کردن و دلیل است بر کارهای سخت و کنده
و دشوار و بیشمار که با مور و شیم و دیت و راستی قول و صدق این همه خاص است والله اعلم

الله دلالت مشتری طبیعت مشتری گرم و تر است و دلیل بر زنهار کاهنان و فرزندان و بزرگان و علما
و قاضی و انصاف دادن و حکم کردن میان مردم و راستی و حق و دین و عبادت و افتخار کردن
بکارها و تفقه بودن و زهد و ورع و تقوی و موحدی و مصلح و حمد و ثنا و ظفر یافتن بر
دشمنان خویش و ریاست و بزرگی و اشراف و کرامت و نیک بختی و بر آمدن امید و شادی
و رغبت کردن بجمع مال و غلها و توانگری و نیکو معیشت و نیکو خوی و جوان مردی و کارهای خیر
و رهبری کردن با دوستان و دوست داشتن ریاست با هر شهر و یاری کردن هر کسی را و بازرگانی
و عمارت بسرای مرتفع عالی و عهد و وفا کردن امانت داشتن و رغبت بسیار شدن و حب زنان
و ایشان نکاح و نیکو کردن کارها مردمان و امر و معروف فرمودن و نهی از منکر کردن والله اعلم

والا طبیعت مشتری طبیعت مریخ گرم و خشک است و مرده و تیغ است دلیل است بر ترشی و سوختگی
و غارت کردن و خون ریختن و کارهای ناگهان پیش آمدن و سوختگی و سبب لاری لشکر و صحت
و حرب و مردانگی کردن و سرکشی و جنگ جوی و طلب عمل که آتشی و دشمنان انگیختن و دردی و عیاری

در راه نفس و مکاری کردن و ترس کردن و غضب و حرام را حلال داشتن و عذاب کردن و بند
و زندان و بریدن اندام و چوب زدن و تنگ جای و کم خوابی و بیم و ترس و خصومت و تیمکاری
و شتاب نفسکه و جفا کردن و پیش گرفتن بکارهای زشت و بدشمنی و بدزبانی و فحش و فجور دیدن
کردن و سبها و سرها و حیله‌ها و حاضر جوابی و بیوفایی و بدی و بسیاری دروغ و سخن چینی و بیندیشی
و سوختن بدروغ خوردن و جفا و غدر و مکر و تباهی چیزها و نیکو رو گردانیدن از راه حلال
بحلال و رفتن بنیان کشتی و بیشی و استهزا کردن و بر خود و بسیاری رنج و شدت اندر
سفرها و زنا کردن و منی خوردن و لواطه و خشم کردن و طلاق بزهر رنجه افکندن و نکاح فجور
و بیطاری و شتابی و در اکردن چیزها و صناعتها که باهی نشد و جنبه کردن کودکان و کوربار
کردن و کفن آمیختن این همه از تاثیرات مریخ است **والا طبیعت شمس** طبیعت شمس گرم و خشک است
و او دلیل است بر تن و جان و روشنائی عقل و فهم و ملوک و رسان و خبازان و اشراف و جماعت
مردمان و غالب گشتن بر هر چیز بقوت و بزرگی و شکار کردن چیزها و دوست زر و سیم و جواهر
و ایستادگی سخنان بزرگان و نزدیک بودن با وشی و تباهی شدن و بیوشی با وی زر و مشقت و
و سعادت بوکاه ارتفاع باید کاه بر سقوط کاه بر سعادات بوکاه مشقت و دلیل است بکارهای
قضا و حاکمی و بزرگی و بزرگان و سخن بودن هر که از وی چیزی بخواهد بهر و بزرگت و برشه و خداوندان
حصومت و بر و گواهی کردن خصمان همیشه قوی باشد **والا طبیعت عطارد** طبیعت زهره است سرد
تر دلیل است بر زنان و مطربان و مغنیان و شاعران و مادران و خواهران خورد تر و کشیده
و پیرایه بستن و زر و سیم و جهاز بنا برادران و عجب آوردن و دوست داشتن توانگری را و لهو و طرب
و زینت و سماع و سماع و تحریک باز و عروسیها و بوبهار خوشی و شود غل و نرد و نظاره با حقی
و زنا کردن با زنان زاینده و کودکان که از زنا و حرام زاده باشند و سرد و کور و بسیار بسوختن خوردن
و دروغ گفتن و بکار داشتن سکرات و نکاح بسیار کردن و جماعت را و دوست داشتن فرزندان
و حسن نمایان بر هر کس بدوستی و نیکخواهی و سخاوت و جمال و شیرین سخن و عشق و قوت و ضعیف

با جان و فریبی و صناعتهای خوب رنگ برنگ و تاج ساختن و در اشتر نیرازو و بیمانه و نشستن اندر بازارها
و برزن و عطاری و زنگری و زرگری این همه از تاثیر زهره است اندر طبیعت عطارد طبیعت عطارد ممیز است با هر دو گوهر
و با هر برجی و دلیل است بر کودکان و جوانان و برادران خورد و دعوی بوبیت و سخن و نبوت
و عقد و سخن گوی و کلام و حکایتها و اخبار و بازداشتن سخنها و احادیث و علم و تصدیق و امر و حساب
علوم و ادب و مناظره و فلسفه و دانستن چیزها مستقبل و حساب و مساحت و هندسه و علوم علوی و دوا
و علوم زمینی و نجوم و بیاسپاس و زجر الطیر و دانستن اندر کارها حکمت و کتابها و رسخنه و بلاغت و فصاحت
و شیرین سخن و رد کردن و بیان کردن و مشغول بودن اندر علوم و حسن و رایت و مشهور اندر علوم جمله
و تالیف علوم و صناعت و شعر گفتن و کتاب خواندن و نوشتن دیوانها و قصصها و دروغ
و زور و بهتان و کتابت و دروغ ساختن و اندر ریاضی راه مردمان و کمی شادیها و بیماری و جمع
کردن و افراط کردن و بازرگانیها و بیع و شری و ستدن و دادن و انباری و راستی و شیدان و خصومت
و مکر و خداعت و کسر و احوال و اسرار و خبر بدان و عداوت کننده بود و رسنده از دشمنان و شتاب
زده اندر کارها و خون ناکوکان و زبان آوری و خوبی و دستداری و حمی و باک و مین و تعنه
نعوذ مرکارها خدایها را و نگاه دارنده خویشان و برادران خویش و نیک نام بود و مشهور و فراخ روزی
بود از هر صناعتی و زیرک بود اندر کارها و تمام کردن هر کاری دلیل است بر سعد
و دلیل است بر بندگان و خدمت و سوی ستردن و جمعی و دلیل است بر چشمها و جویها و درختان و کارها
و زندانها و مرگ و آنچه بدین ماند اندر طبیعت قمر طبیعت قمر سرد و تر است و اندر دوم حرارت عرض است
و نیک است و شایسته بهر کاری و دلیل است بر ملوک و اشراف و سعی معاش و نظر ریاضی و هر
چیزی که خواهد و شیء اندر علوم دین و علوم علوی و بسیاری فکر اندر کارها و حدیث خواندن و شنیدن
و علم زمین و آبها و تقدیر ایشان و حساب و صنیع عمل و دلیل است بر زنان که عز و شرف دارند و بزرگی
و زنان حامله و تربیت و احوال مادران و خواهران مادر و دایگان و خواهران کلانتر و رسالان و پیکان
و خبرها و جاسوسان و گریزپایان و دروغ و سخن چین ملک است یا ملوک بنده است یا بنده و یا

و با هر کس همچون و بی شد فراموشی کار و خیانت کردن و سلیم هر چهارنگ و دارنده چهارپایان و سور
ستردن و فراخ اندام طعام دادن و کم افتاج بطوایی است که هاکردیم زیاده باشد و چون نحس
باشد آنچه از تباهی ما کردیم زیاده باشد و سایر چیزهایست که اندر تک کوکب ما گفتیم و هر چیزی که
یکدیگر اندر نیک نگاه باید داشت و بنگر تا چگونه چگونه است و اتصال سعد و نحس و حظ و شمار
بنگر تا بتعالی تا به آنچه ان بدانی و بر تو معلوم شود و اکنون یاد کنیم مفاتیح القضا چنانکه واجب باشد
باب مفاتیح القضا اندر آن چیزها که تمام کند حاجتها و دلیل است بر آمدن مراد از علوم و نجوم
ان که اهل صناعت اندر وی سخن گفته اند و ان رسی و پنج روز نظر است اطراف اتصال اطراف
له خالی السیر ه وحشی السیر و نقص ز جمع ح ردنور ط دفع طبیعت ـ
دفع قوت یا دفع طبیعتی ـ دفع تدبیر ط رجوع ه انتکاث له اعراض و
قوت ی قطع النور ی نعمت لط مکافات یح قبول کا کاهل لا سعادت لا قوت
لا ضعف له نحوت کو حضور کی فتاح کح قمر لط جزع اقبال لا ادبار لا
سرعه ط سنبره ل فرح و قوت اندر خانه هر یک علیحده بشرح بگوییم است و اما نظر از
برج بهر چهار خانه نسیم و چهارم و پنجم و هشتم و نهم و دهم و یازدهم اگر کوکب باشد
اندرین خانها بهر نظر ناظر بود خواند و قوی ترین نظرها ان بود که بدرجات یکی باشد اتصال
بود که کوکب زهره و بگران رو متصل شود و چون میان ایشان بعد بود بقدر درجها چه خوش بود
باتصال خوانند و چون دقیقه بدقیقه یکی شود انگاه اتصال تمام شود اما اتصال خانه نهم
برین سبیل است و یکی چون میان ایشان قران تمام شود هر دو بقوت مزاج یکدیگر باشند و اگر کوکب
بایشان متصل شود ان کوکبان و کوکب باشد که قران کردند و اما اتصال دیگر است که انرا
اتصال عرض خوانند و بیان باشد که دو کوکب مقارن باشند و هر دو را عرض را بر باشد اندر یکجا
یکی مر دیگر را بوسد بعد دیگران است که مقابله یکدیگر باشند یکی صاعد باشد اندر شمال و دیگری هابط
بود هم اندر شمال درجات عرضشان یکی باشد بعد سیم ان است که ناظر باشد از تثلیث یا تسدیس
یا تربیع یکی صاعد اندر شمال و دیگری هابط اندر جنوب یا یکی صاعد اندر جنوب و یا دیگری هابط
اندر شمال و دیگری هابط اندر جنوب یا یکی صاعد اندر جنوب و یا دیگری هابط اندر شمال که این هر

و هر کدام اتصال عرضی است و چون یکدیگر از یکدیگر منصرف شوند اندر قوت باشند مادام تا اندر یک جهت
نباشند که اتصال عرضشان بود چون جهت عرضی مختلف شدند پس اتصال منقطع شود و اسباب که کوکبی
با کوکب دیگر متصل شود بطول و بعرض بستاره دیگر متصل شود و این جمله گفته است از روی حکمت حکیم که اگر
مبدء بگیرند و قمر متصل شود طبیعی بمرع از طول و بعرض و مشتری متصل شد یا بطول بمشتری متصل شد و بعرض
بمرع متصل شد و اتصال قمر بمرع بطول یا بعرض دلیل کند بر آنکه این کرخیه نزدیک از عقوبت و خشم
شود خداوندش و قوی ترین آنکه باشد که اتصال یا انصراف از صاحب خانه یا صاحب شرف یا صاحب
حد و مثلثه و وجه باشد و قوی تر بود آنگاه که اتصال عرضی و طول یکی باشد بیک کوکب چون چنین
باشد دلالت هرگز خلاف نکند و فرع دیگر است از اتصال و انصراف که وی را اتصال طبیعی خوانند
و اندر مسایل و هوالید بسیار بکار آید چنانکه از اتصال از روح متفقه المطالع بود یا از روح متفقه
المطالع و مشرق و میان دو فرق بگشیم علیحده اما انصراف آن بود که کوکب از یک منصرف
شود که بمجاورت خویش از دو رسد و از اتصال یا از مقارنه این را منصرف خوانند و انصراف
خالی الیسر آن بود که کوکب منصرف شود از اتصال از مقارنه یا نظر و بیست ستاره دیگر متصل
نشود مادام که اندر آن برج باشد و خالی الیسر آن باشد که ستاره اندر برج باشد و هیچ کوکب بوی متصل
نشود البته این حال بیشتر مقرر را بود آنگاه اتصال بر صاحب حدش باشد چون از آن حد بیرون آید
آنگاه منصرف شود از آن حد و دیگر متصل شود که بوی برسد یا آنگاه که اتصال کند بکوکب
نقل بود و رویه است یکی آن است که کوکب یک رو متصل شود و یکی و یا منصرف شود از این و بیک کوکب
دیگر متصل شود طبیعی آن دیگر بر این دو بود بصورت آن است که کوکب یکی و متصل شود بدیگری نور این
بدان دهد چنانکه قمر متصل شود بکیوان و روز و این کیوان روز متصل شود بدیگری نور این بدان دهد
چنانکه قمر متصل شود بزهره و زهره متصل شود بدیگری یا بدیگری زهره ناقل النور باشد و افزوده اول چنان
بود که ماه متصل بود بعطارد و از وی منصرف شود یا بمشتری اتصال کند این هر دو را ناقل النور خوانند
این حاجت برآید بدست و میوه طان و میان جمع کیوان جمع النور این بود یک کوکب یا دو یا سه
کوکب دیگر یا بیشتر متصل شود جمع کنند نورها را و بسنا تند طبیعتشان و حاجت کنند آنرا نور
برو رویه است یکی آن است دیگر طالع و دیگر حاجت یکدیگر متصل شود و نظر باشد یکدیگر و یکی کوکب

دیگر

دیگر نظر کنند یا اتصال کنند آنگاه آن کوکب بعضی خانه اتصال کنند یا نظر کنند نور آن از کوکب را میان
حاجتگاه ارد کنند وجه دویم آن است که صاحب طالع یا صاحب حاجت یکدیگر نظر کنند و بدو اتصال آنگاه
کوکب میان آنیان نور نقل کنند و در این میان رد کنند نور را و تمام کنند صاحب را بدست مرتضی
منتج بر دو رویه است وجه آن است که مقارنه بود و آن چنان که سه کوکب یک برج باشند بدرجات
مختلف و کوکب گران رو بر ستاره باشد و کوکب میانه رو را آن بسکو و ترمیم کنند که از جهت آنکه
درجه مانع نزدیک تر باشد تا آنگاه که از آن یکدرجه مختلف چنانکه زحل اندر حمل باشد بیست درجه و عطارد
بیست و ده درجه و زهره بده درجه عطارد اتصال زهره را بر حمل منع کنند تا آنگاه که عطارد منصرف شود و اتصال
پس از آن زهره را باشد و تغییر آن چنان باشد که حاصل طالع طلب کنند بدان رسند کار دیگر پیش آید و پس
زان آید بر آید یا بیند باندازه سعد و نحس و حلول کواکب اجرام وجه دویم آن است که کوکب یا بدیگر اندر یک برج
باشند و یکدیگر متصل و کوکب دیگر متصل شود و قابل التدبیر بنظر این کوکب مقارن باشد یا طلب کنند آن
نظر را و تباه کنند آن نظر را هر چند در درجات آن یک بود و چون جهت اتصال کوکب نظر را بود آنگاه
کوکب قران کنند هر یک از این حال اتصال یا طبع شوند گردند دفع الطبیعتین باشد که کوکبی متصل شود
بصاحب برج خویش یا بصاحب شرف خویش یا بصاحب حد مثلثه و یا مثلثه یا بصاحب وجه این کوکب
طبیعت کوکب بود و حاجت نکند دفع الفقدان باشد که کوکب اندر خانه خویش یا اندر شرف خویش را
اندر حد و مثلثه و وجه خویش باشد کوکب دیگر متصل شود و قوت خویش بوی دهد دفع الطبیعتین آن باشد که کوکبی اندر
مرتبه خویش متصل شود و بکوکبی متصل شود که آن کوکب نیز اندر مرتبه خویش بود چنانکه زهره بمشتری متصل شود
از خوف این نیز دفع الطبیعتین بود چنانکه زهره بمشتری متصل شود زهره اندر نور و مشتری اندر حوت بود وجه دویم
آن است که از خویش اتصال کند چون اتصال کوکب دیگر اندر و هر دو اندر حاجتگاه رو در باشند و تجلی کوکب
شب بود اندر شب اتصال یکدیگر را دفع التدبیر آن بود که کوکب بکوکبی دیگر اتصال کند بدو حالی که باشد تدبیر خویش بر آن
کوکب دهد رد بر دو رویه است وجه اول آن است که کوکبی بکوکبی دیگر متصل شود که آن قابل التدبیر و حاجت
اشعاع باشد نتواند نور بپذیرد رد کند نور بوی وجه دویم آن است که متصل شود بکوکبی راجع نور رد کند

آنچه پرفته باشد از جهت رجعت بود که این از اصلاح و نیکو باشد که تو بفساد باشد و تباهی آمده و صلاح
برسد و جهات **اول** آن بود که دافع القدر را نور و مدد نبود در مدفوع الیه **دویم** آن باشد که دافع
القدر مستقیم السیر باشد و مدفوع الیه محترق باشد یا راجع و هر دو اندر وتد باشند و یا هاس الوتد **سیم**
آن باشد که کوکب مدفوع الیه راجع بود یا محترق و ساقط باشد و کوکب دافع اندر وتد باشد یا هاس الوتد
و چون چنین باشد بدرد کوکب ساقط یا محترق یا راجع القدر حاجت تباه نکند چون کند قابل سود دافع
القدر خویش و کوکب دافع اندر جایگاه نیکو باشد آن حاجت تمام شود پس از آنکه تباه شده باشد اما
زوال تباهی بود بدو روی است **اول** آن بود که کوکب دافع ساقط بود یا راجع یا محترق و مدفوع
الیه اندر وتد بود یا هاس الوتد چون تدبیر خویش بود و هر کجا حاجت با احتراق یا سقوط و شوانه تمام و پیش
بدقایق یا تمام شوانه را دون تدبیر خویش بود حاجت تباه نکند پس از آنکه تمام شده باشد **وجه دویم**
آن بود که دافع و قابل هر دو ساقط یا محترق باشند رد کند بود بچه از دو پرفته باشد از جهت یا احتراق
و تباه کنند تدبیر را و دافع را قوت تمام دادن تدبیر شاید چنان باشد کوکبی آن حاجت را نه اول بود نه
آخر **انکاث** آن باشد که کوکبی بدیگر کوکب متصل شود پیش از آنکه بدو رسد راجع شود اتصال
باطل شود **اعتراض** آن باشد که کوکبی شد شبکرد و بسیار درجه باشد و کوکب دیگر گران رو تر از دو
و کمتر درجه شد از اول و کوکب سیم کمتر رو تر از آن اول خواهد که اتصال کند بر آن کوکب گران
رو تر از دو و کمتر درجه شد از اول و کوکب سیم و کوکب اول راجع شود و آن گران رو متصل شود بجای
رجعت تا آنگاه که منصرف شود آنگاه کوکب سیم را باشد پس کوکب راجع نه بدانکوکب گران رو
قوت آن باشد که کوکب رونده باشد با اتصال کوکب دیگر پیش از آن که بدو رسد آنکوکب قابل
تحویل کند بر دیگر و چون این دافع نیز تحویل کند پیش از آنکه اتصال کند کوکب دیگر باشد نزدیکتر باشد
بدان قابل متصل شود و از اتصال او باطل کند **قطع النور** بر دو جهت است جهت اول آن است که کوکب خفیف
خواهد که اتصال کند بکوکب گران رو اندر برج و جرم خفیف شد تا راجع شود چون خفیف متصل شود و نیز نور
این کوکب و جرم را بقران و تغیر آن چنان باشد که خداوند منشه خلا باز محو کسی نیابد که حاجت وی را

تباه

تباه کند و ظلم را بر جهت جرم آن باشد که کوکب خفیف متصل شود بکوکب ثقیل تر از وی شد متصل شود و از
وی منصرف شود و باطل کند اتصال او را و تغیر آن باشد که بسانی منبس از وقف آنکه بحاجت خود برسد
و کسی دیگر بدو آید و این حاجت بآن کس برسد و تمام شود و سائل محروم ماند و جهت سیم آن بود که
کوکب متصل شود بکوکبی دیگر که نه خداوند حاجت بود یا کوکبی بود متصل شود و نقل کند بکوکبی
که خداوند حاجت باشد از وی حاجت را تمام کند و بر نیاید نعمت و مکافات آن باشد که کوکبی در
هبوط خویش بود یا در تیر خویش کوکبی بود متصل شود با وی بکوکبی متصل شود که در شرف وی باشد
یا صاحب منشه وی صاحب مراغم وی باشد که کوکب دافع را یاقابل بر آن شهادت باشد اندر برج خویش
پس چون این جهت باشد از آن تیر و از آن هبوط بروی ارزش بهند و بر آن نعمت بود بر وی یا آنگاه
که کوکب که بروی نعمت باشد اندر هبوط خویش افتد یا اندر تیر بدان کوکب متصل شود یا دیگر از آن جایگاه بود
که صنف کردم بروی ارزش از آن هبوط و از آن نعمت بدو وفا کرده باشد که بروی بود و مکافات
گذارده باشد که بروی بود و باشد که صاحب شرف برج کوکب را صاحب نعمت خداوند باشد قبول آن باشد
که کوکبی که متصل شود از برج وی و از شرف وی یا از حد و منشه و وجه وی آنگاه قبول کند و متصل
شود دافع و قابل را این قابل اندر خانه و شرف و حد و منشه و وجه دافع بود هم قبول و اما
قوی ترین قبول از خانه و از شرف بود و اما قبول حد و منشه و وجه دافع بود هم قبول بود و اما
حد و منشه و وجه ضعیف تر باشد مگر که هم حد و منشه و هم وجه باشد جهت آنگاه قبول تمام باشد
و این صاحب مراغم هر یکدیگر قبول کنند نیز به نظر اتصال قوی تر و بهتر و اگر دو کوکب اندر تثلیث
یکدیگر باشند یا اندر تسدیس یا اندر برج باشد که متفقه الطبایع باشند یا متفقه القوه باشند یا اندر
برج که هر دو کوکب را باشد هر یکدیگر را قبول کنند از جهت اتفاق طبیعت این جهات هر یکدیگر و جهان
قبول کنند یکدیگر را از مقارنه و تسدیس و تثلیث و این قبول هست که قوی است و جهت که میانه است
و جهت که کمتر است اما قبول قوی بیشتر هر قمر را باشد از شمس زیرا که هر دو را قبول کند از جهت برجها

که نور قمر از آفتاب است حکم که قبول استفاده کرده است و اما چون اتصال از برج شد آفتاب که شمس را
اندران برج مرتبه باشد انقبول طبیعت شد و قبول برج و عطا بود چون کوکبی را قبول کند از سنبله این هر
قبول قمر تر شد و قبول وطا آنست که چو کوکب دیگر را قبول کند از خانه شرف یا از حد یا مثلثه یا از وجه و اگر
مرتبه‌ها از سه شد خود قبول تمام و قوی شد و اما قبول آن باشد که از یک خط باشد چون از حد یا از وجه یا از مثلثه
یا چو یکی را قبول کند یا از جاطاه طبیعت چون فرح دهند و سعادت کوکب آن باشد که نظر سعدان باشد
و غلبه باشد بسبب فرح یا مقارنه و تحسان از نحس ساقط باشند یا چو هر دو السعدین باشد از سعد یا از زحل و بعد
منفصل شود یا جمع شد و آن اتفاق بود که اندر قلب آفتاب شد میان وی و میان آفتاب نشانه یقینه
نحس باشد نشانه و قصه که این چنین اتفاق سعادت اندر دل شد که همه سعادت آفتاب بخواهد
کند یا بنظر صورت آفتاب باشد یا بنظر قمر و قمر مسعود باشد و سریع السیر بود یا بالنور یا اندر خویش بود
یا اندر حبس خویش چون شرف یا اندر وجه یا اندر مثلثه یا اندر وجه یا اندر فرح یا اندر درجات نیز یا قبول بود یا
یا اندر خویش بود نحس کوکب نیز اندر بیرون بود و در فوق الارض و تحت الارض و ماده اندر برج ماده
بود و از تحت الارض و نیب فوق الارض بود شمس و قمر چون اندر برج سعدان باشد همچنان باشد که اندر
حظوظ خویش اندر باشد و اما مدد آنکه سعدان برسد گونه است مضاعفه السعاده و سعیده و کمتر از این اما
مضاعفه السعاده آن باشد که کوکبی اندر برج باشد که ویرا اندران برج و شمسه بود باشد سعادت باشد همچنان
عطا بود که اندر سنبله باشد مرد را و سعادت باشد سعادت خانه و سعادت شرف و اگر با آن
اندر حد خویش باشد و سعادت شد و اگر اندر طالع باشد چنانست سعادت خانه و شرف و حد
و فرح و اما سعیده آن باشد که کوکبی اندر جایی شد که آن برج معتدل طبیع روس شد و موافق وی باشد
چون زحل اندر دلو و مشتری اندر قوس و مریخ اندر عقرب و زهره اندر ثور و شمس اندر اسد و قمر اندر سرطان
و بجز کمتر از این است سعادت و سم دلالت شد بر صلاح آنچنان باشد که کوکب اندر جایی باشد

که اینجا

که اینجا خلاف طبیع و شد چون زحل در حمل و مشتری در حوت و مریخ در جدی و زهره در میزان و عطارد در
جوزا و قوت کوکب آن باشد که صاعد باشد یا اندر شمال شمال شد یا صاعد باشد اندر فلک یا اندر مقام
ثانی باشد یا بیرون از شعاع شمس باشد یا در وتد باشد یا در عاشر وتد باشد و آن سه کوکب علوی شتری باشند
از آفتاب خاصه یا آفتاب یا انسان اندرین حالت نظر اسد باشد قوی‌تر بود یا اندر ربع مذکور باشد چون شمس
اندر ربع مذکور باشد یا اندر برج مذکور باشد قوی‌تر باشد نیک و اگر اندر برج میزان **قوت این سه کوکب**
سفلی آن است منفرد باشد یا اندر ربع ماست باشد ضعیف و اگر کوکب دلالت نقصان سعادت آن باشد که بطلب
اسیر شد یا اندر مقام اول باشد یا راجع باشد و سیر و رجوع سفلیان باشد که جهت آن نیز احتراق بود یا کوکب
اندر تحت الشعاع یا اندر درجات منظمه یا کوکب همه اندر برج ماه بود یا اندر یا اندر درجات نیز است
زیر زمین و بر در فوق الارض یا اندر هبوط خویش باشد یا ساقط باشد اندر جنوب یا جنوبی باشد یا ساقط
باشد در وتد یا اندر طرفه گرفته باشد و آن نوزده درجه میزان است تا سه درجه عقرب بیرا که این جایگاه
دشمنی خانه خویش است یا متصل شد بکوکب راجع یا باشد یا اندر هبوط یا اندر ساقط و از اثر یا مقبول باشد
یا اندر غربت باشد و نیز آنکه باشد که خدا اسیر شد که سعدش باشد و از علوی آن که منفرد شد از آفتاب
یا اندر ربع مؤنث شد و ضعیف مؤنث آفتاب آن باشد که اندر برج و ربع مؤنث باشد بجز خانه شمس که فرح است
و این ضعیف سفلیان است که اول نشرق باشند که اندر مذکور و برج مذکور **نحوست کوکب** آن باشد که بنظر
سخن آن شد بقران و تربیع و مقابله و تسدیس و تنثیث و میان وی و نحس کمتر از حد کوکبی شد یا اندر حد فرح
نحوس یا نقص نحوس متبع باشد بروز از دهم یا از یازدهم یا از حالت وی و بدترین این همه اتفاق نحوس نحس
قبول نکند یا مقارنه شمس شد یا تربیع یا مقابله شمس باشد یا برس و ذنب چون در رأس خویش باشد
یا خود رأس و ذنب بود و میان ایشان کمتر از دوازده درجه شد از جهت آنکه اندر عقده باشد و نیز اتفاق
بود که آفتاب یا رأس یا ذنب بود و میان ایشان چهارده درجه بود از شمس یا از رأس و میان قمر و رأس
و ذنب دوازده درجه باشد از شمس و از سعادت و نحوست چون و چنین گویند اوایل و سفلیان

که زاری طبیعت زیاده است چون سعدان با وی باشند اندر سعادت بیفزاید و چون نحسان با وی باشند اندر
نحوست بیفزاید و از طبیعت ذنب نقصان است چون سعدان با وی باشند کم کنند از سعادت و چون نحسان
با وی باشند کم کنند از نحوست و ازین وجه که هم خلاف محیص گفته که راس سعد است و ذنب نحس و ذنب نحس
سعد است که از نحوست نحس بکاهد و سعد نحس است که از سعادت نحس بکاهد **اندر حضور بین النحسین**
ان باشد که کوکب اندر برجی باشد و با وی اندر ان برج دو از نحس باشند بشعاع نحس و از پس نحس باشد بشعاع نحس متصرف
شود و کوکب از نحس بمقارنه یا بتثلیث و مصلص شود به نحس دیگر هم بران حال که گفتیم صعب دیدن باشد که کوکب اندر برج باشد
و نحس اندر صعد او بود بشعاع و اندر برج جوزا و نحس دیگر بشعاع او اندر برج قوس اندر هم او بود و اگر کوکب
اندر وی صعد طالع بدین صفت بود که گفتیم با برج دیگران طالع با ان برج که بدین صفت باشد سخت تباه و منحوس باشد
اندر حضور النحسین اگر آفتاب با بعض سعدان بمان کوکب حضور نظر کند یا بران برج حضور و میان
ایشان بکمتر از صعب درجه بود بعوض ان نحوست حضور رجعت یابد و اگر حضور برج باشد و خاصه و سعدان بوی
نظر کنند باسی از نحوست باشد که شود و اگر برجی یا کوکبی حضور السعدین باشد از ایشان وی صعود سعدان
باشد **فاد فور** ماند و وجه استدلال ان باشد که مشکف شود و تباه بود ان باشد که اندر برجی افتد که
ان برج طالع مولود کسی باشد یا به تثلیث یا برج با مقابله و تسدیس طالع باشد و وجه ان باشد که یک شعاع
شمس باشد پیش و پس وی و زنده درجه باشد از پیش یا از پس چهارم ان وجه که پنهان باشد نظر یا اتصال با قران
و نجم ان وجه که اندر ها عشر زحل باشد **وششم** ان باشد که با راس و ذنب شد و میان
ایشان حوازده باشد پیش یا پس **وهفتم** ان باشد که جنوبا یا بط باشد اندر جنوب **وهشتم**
ان باشد که اندر طرفه شمس کمتر شد از نوزده درجه میزان تا سه درجه عقرب **ونهم** که اندر افق برج باشد که صعد
نحس است **ودهم** که نظر اسد باشد که کمتر از سر وسط بعوان نزدیک درجه است و ده دقیقه
ویازدهم که اندر خانه شمس هم باشد از ده که خانه غم است قمر را با نقص حساب بود و این در روز هم
منحوس تر ان باشد که کوکب نیز بود در فوق الارض بود و نیز تحت الارض خاصه اندر برج قمر و کوکب
مؤنث بر در تحت الارض و نیز فوق الارض و برج بر در فوق الارض و نیز تحت الارض برج

مؤنث است

مؤنث است و کسی از جهت انکه علو است او با علویان یکی آمده بجز انکه برج علویان برج مذکر باید برج را برج مؤنث چون
کوکب برج خویش شد و فرو شد دلیل کند بر سعادت و اعتدال و اگر اندر خلاف خویش شد دلیل کند بر فساد و خلاف اعتدال
اعتدال اقبال ان باشد که کوکب اندر وتد باشد یا عامر وتد و مقبول باشد اندران برج که باشد و بیرا متقبل خویش شد
اندر ان جهت که کوکب قطب بود از وتد یا از نظر یا از مثلث شد و هیچ و مدر ناظر نجوم و نیز اندران برج حکم باشد
نامقبول بود مرجه ان باشد که کوکب را در برج شهادت بود چون خانه شرف یا حد یا مثلثه یا قصه انکه بدین ماند انکوکب
صاحب مرجه انجا باشد و مشتری ان باشد که کوکب را اندر برج شهادت بود و شهادت بیشتر و قسد غالب گردد و بیران
برج و بیرا بیشتر خویشند بود غالب گشت **فصل دوم در اسباب برجهای سقف الطوالع** سقف القوه و سقف الطریقه خوانند
برجهای که یکدیگر نظر ندارند و بیکدیگر نگرند که مر ایشان را سقف المطالع خوانند ان است که برجهای هر یک
مانند یکدیگر نگرند چون اخر حد که موافق است مر اول حوت را و اول حد که موافق است مر اخر حوت را همچنین
درجه بدرجه تا اخر و اول میگیرند ایشان همه برجها که یکدیگر را موافق است مر حد برا و سرطان موافق است مر
قوس را و اسد موافق است مر عقرب را و سنبله موافق است مر میزان را و اما انچه سقف القوه خوانند ان است که
ساعات روز اندر ایشان یکی است و چون اول جوزا و اخر سرطان یا اول جوزا همچنین درجه بدرجه تا اخر
موافق اند مر یکدیگر را بقوه سنبله موافق است ان حد و میزان موافق است با حوت و ثور با اسد و عقرب با دلو و
قوس با جدی یکی برج را اول گیر درجه بدرجه تا اخر و با ان برج را با وی موافق است از اخر گیر درجه بدرجه
تا اخر و با ان برج را که با وی موافق است از اخر گیر درجه بدرجه تا اخر و با ان برج را که با وی موافق است از اخر
گیر درجه بدرجه تا شکوه باشی هر درجه که برابر یکدیگر افتند درجه اتصال باشد اما انچه سقف الطریقه اند صاحب خانه
وان چنان است و در برج هر یک ستاره را باشد چون حمل و عقرب خانه مریخ اند از نور و میزان خانه زهره چون
جوزا و سنبله خانه عطارد و چون قوس و سرطان و اسد خانه تیر و چون و حوت خانه مشتری و چون جدی و دلو خانه
زحل و ابی باب بکار اید مر سپردن ایلاج و کدخدا را هبت و اولاد مردان و زنان و فرزندان و برادران
و دوستان را و بیرون آورند دلیل طالع و غیر را و چون این برجها را که سقف المطالع خوانند و سقف القوه
یکی را مستور گیرند و یکی را منکوس در حساب ایشان صفی باید گرد کرد چنانکه درجه اول حمل با درجه سیم حوت
موافق است و درجه سیم حمل با درجه ششم حوت موافق است همچنین همه برجها موافق را از اول تا اخر

برین قیاس میکنیم معلوم شود و ازین برجها که یاد کردیم هستند متقابل یکدیگر و هستند که تسدیس و تربیع و تثلیث اند و
و این اتصال را اتصال طبیعی خوانند و ما اکنون یاد کنیم تفسیر آن برجهای که متفق اند بمقابله طبیع اما
برجهای که متفق اند بمقابل نظرشان نیست یکدیگر اما نظر مقابله نظر عداوت و ورد است و بگوییم
که همه مقابله عداوت است یکی آنکه موافق است بمقابله مقابله طبیعی خوانیم و مقابله طبیعی دلیل کند بر موافقت
و مودت در مقعر المطالع اند جوزا با جدی سرطان با قوس مقابل است آنچه موافق اند بقوت جدی شیر و میزان
با حوت مقابل است آنچه موافق اند بقوت جدی شیر و میزان با حوت مقابل است و آنچه متفق اند
بطریق جدی است با عقرب و ثور است با میزان که موافق اند بمقابله طبیعی و اما اتصال مقابله طبیعی خوانند
یکی را از اول یکدو دیگر را از آخر چنانکه گفتیم تسدیس طبیعی آن برجهای که نظر دارند از آن زمان تربیع دیگر را سعد و نحس
از آن تسدیس طبیعی خوانند و دلیل کند بر موافقت و مودت آنچه موافق اند بمطالع چون جدی و حوت
و شیر و میزان متفق اند بقوت چون جوزا و سرطان و قوس و جدی و آنچه متفق اند بقوت چون جوزا
و سرطان و مطلق آن جوزا و جدی و دلو است همینکه از اول یکدو یا از آخر چنانکه گفته شد تربیع طبیعی
و اما آن برجها که موافق اند یکدیگر بتربیع و بر موافقت و مودت دلالت و مصالحه دلیل کند این تربیع آنست
که وی را تربیع طبیعی خوانند آنچه متفق اند بمطالع چون ثور و دلو و اسد و عقرب و آنچه موافق طرفین اند
چون جوزا و سنبله و چون حوت و قوس این تربیع را آنست تربیع طبیعی خوانند دلیل کند بر الفت
و مصالحه ضرایب باشد از تربیعها همه مخالفه و عداوت است و این باب را همچنان باید گرفتن که رسم اتصالات
یکی راست و یکی ناراست نه باید گرفتن تا این نظرها و تربیع طبیعی با تثلیث طبیعی و تسدیس و مقابله طبیعی کرد و برجهای
که مطلع اند یکدیگر و راست یکدیگر اند و نیک است مر دوستی را و ورثا مشورت را و بنی پدر را و برادر و الفت از برای آنکه اند برجهای است
که دلیل کنند بر عداوت و همت که دلیل کنند بر محبت و الفت و آنکه دلیل کنند یکدیگر را مطلع اند
اما برجهای که راست یکدیگر اند آن برجها اند که یکدیگر نظر تثلیث و تسدیس دارند و اما آنچه دشمن اند یکدیگر را آن
برجها اند که نظرشان یکدیگر تربیع است نه آن تربیع طبیعی که یاد کردیم و آن برجهای که یکدیگر را عداوت کنند
و مخاصمت بینند که نظرشان بمقابله است نه آن مقابله طبیعی که گفتیم را **فصل اما** برجهای مطلع یکدیگر را

که دلیل کنند بر اتفاق محبت و مودت چون ناظر باشد یکدیگر نظر مودت و آن چون جوزا با سد است و ثور
و سرطان سنبله و جدی عقرب و حوت و قوس و دلو و جدی و عقرب این همه یکدیگر را مطلع اند همچنین موضع الطلوع
مستقیم الطلوع را مطلع است و مستقیم الطلوع مطلع است مر موضع الطلوع را چون نظرشان افتد یکدیگر را این نیز
که یاد کردیم این برجهای که بر مطلع اند یکدیگر را و یکدیگر دلیل کنند بر مخالفت و عداوت آن چون جدی
و میزان و سرطان و جدی اما نظرها که از تربیع طبیعی و از تسدیس طبیعی و مقابله طبیعی یاد کردیم که نظرشان یکدیگر
و موافقت بیان نظر باشد اگر چه کوکب اندر برج باشند یکی بر درجات مستور نظر کنی و یکی بر درجات منکوس چون هر دو
نیک حظ بینند نظر باشد و این تربیع مطلع اند یکدیگر را مثلا نیکی چنانکه بوده از درجه باشد دیگری بیست درجه و یکی سیصد
از درجه باشد و دیگری هزار و از درجه همچنین تا آخر **فصل سیم در اتصال کواکب با یکدیگر و تاثیر آفتاب و ظهور و اخفا و اما این سه**
کوکب علوی چون آفتاب اندر مقارنه آن بود در ماوقت مقابله آفتاب اندر ایمن آفتاب باشند تا آنگاه
که آفتاب با ایشان مقارنه آن برسد در اثر آفتاب باشند زهره و عطارد در هر طلوع و غروب عداوت باشد
اندر ایمن باشند و تا آنکه طلوع و غروب عداوت عشق باشند اندر اثر آفتاب باشند و قمر تا اجتماع باشد اندر
ایمن باشند و تا استقبال اندر اثر آفتاب باشد اما این سه کوکب علوی را اندر قعب آفتاب باشند نزدیک
شمس باشد اندر حد صعیر باشد و چون او شانزده دقیقه بگذرد تا نیم جرم خویش محترق باشد و تا تمام جرم اندر
تحت الشعاع باشد و چون از جرم خویش بگذرد باشد پس ایمن در وقت تشریق و در دستوریه باشد و بعد از آن صعیر
باشد اندر تشریق و شاید دستوریه را و چون تا آنکه بحد رجعت باشد مقابله را کنار شمس خوانند و بعد از آن مقابله
مغرب باشد و چون آنکه بحد احتراق برسد کنار روز خوانند تا حد تحت الشعاع تا محترق صعیر شوند و زهره
و عطارد چون از تحت الشعاع بیرون آیند بمشرق مشرق شوند و شایسته باشند مر دستوریه را چون مقیم شوند و بعد از آن
تا مقیم شوند اندر غروب عداوت باشد مغرب خوانند تا بتحت الشعاع آیند چون بگذرند اندر طلوع مغرب باشند تا
تا مقیم گردند چون راجع شوند تا مشرق عشاء خوانند **فصل چهارم در اتصال طباع و کواکب** بعضی از وی در فلک تیر
کوکب که صاعد باشد در فلک اوج طبع در خشک باشد و چون تا بط باشد تر و خشک و علوی از اول تشریق تا
بمقام اول تر باشد و تا مقابله سمی گرم بوند تا بمقام ثانی خشک بشوند و تا صعیر سرد بوند و عطارد

و زهره از اول مشتری که ربع بود یا مستقیم تر بود تا حد صیفی گرم بودند تا مقام اول تا منوب خشک بودند تا باز
صیفی شوند سرد بودند قمر اندر ربع اول گرم تر بود اندر ربع دوم گرم خشک بود و در ربع سیم سرد و خشک
و اندر ربع چهارم سرد و تر باشد این ارباع و ماه است نه ارباع فلک ماه است نه ارباع فلک ماه است نه ارباع
کواکب آن است که بنگرد که طبع کوکب چیست و اندر کدام برج است برج اگر با میزد و اگر چند بود کمتر
از بیشتر بود و آنچنان باشد که طبع ربع فلک اوج و فلک تدویر را همی جمع کنی باید که مزاج و دهر و بنگرد که
کدام مزاج علامات آن قوی تر باشد چنانکه زحل سرد و خشک اندر سرطان یا قیم و اندر منوب بود
و اندر فلک اوج ما بط بود و اندر فلک تدویر ما بط و برج سرطان تر زایچه گردانند و اگر منوب سرد
زایچه گردد بگفتیم که زحل سرد و تر است و مریخ را همچنین مزاج است گرم مریخ اندر اسد بود و عطارد از فلک
اوج و ما بط از فلک تدویر برج گرم و خشک و برج گرم و خشک و صیفی و خشک بود و هبوط سرد و یبس
جزو گرم و خشک بود چون سردی را در گرم کردیم سه جزو خشک آمد و دو جزو گرمی و زحل سه جزو
سردی زحل ماند و یک جزو تری زحل از سه جزو خشک مریخ گرفتیم دو جزو خشک ماند از مریخ و فعل مریخ سرد و جزو
خشک است و فعل زحل یک جزو سرد ماند گفتیم دلالت خشکی غالب تر بود و از آنجا حکم باید کرد بر
برافزاختگی مریخ از زحل تو هم یک گره تحریر دلالت کند و یک رکن سعادت که دلیل عقدان
کند و آنچنان که کواکب را از این سان دلیل کرد و همه احتمالات بدین سان حکم کن تا احکام
کشیده شود و هیچ خطا نیفتد **فصل چهارم در اسامی فرح کواکب** بدانید که اول فرح در ارباع فلک است تا
کواکب علوی را اندر ارباع نگر فرح است و چون سر فرق شد هم در فرح باشد و کواکب سفلی را
در ارباع مؤنث فرح است و چون اندر جهت مغرب شد هم فرح است و هم عطارد را
اندر زهره جهت فرح است و فرح دیگر است کواکب تمام اندر قوس الارض و میل اندر تحت
الارض فرح است و فرح دیگر که معروف است فرح عطارد اندر طالع و فرح قمر اندر

سیم

سیم و فرح زهره اندر پنجم و فرح مریخ اندر ششم و فرح شباب اندر نهم و فرح مشتری اندر یازدهم و فرح
زحل اندر دوازدهم و چنین فرح دیگر است فرح زحل اندر برج دلو و فرح مشتری اندر قوس و فرح مریخ
اندر عقرب و فرح شمس اندر یازدهم در حمل است و فرح زهره اندر ثور و فرح عطارد اندر سنبله
و فرح قمر اندر سرطان فرح دیگر اما ماه اگر در برج سیم باشد قوت بیست و یکم را قوت برابر برج تحلیم باشد و
و اگر آفتاب اندر نهم باشد برج نهم را قوت برابر برج پنجم باشد و اگر مشتری اندر یازدهم باشد
برج یازدهم برابر قوت طالع بقوت و چون زحل اندر دوازدهم باشد برج دوازدهم برابر برج دوازدهم
برابر برج دوازدهم بقوت و چون مریخ اندر ششم باشد قوت برج ششم برابر برج ششم باشد و چون زهره اندر
برج پنجم بود قوت برج پنجم برابر قوت آفتاب بود اندر وسط السما و اگر محوس باشد و قوت وی
برابر زحل که اندر دوازدهم بود و چون کوکب اندر برج ثابت بود قوی تر از برج و جهیدن باشد و برج ذو
جسدین قوی تر از برج منقلب بود اندر برج ثابت کوکب علوی بیشتر باشد سبک اندر برج سبک و گران اندر
برج گران و اما عطارد و مشتری شمالی برج منقلب و زهره و مریخ شمالی برج ثابت اما قوی ترین اوتاد طالع است
پس وسط السما پس هفتم پس چهارم پس یازدهم پس پنجم پس نهم پس دوم و پس ششم و خانه
وای بدترین خانه است و آن ششم و دوازدهم اما چون کوکبی بمقابله آن جایگاه افتد که وی را فرح است
سخت ضعیف باشد زیرا که آن خانه غم و اندوه باشد و چاه و پس غم باشد و تا نیکی را هم نیک
نکند و بخطا نیفتد از درجه بیست الاعلا تا درجه طالع اندرین میان زحل را قوت است هر چند که از وند
زایچه بدگر در از درجه بیست الاعلا و تا درجه بیست الادنا اندرین مشتری را قوت است هر چند که
از وند و از درجه بیست الادنا تا درجه نهم اندرین میان آفتاب را قوت است از درجه نهم تا
درجه هفتم اندرین میان هر هفت کوکب را بحوت بیشتر و در باشد مگر مشتری را و زهره از درجه هفتم تا درجه
ششم اندرین میان مریخ را قوت است و از درجه ششم تا درجه هفتم پنجم اندرین میان زهره را قوت است
و از درجه پنجم تا درجه چهارم هر هفت کوکب را قوت است عامه کوکب را اندر برج ابلو و خاک از درجه
چهارم تا درجه سیم قمر را قوت است و مریخ را اندرین میان نیز قوت است و از درجه سیم تا درجه دوم
مشتری را قوت بود و از درجه دوم تا درجه طالع عطارد را قوت باشد و اگر این ستاره کان بجزای جایگاه
باشند که ضعیف دیدیم اندر سعادت ضعیف تر باشد مگر آنکه اندر خانه یا اندر شرف خویش باشد یا خداوند منتهی

یازدهم

و وجه خوشی باشد قمر اندر طالع نحس است زیرا که شمس آرد و جهان ناخوانده غم تا در آید بخانه و اگر
سعد باشد جهان از دیار سفر بدید آید یا چیزی آید عطارد اندر هشتم زهره اندر یازدهم و شمس اندر
سیم و ماه اندر هشتم و مریخ اندر دوازدهم و زحل اندر ششم و مشتری اندر پنجم این جایگاه غم است
و جهت زحل و مریخ اندر وتد قدر تر است مر قوت کار را حاصله که بر مریخ باشد که کوکب دلیل بجایگاه باشد
و قوت زحل اندر هشتم خاصه مقابله کوکب سخت بد باشد و ابو معشر گوید چون کوکب جایگاه نیکو
و مریخ خوشی با خانه خویش اگر نحس باشد دلیل سعادت باشد و اگر بخلاف این باشد نحوست پیدا
کند و همچنین سعدان چون بر جایگاه خوش باشند سعادت نشان ظاهر باشد و اگر بخلاف جایگاه باشد
نحوست پیدا کنند چنانکه زحل با همه قوت نحوست او چون صاحب مثلث طالع مولود باشد و اندر وتد باشد
نیکو حال و نیکو جایگاه باشد دلیل کند بر تربیت و نقاد مولود باشد و اندر وتد باشد نیکو حال و نیکو جایگاه
باشد دلیل کند بر تربیت و نقاد مولود و چون جایگاه بد باشد و بحال بد باشد این مولود تربیت نیابد
و چون دلیل بد باشد و عقارات و بناء حال باشد و بد جایگاه دلیل کند بر تباهی حال و بر اندر عقارات
و مکروهی پیش آید بسبب ملک و عقار و اگر زحل اندر جایگاه باشد بدی نحوست ملک برآمده و روزی بر آن کس تنگ کند
و طعام نیکو آورد و مریخ بفساد فرش و تباهی ارد خاصه از روی دزدان و اگر مشتری دلیل کند تربیت نیکو و حال
و نیکو جایگاه باشد دلیل کند بر نقاد و تربیت و چون بد حال و بد جایگاه باشد دلیل کند بر فاده ها و بسیاری باقی
ملک باشد و چون بد حال و بد جایگاه باشد دلیل کند بر نادان و زیان پس بدانکه سعدان و نحسان اندر نیکو حال
حال و جایگاه نیکو خوش مر یکدیگر را دانند تا دانسته باشی این مثالات از آن یاد کردم تا نیک فهم کنی و قیاس کنی و بدانی
صداقت و عداوت کواکب **فصل ششم از روشنایی و شمس کواکب** اما عطارد و مشتری با هم دوستند و شمس و زحل و قمر
با مریخ با هم دوستند و زهره با عطارد با هم دوستند اما زهره و مشتری با هم دوستند و شمس و زحل دوستند و هم دوستند با زهره
اتصال ایشان مثل این و کوکب بجهت مثل و مردانست که بر یکدیگر داد و دوستند دارند و بر یکدیگر دعوی دارند اندر ملک
و مملکت اما مریخ و زحل دوستند و اندر زنان دوستند و زهره با قمر دوستند و عطارد با قمر دوستند
اندر سرد و تر و شمس اندر قمر است و نیکی عطارد اندر سرد و شمس دارد چه قمر است اما عطارد و زهره چون

مشتری

مشتری و زحل اندر بد و شمس و شمس اما قمر با زهره دوستند همچو عطارد و آفتاب و مریخ و شمس دوستند همچو آفتاب
با عطارد و مریخ همچو عطارد است با آفتاب و مریخ با مشتری کاه دوستند و کاه دشمنند و مریخ با زهره و شمس با قمر و مشتری
که اند معارض اند بکار افتند و چون قمر و زنان و عطارد و مریخ با یکدیگر اند خیانت کنند اینست و مشتری و شمس
ستارگان با یکدیگر نادانشمند باشی و در احکام فرماید **فصل هفتم از مفاتیح العلم در شرح احوال کواکب** و دلالت ایشان بر سعادت
و نحوست بدانکه قمر دلیل است بر احوال عالم و جایگاه فلک است و حال ستارگان هر که بهره فلک بر درست باشد
روز و نور بهره بر جهان و ستارگان نقل کنند و بجای خود قایم شده است بکار جهان زیرا که هر چند
اندر عالم پدید آید اول خرد باشد و باز کلان شود تا بغایت خویش رسد بعد از آن خرد خرد نقصان گیرد تا ناظر
شود و همچنین یافتیم قمر را از این جهت استادان این صناعت چنین گفته اند ان صلاح و صلاح کل شیء و فساد
فساد کل شیء حال نحوست خسوف و کسوف دلیل کند بر فتنها و زوال گشتن و تباهی احوال و بطل
الیسر دلیل کند بر کار ها و بر آمدن حاجتها بشواری و رجعت کواکب دلیل کند بر عصیان و شتابی
و باز ماندن از کارها و حاجتها و اختلاط و بیماری و سردی و بازدن سخن و نارواها و قول و هبوط و نقص
کند بر غم و اندوه و ترس و بند حبس و بیماری و بعد دلیل کند بر تحیر و سر سیکی و عاجز آمدن کارها و تقاضای
حاجت و خصومت و هبوط اندر جنوب دلیل کند بر ضعیف کار و فاتها حاجت و فرو ماندگی از کارها و تنگ
معیشت و احتراق دلیل کند بر غم و بیم و ترس و تنگ و بیمارشدن دلیل کند بر زیادت رفعت و نصرت
و خیره و جاه و بر آمدن حاجتها و صاعد اندر شمال دلیل کند بر زیادت و نقص و قیام و نصرت و بر
آمدن امیدها تمام و استقامت دلیل کند بر نیکوی احوال و روانی کار و فرو رفتن معیشت و تمام حاجت و مقیم
و استقامت دلیل کند بر ابتلای عمارت و بازگشتن کار ها و نصرت و فرح دلیل کند بر نیکی و نیکوی و سلامت
و بدید آمدن منفعت و چون کوکب اندر خانه نحس بود یا در شرف در قبول کند شی و باز دارد شی را یا نظر قران
بنیت و تسدیس بود هم باز شود تا هر را و اما اگر سعدان مقبول باشند یا باشند دلیل کند بر سعادت و اگر
مقبول بود بهتر و نیکوتر اما بدانکه علم نجوم و حرارت خبر و شر هر کاسد بین نیکو خبرات و هر کجا نحس بین نیکو خبرات
و کواکب متحوس را نگویند تا آنگاه که نحس بود و در نیفتند چون از حرم کوکب گذشت و قوت طالع
باشد بجز ترس و بیم و سلامت گذرد و همچنین اگر سعد مقبول شود امید و سعادت یابد و چون متصرف

شود و امید و طمع افکند و لیکن کار تمام شود و اگر نحس که نحس کند و از طالع ساقط بود هم آرد و زیان کند و بعضی سعدان
چون سعادت کنند چون از طالع ساقط باشند طمع افکنند و لیکن تمام نکنند و کوکب که اندر اوتاد نحوس بود بلا آرد
و شر و چون متصرف شود زیان نکند اتصال قمر بکوکب دلیل کند بر آنچه امید دارد یا اندازه طبیعت کوکب قابل
تدبیر قمر اگر سعد بود خیر بود و اگر نحس بود شر و انصراف قمر از کوکب دلیل کند بر آنچه نشده باشد و رفته بر اندازه طبیعت
تدبیر قمر کوکب که اندر خانه و زاویه مشتری باشد حاجت افتد و بر آید شوار و اندر خانهای کوکب سبک روز بر آید
بآسانی کوکب که اندر برج باشد بر بیست درجه قوت دارد اندر برج و دلیل کند یا اندر برج تیز درجه جای دیگر ضعیف
بود و شود کوکب اندر برج شد و خواهد که بکوکب اتصال کند و اندر ساعتها و دیگر تحویل کند اگر اندر یابد آن کوکب را
آنچه بر آید و تمام شود نحس و مشتری اندر برج خوش شد بهتر بود از سعد که اندر خلاف برج خوش بود چون خداوند
حاجت از آن کوکب نحس بود و صاحب طالع نحس متصل شود از برج و مقابله حاجت تباه شود و بر نیاید و اندر حال
نحس واقع اندر برج شد بهتر از آن که جای الله بر شد و طالع را در خانه باشد بشرف اشرف یا زاوره و هر که بر راجع بود
و چون راجع بود تباه کند کارها را سعدان نظر مخالف سعادت کم کنند سعدان که ساقط باشند از طالع یا راجع
یا منحوس باشند چون اندر تحت الشعاع باشند دلالت سخت و نحس سخت ضعیف باشد سعادت نتوانند کردن نحسان اندر
اوتاد یا بتربیع یا مقابله بکوکب ایشان بزرگ است و عظیم باشد خاصه که قاهر باشد اگر سعدان در خانه خشم باشند نه
خیر آید و نه شر و چون نحس اندر اوتاد باشد از آن سخت بزرگ باشد اگر دلیل کند و خداوند حاجت متصل شود و حاجت بر آید
با لجاج و حرص و تعب و اگر صاحب حاجت بصاحب طالع پیوندد و حاجت بر آید بآسانی و بلا رنج و تکلف و اگر نحس
نور افکند از خداوند طالع بصاحب حاجت متوسط از سائل بحاجت مشغول شود و حاجت روا و بر آید الکار و اگر نحس
از خداوند حاجت باشد بخداوند طالع از مشغول عنه کسی آید بسائل حاجت بر آید و اگر اتصال بود بشنید بآسانی بر آید
و اگر نحس نقص و عداوت باشد شوار و رنج و تعب و الحاح و منازعت بر آید و نحسی حکم کی از قمر خبر کی از قمر دلیل
کند بر اتصال اندر حاجت نحس بود و دلیل متصل شد با قمر از اوتاد از نظر تربیع یا مقابله و مقبول باشد دلیل کند بر شر و دلالت
کند بر اتصال اندر حاجت نحس بود و دلیل متصل شد با قمر از اوتاد از نظر تربیع یا مقابله و مقبول باشد دلیل کند بر شر و دلالت
و منفعت جای آرزو کند که این حاجت بخواهد از حصن بنوعی اما مدام که قمر از اول ماه تا از نصف ماه و دهم خاصه که نصف
مستقیم شود و با خر با برج تیز دهم خاصه که منحوس باشد و چون مشتری باشد برج کمتر تیز دهم و چون آب
که نصف سرد و خشک است و برج گرم و خشک چون اول ماه باشد قمر با نصف متصل شود در تیز دهم بلکه بر خاصه

که نصف

که نصف مستقیم شود و چون منحوس باشد کمتر دهم و آخر ماه قمر با نصف تیز دهم خاصه که برج مستقیم باشد و چون
منحوس باشد تیز دهم و با آخر ماه قمر با برج تیز دهم خاصه که مستقیم باشد و چون منحوس باشد تیز دهم کمتر دهم
هر وقت که تیز دهم دلیل کند بر صلاح و نیکوئی و چون تیز دهم دلیل کند بر شکر و تباهی و ناخوش و با تیز دهم
برج مستقیم را با اول ماه زیان کند و تباه کند و زحل با آخر ماه با شمس زیان کند کار را بود والله اعلم

در بیرون آوردن اوقات

چون قمر دلیل کند بر تمام و بر آمدن حاجت باشد که تا خبر شنود از آن جهت
که آن نحس از جایگاه خویش زایل شود و بجایگاه دیگر آید قمر را قبول کند و قمر اندر آن جایگاه باشد
که بنده را حاجت بود آن حاجت بر آید و اگر قمر بجایگاه دیگر بود و مقبول باشد نه بآن نحس که با او گردد و نیز
باشد بدان جایگاه که با اول حال بود پس دلیل کند بر تمام حاجت و نحسی اگر دلیل تیز بکوکب و دلیل کند
باتصال بر رفتار حاجت و آن کوکب اندر آن وقت منحوس باشد بکوکب دیگر دلیل کند بر بر آمدن آنچه
تا آنجایگاه که دلیل بکوکب متصل شود بر نظر صورت مثال چنانکه مسعود از هدیه باشد که آید یا بود و قمر طالع سرطان
بود و قمر اندر دلو بمقارنه مریخ و مریخ با زهره بود اتصال قمر با مریخ دلیل کند بر آنکه هدیه برسد هم اندر آن
روز چون مریخ با زهره بود و زهره دلیل کند بر هدیه رسیدن تا آنجایگاه که قمر با زحل رسد و با مریخ متصل شود
برسد این هدیه و لیکن پاره کمتر چون کار بتباه کرده آید صاحب طالع و صاحب راجع هر دو نیک کوکب
باشد و مسعود باشد و ساقط باشد از آن نحسان پس عاقبت آن کار چنان باشد که خداوند بتباه کار خواهد خیر
سائر اگر دلیل خانه از خانهای مشتبه با نحوس باشد مولود اندر جایگاه مقبول بود و صاحب طالع
نظر بنحوس و با اصحاب حظوظ طالع پس قبیح دلیل دلالت کند بر بودن حاجتها و تمام مولود بر آنکه
نظر نبود دلیل کند بر دیر بر آمدن حاجت اما چون کوکب دلیل بر تمام حاجت از جهت اتصال با قمر اتصال
و اندر آن وقت تمام نشود آنچه نا امید نباید بود از آن حاجت تا آنجایگاه که قمر رود اندر فلک بدیگر جایگاه
برسد و بدیگر دلیلان متصل شود و چون بجایگاه حاجت برسد با دلیلان مقارن شود یا متصل شود تا آنجایگاه
لاشک آنچه بر آید و اگر کوکب دلیل کند بر حاجت و رافع و مدفوع الیه هر یک اندر جایگاه باشد معلوم هر دو
و رفیع از طالع زمانه با نحوس طالع یا طالع بود چون رافع بر سد برج خویش نیمه مانند آن بود اندر رفیع
و رفیعه که اندر دلو بود مدفوع الیه باشد پس هر آینه بحاجت دلالت کند حاجت چون اتصال رافع و مدفوع الیه
تمام شود آنچه بخیر هم و بآن وقت تمام شود بر آید و اگر دلیل اندر مسعود بود که هر او نیز صاعد بود

و اگر السیر بود و دلیل بود بر آنکه رفعت و منزلت و جاه یابد روز بروز با نهایت خویش برسد و چون بحرج
السیر شد دلیل کند بر آنکه رفعت و منزلت و جاه یابد بر حضور و اگر دلیل دلالت کند بر تمام حاجت قبضه
یکدیگر پس وقت تمام رسد وقت باشد اول که قرد دلیل کند میان ایشان پس از آنکه آن جرم دلیل یکدیگر
متصل شوند و اگر دلیل بر آمدن بر حضور باشد وقت وجوم الحاق باشد که هر دو دلیل یکدیگر متصل شوند و عوکد
تر الحاق باشد که قرب ایشان بار کرده باشد یا بقول انور باشد یا از موضع حاجه بیشتر الحاق تر آید و قسم
الحاق باشد که آن جرم دلیل از یک دیگر منصرف شوند پس هر آینه بر آمدن حاجه باشد پس سه روز و اگر جرم
دلیل دلالت کند بر قضای حاجه بقضای یکدیگر و از آنکه یکدیگر منصرف شوند و الحاجه تمام شود تا آید بنا بر دلیل
تا آنکه قمر بکوکب رفت بگردد و چون بموضع رسد با میان آن جرم دلیل نور انتقل کند یا از آن جرم دلیل یکدیگر
یا بموضع حاجه نظر کند هر حاجه هر آینه حاجه تمام شود و اگر دلیل دلالت کند بر شرور و مکروه و منحوس باشد
و سریع السیر باشد و غیر مقبول پس هر آینه شر انگیزد و بحضور و اگر مقبول باشد و بر تر انگیزد و همچنین اگر السیر
باشد و چون بر سعادت دلیل باشد و مسعود بود دلیل کند بر حضور بدان آخر و چون غیر مقبول باشد دلیل
کند بر تاخیر سعادت و همچنین بطی السیر چون مشغول از حاجت شود قمر با بعضی از کواکب اندر طالع باشد
یا از اندر موضع حاجه آید و بصاحب حاجت نظر کند پس آن حاجه مسلم اندران وقت بر آید اگر قوت مسلمه
با قوت آید دلالت کند بر قضای حاجه و دلیلان یکدیگر ناظر باشند با صاحب هر دو حاجه
بصاحب هر دو طالع نظر کنند پس هر وقت که یکدیگر نظر کنند با یکدیگر متصل شوند آن روز و آن شب صاحب
آن حاجه بر آید اما بدانکه مطالع بروج و مسلمات بروج ضعیفانه بر دلالت و قضا و سؤالها و کواکب و جرم ایشان
قوی تر اند از بروج بر دلالت اوقات پس از آنکه جرم بروج دلالت پیدا کنند مگر کواکب و از این جهت بود که او مشرف
که جرم پس بر دلالت کنند چون نور کواکب اندر ایشان آید زنده شوند و دیگر گفته اند که بروج بر مثال تخت و کواکب
بر مثال جان و اگر قمر منصرف شود از کوکبی از بروج و حسیدین دلیل کند بر بودن حاجت وقت و از آنکه بود که
منصرف شود از وحشی دلیل کند بر آمدن رسولان وقت الحاق باشد که قرار حاجت نرسیده شود و اگر بعضی کواکب
دلیل کند بر چیزی از خیر و شر بشرط حدوث آخر الحاق باشد که با روز آن کوکب باشد با ساعت و قسم اندر روز
بدان ساعت مثلا دلیل بروج بود کون جرم پس بر روز سه ساعت بروج تمام شود پیدا آید و اگر کوکب

باشد

که مقبول باشد که دلالت کند بر تمام دیگر اگر دلالت اوقات از ولاطالع بود بعمر از دلیل طالع اگر قوی باشد بمال
قوت بعدد سال صغیر بر سالها و اگر راجع باشد یا محترق یا اندر هبوط یا منحوس بعمر بیک از این حالها بر هر
بعدد سالهای صغیر ماهها و اگر راجع باشد و محترق و یا راجع باشد و اندر هبوط و یا اندر هبوط
و منحوس بود بر حال بعمر بر و حال کنند بر هر بعدد سال صغیر روزها و اگر راجع باشد نخستها
بعدد سال صغیر ساعات دهد پس باشد که اوقات دلالت کند از رسیدن دلیل بسهم حاجت
و رسیدن بموضع حاجه بقدر درجات چنانکه امروز این جرم بصاحب کردیم که سهام را نیز دلالت
قوی است اندر حکام تا بسیاری و حکم با طلاق بسهام نگر و از علم دیگر مشتری حکما اوقات دلالت
بدین معبر بیرون از آنند و این شریف تر باشد تر قولها است چنانکه مرد در سؤال کند از وقت عمر
خویش بنه طالع بدان ساعت بنگر بحال صاحب طالع و حال شمس و قمر و سهم السعاده
و خداوند او با اجتماع یا تعلق که بشمس از سؤال باشد بگر این دلیلها را و بنگر که کدام قوی تر است
او دلیل است بر وقت پس بدان دلیل انجم که اسهام را از آن شمرده اند هر درجه مطالع سال بر وقت چون
برسد بقارنه یا تربیع یا مقابله عمر مرد بدان وقت و اگر سعد قوی تر نشیند پس بمقابله یا تکاثر
شعاع افکند هلاک شود و لکن بمیت رسیدن باندازه طبیع و بروج و کوکب نحس و بروج و اگر
مقبول بود و لا اسیلاد اگر اندر قوی بود بر هر سالهای و سطر و اگر ساقط بود بر هر سالهای صغیر
و مانند آنکه بنگر بخداوند طالع و قمر زیرا که عمر در خداوند طالع بود و بنگر بها از قمر بود چنان
پوشیده نشود خداوند طالع بخسان یا باحتراق یکی هر دو در پس را که میان او بود و میان آن نحس
یا میان احتراق نقصان پس اگر خداوند طالع در برج ثابت بود هر درجه سالی باشد و اگر در
برج ذو جسدین بود هر درجه ماهی بود و اگر در برج منقلب بود هر درجه روزی بود و اگر مشترک باشد
هر درجه ساعتی بود پس آنچه بیرون آید از خداوند طالع عدد آنچه باشد و آنچه میان قمر
و نحس و یا احتراق باشد آن عدد بنگر بها بود و دلالت اوقات مشتری از این یاد کردیم و اندر هر
باب فصل اوقات در خوشی یاد کرده ایم و اینجا نیز از آن یاد کردیم تا روشن تر باشد بفهم

کردن

بدلالت پس وقت تمام حاجه بالوزان اکوکب بود یا سهام اکوکب و اگر دلالت بر جرم را باشد تنها
پس بعدد مطالع با بعدد سالها برج باشد وقت تمام حاجه و اگر جرم با کوکب مشترک باشد جمع کنی جرم
کوکب و مطالع بروج و اگر دافع اندر برج ذو جسدین باشد قبض اندر برج ذو جسدین و دافع اندر برج ثابت
افتد و موضع ابیه اندر برج منقلب یا بنا بسا اندر برج ثابت باشد و دافع اندر برج منقلب پس وقت حاجه بر
بر ماهها افتد و اگر دافع اندر برج ذو جسدین بود و قابض اندر منقلب برج یا قابض اندر برج ذو جسدین باشد
و دافع اندر برج منقلب پس وقت حاجه بر روزها باشد و اگر دافع و قابض هر دو اندر برج ثابت باشد پس بحاجه
بسالها اندر بر آید و اگر هر دو اندر برج ذو جسدین باشد بماهها بر آید و اگر هر دو اندر برج منقلب باشد پس بحاجه
با عقد بر آید و همچنین قیاس کن نظر را که اول و ثانی و ثالث الاوتاد یا از سقوط و از اثر الاوتاد باشد اعتبار بمقام
برج ثابت است و ثالث الاوتاد بر مثال برج ذو جسدین و از زیر ساقط بر مثال برج منقلب است این فصل را بیاد
دار و تامل کن که بسیار جایها کار آید و اگر کوکبی متصل شود بکوکب و دلیل کند بر بود خیر پس وقت آنگاه
باشد که دافع اتصال شد مثلا صاحب سال بصاحب طالع نظر کند پس صاحب سال دلیل کند بر چهار وقت
و در از چهار بصاحب سال نگر بدان که بر آن نظر دلالت بر خیر و شر و اگر چهار نگر کنی وقت حاجت با دلیل
بچند کوکب متصل شود و آنگاه آن همه کواکب با زبرجد متصل شوند بکوکبی که اندر آن برج باشد که دلیل کند بر
بر تباهی کاران تباهی و فساد را دفع کند بعد و چهار آن کواکب که دلیل ایشان متصل شود باز از آن بصاحب
و مکروه باز گردد و تمامی جایگه طالع سرطان باشد و قمر با زهره و شمس و مشتری پیوسته بود در وسط السماء و این
همه کواکب هر یک بر چون پیوسته بود و زحل اندر طالع بود و در زهره و در شمس سعادت باشد چون چهار
سیر شود و زحل نیز خوشی آنگاه پدید کند و بنا بر آورد والله اعلم **فصل دیگر در اوقات** بدانکه وقت بر آمدن
کارها و تمام شدن حاجتها بر چهار طریق باشد **اول** آنکه بنگر وقت سؤال بر درجه دافع و قابض انور و حیدین و اگر
با هم ایشان سعد بود یا ماه یا نور یا ساعت چنانکه تقسیم و اندازه بر عمر است سیر دلیل و اطالت ایشان **دوم** آنکه
که دافع بدرجه قابض رسد بر سال و ماه و روز تا هر درجه قابض با دافع رسد بچند **سیم** بنگر بر درجات

کردن آسان تر بود بمعرفت اوقات حصر نشود تا بیاری شتی آسان تر باشد تا خطا شعید از آنکه
بیشتر منجمان اندر بیرون آوردن اوقات بعد حاجات عاجز آیند و سخن ایشان بیشتر از این جمله باشد
والله اعلم **قسم اول الرج الطالع وما فیه من السعد** بدانکه طالع دلیل کند بر تبدیل کارها و خداوند نحس و قمر
و سهم السعاده از این همه دلیل اند بر تبدیل کار هر کدام را بیشتر باشد و دلیل باشد و خانه چهارم و خداوند نحس
و خداوند خانه قمر و خداوند خانه سهم السعاده هر کدام از این دلیلان که گفتیم بیشتر باشد دلیل عاقبت
کارها و بسبب اگر وقت آغاز کار نیک باشد و عاقبت کار بد باشد و اگر دلیل عاقبت اندر وند بود و دلیل
ابتدا است قطع باز از عاقبت کار نیک باشد و اول کار بد باشد همچنین حکم بر طالع سعدان و نحسان و اگر
و اگر وقت ابتدا و کارها قمر با دلیل ابتدا کار اندر برج منقلب باشد آغاز حسنان باشد گاه انگاه بکند و گاه
بکند و اگر اندر برج ثابت باشد بآغاز کار قوی باشد و اگر اندر برج ذو جسدین باشد این کار را در سه بار آغاز کرده
باشد زان کار بکار دیگر اندر آید و اگر ماه با دلیل ابتدا بسعد بسته باشد آغاز کار شادی و نیک بختی باشد باندازه
اتصال و اگر دلیل وقت سعد باشد بسعد بسته بود اندر وند و قبض این کار بخیر باشد و محکم و اگر نحس بسته
باشد هم نحوست و شقاوت و ترس باشد **فصل دویم اندر دانستن احوال عمر و جوان** از بیکار و بدر پرسد از عمر خویش
نگر بصاحب طالع و قمر زیرا که عمر مردم اندر خداوند و طالع است و بنگر بها در قرانات قمر و دلیل کند
بر عمر گذشته و اتصال قمر دلیل کند بر عمر باقی مانده اگر ماه از نحس باز گردد و بسعد رسد دلیل کند بر آنکه
عمر گذشته بر راحت و خوشی و نعمت و شدت بود و باقی عمر بر سعادت و اقبال باشد و اگر از سعد باز گشته
و بنحس رسد عمر گذشته بر راحت و اقبال و سعادت بود و اخر شقاوت و ادبار باشد و اگر از سعد باز گردد و بسعد
رسد دلیل سعادت و راحت باشد و اگر از نحس باز گردد و بنحس باز رسد عمر گذشته و باقی مانده بر ادبار و شقاوت
و محنت و رنج باشد و همچنین حکم کن که بنجم هر کاری که خواهی کردن و اگر خداوند طالع اندر نحس الشعاع باشد رونده
با احتراق و قمر منحوس باشد یا قمر از طالع باز هشتم یا بعقد نحسان اندر طالع باشد یا اندر هشتم دلیل بر مرگ
سال باشد و آنگاه وقت و مرگ آنگاه بود که منکر از درجه طالع تا درجه احتراق بجمع شود بنگر کدام
بر جرم است و بکدام حالها حکم کن بر سال و ماه و روز و ساعت چنانکه بر شمار کردیم و بنا بر آنکه
آن نحس که در طالع باشد یا در اوتاد صاحب چهارم باشد یا صاحب هشتم و اگر سعدان بطالع باشد

ماهین دلیل هر برج سال یا ماه یا روز باشد باندازه سرعت و ابطا دلیلان و دلالت برج ثابت و منقلب

وچهارم بنگر آنکه دلالت کند بر وقت وقت که سال صغار و حیدات اگر فوق الارض بود و قمر باشد بر سال صغیر است و اگر تحت الارض باشد و قمر مغرب بود روزها باشد اگر تحت الارض باشد و مشرق باشد ماهها بود و اگر مغرب بود سالها بود صغیر است دلیل **وپنجم** بنگر که واسطه وقت کدام برج است بعد در درجات مطالع این بر بیند اگر ثابت باشد سالها بود و اگر دو حیدین باشد ماهها بود و اگر منقلب بود روزها بود باشد نیز که

وهم در معرفت کیفیت اوقات و کمیت روزگار بدانکه اوقات بدو آید از درجات پس هر چند او حرکت که اندر فلک بود تا انتهاء زمانرا آنکه اندر میان است دران وقت است و هر حرکت را مبدا تا شرق شود بمزاجی که موافق بود او را بانه ان نیز هم وقتیست که بر جزئی تا شرق کشد دلیل وجه حرکتها اکنون صفت کنیم بدانکه تسدیس فلک و تغیر حرکات و حالها در فلک هم دلیل کند بر جزئی تا شرق اما تغیر حرکات و تسدیس فلک با کشتی کوکب است از مشرق بمغرب و از مغرب بمشرق و از شمال بجنوب و از جنوب بشمال این را تسدیس گویند و تغیر حرکات از جهت با استقامت و از استقامت با جهت و از قاصی السیر بزاید السیر و از زاید السیر بناقص السیر و از صعود بهابط کشتی و از هابط بصاعد کشتی اما اتصال آن باشد که کوکب از آفتاب جدا شود تا بتمامی خویش از پیش و در پس هر سعیا نرا و هر علوا نرا و قمر را از وقت جدا شدن فنا سا از آن تا صلاح انتهاء درجه تا تمامی و شرح این بالا تر بیاد کردیم آنجا که کوکب با یمن و یسر قاب باشد و نیز مشرق بود کوکب از جزو فلک و مغرب بود آنچه بر جهان است هر کوکبی که اندر ربع طالع بود مشرق بود و هر درجه اندر وسط السما بود جنوبی بود و هر درجه اندر ربع هفتم بود مغربی بود و هر درجه اندر ربع دوم چهارم بود شمالی باشد و اما نشانه السما چاه که بود از فلک آنجا نشانه است که صاعد است و آن از لفظ چهارم است تا طالع تا لفظ وسط السما چاه که گرانیر و دیر این باید دیگر است که ویرا ناظر خوانند دلیل کند بر دیر ربع طالع دلیل کند بر ساعات و اگر دلیل اندر ربع منقلب بود سریع السیر بود و اگر بخلاف این بود دلیل کند بر روزها وسط السما و ربع و دلیل کند بر روزها اگر دلیل اندر ربع منقلب بود سریع السیر بود و ربع سیم عمر مغربی دلیل کند بر ماهها چون دلیل کند اندر ربع مجدده بود سریع السیر و ربع سخلا دلیل کند بر سالها چون

دلیل اندر

دلیل اندر ربع ثابت بود سریع السیر و اگر بسرعت و بطا سرعت سیکرد و گران روحی نقصت باشد حال شان هم بدان قدر بیشتر گردد و عالم این فصل و تیر باید کرد و بدانکه واجب کند هر کوفی وقت را از هر ستاره که قوی تر باشد تا الکاه که دیر باشد هدایت شد اندر هر سیاره یا جاه و بدانکه جمله وقتها اندر هشت روز بود و بخبر آن باشد که در جا که میان دراج و قوس بود بنود بخشد هر درجه سیاره ماهی که بروز از سیاره عمر بر قدر زهره خانگاه و در سیر اطلس از باع فلک و نیز بر قدر جا ثابت و از حیدین و منقلب و نیز بر قدر اوتاد و از انس اوتاد و جرم هر شکر بدان وقت که قابض بقول شکر که چند اندازه در جات بود بر نوع هر برجی درجه میان منصور و آنکه مدد و منصف شود اندر جا ارسد با دراج بقابض رسد بچند درجه و در قابض رسد یکدرجه و در ماهها و چهارم وجه آن است که شمس را طالع تا بی الکاه قاس اندر و تا از خانگاه تا طالع هر برجی را ماهی بود و پنجم آن است که شکر بدانکه وقت که چند است سنی صعود او بر قدر آن سالها بود یا روزها یا ساعتها و اوقات شد از سی هم روز بر دو بیت منقلب هم بود و اگر دراج اندر ربع مجدده بود و قوس اندر ربع ثابت باشد اوقات ارباع سال بود و اگر دراج اندر ربع ثابت بود و قوس اندر ربع مجدده بود و بجهی اوقات ارباع سال بود و اگر دراج اندر ربع ثابت بود و قوس اندر ربع منقلب بود و دراج اندر ربع منقلب بود و قوس اندر ربع ثابت باشد اوقات سالها و اگر دراج و قوس اندر ربع ثابت باشد اوقات روزها باشد و اگر دراج و قوس اندر ربع منقلب باشد اوقات ماهها بود و نیز گویند اگر دلیل وقت اندر ربع دو حیدین باشد آن وقت را تضعیف باید کردن و اگر دراج و قوس هر دو اندر ربع منقلب باشد اوقات روزها باشد و اگر اندر ربع ثابت باشد ساعات باشد و اگر دلالت اوقات بر سالها بود چون اندر ربع ثابت باشند دلیل کند بر ارباع سال و چون ارباع سال بود دلیل کند بر ماهها و چون ماه بود دلیل کند بر روزها و چون روز بود دلیل کند بر ساعات و اگر دلالت اوقات بر ساعات بود اندر طالع ربع حوت باشد ایام بود و چون ایام بود ارباع ماهها شود و چون ماهها بود ارباع سال شود و همچنین واجب کند بر سی ربع مغربی بود ساعات ایام بود و ایام ماهها شود و ماهها ارباع سال شود و همچنین واجب کند بر سی از اندر آهلی دلیل باید کرد و فاضل الاوقات و فاضل الاوقات زیرا که اوقات تقیس بر جا ثابت شد و فاضل الاوقات تقیس بر جا دو حیدین و سواقط تقیس بر جا منقلب است و نیز دلیل کند بر وقت بر آمدن دلیل موضع حاجه و باندن حاجه صاحب طالع با یمن موضع دلیل و یا اندن کوکبی که هم شکل حجتش بود با طالع که

باشد و قریب باشد از خان و صاحب طالع با کیزه باشد و ناظر باشد بطالع و قمر نیز با صاحب جیب برج خویش ناظر باشد یا برج خویش دلیل کند بر بقا عمر و در از زندگانی و دولت و اقبال و سعادت و شادی بنگر از درجه صاحب طالع تا درجه سعدان و نحسان از قرانی جمع شود از درجات با مجید یا شعاع سعدان و نحسان هر درجه سالها یا ماهها یا روزها یا ساعت چنانکه تقسیم کنیم بجای که برسد اگر سعد باشد و رسد اقبال و سعادت باشد اندران وقت و اگر نحس برسد ذلت و مشقت و محنت باشد قول عمر فرحان طبری و عمر بن فرحان طبری گفته اند که بنیری و یا و یا بطالع و یا بسهم السعادة یا اجتماع با مستقبل که پیش از ولادت یا پیش از سوال باشد که سالها بدرست بسیلا جرا الکاه بگر از درجه سیلا تا درجه سعد و نحس بشعاع هر درجه از هر طالع سالها بود چون بدرجه نحس آید یا بشعاع وجه و اگر سعد شعاع بیفکند هلاک باشد و اگر سعد شعاع افکند بنیت باشد و بلند و اگر بمجید یا بشعاع سعدی برسد دولت و سعادت باشد و اگر سعد شعاع افکند سعادت و سعادت افزاید و اگر نحس شعاع افکند از سعادت کم کند و بر اندازه نحس و سعد و قوت ایشان و مزاج ایشان حکم کن و اگر برسد از اول عمر خویش و میان عمر و آخر عمر که اندرین سه نحس بکدام نحس اندر سعادت است و بکدام نحس اندر نکبت است بنگر صاحب سعادت طالع صاحب مشتری اول دلیل کند بر اول عمر و قسمت اول و صاحب مشتری دوم دلیل کند بر قسمت دوم از عمر و صاحب مشتری سیم دلیل کند بر بقا و قسمت آخر از عمر و بنگر بقا و سعادت و عمر نیست و جایگاه و قوت در بیت مشتری است از هر یکی علیحده تا چگونه آید بر آن حکم کن چنانکه نمودیم اندر باب اول عمر از قصاص و انداف قمر سعد و نحس و اگر ان جهانگیر عمر سوال کند بنگر بربع وسط السما و بربع سیم و ربع چهارم و بکدام سعد یا شعاع سعدان سعادت و دولت و اقبال اندران قسمت عمر باشد و هر کی خبر شد یا شعاع نحسان دلیل و مشقت و محنت و بلا اندران قسمت ربع باشد ربع اول دلیل کند بر کودکی و جوانی و بر آنانه و مرد انکه ربع سیم و چهارم از وسط السما است دلیل کند بر جوانی و بر آنانه و مرد انکه ربع سیم و هفتم است دلیل کند بر کهلی و میانه عمر و هر کی ربع چهارم از وسط است دلیل کند بر پیری و بر مرگ بر سی دانا فرمرگ و از مرگ هر چه بخواهد از نور و نفس و سوال مرگ و آنچه بکنند و از ارسی مرگ از خانه چهارم و ربع چهارم دلیل کند بر بد و سعد و نحس و اگر پرسد از زندگانی بکدام نیکوتر و سلامتر است بدکدام

انداع

انداع در ضعیف است بنگر بصاحب طالع و بطالع که از کواکب سعد و نحس کدام کوکب است ناظر و از کدام برج است بنگر آنجا است که سعد بیش از آنداه که میان برج سعد منسوب است بنگر است و اگر نحس باشد ناظر بنگر که از کدام برج نظر دارد و آن برج که انداع نحس منسوب است بران انداع ضعف و تباهی بود مثلا سر و حدقه است و گردن هر نور است و جرا کنف و دست چپ و پستان و دهان و معده هر سر طالع است و معده سوزان هر اسد است شکم هر سنبله است میان دلت و بازو میزان است عورت و جاه و دو عقرب است و ران ها قوس است زانو هر جدی است ساقها دلو است قدم و پشت پا هر حوت است و نیز گویند فوق الارض از سر تا بنه انداع است و تحت الارض بنه فرو تر است و نیز فوق الارض بنه است و تحت الارض بنه جیب است و چون این دانستی خانگی و بیرون بنه و اگر فهم کنی فصل چهارم اندر بیرون آوردن طالع اگر بس کوکبی رسد که سی حد است بنگر که در درجه طالع چند درجه است و مسدس بر هر چند باشد مسدس با ربع یا ثلث یا نصف یا خمس یا سدس یا ثلث چون این معلوم شد بنگر که عمر لطیف چند سال است و آن صد و بیست سال بود و هم بدان اندازه از درجه چند سال که باشد منتهی طالع بمجدده آید مسدس بر هر چند باشد مسدس آن صد و بیست بر گیر و هم بسال باشد و اگر جواهر هر درجه را از درجه طالع آن در جا از هر کسی آنچه بیرون آید آن بود عمر سالی اندر نیست و این قول ابو معشر است قول مصنف این کتاب بنگر بدعی این حکم شریف بنگر بدلیل طالع هر صورت یا سفلی است اگر علوی است بنگر از درجه شمس و اگر سفلی است بنگر از شمس تا درجه دلیل و بنگر که کدام است و از زحل فلک چند است هم بدان قدر بر گیر از زحل و اگر هر دو اندر یک برج باشند بنگر نیست و از هر برجی چند است هم چندان از زحل بر گیر جمع شود هر دو از ده قسمت کن آنچه بیرون آید سالها باشد آنچه اجزا ماند هر نصف سدس یا ربع یا ثلث یا آنچه بین ماند از زحل بر نیز هم چندان بر گیر چنانکه اندر بر تر یاد کردیم بعد دلیل بنگر که دلیل طالع را و قمر و از آفتاب چند درجه است با هر دو بنگر که دلیل از آفتاب بکنند از آنچه است نسبت تا عمر قمر چند باشد آنچه بیابد آنچه در بر گیر و از قسمت کن آنچه بیرون آید سالها بود و هر نصف سدس روز باشد و وجه دیگر بنگر که دلیل طالع از طالع چند درجه است در جات ماهین آنها را نسبت کن و اگر اندر طالع باشد ماهین در جات را از نسبت بر جمع کن و چند ماه از برج و بر گیر و چند ماه از زحل و بر گیر آنچه بر آید و از قسمت کن آنچه بیرون آید سالها بود و اجزا و آن هر نصف سدس روز و ماه باشد این است بیرون آوردن

گویند اندر آن فصل اندر آن سالها است

ساعت نیک فهم کن **فصل چهارم اندر بیرون آوردن طالع مولود** از تاریخ ولادت اگر سائل پرسد که من ندانم که اندر
یا شب یا کدام ساعت و یا کدام ماه زاده‌ام و طالع مولود من چیست و او تاریخ کن بر درجه و دقایق و بنگر
درجات طالع را اندر درجات صاحب حد طالع ضرب کن آنچه جمع شود قسمت کن بر درجه قمر که
اندر برج رفته است و آنچه بیرون آید نام کن بر درجه قمر که اندر برج رفته است آنچه بیرون آید نام کن
دلیل و جدا کن بطالع بهار آنچه مگر از حد تا دقیقه شمس اندر درجات برطالع شمس شمرده آنچه برسد بر دلیل
قسمت آنچه بیرون آید از روز و دو کم کن آنچه ماند اگر یکی باشد تا سه اندر فصل بهار زاده باشد و اگر سه تا
شش اندر فصل تابستان زاده باشد و اگر شش باشد تا نه اندر فصل پاییز زاده باشد و اگر از نه باشد تا دوازده
اندر فصل زمستان زاده باشد و بنگر باقی آن حساب که بر دلیل قسمت کرده شده است از اول حمل عطف
بنگر بر برج آن کان طالع هر کی برسد آنجا اندر آن برج دلیل باشد و بدان ضرب کن دقایق
شمس را با درجات اندر شمس حد بر دلیل قسمت کن آنچه بیرون آید سر کان سر کان بنگر آنچه
کمتر از سی ماند آنجا اندر آن درجه دلیل باشد و باز بنگر بقمر اگر فوق آن باقی است مولود روز است و اگر
تحت آن باقی است شب دلیل باشد و اگر قمر با حمل و سرطان باشد برج اول دلیل باشد و ولادت در اندر
روز یا اندر شب و اگر با ثور و سرطان دلیل باشد اندر برج دوم دلیل باشد اندر شب یا اندر روز و اگر
با ثور و میزان دلیل باشد اندر برج سیم دلیل باشد اندر شب یا اندر روز و اگر با ثور و جدی دلیل باشد اندر
برج اول باشد یا اندر روز و اگر قمر اندر طالع بود یا اول ساعت زیاده باشد از بهار روز و اگر اندر دوم طالع
زاده باشد ساعت دوم از روز هم چنین یا دو روز و چهار یکی و باز بنگر بوجه طالع اگر نه بر اول بود از آن جهت
جاه اول زاده باشد از آن برج و اگر نه بر دوم باشد جاه دوم آن برج زاده باشد و اگر نه بر سیم باشد جاه سیم
آن برج زاده باشد باز بنگر که صاحب نه بر کدام کوکب است اگر کوکب صاحب ساعت باشد و باز بنگر نه بر آن
که آمده است تعلق کی از پیش از درجه طالع است هر نه بر راس درجه بگیر و نه بر درجه طالع را آنچه حصه و میراث
بگیر آنچه از عدد جمع شود از اول حمل تعلق آنچه بماند که یکی بیرون بود آنچه بیرون شود آن برج طالع است
طالع مولود دلیل آنچه از نه کمتر ماند اگر از یکی باشد تا سه بوجه اول باشد طالع از سه تا شش وجه دوم
باشد طالع و از شش درجه تا نه درجه بوجه سیم زاده باشد و دیگر بنگر از اول برج طالع تا درجه
طالع چند است حساب هر نه بر سر کان بگیر از نه بر طالع آنچه حصه و میراث است از درجات برج

وجمع کی

وجمع کی از درجه حساب طالع بفکن و هر برج سر کان آنجا برسد آن برج طالع مولود شمس باشد و بدان
ضرب کن درجه صاحب ساعت را اندر جزو ده آنچه جمع شود از آن برج که صاحب ساعت آنجاست بفکن
بر برج سر کان هر کی برسد اندر روز صاحب آن برج زاده باشد و باز بنگر صاحب برج چهارم از روز
که خداوند آن ساعت است که اندر آن زاده باشد بعد دیگر اگر درجه صاحب حد طالع را اندر درجات
شمس ضرب کنی آنچه برسد بر ساعات ماضی و اندر جزو قسمت بکن بر آنچه باقی عمر شمرده که گذشته است
و آنچه که از قسمت بیرون آمده است و اگر آنچه از ضرب بیرون آمده است بیشتر از صد باشد صد از آن بفکن
و باقی عمر کی دیگر ضرب کن در درجات طالع اندر درجات صاحب حد آنچه برسد از صد کم کن آنچه کمتر از صد
باشد آن باشد عمر گذشته بنگر صاحب در کان طالع اندر حد کیست و بنگر صاحب حد را درجه چند است
درجات حد را اندر درجات صاحب در کان ضرب کن آنچه برسد و اگر زیاده از صد باشد صد را از
و بر کی آنچه بماند باقی عمر گذشته باشد آنچه بیرون آورده شد ساعت و ماه و روز و ساعت مولود سائل
فصل پنجم اندر دانستن احوال نامه از طالع اگر نامه عطارد دلیل خطاست و نوشتن طالعه و نقاش و قمر دلیل منشور
و بهر نامه است و خط اندازه اقصای سعد و نحس و از آنکس که نامه است از دو بیرون آمده است دلیل و بر
منصرف قرابت و بدان کس که بر آن برسد متصل قرابت و اگر اگر کوکب که قمر از و منصرف است سعد
بود یا اندر شرف بود یا اندر وتد بود این نامه از تو سلطان باشد و اگر اندر شرف بود و نامه کی از او آمده
هر کس را سلطان باشد و اگر اندر وتد شده و اگر اندر طالع خوش بود و اندر وتد بود از اهل بیت
معروف باشد و از اعیان باشد اندر و مشتمل فرو تر از خانه بود و حد کمتر از ششم و وجه کمتر از حد باشد
و اگر از طالع در جاهای بنگرند و خداوند برج خوش نامه شود بگو که قرابت لازم و لیکن شوره نیست در
میان قوم بیار خوش اگر آن کوکب که قمر از و منصرف است اندر هبوط خوش باشد اندر وتد باشد آنکس که نامه
نوشت و بر حسب و نسب شیخ و لیکن با سلطان بود و با جاه باشد و اگر با هبوط تیز رو بود بر حسب وجاه باشد و بدین
کسی نام شود و بر است بنگر که بدان کوکب که قمر بر متصل است اگر نظر عزت بشد میان ایشان و حشی باشد
و اگر بر برج با مقابله باشد میان ایشان شر و خصومت بود حکم کن که از آن کوکب منصرف غلبه و قهر کردن بنگر و بدین
بنگر این کوکب را هر یکی از کدام طبقه اند هر یکی صفت اند هر یکی اندر کدام جاها اند و بکدام چند از آن
نوع که بنیر حکم کن **فصل ششم اندر دانستن احوال نامه از نیک و بد** اگر قمر منصرف باشد بسعد از نامه خبر خوش بود

وجمع کی

و اگر نظر مورث باشد و حسن و جهاد باشد و اگر نظر تربیع و مقابله باشد آنچه از خبر خوش باشد و حدیث بر دو طعنه
و آزمایش باشد و اگر جاهای بنگر باشد قمر بان کوکب که در متصل باشد دلیل خوش و سعادت باشد و اگر قمر
نحس ناظر باشد اندر نامه شر و تباهی باشد و لیکن پایدار باشد و بجهل که مثال نمودم از قمر و نحس حکم
و دلیل مصر گوید اگر قمر در تثلیث شمس طالع باید اندر این مصر نامه شمار و مژده باشد و اگر بر تربیع
و مقابله باید غم و دل مشغول باشد و اگر ساقط باشد بر غم و تیمار و از جاهای چنانکه عطارد نیز دلیل
کند کرنا از شتر آید که در دلیل نامه است بنصف و اطراف و جاهای خوش نیک و دید سعادت
و نحوست او نیک بنگر تا خطا نشود و اگر عطارد مسعود باشد اندر نامه نشان نیکو بود و اگر منحوس بود
سخنان زشت بود و اگر اندر وتد بود بخوش فرو شد و اگر از هبوط ساقط باشد سخنش ضعیف و دروغ
بود و اگر مستقیم بود سخنش همه راست و نیکو باشد و اگر راجع بود سخنش همه دروغ باشد و بدان
نامه‌ها بکنند و بدان نامه فرستادن ایشان و اگر طالع بدو متحد بگرد و مردمان از او بشنوند و همه را
نمایند و اگر تربیع یا مقابله بنگر و مردمان ناخوش باشند و فرمان بردار نباشند و اگر برسد که نامه نیکو آمده است
و یکی آمده میرود اگر قمر بر متصل شود نامه بخواجگان و دهقانان شود و اگر منتظر ناظر باشد نامه بزرگان
و قاضیان و متولیان و فقیهان باشد و شرف اگر بر برج بنگرد بر صاحب لشکر و سرهنگان باشد و اگر بقاب
بنگرد بملوک و زنان باشد و اگر بزهره بنگرد بزنان و خادمان و خصیان و مغنیان باشد و اگر بعطارد
بنگرد بدبیران و منجمان و منشوران و مصنفان و علما باشد و اگر خلاف اگر سر باشد بنگر بجاهای و بزهره و قمر اگر
اندر طالع باشد و اهل بیت باشد و اگر اندر برج بود و با زن گران و خداوندان مال باشد و اگر اندر سیم به
برادران و اقربا باشد و بجهل که کوشش با خزانه خانه و اگر بگوید که از کی آمده است این نامه بنگر که
کی منصرف است از آن کوکب بجهل که بگیریم و اگر خلاف اسیر باشد بنگر که از کدام برج و از کدام خانه بیرون آمده است
تا بنگر اگر برسد که نامه مرا ختم کرده‌اند یا نه بنگر بدلیل و قرار که از آن بیرون بسته باشد عطارد بنگر که ختم
کنند و اگر بر درجه یا به بر درجه منصرف شود باشد یا کمتر حد بنگر که ختم کردند و اگر دلیل متصل شود بصاحب
وسط السما متصل شود یا شمس عطارد بود و طالع ناظر باشد بنگر که ختم کنند و اگر متصل شده باشد منظور
آن حد تمام نگذشته باشد بنگر که ختم کنند کرده‌اند بیشتر از آن عطارد گذشته باشد و منصرف شده ختم نکرده‌اند

وبکنند

بکنند و اگر قمر با عطارد متصل نشده باشد و زهره عطارد و شمس ختم نکنند الجاه شمارت از طالع جوزا بدان صفت
که از رقاع دلیل گفتیم اگر گوید که نامه از سلطان بیرون آید یا نه بنگر بعطارد اگر منصرف شد از شمس و با صاحب
وسط السما یا از صاحب سر برج در و وسط السما الضرا یک درجه یا دو درجه بگو بیرون آید و اگر قمر آن باشد
بیرون نیاید از سر سلطان اگر برسد که این نامه سلطان رسد یا نه طالع دلیل است سانیرت و وسط السما
دلیل سلطان و عطارد دلیل نامه و اگر عطارد منصرف شد از دلیل طالع و متصل شود بصاحب
وسط السما یا شمس یا قمر یا قدر السو باشد از عطارد بصاحب وسط السما یا شمس بگو رسد نامه سلطان و اگر
اگر کوکب قمر عطارد و دلیل سلطان نقل کنند و اگر صاحب وسط السما قاهر بر عطارد یا صاحب طالع
باشد یا عطارد از درجه طالع منصرف شد و وسط السما ناظر باشد بگو رسد اگر قمر آن باشد برسد اگر برسد
که نامه کی رسد بنگر بعطارد اگر او را نصیب است اندر طالع یا اندر دلیل و طالع نگرند دلیل کنند بر آمدن
نامه چون عطارد بر درجه طالع آید یکدرجه از جیب طالع یا از راست طالع و آن وقت نامه آید خاصه که بر سیاق
آن وتد باشد و اگر نظر بر درجه طالع آید و اگر عطارد اندر طالع خطی شود و وتد اندر دلیل و ناظر بود و صحیح
نامه نیاید و اگر ماه از عطارد منصرف شود و بدرجه طالع بیوندد آن وقت نامه آید که متصل شود بر دلیل چون
درجه بدرجه برسد نامه آید خاصه که اتصال از وتد بود و چون از ساقط باشد دشوار بر آید و باشد که نیاید و به
و بخداوند برسد و اگر عطارد اندر جزو ده و وتد باشد بدرجه طالع بیاید زود و اگر چنان باشد که گفتیم
با خود راجع باشد و از دلیل از طالع نور بنگرد هم نامه نیاید و باشد که نامه آید و باز گردد بجای خویش اگر برسند
که نامه آنشتم و فرستادم جواب در چگونه آید بنگر با اتصال قمر و دم کوکب که اتصال جرم دلیل جواب نامه است
و از ما بین درجات قمر و اتصال جرم دلیل کنند بر ایام و شهور و سال آمدن جواب نامه و از اتصال مدت
و مخالفت و سعادت و نحوست و جاهای فلک و برج حکم کن تا حقیقت کیفیت جواب بنگر و بدین برابر چنانکه
منتظر آمدن جواب آمدن نامه گفتیم اگر برسد که خبر آمده حق است یا باطل بنگر بدلیل طالع و قمر هر کدام شمار بیشتر
باشد اگر از آنجا بنگرند و بوکوکب متصل باشد و اندر وتد باشد و برج باشد و حق باشد که اندر برج ثابت باشد
مستقیم الطلوع و نیز از اندر برج ثابت بود و اگر دلیل اندر وتد بود و بکوکب ساقط متصل بود از آن خبر خبر بود
و لیکن تمام شود و بعضی راست و بعضی دروغ باشد اما بدانکه استقامت دلیل سعادت و از اتصال بکوکب سعد و
و برج ثابت و برج مستقیم الطلوع و تد این همه دلیل است حق و راست کوکب نحس و کوکب راجع و برج منقلب

نامه کی رسد

نامه فرستاده را جواب چگونه

خبر و آمدن حق است یا باطل

وساقط این همه دلیل خیر و فرح باشد و اگر بعضی دلائل خیر و فرح و بعضی از دلائل شر باشد و دلیل جمع شود حکم
برغالب ترکن و اگر هر دو برابر باشند حکم آنچه باید کرد و غالب این قصد اندر خانه سیم باشد که بجای اندر خوب تر است

فصل هفتم اندر دلیل اقتران اقتران که بزرگ و ورزیده شود یا نقصان بشکر صاحب طالع و قمر
هر کدام قوی تر است دیدار دلیل کن اگر دلیل متصل شود و بکوکبی که اندر طالع بود یا اندر وسط السما ان اقتران
بهاگران شود و فرح برفزون تر شود و اگر متصل شود و بکوکبی که اندر هفتم باشد یا اندر چهارم همه نیک باشد و فرح
و حوشتر است پس نیکو کب که اندرین دو اند باشد اگر مقبول باشد یا قابل باشد هر خداوند طالع را یا قمر را
دلیل کنند بر کرانی فرح و روانی بازار و فرونی بها و اگر مقبول باشد و سعد بود هم نیک باشد و فرا منه و اوراد
بود و اگر دلیل متصل شود بکوکب قاطع غیر مقبول ان اقتران کاسد شود و ارزان باشد بهای و بر خریدار و
کمتر باشد و خوار ماند و اگر همه قاطع مقبول باشد و صاحب ذراع خویش باشد یا قابل قمر را یا خداوندان طالع خریدار
پس باشد کاسد باشد و لیکن نرخ ارزان باشد و اگر قمر صاعد باشد اندر شمال از بدا نور و العدد فوق الارض
بود خاصه که صاعد باشد اندر وسط السما دلیل کنند بر روانی و ارزانی اقتران که ارزی سوال کند و اگر بود باشد
اندر جنوب ناقص العدد و النور باشد اندر ارباع فلک قاطع بود یا اندر تحت الارض باشد دلیل کنند بر کاسدی
بازاران اقتران و کمی بها و زیان اندر و در آنجا که کوکب اندر دلیل و بر شد نرخ افزون شد و اگر مقبول
باشد یا سعد و اگر بازار بود و اگر ساقط بود نرخ نقصان کند و اگر غیر مقبول باشد یا منحوس و اوراد باشد و کاسد
بود

فصل هشتم اندر نگریستن ماه کشتیها اگر قمر منحوس بود یا نحس ناظر بود و عطارد یا زحل مریخ باشد هر کس که نشیند بکشتی
یا باب آبدیم مرگ و هلاک باشد اگر مسعود بود و سعدان و نحس ناظر نشند و دلیل صلاح و امن و سلامت باشد و آنچه
از نظر سعدان و نحسان بر کیه قمر و عطارد این دو کوکب اسعدان سعد کنند و نحس کنند بر این باب بدا
بنگر طالع و صاحب طالع و قمر و نظر سعدان و نحسان بود و حاجاه و در اصاحب طالع و حاجاه و عطارد
اگر صاحب طالع یا صاحب مریخ قمر اندر وسط السما باشند یا حاجاه غیر یا اندر خانه هفتم دلیل کنند بر سکاکشتی
و زود رفتن و سکاکشتی نگاه باشد که اندر وسط السما باشد اگر بکلی این دو دلیل که گفتیم اندر چهارم باشد یا اندر ششم
دلیل کنند بر کرانی و دیر رفتن و اگر دلیل اندر طالع باشد دلیل زود رفتن و سکاکشتی و اگر غیر از این العدد باشد دلیل
کنند بر کرانی و دیر و اگر صاحب قمر بود یا مقابله نظر کند و آن مریخ باشد دلیل کنند بر آنکه میان دریا کشتی
حرب و کارزار افتد و اگر زحل باشد اهل کشتی از آب بدریا بجای شوند یا میان ایشان قحط افتد و اگر بعطارد

دلیل

و تسدیس باشد سعدتر باشد و اگر نظر مختلف باشد از سعدان دلیل نیکو و عداوت باشد میان ایشان قول
بطلیموس حکیم گوید سکاندر و حاکم کشتی زود اندر دریا کشتی شد فساد و تباهی بدان کی باشد و هر کجا صاعد باشد
غیر و نیکو بدان جایگاه باشد جایگاه سینه و حرارت که فروتر از سینه باشد هر فوت است و بر پای کشتی
هر جوزا است پهلو ها را و هر طوفان است و روی کشتی بر آب ایستاده است هر اندر است و شکم کشتی هر سنبله
است آنچه بر آید و فرو شود از آب از سینه کشتی هر میزان است و جایگاه کشتیان هر عقرب است
و قوس کشتی بزات خاصه و دستهای و هر جدی است و شراع بزرگ هر قوس و دلو است و دلو و جایها
هر حوت است و هر کدام جایی سعد تر است با قمر یا صاحب مریخ قمر مسعود باشد دلیل کنند بر سلامت و نیکوئی
آن موضع و هر کجا نحس باشد یا قمر یا صاحب طالع مریخ قمر منحوس باشد اندر و دلیل شر و تباهی آن موضع باشد
و اما قمر و طالع دلیل کشتی است همه و خداوند طالع و دلیل آنست که اندر کشتی باشند هر کدام را که مسعود
یا یار یا سعد بود نظر و یا سعدان باشد دلیل سعادت و رهائی آن بیشتر دلیل بسیار است و اگر قمر اندر تحت
الارض باشد و منحوس باشد نرخ بطلان الیسر باشد دلیل کنند بر بلا و مرض و ملاها و مخالفت و تباهی و نظر سعدان سود کنند
و اگر نظر از ضعیف باشد و بطلان الیسر باشد از دریا و حمل کشتی همه بدریا اندازند همه رهائی را و اگر زحل منحوس باشد
و بطلان الیسر باشد ترسند و سلامتی نباشد پس از بیم و فزع و اگر اندرین حال زحل و عطارد مقارن باشد
تباهی و شدت سخت باشد و اگر سعدان نرخ ناظر شدند از راست زحل در جایگاه قوی از آن نحس کم کنند و اگر
مریخ تحت الارض باشد و قمر بود متصل شد از فوق الارض دلیل کنند بر شدت بلا و مرض و جنگ و کارزار
و عداوت میان اهل کشتی و بر جایگاه که عطارد بود باشد و اگر نحس با قمر باشد و نحس با شمس دلیل
تباهی و هم هلاک باشد خاصه اگر از نظر مریخ و مقابله و اگر بیرون با کنیزه باشند دلیل سلامتی باشد و اگر بیرون
باشد بهتر و نیکوتر و اگر قمر از فوق الارض باشد و مسعود بود از سعدان دلیل سلامت باشد و منفعت و اگر با این
همه زهره تحت الارض باشد نیم سلامتی باشد زحل دلیل لشکر و لشکر و عزی شدن است و مریخ دلیل کارزار
و جنگ و صاعقه و سرما و خون و دزدان و آن جایگاه بر جای آید و آتش و خاکی و باد حکم کن و اگر قمر منحوس
متصل شود بمریخ و آن نحس راجع باشد کشتی را بتیه را سر گردد و بشکند که قمر اندر کدام منزله است از آن مرتب
بازگشتی و کوکب راجع دلیل کنند بازگشتی را و اگر سعد باشد سلامت بود و اگر نحس شد فساد و تباهی باشد و
و سریع الیسر دلیل خوردن کشتی بود و بطلان الیسر دلیل آتش شدن و هر وقت که دلیل بجای باشد یا منحوس شود

شدند دلیل بلا کثیر و تباهی شد و چون سعدان ناظر شدند از آن هلاکی رهند باندازه قوت کوکب و اگر نحس شعاع
افکنند تباهی و هلاکت سخت باشد اگر اتصال مودت باشد بهتر از آن باشد که اتصال ترسیع و مقابله و اگر
قمر اندر استقبال مثلا باشد و نحسان نحس ناظر باشند و عطارد یا کوکب اگر نحسان باشد دلیل کنند بر هلاکی و اگر نحسان
بسریع قمر یا طالع ناظر باشند و این هر دو مریخ و شمس باشد یا اندر اوج بحدیه باشند اهل آن کشتی بر دیگر
کنند بنگر بصورت طالع و طبع و طبیعت مریخ قمر و صاحب قمر بر اندازه جواهر و طبع ایشان بارهای کشتی
و اگر سهم السعادت ساقط بود اندر جوزا سهم باشیم دلیل کنند بر خشم هم و ترس باشد و زیادتی و اگر دلیل
با صاحب طالع راجع باشد هم باشد که کشتی از نیمه راه بازگردد **فصل نهم اندر بیان اوراق طالع** طالعان جمع شده سه
یا چهار و جمعیت بیشتر چنین گوید زرتوبوس فیلسوف چون کرد بنیاد زر پس بیل و از ارتفاع زمانه بنگر و
شد چون مثلثه باشند طالع ساعت اول را باشد و وسط السما ساعت دوم را باشد و تا هفتم هفتم باشد
بیت الاخوة مر ساعت ششم را باشد بیت الاباء ساعت هفتم را باشد بیت الشرف ساعت هشتم را باشد و این چهار
خانه که بطالع نظر ندارد و دلیل کنند و گفته اند که حاجاه اول از طالع نگرستن و حاجاه دوم از بیت الملک
و حاجاه سیم از بیت الاخوة باید نگریستن و این سخن بر آن است بر آنکه غیر هر سه نرا که بر هر دو دلالت
کنند و چنین قیاس کن و از سیم حاجاه را از بیت الاعلا و دیگر حاجاه اول مر از بیت اول قمر و حاجاه دوم از
اتصال مریخ قمر و حاجاه سیم از اتصال سیم قمر را اندر آن مریخ که مست اتصال بحد و حاجاهای آن ساعت
اندر مریخ و دوم قمر بنگر با اتصال آن مریخ حکم کن و اگر اندر آن مریخ اتصال نبود آنکه از خداوند ساعت نگر
صاحب ساعت اول حاجاه اول را صاحب دوم حاجاه دوم را و صاحب ساعت سیم حاجاه سیم را چنین تا ساعت
هفتم برین ترتیب حکم کن **فصل دهم اندر دو بنگر کدام بنگر است** قمر تر باشد کرده مردم یا و انبا زنا از دو حاجاه
کدام بهتر و نیکوتر و کدام قوی تر و کدام از دو نیکو بیشتر و کدام از دو خیر کدام حق است و کدام از دو باطل و نیکو ساعت
از آنکه بر سد از دو سه خیر بیشتر یکی را تر ترتیب و لا بنهد چنانکه حاجاه اول را با اول دوم را بدوم و همچنین تا آخر پس
انگاه بنگرید با صاحب طالع و نقش طالع و مریخ و دوم و صاحب دوم همچنین حکم کن هر یکی خانه را و صاحب
و بر آن حاجاه که بر مریخ سیم است و از سعدان و نحسان حکم کن درجه و دوم از اتصال قمر با اول و اتصال دوم
و سیم حکم کن از آن کوکب و از آن جایگاه ص و از جانب نظر موافقت و مخالفت و قوت و سعادت و نحس
حکم کن تا بر تو معلوم شود هر دلیل که اندر و تو بود قوی تر باشد از آن دلیل که ساقط باشد یا عامل آن تو و هر

دلیل

و هر دلیل که اندر شرف باشد اندر غایت سعادت بود یا قمر و بر بود یا صاعد بود حکم آن و اگر ده و آن مرد هر دو قوی تر
باشد نگریستن کن تا معلوم شود و اگر اتصال قمر بدلالت تباهی از ارباب ساعات حکم کن چنانکه بر تو نمودیم و مثال
یاد کردیم بر ترتیب هر یکی و از سعدان و نحسان احکام کن و بطلیموس گوید بنگر حاجاه اول را از ارباب مثلثات
اول و دوم را از صاحب مثلثه دوم و سیم را از صاحب سیم و سعد و نحس و قوت و ضعف و مسعود و هبوط
و تدبیر و غیر و تدبیر بنگر و حکم کن نیز با اتصال و انصراف با اتصال مودت و انصراف و مخالفت حکم تا تمام بر تو
معلوم شود و اگر پرسد از زمین از شهرها که کدام شهر موافق تر باشد مرا با کدام زمین سازد و با کدام کی از
شهر بنگر صاحب طالع که سعادت و نحس بکدام ربع است و بکدام ربع سازد بر او مسعود کنند بان نظر
سعدان بود و نحسان و آن ستاره بکدام ربع و بکدام ربع است بگو که بکدام جانب و بدان اقی سعادت
بود و اگر منحوس بود جان روی که نحوست شد از جانب شد بجهان که بیم هلاک باشد و تباهی احوال اگر خواهی از
اتصال قمر بنگر اول و دوم اگر خواهی بابواب ثلثات بنگر و اگر خواهی بطالع و دوم و سیم بنگر و اگر خواهی بابواب
ساعات بنگر بجهتها و فوحه که باشد بسعادت و نحوست از آن جایگاه کن از مریخ تا زحل **فصل اول در دانستن**
حال و یافتن مال و منفعت اگر پرسد از مال که بیم یابد و حال او در و کسب معاش چگونه باشد بنگر صاحب
طالع و قمر که این هر دو دلیل باشند و بخانه دوم و بصاحب مریخ دوم و اگر قمر با صاحب طالع و صاحب مال بود
یا اندر مریخ دوم دلیل کنند بر یافتن مال بر نیک و طلب و اگر چه نظر آن مودت باشد و اما اگر نظر از ترسیع و مقابله
بود این مال سخت و دشوار یابد و رنج و تعب رسد و از حال بسیار رفته و در سر و اگر صاحب مال خداوند طالع
متصل شود یا اندر طالع بود و مقبول باشد مال بسیار یابد بی رنج و تکلف خدا بر تو رساند خاصه که نظر مودت
بود و اگر ترسیع و مقابله باشد پاره تفکر و اندیشه باشد و اندر رسد بود و اگر میان دلیلان اتصال شود
و کوکب شد ناقص النور مال بدست آید بسبب کوکب ناقص النور بنگر که کدام کوکب است و صاحب کدام
مریخ است و اندر کدام خانه از آن سه جا دلالت شد بر یافتن مال و اگر زهره یا مشتری یا اندر مثلث
باشند دلیل یافتن باشد و اگر کسان در بیت الملک باشند دلیل کنند بر آنکه صاحب مسند و اگر قمر خداوند اسیر باشد یا سائل
یا مولود همه اندر آن حال باشد که مست نه بر فزون و نه بر نقصان و اگر قمر متصل شود بسعدی عدد فزاینده
و ناظر باشد بطالع پس مال یابد و نیکو تر و تفضل و منزلت و رفعت و اگر آن مسعود منحوس باشد نیابد از مال
آن قوت او بر فزاید و منزلت شود و اگر کوکبی که دلیل بر یافتن مال است اگر اندر باشد طالع بکبد خویش یابد

واگر اندر جوزا باشد از دست برج باید واگر اندر سرطان باشد از قبل اقربا و خویشان و برادران و شوهر مادر نزدیک
باید واگر اندر جدی باشد از قبل پدران و جدان باید همچنان تا خورد و خانه واگر از صاحب طالع نزدیک
گیرد باشد چنانکه بنگر بکدام جایگاه است بعمارت و تخریب مال از آنجا باید و از آنجا فایده شود قول بطلیموس
حکیم گوید بنگر بصاحب طالع و قرب سهم السعاده اگر سهم السعاده بصاحب طالع یا بقمر متصل شود و مسعود باشد
مال بسیار باید و امید بزرگی برآید و دولت و اقبال و سعادت بزرگ باید واگر با این همه طالع نحوس بود نقصان
بزرگ افتد و گویند که قرار سهم السعاده و اشتمالها بزرگ است اندر نوادر و دیگر از یکدیگر یاری خواه و غافل
مباش هیچ حاسد اهل سهم السعاده که یاری است وفا و ثبات و دولت از دریست که حالها بود الیس
از دور قران اهل اگر سهم السعاده متصل شمس و مشتری و آن سعدان ساقط باشند یا بعض از ایشان در شرف
باشد و مسعود باشند سهم السعاده اندر او فایده شود و قرب از آن سعد متصل شود دلیل کند بر بسیار دولت و جمع
مال بی نهایت و میراث رسد و فرزند و فرزندان و ورثه هیچ کم نشود واگر عطارد و زهره ناظر باشند
سهم السعاده مسعود باشد درجه سهم السعاده نیز مسعود بود و نحسان از دور ساقط باشند بدان ای کسی مردمان
میانه است و مال عظیم بدست آرد و بزرگی و ریاست از قبل کتابت و یا از قبل تجارت و کتابت رسد که
هر کدام میسر شدن باشد واگر با این همه قمر عطارد و زهره و سهم السعاده با یکدیگر از سه اشعاع متصل شد و مسعود
بود آنچه کسب بود بماند تا فرزند و فرزندان و ورثه واگر نحسان از او فایده سهم السعاده شدند بیشتر از آنکه جمع کرده باشد
از مال نزد نقصان کند واگر نحسی اندر او فایده سهم السعاده باشد و سهم السعاده بایشان متصل شد یا بقمر ایشان باشد
از دریه سهم آنکه جمع کرده باشد از مال همه تباه کند و بر هوا و زنده کاند و خبر عاید واگر قمر با سهم السعاده
شد و عطارد اندر برج برج خویش و مسعود بود پس ایمن باشد و ریاست و اندر کار خویش باشد و منفعت بود فایده
و نیکو هیئت باشد اندر تجارت مداکه صلاح سهم السعاده و نظر شمس بقمر و قمر تیر انگاه قوت که قمر مسعود باشد
بسعدی که اندر وتد بود متقارن باشد یا ناظر از نظر مودت چون این اتفاق افتاد که کنند دلیل کند بر بلند
و عزت و جاه و منزلت و فایده و مال پس بر جوزا هر جا که دلیل قمر تیر اندر وی است واگر قمر را منحوس باشد
با سهم السعاده زیان کند بسعادت قمر اگر صاحب برج قمر یا صاحب برج سهم ساقط باشد و اندر اقامه و اندر خانه
باشد اندر آن سند از بزرگان مداکه صلاح سهم السعاده و نظر شمس بقمر و قمر تیر انگاه قوت که قمر مسعود باشد
بسعدی که اندر وتد بود متقارن باشد یا ناظر از نظر مودت چون این اتفاق افتاد که کنند دلیل کند بر بلند
و عزت و جاه و منزلت و فایده و مال پس بر جوزا هر جا که دلیل قمر تیر اندر وی است واگر قمر را منحوس باشد
با سهم السعاده زیان کند بسعادت قمر اگر صاحب برج قمر یا صاحب برج سهم ساقط باشد و اندر اقامه و اندر خانه
باشد اندر آن سند از بزرگان مداکه صلاح سهم السعاده و نظر شمس بقمر و قمر تیر انگاه قوت که قمر مسعود باشد
بسعدی که اندر وتد بود متقارن باشد یا ناظر از نظر مودت چون این اتفاق افتاد که کنند دلیل کند بر بلند
و عزت و جاه و منزلت و فایده و مال پس بر جوزا هر جا که دلیل قمر تیر اندر وی است واگر قمر را منحوس باشد

و برج از ایشان ساقط باشد پس این مال بیاید هر آینه یا بنده و سلامت و نیکو و اگر اندر وتد مشتری باشد
خنک و شعب فتد یا بزرگی از آنش یا مشتری از وی بر خود و تباه کند و اگر جای برج رصد باشد پس بیاید بر تردد و دراز و روزگار
کند کشته و دیر اندر پیش وی و اگر از مال پرسد که امید دارد و پیدا شد که مال کیست از صاحب هشتم دلیل
کیر یا دلیل طالع چنانکه صفت کردم و اگر از مال برادر رسد از جایی جواب کی و اگر از مال پدر پرسد از هشتم جواب
کی و از مال بندگان پرسد و از هشتم جواب کی و اگر از مال زنان و خصمان و انبازان پرسد از جواب هشتم
کی و از مال سلطان از یازدهم کی و از مال دشمنان و از دوازدهم کی و از مال دشمنان از طالع کی
و از مال خویش از خانه و برج جواب کی هم بدین صفت که بگفتیم بجای خویش کی از دلیل مال یا دلیل طالع
و با اتصال و نظر و نقل چنانکه بر تو بیان کرده قول ابو معشر اگر صاحب وتد یا صاحب سهم
السعاده ساعد شد اندر شمال پس مال بسیار کسب کنند از خداوندان دولت و از بزرگان یا خود توانگر باشد
از مال و اگر صاعد شد اندر اوج مال بسیار کسب کنند و از خداوندان دولت و از بزرگان یا خود توانگر باشد
از مال و اگر صاعد شد اندر اوج مال بسیار کسب کنند از مهتران و عزیزان و اگر صاعد بود شمالا و صاعد
فلک اوج پس مال بسیار کسب کنند از مهتران بزرگ و خداوندان قدر و منزلت و خلق بنگر همه اولا مال
و اگر دلیل قمر خانه اجنبی باشد بزرگ و شرف و قدر و منزلت یابد از زنان جنس و اگر انگه کمر که دلیل کند
بر سعادت زاید النور و اعدا باشد و سریع السیر باشد و زاید ساعد باشد اندر فلک اوج و ساعد مال یا قمر
پس دلیل کند بر آنکه ای سائل یا مولود روز بروز سعادت فزون و اندر دولت زیاده شود و هر روز از
سعادت بر او بیش بر آید و اگر آنکه کیفیم با طالع باشد اندر جنوب و فاضل شد اندر سیر و عدد و نور دلیل کند
بر تباهی حال و روز بروز زیاده شود و قول باشد دائم که بنگر اندر مولود و سعد بصلاح بیت المال
و فسد از هم چنانکه اندر خداوند طالع کیفیم اگر خداوند بیت المال بکدام طالع اتصال کند خاصه
از وی جایی کرد کند پس بدرج و تعب و اگر خداوند طالع بکدام بیت المال اتصال کند سعد و تعب
کند و اگر کوکبی میان این دو دلیل نور نقل کند خواصه بخاصه و میان هر یا بسبب کرد کند پس بنگر بدان
کوکب که اتصال کند که اندر کدام برج است خواصه بجمع آن برج بود و کدام خانه و اگر از هم
باشد از ملوک یا بدیا از کار کردن و اگر برج آتش باشد از کار آتش یا بدیا بجمع هر دو از هم خانه را بر هلاک
بگیر و اگر میان این دو دلیل اتصال و بنگر بصاحب مال که اندر کدام برج است و اگر اندر اوتاد باشد بر دو رسید

باشد باندازه قوت که بگیرد و اگر مائل اوتاد باشد میانه باشد و اگر خداوند مال اندر نحسان و در شد و سعدان متصل
باشد خاصه مشتری و طالع یا بصاحب طالع ناظر بود دلالت کند بر مال بسیار که کرد کند که مشتری دلیل مال
عظیم است بنگر بصاحب مال و اگر نقص شد مال از کشت و درد و تعب و معالجه و در وی خویش و اگر
مشتری بود خاصه از قضا و قضاة و در او اندر وی وجع و بیکه و بیماری و تجارت و امانت بدست آرد
و اگر برج بود از لشکریان و اهل حرب و از کارهای نیش و خون ریختن و در زر و قدر کردن فراز آرد و اگر
آفتاب باشد از حیاری و بزرگ و ملوکان و از پدران و از کارهای کرد کند و اگر زهره باشد از زنان و لهو
و طرب و دوستی و از مسرت و خشت فراز آرد و اگر عطارد بود از کسب و تجارت و علم و کرامت و حساب
کرد کند و اگر بود بنگر که اتصال کلیه یا کرد از وی حکم کن و اگر علا اسیر بود از اهل سعد و صاحب صرف
و طرار کرد کند و از طبع آن برج که قرار دو بیت نیز حکم کن و اگر است آید قول ابو معشر که بنگر بصاحب
برج مرتفع برج مال که هست اندر وتد و بنظر اتصال نزدیکتر و مقبولتر و مسعودتر بگذارند و این کدام کوکب
کوکب بود از این هفت کوکب و اندر کدام خانه بود از فلک از آن در یابد و طلب کند که اگر کوکب بود
آن خانه که اندر خانه بود و بدان بود که این دلیل مشرف بود یا اندر آفتاب یا صاعد و اندر وتد
باشد و میان و صاحب طالع اتصال بود یا اتصال منفعة الطالع و منفعة القوة یا منفعة الطریق
باشد و میان و صاحب طالع اتصال بود یا اتصال منفعة الطالع و منفعة القوة یا منفعة الطریق
غایت مال بود و نیک بخت مولود و سعادت از مال و سعادت بزرگتر آن باشد که صاحب مال و صاحب طالع
و صاحب سهم السعاده اندر باشند و اندر وتد باشند و صاحب طالع ایشان مسعود بود آنکه دلیل غایت
سعادت مولود باشد **فصل دویم اندر معرفت نقصان کردن** اگر کسی بیند که بجای مردمان بیش دارم
نقصه کردم اندرم هر چهار کیر و یا بنگر بصاحب مال و اگر بمزاج بنگر باشد و مقبول
بود از بیکدیگر یا یکی از ایشان از وی و مقبول بود و قوی شد بکر شمار نقصان در زیاده از آنکه رفته باشد
و اگر اندر مال اول باشد همان نقصان حساب کن بعینه و اگر ساقط باشد اتصال کند بعضی از
و شمار کیر پس و اگر بسقوط منحوس بود اندکی یا نه شمار کرد و اگر با این همه نیز غیر مقبول بود جمع
شمار بنگر و آفت و زیان حس طبیعتان نحس و آنکه باشد و چون نحسان افراط کنند بنظر یا بد
بلاء آن جنبه مالان و آفت و زیان بیشتر افتد پس از صاحب یا از سهم السعاده نیز

یا از خواه اهل و از صاحب خویش **فصل سیم اندر معرفت برج اندر کار و فرق** اما بوجهار که دلیل کند رخواهد در ترتیب سعادت
و فراخی کار لیکن نقصان جوزاست و سنبله و میزان و عقرب و قوس و حوت اما بوجهار طالع باشد
یا صاحب طالع اندرین بوجهار باشد یا قمر یا مشتری طالع نیز اندرین بوجهار باشد دلیل کند که مولود
بسیار مال اسراف کننده باشد و بسیار نفقه کند و بیخشد اما بوجهار که بگفتیم اندر جایگاه بد باشد از
جوزا فلک و نحسان اندر وی باشد دلیل کند بسیاری نفقات و تباهی مغنت و دست تنگی و از
مال آنچه بدست آمده باشد و بود که وی مال و سعادت روزی بیش دارد و اگر بنگر جای باشد از جوزا
فلک و نحسان اندر وی باشد دلیل است بر آنکه جای مرا اندر فرض و توانگر باشد باندازه و اگر بنگر جای باشد
و سعدان اندر وی باشد دلیل کند بر بسیاری مال و سعادت اما بر جایی که بد هند مال و سعادت
اما بر جایی که بد هند مال و آن نشانند سرطان است و منشات و اگر بنگر جای باشد از جوزا
فلک سعدان اندر وی باشد دلیل کند بر شادی و توانگری و سعادت و اگر جایگاه بد باشد از فلک
دلیل کند بدرویشی و تباهی حال و دست تنگی و اگر سعدان و نحسان باشند هر کدام قوی تر است
حکم کن **فصل چهارم اندر آنچه مال خداوند طالع** اگر پرسد که از عدد مال که چند درم باشد بنگر بصاحب
مال و عطارد و سهم مال و صاحب هر کدام از ایشان قوی تر باشد و بجایگاه او باشد و شمالا
بیشتر و در دلیل بسیار عدد مال و اگر دلیل عطارد باشد و اندر هبوط بود یا اندر جایگاه بد باشد
دلیل کند بر آنکه زان مال که بدو رسد بیست درم باشد و اگر اندر منقلبه باشد و هزار درم یابد
و اگر اندر شرف باشد هشت هزار درم باشد و بحقیقی هر کوکبی که او دلیل باشد باندازه جایگاه وی بدهد
باندازه مال صغیر خویش اندر هبوط و جایگاه بد است درم و بدهد عطارد و اگر اندر منقلبه باشد مال
صغیر را اندر ده ضرب کن آنچه بیرون آید چنان باشد و اگر اندر خویش مال صغیر را اندر صد ضرب
کن و اگر اندر شرف باشد اندر هزار ضرب کن هر کوکبی که دلیل باشد بحقیقی کن و اگر دلیل راجع باشد آنچه
بدهد نیمه از وی کم کن و آنچه محترق باشد باندازه احتراق کم کن اگر از آفتاب شش درجه بود بنیم مال کم
کن و اگر چهارده درجه بود سه مال کم کن و اگر بدرجه شمس باشد پس بر باشد پس درجه بدرجه هیچ
چیز نباید بدان بنگر و بطلب که کدام کوکب نظر دارد در سعدان و نحسان و جایگاه آن ناظر چگونه است
اگر سعد ناظر باشد باندازه جایگاه خویش زیاده کند آن مال خانه صغیر خویش چنانکه بر

بر تربیع کردیم و اگر نحس ناظر باشد باندازه خانه و جایگاه خوش بگاهد و اگر راجع باشد نیمه عدد خوش بگاهد و تکمیل
از احتراق که تقسیم اگر بدرجه شمس شد تا خرنگاهد و بعد تربیع چون بدرجه شمس باشد خرنه هد و چون ان
دلیل دلالت کرد بر عدد یا انکه زیاده کنند یا انکه نقصان کنند اندر تربیع و خسیدین باشد که دلیل کنند
از عدد تضعیف کن و شمس چون بدلیل ناظر باشد ان تثلیث و تسدیس زیاده کنند و از نظر تربیع و مقابله
و جامعه کم کن قول و اینس مصر فیلسوف گوید بگر از درجه و تند چهارم تا درجه فیاب که بیابد از عدد
درجات بعدد ماه جسمان عدد انشناسد و دو بهما و صعدها یا هر ربا باشد اینست برهن اوردن
عدد ماه عدد هر چه خواهی تقسیم از معرفه دانی که چگونه بود تا الله کوید بنگر سائل را از طالع
و مسئول عنه را از هفتم و عطارد و قمر دلیل ماست اگر میان دلیل سائل و مسئول عنه تقابل تربیع و
و مقابله باشد میان ایشان جنگ عدوان و خصومت باشد و کوکب اتصال کننده غارتگران
شد و اگر نظر مودت میان ایشان تصلیح و صلح باشد و اگر اسلامان نور ناظر باشند و قرینا کوکبین میان
ایشان نور نقل کنند رسول باشد تقاصا براید یا خود یکدیگر نشینند و نشسته شدند و اگر کوکب ناقل از دلیل
سائل منصرف شود یا اتصال مودت یا دلیل مسئول عنه متصل شود اتصال مخالف این سائل کس باشد
بفرستند بشفاعت نزد خصم و این کس نزدیک خصم کار تباه کنند و عداوت و بغض انگیزد و اگر کوکب
ناقله بدلیل مسئول عنه مودت اتصال کند شفاعت کنند و جهد کنند و بسیار تجار در ربو نیکو کوید
و اگر این کوکب ناقل از دلیل مسئول عنه بمودت منصرف شود و یا دلیل سائل بمودت اتصال کند کسی فرستند
نزدیک سائل بحاجت سخن نیکو و تقاضا کنند و اگر رجعی نقل منصرف شود بمودت اتصال کند خصم کوشش
بیغام کنند و این رسول نشستها و درشتها کنند همچنین نیک هم کوشند و تصرف و جواب ده و اگر قمر
مسعود بود دلیل کند بر نیکوئی تقاضا و اگر منحوس بود دلیل کند بر زشتی و جنگ و ملازم کردن خاصه
نظر تربیع و مقابله و اگر عطارد متصل شد بمنکل و منحوس باشد و با زیدعوی باز گردد بگواهان
در فرع و اگر تربیع منحوس باشد دلیل کند بر خصومت و جنگ و عداوت و اگر قمر تحت الشعاع باشد دلالت
از شمس کرد بکار قمر و اگر قمر اندر موضع جمع بد باشد یا اندر طالع بحوف تباه باشد دلیل فساد مال باشد
و اگر قمر با عطارد باشد یا با مشتری دلیل سائل و منکوس باشد قصد سیم در معرفه حال تجارت اگر پرسد از
تجارت و بازار کلا بنگر بعطارد و قمره و ضعف و تفریق و تعریب و استقامه و رجعت او

و جایگاه او از قرب و اتصال و انصراف او و حال او سعادت و نحوست و قوت و ضعف اگر قمر اندر نور باشد
و العدد و الحساب باشد سیر الیه صاعد لو شمله و فوق الارض باشد دلیل کند بر کاذب و دروغ ان چیز که
برسد و اگر بخلاف این باشد دلیل کند بر راستی و کاسدی و اگر از این دلالت که قمر را تقسیم بر نیکو
باشد و تصحیح بر هر کدام دلالت شاهد تر و قوی تر است حکم بر وی کن و الله اعلم بنگر اندر مسئول که از عطا
باشد که بجای بر ستاند باشد و زیادتی دهد در بعوض و عطا لو بدرجه بیت المال بدرجه بیت الصاحب اگر قمر
بعطارد متصل شود و از همه جهتها پاک باشد و مریخ از ایشان ساقط باشد خاصه که از ره نظر ناظر باشد یا بدرجه
بیت الصاحب جنس دلیل کند بر زیادتی و بسیار شود و اگر اینکه تقسیم بیت المال باشد یا صاحب او
منحوس باشد و اگر این سعادت جمع شود و بقمر و عطارد راجع باشد پاره نقصان افتد و اگر بخلاف این
باشد که تقسیم سعادت دلیل زیان و نقصان و کمی سود فصل تقسیم در معرفه حرمه و فرحت که برابر
یا نکوه باشد و اگر از حرمت و فرحت پرسند بنگر بدلیل سائل و مسئول عنه از طالع و از هفتم همانکه
بصدر کتاب تقسیم کردیم و دلیل بنگر اتصال کنند دلیل کنند بر اندن ان جمع و شمر و بنگر از ان کوکب
بشد که از حرمت باشد و اگر کوکبین میان ایشان نور نقل کنند ان جمع و شمر بر اید بدست شوی طان و هر
دلیل که در قوی تر باشد دست انکس قوی تر باشد و هر کدام دلیل که سعدان ناظر باشند یا نیکو حال ان کس را بهتر
و از زیان باشد و سود کنند و اگر خداوند طالع اندر هفتم باشد و یا صاحب هفتم اتصال کند با صاحب جمع رونده
و جوینده باشد و اگر خداوند هفتم اندر طالع باشد یا صاحب طالع باشد با صاحب طالع کند اتصال مسئول
عنه حرم رونده سائل و جوینده باشد و اگر سعدان اندر طالع باشد دلیل کنند بر آسانی جمع و شمر و در فرع و اما
حال نیکو و بهتر و نیکوئی و اگر نحس باشد دلیل کنند بر دشواری جمع و شمر و در فرع و اما حال نیکو و بهتر جمع و
و متعدد بهای و از اوسط اسما صاحب نیکو ان کسی و قوت چهارم و قمر دلیل اند بر کوهان چیز کسی جمع و شمر از بهر
و بهتر است و اگر قمر را اتصال باشد و انصراف باشد این بایع اگر که بفروشد تجربه باشد لمراث یافته بجهت ابتدا
و بی عادت باشد و اگر انصراف باشد و اتصال باشد بحر از خریده باشد بتجربه و نسیه و باز مشتری بقرب و مریخ که
اتصال بنگرند اگر بسعد متصل شود و اگر بنحسه خریده باشد ان حق بگذارد و ان سعد صاعد باشد باشرة
باز آید خریده بحر را بسود نفروشد و حق بگذارد و اگر خمد را بمغیر باشد هم بشری باید فروشد و اگر قمر
اندر مریخ و مریخ سحاب متصل شود و اگر بر گردن وی شد بگذارد که در کسب کند خریده باز دهد و اگر

باز ندهد که خریده شود بگرو حمی دعت باشد و در فرع و مریخ و زشتی و اگر اندر وتد چهارم کوکب شرقی باشد ان اخر
بان نو باشد و اگر مغرب باشد کهن باشد و اگر اندر شرف باشد دلیل کند بر نیکو و متصل از اخر از زمان و اندر
مشتبه و صعد و وجه فرود تر از ان باشد و اندر هبوط خیر باشد تا بکار و اگر قمر اندر مریخ مستقبل الطلوع باشد اندر
النور و العدد باشد و سعدان بوی ناظر خیر که خریده شود و ان افزون زیاده از بها و بی سود کنند و اگر بکار
سعود و نحوس باشد دلیل زیان و نقصان باشد و اگر قمر بعطارد و مریخ تا ناظر باشد دلیل خصومت و مریخ و قرب
باشد و اگر با ذنب باشد و جنگ و زیان و نقصان باشد و همچنین باشد بر زیان و مکروه و نقصان و اگر
قمر اندر مریخ معوج الطلوع و ناقص النور و العدد و ناظر خبث ان باشد و اگر پرسد که بها چند درم است
از صاحب و سطاسما که چنانکه اندر باب عدد هلاک صفه کردیم و الله اعلم و اینش انکه افزون
باشد و اینش بهتر یا فروختن و اگر پرسد از افزون که در اینش بهتر یا فروختن بنگر بصاحب طالع
و قمر کدام از ایشان قوی تر باشد و دلیل باشد و اگر دلیل بسوی جلب باشد و بکاهگاه نیکو باشد و سعادت
متصل باشد و در اینش ان افزون بهتر باشد و همچنین اگر صاحب تا مقبول و مسعود باشد از صاحب
طالع یا از طالع در اینش بهتر باشد و اگر از ان باشد تا باید در اینش فروختن بهتر باشد در معرفه انکه بسود
فروخته شود یا نه و اگر پرسد که فروختم بسود فروخته آید یا بزیان بنگر بدلیل قمر بصاحب طالع و صاحب
تا و قمر کدام از ایشان سعادت بیشتر و دلیل باشد و اگر دلیل ساقط باشد و اندر وتد اید یا بکوکبی متصل شود
که اندر وتد باشد یا اندر شرف و اینش دلیل کنند بر انکه بسود فروخته شود خاصه وتد طالع و وتد
و اگر اندر مائل وتد بود میانه باشد میان سود و زیان و اگر دلیل اندر وتد باشد یا مائل وتد ساقط شود و با
بکوکبی اتصال کند که ساقط باشد دلیل کند که از ان فروخته شود اما انکه او تاد دلیل نزع زیادت
باشد و مائل الاوتاد دلیل میانه است و ساقط دلیل نقصان و کاسدی است وتد هفتم و چهارم میانه است
و اگر گوید که اضرب مائتی درم که فروختم تا بهفتم بنگر بدلیل ان افزون یا بسهم ان افزون و اتصال
هر وقتی که اندر وتد اید یا بکوکبی اتصال کند که زائد و صاعد و مسعود باشد و اندر وتد باشد زیاده باید
فروختن که سود از میانه از مایه بگذرد و اگر بخلاف این باشد زیان کند و نقصان فروخته شود و اگر
پرسد که چون چهارم که خریده تا ارزان خریده شود بنگر بدلیل ان افزون یا بسهم و صاحب ان افزون هر
وقتی که زائد گردد یا ساقط یا بکوکبی که زائد ساقط متصل شود اندران روزگار باید خرید خاصه

که اتصال بکوکبی باشد که ان کوکب ساقط بود و ناقص النور و العدد و ناظر بود و از ان خریده آید نیمه
بهای و چون شغل مرد اندر نزع بر افزون شود و سعادت بدید آید همچنان که تقسیم یاد
در روایت علم الرمل الثالث عشر المطالب و قصد در اینش حال برادران هر کوکبی که اندر خانه سیم بود
و منحوس بود دلیل کند بر کم برادران و بر ناخوشی دل ایشان و بر انکه باشد که خداوند سیم منحوس
باشد یا محترق و اگر کوکبان سعد باشد دلیل کند بر صلاح مال برادران و مهر ساختن یکدیگر و اگر مریخ
سیم و جسدین باشد و اندر وی کوکب بود و یا سه با مشتری دلیل کند که این برادران از پدر و مادر
باشند هر کوکبی که با وی مریخ باشد برادر کان تر باشد و انکه میانه مریخ باشد برادر میانه باشد و انکه اخر مریخ باشد
برادر خوتر باشد و باید نگریستن که این ستارگان این خانه را چگونه است هر کوکبی که بسیار هم میان
میان حکم کن اگر یک نیک و یکی بد بود و دیگر بنگر باب شفقات خانه سیم که ایشان نزدیک
برادران باشند باندازه شهادت نظر ایشان و مریخ را نیز اندرین باب شهادت است چون مریخ را
شهادت آمد از درجه طالع تا درجه وسط السما اگر مریخ اندرین میان باشد سائل را برادر باشد
جلد و سابقه نام در خاصه که مریخ اندر شرف بود اگر دلیل برادران در درجه طالع بود یا درجه خانه
پنجم برادر خوتر از سائل باشد اگر صاحب سیم با نکوکب که دلیل برادرانست چون با خداوند طالع
بتربیع یا مقابله بود دلیل کند که سائل با برادران خصومت و زاوری افتد و اگر خداوند طالع
با خداوند سیم بود در حرمت متصل شد بگذاوند ان حرم یا بگذاوند ان چهارم یا بگذاوند تقسیم تربیع اندر
میان برادران خصومت رود و از حرمت مال کران تربیع با خداوند حرم بود از حرمت مال سائل بود
و اگر بگذاوند چهارم بود از حرمت مال برادران بود و اگر بخداوند تقسیم بود از حرمت مال بدر باشد هر کوکبی که
اندرین سه جایگاه است حکم و نیز همان است که تقسیم خاصه که منشر اندر چهارم بود دلیل مال باشد اعاده
و نقد قول تا شاء الله و این منشور گوید بنگر صاحب مریخ سیم و ان کوکب که اندر سیم باشد از نیک
و بد اگر ستاره عرب انجا بود دلیل کند که برادرش بود اندک بود و اگر نحس ستاره از مریخ با تقابل
مران مریخ کرد نیز همچنان بود و اگر ستاره نحس ناظر باشد و مقبول بود مولود را با سائل برادران بسیار
باشد و اگر ماه خداوند مریخ سیم بود از ستارگان بد دور بود یا یکی از ان بد بود نیکو برادران ستاره
بود اگر ماه تحت الشعاع بود برادرانش اندک بود و تباه تواند بود که مستحق فرند و اگر صاحب

سیم منحوس بود از مقارنه یا تربیع یا مقابله بکوکبی اتصال کند که ان کوکب او را قبول کند برادرش
نشما را نیک بود و اگر صاحب او نه طالع را محبین باشند نیکو صاحب سیم با بخداوند طالع ان نظر
مودت اتصال کند از ان برادران او را مدد و مسرت بود و اگر از نظر عداوت بود میان ایشان
رشمن بود و اگر از مقارنه بود و با کراهیت باشد و با کراهیت بود والله اعلم صاحب سیم در معرفت
حال برادران از نیکو و بد ایشان و اگر کوید یک حال برادر را چه حاجت بیکر صاحب سیم را دلیل بر برادران
باشد ثالث صاحب سیم هر کدام قوی تر باشد و دلیل بر برادر است و اگر خداوند سیم را دلیل بر برادران
اندر خانه ششم یا با صاحب ششم ناظر باشد یا متصل دلیل کند که برادرش بیمار است و اگر خداوند ششم
همچنان از سیم یا برادر بیمار باشد و اگر اندر سیم باشد یا از سیم باشد برادرش را غم باشد یا بیماری و اگر
صاحب سیم و سیم هر دو اندر ثلث سیم باشد که اندر احراق دو مدد از ان بیماری بود و اگر مخلوق باشد دلیل کند محنت
بر یک خاصه صاحب ششم سیم منحوس باشد و همچنین با خود منحوس باشد اگر بر سد از مدد از چهارم جواب
کن و از قرین بر سد از سیم جواب کن تا دو از ده خانه قصد سیم از هر دو نیکو بر هر دو صفت کوکب صاحب
هست یا نه و اگر کسی نزد تو پاید خود هر بدانکه تا صاحب هست یا نه یا وسط یا برادر سیم کوکب بر طالع اگر
سعد در وسط السما باشد از هر چیز منفعت بدید آید مرا و صاحب هست در بیت کوکب و اگر منفعل باشد بهتر
بود و اگر سعد اجتماع بود بکوکب مدد حران باشد کند و عاجز و ضعیف باشد و اگر نحس اندر وسط السما باشد پس
در هیچ کس منفعت نباشد و قصد جهاد اندر و از ان نحس اندر وسط السما شهادت دارد و با مقبول
و اگر نحس باشد بدرستیکه نخستین با دروغ بیخ بود و نیکو که صاحب کدام سیم است و کدام ستاره است طبیع
بفرجام شد بدرستیکه نخستین با دروغ بیخ بود و نیکو که صاحب کدام سیم است و خیر منفعت شد و از تو وعده یا بیمار نحس شد اندر
و کوهر و نیکو و اگر خداوند طالع و سیر از تو نصیحت شد و خیر منفعت شد و از تو وعده یا بیمار نحس شد اندر
طالع تو نصیحت خیر و منفعت نباید ذکر چه شود و نیکو شود از تو بر هر چه بود که سعد سود و نحس باید
با نحس شود که دلیل ان و با خوش شود و دلیل بر اتمام شرح اندر صدر کتاب اگر دوم و سیم تا بر ان
بر کردم تا تمام شد اندر سیر اتصال چهارم از کوکب سیاره چهارم با طالع یا با ثالث کوید نیکو بود و صاحب طالع
اگر اندر وتد شد و در حسان پاک و بکوکب ساقط متصل بیاید ان چه کرده شده آید حق است و اگر از وتد بکوکب ساقط
متصل شد غیر مقبول از ان خبر بر یا دور و بر یکو بود و نیکو باطل شود و تمام نشود و با قصد اندر اند آید و اگر بکوکب ساقط
با ربیع متصل شود خاصه که منحوس باشد دلیل کند بر انکه خبر دروغ و باطل شد و بهمه و اگر صاحب طالع با قمر

اندر وتد

اندر وتد بکوکب نحس متصل شود و مقبول شود خبر دروغ شد و باطل و اگر صاحب طالع اندر وتد شود و بکوکب نحس متصل
نبود که اندر وتد نشد اگر بکوکب سعد شد و صاحب طالع را قبول کند ان خبر حق شد هدایت آید و اگر ان
کوکب نحس شد و صاحب طالع را قبول نکند ان خبر دروغ و باطل شد اگر صاحب طالع اندر وتد
نشد و بکوکب ساقط متصل شد خبر دروغ شد مگر که صاحب طالع ان کوکب مقبول شد انگاه ان خبر حق شد
و اگر صاحب طالع بکوکب نحس متصل شد و غیر مقبول بود دلیل کند بر تباهی خیر و فساد حاصله از سائل فیه از انکه
امید باشد و اگر اتصال نحس باشد فساد و تباهی از او در یک شد نه از سائل نیکو بدان کوکب که
بقمر اتصال دارد و اگر پاکیزه شد از کوکب و احراق و رجعت ان خبر تمام شود و نیک باشد و اگر منحوس
باشد غیر مقبول و راجع دلیل کند بر تباهی خبر و دروغ و اتصال قمر با صاحب جنس دلیل کند بر درستی
خبر خاصه که در وتد باشد اگر طالع سیر ثابت بود بجهد و صاحب جنس او ناظر بود و قمر او متصل شد با صاحب
بر جنس سعد از وتد ناظر باشد پس این دلیل کند بر فضاء حاجت و در سر تحقیق و راستی و اگر صاحب
طالع تحت الشعاع باشد ان خبر را باید پس از مدت آگاه شود قول جمعی منجمین کویند اگر صاحب طالع با قمر
اندر سیر منقلب باشد و مسرع الطلوع دلیل کند بر درد و غم و باطل خاصه که بخسان بود ناظر باشد و اگر
اندر سیر ثابت و مستقیم الطلوع دلیل کند بر درستی خبر و راستی خاصه که سعدان مثل باشد و اگر سیر بیده
باشد و مستقیم الطلوع خبر راست بود و بعضی از دروغ باشد خاصه که سعدان و نحسان ناظر باشد اما بدانکه
خانه سیم و نهم و صاحب این دو سیر را و قمر را دلالت است اندر اخبار و بعضی مسلم نیست از ان ترجمه
حکم کن چنانکه کفتیم قول ابو معشر کوید که دلیل اخبار چهارم دلیل قمر است و در صدر طالع و صاحب طالع
و مسیر الاخبار اگر برسد از قمر نیکو با طرف اسپیدان هر کدام که قمر تر باشد بر جز دلالت کند اگر
منصرف باشد از کوکب راجع یا از کوکب که اندر سیر مسرع الطلوع باشد یا از سیر منقلب یا از وسط و قمر هم
بدین صفت باشد و بدین حال دلیل کند بر انکه ان خبر دروغ است از هر کدام نحس که باشد و اگر از خبر برسد که
بخواهد بود و اسپیدان متصل شد بکوکب راجع یا کوکب مسرع الطلوع یا منقلب یا از وسط و حال قمر تر هم بدین
حال باشد دلیل کند که ان خبر که بیاید هم دروغ باشد و اگر انصراف از کوکب مستقیم الطلوع یا ثابت یا از
وتد باشد بخبر که بقمر باشد راست باشد و اگر اتصال بدین صفت باشد ان خبر که بیاید راست و حق باشد اما
بدانکه خبر بقمر باشد و کذشته از انصراف بکر و خبر که بخواهد بود از اتصال دلیل ان کو والله اعلم الرابع

الرابع و ما فیه من المسائل فصل اول در خبر دادن سفر و ضعیف مستقلات شود یا نشود والله بکو اگر برسد از منفعت و عقار
یا سرایها مستقلات بنیکو طالع و صاحب نحس که دلیل شر است و ششم و صاحب ششم دلیل مشغول عنه است و
و چهارم و خداوند نحس با زهره و قمر دلیل سرور و ضیاع است و وسط السما و خداوند نحس دلیل بیماری است و اگر خداوند
طالع اندر ششم باشد یا خداوند ششم متصل شد دلیل کند بر انکه ان بیع تمام شود بطیب و حریص باشد
اگر نظر مودت باشد با نیکو شود بر آید و اگر صاحب ششم اندر طالع باشد یا با صاحب طالع متصل شد
ان بیع بر آید و تمام شود با رنج و تعب و مشغول عنه حریص باشد و اگر میان ایشان اتصال نبود
بنیکو با صاحب طالع و قمر اگر اندر چهارم بود یا با صاحب چهارم اتصال کند یا با صاحب چهارم اندر طالع
شد یا با صاحب طالع اتصال کند دلیل کند بر تمام بیع و بر آمدن کار چنانکه کفتیم و اگر اتصال نبود بنیکو بیع النور
و ثقل النور از ایشان شهادت کیرد تمام و بر آمدن بیع و شرح و مدد کو بیع که مقبول باشد بیع و مسعود و خوش خو و نیکو
طبع و ایشان کار باشد و هر دلیل که منحوس یا غیر مقبول باشد از طبع بد و بد خو و دشوار کار هر کدام و دلیل که
در اتصال بیع و مقابله کند ان دشوار کار و جنگ جو تر باشد هر کدام اتصال بموت کند ان ایشان
بر ایشان آسان کند و خوشنود رخ آمده بود قصد سیم در صفت رهن و ضیاع بود اگر نحس اندر چهارم بود ان سرا و ویران
بود و تباه و اگر راجع باشد نا مبارک و بد باشد و اگر صاحب رابع نحوس باشد یا در هبوط یا راجع هم دلیل کند
بر ویرانی و تباهی و نا مبارک بودن ان سرو و اگر سعد اندر وسط باشد یا خداوند چهارم مسعود باشد یا در
شرف دلیل کند بر آبادانی و نیکوئی و مبارک بودن سرو و اینکه با کردم اندر حال سرا باشد و اما
اندر باب ضیعه و آب و زمین و مانع ایشان طالع دلیل کند که اندر و کار باشد و چهارم دلیل آب
و زمین و ضیعه است و ششم دلیل نبات و کیاهها است و ششم دلیل دهقان و میوه ها و ترها و غله ها است
هر کجا سعد بین خرد و خوبه انجا باشد و هر کجا نحس بین شر و تباهی انجا باشد اگر نحس اندر طالع باشد بدانکه زمین کدو
که ویران با کلو و عذر و خباثت و دزد باشد و اگر راجع باشد از انجا بیرون آید و بکریزد و اگر مستقیم باشد انجا بار
دارند و از انجا بیرون نروند و اگر منحوس باشد از خباثت انجا بر آمده باشد یا جوان باشد و اگر مسعود باشد انجا دیر نه
باشد بیرون نشند و اگر در طالع خطی باشد انجا موقوف نشند و اگر خط بود انجا مجهول باشد و اگر اندر طالع سعد
باشد ان کدو ران با سر فراخ و باهی باشد و نیکو کار و اگر راجع باشد انجا باشد بیرون روند با رنج و اگر مستقیم
باشد انجا بار دارند و نروند از انجا بجایی که صفت کردم مگر و بجهت از خداوند طالع و ان ناظر سعدان و نحسان حکم

کی

از خداوند طالع و ان ناظر سعدان و نحسان حکم

کن اگر سعد اندر وسط السما باشد مستقیم باشد در خان قوی تر باشند و دلیل باشد و اگر راجع باشد و نیکو
کمتر باشد بود و باشد که انجا فرو خش کنند و در خان از انجا کنند بیرون کنند و اگر نحس اندر وسط السما
باشد در خان اندک بود و نیکو باشد ضعیف تر باشد و اگر راجع باشد ان درخت هر که بنشند و بر بند و اگر
وسط السما خالی باشد از خداوند وسط السما بکوکبی که از کوکب دیگر کفتیم مثلا اگر صاحب وسط السما بجز
خویش نظر کند یا متصل شد و مسعود بود در خان باشد و اگر جز ان باشد درخت نشاند و اگر صاحب
وسط السما با کوکبی که اندر وی باشد مشرق بود ان درخان نوشته نشده باشد و اگر مغرب باشد ان درخان
بر باشد و کنانه باشد در درخان نشین باشد و اگر مستقیم باشد ان درخان انجا ماند و با مدار باشد
و اگر راجع باشد ان درخان از انجا بکنند و بر ندیا همه تباه شود و اگر مستقیم نرسد بدین صفت حکمی که
کفتیم و اگر صاحب وسط السما نظر باشد از زهره و خداوند هفتم بهفتم بر انکه انجا درخان
و نبات هیچ نباشد و زمین خشک باشد و اما جوهر زمین از چهارم پدید آید اما منتلات جدید دلیل
کوه باشد و منتلات نو دلیل زمین ها مسون و کشت زار باشد و منتلات جزو ا دلیل است بر زر و آبها
و ها مسون و کوهها و منتلات سوطان دلیل است بر مرغزار و حوضها و بارکنها و آب کیرها و کیاه خوار
ستوران و بسیار است جوهر زمین از چهارم بسیار هر کدام مرغ که باشد از ان جوهر باشد و صاحب جنس و کدام
مرغ باشد از ان جنس نیز بر وی کن و اگر جاه کوه و اگر باشد شش اشرف دلیل جاها باشد سنگ با زمین سخت شخ
و کل سخت باشد و اگر مرغ چهارم و خسیس باشد ان زمین هموار باشد بعضی از زمین ها مسون و صحرا بود و بعضی از زمین
بلندیها و تلها و اگر مرغ منقلب باشد یعنی از زهره و مرغ چون ریگ و خاک و آب و سنگ و از زهره مرغ چون باشد
اندر وی و اگر مرغ ثابت بود زمین سخت با قوت و نیک باشد بهموار و بر بلند و بر بند هم بر این صفت شرح کن
فصل سیم در صفت خانه و کهن و نو و مبارک و چکونکی جاها که اگر برسد که صفت خانه چکونه باشد اما بدانکه
خانه چهارم دلیل خانه است و صاحب چهارم با ان کوکب که اندر وی است دلیل نیکو و بد خانه و کهن و نو
و مبارک و نا مبارک خانه که صفت کردم و طالع ره کذر خانه است و مرغ قمر دلیل خانه است و مرغ نحس
دلیل ساحت و شادی و میان سر و صحرا و خانه است جاها که عشرت و شکار زنان و ریاحین و طرب و جاها
و جاها که عطا و دلیل مخزن و کنجینه یا کتاب خانه و هیم خانه و جاها که زهر و دلیل آب خانه و کشنده و جاها
تاریک و کنده است و جاها که مشتری دلیل حمیل کاه و جاها که علا و بزرک ایشان است و جاها که خیر و نماز

و جایگاه مریخ و دلیل مطبخ خانه و مشورت آتش و انسا و جایگاه خون و بخش است و جایگاه آتش و دلیل جایگاهی
که زبان بود یا چیزی که بود بالا برند و جایگاه ذنب و دلیل کند بر جایگاه جنبش و خاشاک و کنند یا جایگاه
ستور یا جایگاهی که جهة افکنده شود و خاشاک و هنگام که هر یک کوکبی بکدام ناحیت است از جایگاه نیز بدان
ناحیت باشد از مشرق و مغرب و جنوب و شمال و هر کوکبی را هنگام که اتصال و انصراف او بمیزان جایگاهی و اتصاف و انصراف
و چگونگی جا احکام کن هنگام که قمر کی است از برجهای که نشسته ماه و دلیل است خانه است و بر جهار خانه ماه و دلیل جیب
خانه است بنیه فلک بود و سطها و دلیل است خانه است بنیه تحت الارض و دلیل جیب خانه است فوق الارض بر سوی
خانه است و تحت الارض فرد سوی خانه است و اگر ماه اندر برج منقلب شود در خانه فرد باشد و بر سر بالا و اگر اندر برج
ثابت باشد خانه کلان باشد و بزرگ و حکم بیک طرف و اگر اندر برج ذو جسدین باشد خانه خراب باشد یا دقیقه یا اندر خانه
یک بنه خانه دیگر باشد و یا این خانه را یکی گذر دیگر باشد و اگر ماه اندر برج آتشی بود بر در خانه جایگاهی آتش بود یا سوز
گاه و اگر ماه اندر برج آبی باشد بر لب جوی یا لب حوض باشد و اگر اندر برج خاکی باشد آنجا بر در خانه کشت زار
یا خاک کوه باشد و اگر اندر برج بادی باشد در خانه بنا باشد یا درخت و هنگام که مریخ بکدام کوکب دارد و قمر از آن
کوکب و مزاج و نیز دلیل کن و اگر قمر خلی بود و در خانه نشسته باشد سیاه باشد یا برسن یا بخیر بسته باشد
و اگر مشتری ناظر باشد در خانه بنده یا صاحبه بود و بر در خانه نشسته باشد و اگر مریخ ناظر باشد در خانه سوخته
باشد یا آهن بسته باشد که بر مریخ نظر دارد و اگر شمس ناظر باشد بر در خانه تخت یا جای شوی بنده و نشسته باشد
و اگر زهره ناظر باشد بر در خانه نگار باشد یا آب روان نشسته باشد یا زنان و اگر عطارد ناظر باشد بر در خانه راه گذر
یا کاغذ راه باشد یا جای راه خاصه که مشتری نیز ناظر باشد یا بر خوبی باشد یا جوی آب باشد یا نقاش باشد و اگر این
که اندر برج قمر بود کردم اسباب وقت باشد که شهادت بیشتر بر در خانه طالع باشد این الفاظ که بقوت هنگام که قمر قوی
باشد یا طالع حکم کن از آنجا قوت طالع آن باشد که صاحب خشی قوی شود و بر درجه طالع ناظر یا طالع سعد باشد
یا قمر طالع ناظر باشد و اگر قمر از اسباب بیشتر شود در خانه نوشته باشد و اگر منحوس باشد لهی بود و کلی اگر شده مشتری
و منحوس نظر دارد و اگر قمر از شرف باشد در خانه پاکیزه و هنگام و فرم بود و اگر اندر هبوط باشد در خانه کثافت و کسب باشد
یا بر در خانه مغلوک و کثیف باشد و هنگام از درجه قمر تا درجه جهارم بقدر بعد است از دلیل مسافه و دلیل است
از درجه طالع هر درجه تیز برابر و یا از صاحب طالع تا درجه برابر یا از صاحب طالع تا طالع هر کدام هر کدام
شهادت قوی تر باشد از دو کوکب و هر ستاره که اندر این میان باشد و هر برجی دلیل کند بر چیزی که جهارم برج و جهارم کوکب

دلیل کند

دلیل کند و سطها و دلیل است بر محور خانه پرستان باشد هنگام و حرم و اگر اهل شد جاه باشد یا مغاک و اگر برج
باشد معدن آتش شد یا جایگاه خون ریختن و اگر شمس باشد یا نشستگاه بزرگ و اگر عطارد باشد اندر میان
سر مخفی نه شد یا مرتبط حیوان باشد یا کبوتر خانه و اگر قمر اندر وسطها باشد اندر میان سر و در سر راه
یا آسیا جه یا حوض یا چیزی مانند این و اگر ذنب باشد سنگ گاه باشد یا مغاک یا جنس خاشاک و اگر رأس باشد
جایگاه عبادت یا حوض یا گذار هنگام از این هفت کوکب اندر طالع شهادت قوی تر کرد و دلیل است
بر در خانه اگر قمر باشد قوی تر و در اول تر بود دلالت و اگر اندر برج مشرق باشد مشرق کشاید در خانه و اگر اندر
ربع شمال باشد بسوی شمال کشاید و اگر مغرب بود بسوی مغرب و جنوب بسوی جنوب و بر ستاره که ناظر بود هنگام که
کوکب بجای است در خانه بدان سوی کشاید و اگر قمر اندر برج و تد باشد در خانه راست کشاید و اگر عمود و تد بود
در خانه بیکسو کشاید و اگر سا قط بود در خانه باز گشت و هم کشاید و اگر قمر منحوس باشد و ناقص النور باشد آن
خانه را در باشد و اگر بر حس نظر دارد شکسته شد و اگر مریخ نظر دارد سوخته بود و اگر خداوند الیس باشد در خانه بنموز
نماده بود و لیکن اگر از انصراف دلیل کند بر راست اید از اتصال اندر بیابد انصراف دلیل بود بر آنچه گذشته باشد
بر در آن خانه و اتصال قمر دلیل بود بر آنچه بخواهد کردن بر در آن خانه و اگر بر سند که خانه جایگاه است هنگام که
اگر مشتری اندر وی باشد خانه بزرگ و پاکیزه و هنگام باشد و حرم یا اندر خانه مسجد باشد یا اندر قرب مسجد و اگر زهره
اندر وی باشد خانه لطیف و منقش باشد و اگر مریخ باشد خانه تنگ و تاریک باشد یا شور یا خانه بوی عفت باشد و اگر
از هر کوکب صفت کرد و اگر عطارد بود خانه اندر بزرگان و مردمان باشد و اگر ماه باشد شمس و مشتری ناظر باشد این خانه
اندر کوی باشد و اگر تنها ناظر بود بمشتری یا بشمس این خانه اندر کوی بود گذاره باشد راه و اگر بدین هر دو ناظر باشد آن
در کوی گذاره و بیرون شود و اگر قمر اندر برج ذو جسدین باشد اندر کوی را در دو یک بود و اگر برج ثابت باشد همان یک
در کار باشد و اگر منقلب بود اما دلیل این که این خانه باول کوکب یا میانه یا از جایگاه قمر باشد و اگر قمر اندر برج
اول باشد اندر برج خوش خانه باول کوی بود و اگر بصر برج بود در میان و بصر اندر اخر کوی بود چون مشرق و مغرب
معلوم کنی اول و اخر نیز بیابد اندر شمس و اگر قمر خانه که مبارک بود بر خداوند نه مبارک مبارک خانه و شومی خانه
بخند بود باشد که وقت تحویل تحویل شد و خداوند طالع یا صاحب ساعت قمر منحوس باشد چون از آن خانه بر آن
رهد آن فساد و نحوست از مرض و دار الطالع سعد و ساعت مبارک شد خلل شود و خانه مبارک و میمون باشد یا اگر اصل
نباد خانه بطالع نحس و رب ساعت نحس و قمر منحوس بود آن خانه شوم و خانه مبارک بود بر همه کسی مگر کسی را که طالع وقت

بکه از دار طالع اکنون شد و آن نحس کند صاحب طالع یا رابع اکنون شد و قمر منحوس بود و صعود و ولادت با نحس شد
و چون نحس و شام بود یا رابع تحویل و بناء نو بطالع سعد تنها بنگرد و هر هنگام که نحس و مریخ اندر وسطها باشد
بسنه آفت آن خانه از سقف بود و اگر شکسته شود و فرو رسانند و اگر از وسطها از مریخ بیان عیب بدان جانب
باشد یا بر دیوار عیب بود از بر آن که جهار اقوا جهار حد دیوار خانه ویران و آبها اندر آن نهی و کنهار
خانه باشد و اگر اندر زهره و سا قط بود اندر اساس دار یا بکر شود فرو دین خانه یا جایگاه خانه اندر باشد عیب و عیب
و صور خانه است صفت خانه و سرا که این باب است جایگاه آنچه خاصه اندر باب حضر من خانه و اندر باب
کشده و اگر بخواهد اندر باب حیثی کسی کی باشد و خانه از دزد بجه صفت است هر از این باب و اگر شود و صفت حکم
از دلیل که بیابی از صفت خانه بر سند اگر پرسد که بیاد آنجا خانه یا این اسب یا این زنی و این باغ و دوستان
چند درم است و کجا درم خرج شود بنگر بصاحب وسطها یا بنگر که اندر وی باشد هر کدام قوی تر و مشتری است
بیشتر آنچه باشد و دلیل است بنگر که اسال صعود و حضیض است باندازه سال صعود ده یا صد یا هزار یا بیشتر
و زیاده کنند اگر سعدان و نقصان کنند اگر نحسان ناظر باشد یا و بنوعی که در باب خبر و عدد و سال اندر برج
جریم یا گردیم بیاری و اگر حیان باشد که صاحب وسطها ضعیف باشد که دلالت کنند از کوکب عارض
پس بنگر وسطها تا درجه طالع چند است از دلیل دان و اصل هفتم از آنکه اگر مریخ در اول منقلب
اگر پرسد که این این سرا یا ضیعت مستغل که خریدم یا بخواهم ملک من است یا از آن منقلب و قمر و زحل و جهار یا بنگر
بنظر و دلالت بعین دلیل مسئول یا دلیل مسئول عنه یا دلیل ضیاع و سیر اگر میان ایشان اتصال صورت و قبول
بود منقلب است بود و صحاح و اگر اتصال عداوت بود و قبول منقلب باشد و کیل برج منقلب باشد و منقلب کند بود
و اگر نظر عداوت بود و قبول نبود جهیز و منقلب نبود و بسیار سعادت و نحس نظر کن اگر صعود باشد و مقبول و طالع
ناظر بود منقلب است و اگر جز این بود جهیز منقلب نبود و اصل هفتم از آنکه نظر اتصال و لیلان اگر میان
ایشان قبول بود هر وقتی که درجه بدرجه برسد وقت تمام باشد و اگر قبول نبود و دلیلان را از درجها
یا بین درجات و بنگر که چند است کند ان روز و ماه و سال آنکه بر آید و تمام شود و اصل هفتم در
دلیل که بر در خانه طالع یا شمس طالع بر شمال بود خواه اجاره ده باشد یا اجاره کن و سایع و مزارع و مزدوران
آنچه و عدد از وسطها و حضیض و عاقبت کار از جهارم اگر میان دلیل مسئول و مسئول اتصال بود یا اندر
خانه یکدیگر باشند انکار برابر یا باندازه اتصال از صورت و عداوت چنانکه جایگاه دیگر منقلب دلیل

داد

و اگر صاحب طالع صعود باشد یا کوکبی که اندر طالع بود بسنه آیین در است کار و تابع و اگر نحس بود خانه و بدبخت
و در آفت باشد و نحس بود از صاحب هفتم و اگر نحس در وسطها باشد یا صاحب و نحس باشد اندر غلبه اندر بر زد
اجاره و بنا هر چند و اگر سعد باشد خیر و سعادت و بنگر بدین چگونگی از صاحب رابع هر حالت کار و اتصال
و انصراف اگر از طالع ناظر باشد و در اصل تر باشد بدلالت چنانکه کوکب منصرف عنه القمر دلیل سائل است و
متصل به القمر دلیل مسئول عنه است و صاحب برج قمر دلیل بر قیمت است و قمر دلیل بر خریدن که اجاره رده است هر
کدام سعد بود دلیل باد و خیر و منفعت از وی بود و هر کدام نحس بود تباهی و فساد از وی بود و اگر اصل و فصل آب را
همه رسد بنگر بقمر و زهره و مشتری هر کدام از آن قوی تر باشد بطالع ناظر و شهادت بیشتر دلیل است اگر تو
باشد یا مقبول یا صعود دلیل خیر و خوبی بود و اگر سا قط باشد یا منحوس دلیل بد باشد فصل هفتم در دلیل
که یافته شود و منفعت آن که بر رسد از دلیل و از ملک مدفون یا از جهر که مردمان کنند یا قاتل و نقد و سحر و آنچه
بدان ماند طالع بنه بر راست یا مراکز بیوت و کواکب و سوال سائل بدانکه در ملک خود بر رسد یا از ملک بکر یا از ملک
پدر یا از ملک مادر یا سلطان و غیره از خانه که در هر هنگام شمال از ملک برادر از خانه چهارم و از ملک پدر از خانه هفتم و از
ملک فرزندان خانه ششم یا تدبیر این قیاس پس بدان برج و حضیض که در دلیل است بران دلیل اگر دلیل اندر او باشد
بود طالع وقت یا از در طالع صاحب سوال بود دون اندر خانه باشد اگر آخر در طالع یا اندر برج صاحب طالع و ذهی
اندر خانه خویش بود و حبس و اگر اندر وسطها بود از طالع یا صاحب طالع اندر خانه باشد و اگر اندر هفتم باشد از طالع یا صاحب
اندر خانه زیان باشد و اندر جهارم بود از طالع یا صاحب طالع اندر خانه بدران و جدان باشد یا اندر اصل خانه و نگر کوکب
طالع را با قمر را بدلیل اتصال حکم بود و میان ایشان اتصال و قبول و صورت است بعد از آن و قمر قبول از آنجا حکم کن
بر آنکه و زمانی انهم باسانی و دشواری چنانکه اندر بیابد و دیگر کردم و اگر اتصال نبود بجمع نبود و نقل نبود بنگر و از وی حکم کن
و اگر اتصال نبود نحوست بنگر بصاحب طالع اگر اندر او باشد بسعد اندر وی رفته باشد آنجا رفتن باشد قول منقلب بود و
و مثال و آنکه بنگر خانه هفتم اگر اندر او سعد بود آنجا رفتن باشد و اگر نحس باشد بد و در شبهه اند و اگر سوال سائل سحر و تعاویذ
اگر آن نحس اند از هفتم پس آن سحر باشد و حق باشد و اگر از هفتم سعد کوکب باشد بد صاحب هفتم و دلیل است بران رفتن یا اتا
بدانکه طالع و حضیض و سائل است و جهارم و حضیض و دلیل جهارم رفتن است و هفتم و حضیض و دلیل طالب و جهارم و نقل است
خلاصه که بکسی که منسوب باشد جنانکه سبق گرفتیم اما هر دلیل که بدانچی که اصل آن کوکب است از هفتم نگر و بنگر
بصاحب طالع و قمر و صاحب ساعت و صاحب هفتم و اگر کوکبی که اندر هفتم باشد بر طالع باشد هر کدام که شهادت

پیشتر باشد و قوی‌تر و دلیل دقیق‌تر است خصوصا که دلیل بیشتر باشد دقیق از او معلوم شود و دیگر مختلف است کن و بنگر بدلالت
او و نقص کن که هر کوکبی که دلالت را شایسته باشد و اندر رابع شمالی که یا نظر دارد و دلیل است بر دقیق و بر ما هر
کوکبی که دلالت باشد و بدلیل ملک متصل بود شهادت دارد و دلیل است بر دقیق و اگر آن با دلیل
که بگفتیم از در ماند و تا قولا فرق کردن بر دلالت شمس که کوکب عارض اندر اشعه و دلیل است اگر مستولی
باشد یا صاحب سابع یا بکنه که در دلیل است و اگر دلیل شمس باشد و اندر خانه خجسته یا در شرف باشد مدفون زر
سبع باشد یا گوهر سبع تا بنده و گران مایه و اگر جزایی برجا باشد مدفون برنج و بور و انگبینه باشد و اگر دلیل قمر باشد
اندر هبت یا شرف خود بود بسیم بود یا جامه سپید قیمتی و اگر جزایی بود چیزی بیشتر فروتر و اگر دلیل مریخ بود اندر
بیت یا شرف خویش برنج یا مس آبگینه زنگی و اگر در برجهای دیگر بود ارزانی کمتر باشد و اگر دلیل زهره
اندر هبت یا شرف خویش بود چیزی سیاه یا آهن یا شیشه یا سرمه و در باغ بسوت فروتر و اگر دلیل
مشتری بود در هبت یا شرف خود بود بسیم بود یا جامه سپید مرتفع یا جواهر سپید مثل یاقوت و مانند و اگر دلیل
زهره باشد در هبت یا شرف خود بود مروارید بود یا آنچه از دریا برون آید و مانند و اگر دلیل عطارد باشد اندر خانه
یا شرف خویش بود سیماب یا قاقم و مانند آن باشد و اگر در بیوت دیگر بود مزاج با رنگ آن کوکب که
متصل بود از برجها یا آن و آبه و خاک و آتش و آبی از کوکب نیز قدر دلالت جواب کن والله اعلم و اگر دلیل عطارد
باشد مشترک با یکی دلیل باشد و دیگر شاهد اندرین دقیق بیشتر باشد و همچنین اگر از این دو دلیل یکی با ذنب بود و اگر
دلیل مشترک باشد از اسباب از آن دقیق فرو نهند و اگر مشترک باشد کند و همچنین در اسوفه اگر دلیل عطارد
بنگر که دلیل دقیق بصر کوکب عارض اندر و تند خاصه اندر اشعه شمس یا اندر صاحب شعاع اگر صاحب طالع را
باید بهانا خاصه که نظر مودت باشد و اگر نظر عداوت باشد بدشوار و بریج باید و اگر صاحب طالع را
از دهان باشد بدلیل دقیق باید بدشوار و بریج و اگر نظر مودت بود کم رنج بود و اگر نظر عداوت بود
سخت رنج و مشقت بود باشد و اگر بدلت آورد و اگر شمس و قمر بر درجه طالع ناظر باشند یا یکی از آن
اندر طالع باشد و همچنین باشد بزهره و اگر ساقط باشد سخت رنج و تعب باشد ناقص بود و اگر نظر
بالسعادت و خاصه اگر بطالع ناظر باشد یا شمس و قمر یا صاحب طالع دلیل کند بر باقی و اگر
ساقط بود خاصه و خاصه اگر بنزین خاصه قمر و اسم سعادت و خاصه ساقط از نظر طالع و خاصه دلیل
کند بدشواری باقی و تعویق افتد که بدان نرسد و صد و هم در اسوفه جالینوس بنگر بدلیل دقیق

تا درجه

تا درجه برج است و در کدام برج است از فلک بدان ناحیه باشد ربع مشرق در مشرق خانه و در ربع جنوب
در ناحیه جنوب باشد و اگر در ربع سیم بود ناحیه مغرب باشد و اگر در ربع چهارم بود اندر ناحیه شمال باشد
و از برج نیز دلیل کن با ارباع با رکن هر بخشی شهادت غالب باشد بر وی حکم کن و اگر دلیل اندر برج ثابت
باشد اندر زمین باشد و اگر اندر برج فرجسیدن باشد اندر دیوار باشد و اگر اندر برج منقلب باشد اندر خانه بود
چون جمله معلوم شد آنچه از این قسم باید کرد و هر شش قسم باید کرد چون بنگر که دلیل اندر آن برج که هست
بچند درجه است و بکدام درجه است اگر اندر درجه اول بود اندر قسمت اول بود از آنجا و اگر اندر درجه دوم بود
اندر قسمت دوم بود و اگر اندر درجه سیم باشد اندر قسمت آخر بود همچنین قیاس کن و از درجها بدان درجه که باشد از آن
قسمت بدان جایگاه بود قول منقدمین در باب آنکه بنگر دلیل در برج خانه آنکه طالع باشد اندر خانه
باشد و دلیل یا اندر آن جای باشد که اسائس نشسته است یا اندر مشرق آن جایگاه که گمان دلیل است و اگر رب آن خانه
نهان باشد اگر آنکه باشد و صاحب خانه را دلالت دهد بچیز دلالت دلیل دقیق بمعنی هم از صاحب خانه و هم از دلیل
سخن گیرد و این طریق صواب‌تر است و اگر دلیل اندر وسط آسمان باشد اندر میان خانه باشد و اندر ناحیه
جنوب و اگر اندر مغرب باشد یا جایگاه یا اندر بابع فلک را و اگر دلیل عطارد باشد و در طالع بود آن دلیل باشد
و اگر زهره باشد زیر فرش باشد و اگر مشتری باشد اندر دیوار و اگر زحل باشد جایگاه تاریک باشد و اگر شمس باشد
اندر جایگاه بزرگ و خرم یا بخت باشد و اگر قمر باشد اندر شهرستانها یا جایگاه زنان و اگر مریخ باشد اندر راه
گذر باشد یا اندر مشورها اندر آتش و اگر رأس اندر طالع بود اندر جایگاه بلند و مرتفع باشد و اگر ذنب باشد اندر
جایگاه تاریک و خاک باشد بنگر تا درجه رب بیت چه است اندر و اندر هر کس و از درجه طالع بنگر چه حاصل
شود سهم الدین آنجا باشد و اگر اندر مثلثات آتش باشد مشرق باشد و اگر بمثلثات خاک رسد بجنوب باشد و اگر
بمثلثات باد رسد مغرب باشد و اگر بمثلثات آب باشد شمال باشد و چون جمله مشتمل شد آن ربع را بچهار قسم
کن و هر قسمی را بیک راه بدی مشرق و مغرب و جنوب و شمال و آنکه بنگر که خداوند ربع که سهم اندر وی است
اندر کدام برج است و چند درجه است آن درجات را بر آن موضع خداوند برج بنگر که بیت اندر چه حصه است
درجه هر کدام بود خداوند آن برج دلیل باشد بنگر که دلیل بیت از آن چهار شرقی و غربی و جنوبی و شمالی آن ربع را
بر چهار قسمت کن آنکه بنگر که دلیل در کدام درجه است آن درجات را هر هفت نیم در هر ربعی را بنگر
کی رسد بنگر که بکدام جمله اشارات آن ربع را بر چهار قسمت کن باز بنگر که خداوند آن برج که آن بجای رسید در کدام

کدام کوکب است آن کوکب دلیل باشد اندر درجات آن زیر هفت نیم درجه بر وی الطبعی بجایگاه رسد دقیق آنجا باشد
بنگر که برج شرقی است یا غربی یا جنوبی یا شمالی بر شمار قسمت بنگر تا آنجا که دلالت بهر دلیل دقیق فاضله
نیمی شمال طالع خوب است یا غربی عطارد درجات او را اندر روز زده ضرب کرده جمع را هر سی در چهار بر
بگفتیم بسنبود رسد بگفتیم دقیق بجانب جنوب است خداوندش که عطارد بود ثابت نزده درجه سرطان بود
از ثابت نزده هفت نیم سرطان و هفت نیم باشد یا یکی درجه بسنبود رسید گفتیم دقیق هم بجانب جنوب است و باز
نگر تسیم از خداوند برج دلیل هم ایضا نظر کردیم بصاحب خانه عطارد که قمر است در اسد بود بیست درجه و هفتم
درجه نیم حصه اسد بود هفت درجه و نیم حصه سنبله بود یا نه که برج درجه است بدان جانب که ناحیه جنوب و بدان اگر حاصل
اندر درجات زهره یا بدر گرفتی بجهتی بر آنجا حساب رسد از خداوندان برج یا بدر گرفتی و اگر حساب آن برج و باره
رسد از صاحب آن برج باید گرفتن که دلیل آن حساب بآنجا رسیده باشد قول ابو معشر گوید که چون دانستی که آنجا دقیق
اینجا بر کدام درجه بکن و رسید صد و شصت قسمت کن و هر سی از برج عرض آن و اعتدال و انقلاب و باز بیوت
مشخص کن بنگر که دلیل دقیق کی است اندر کدام برج و کدام درجه بطول و عرض خطی فرو نهش از آن درجه بر آن
دقیق اندر آن خط باشد و باز بنگر که تعدیل کی دلیل چند است با صبر و بر تقویم و در آن تعدیل بر مقدار عدد گرد کرده شد از سد سی
و نفت و ربع و نصف هم بر آن قدر از سی گرد کرده تا در دلیل بر وی رسد که رسد آنجا دقیق باشد قول یعقوب کندی
ابن اسحق کندی گوید اگر جواهری که بدانند که آنجا که گمان بود گنج است یا نه طالع بنه و آنجا در آن گنج و دقیق باشد
و آن دقیق باندازه قوت سعد باشد و ضعف و اگر آن سعد نحس بود بخیر قران از دقیق بطل شده باشد یا بر گرفته
باشد یا بعض از وی مانده باشد و اگر آن سعد مسعود بود بجای گنج باشد و اگر در طالع او یا از آنجا نحس باشد آنجا هیچ چیز
نباشد و اگر ساعتی از سحر رسد چون در طالع نحس باشد یا در آنجا سحر باشد و اگر خواهی که بدانی که میان دقیق نظر باید
یا نه صاحب طالع با نظر بر کدام قوی‌تر باشد و اگر میان ایشان و میان آن سعد اتصال بود بر دقیق باید خاصه که
اتصال نشد و اگر اتصال نبود و نقص و جمع در نباشد ظفر یابد و اگر جزایی باشد ظفر نیابد و مثال چون اگر زند دقیق
باشد قول ابو معشر آنکه که دائره فرا بیه و اسحق کندی برج فرا بیه و دوازده برج بر وی نقش کند و سیصد و شصت درجه
و هر کرا بیدا و اگر ترا در خط بکشد باندازه قدیم بود و این مثالات با صورت با فرکتاب باز گفتیم قول یحیی ابن حبش
مصنف این کتاب گوید که کوکب دلیل کند بر جوهر زمین چون زحل و عطارد و آنکه دلالت بر آتش و جواهر آتش
چون شمع و مریخ و آنکه دلالت کند بر هوا و چیزهای هوا چون شمس و مشتری و عطارد و آنچه دلالت کند بر آب
آنکه دلالت

که دلالت کند بر آب و جواهر چون قیروزه و از جواهر زمین که نهایت خشک بود و کوه باشد نیز دلالت کند بر وی
شمس نشان که در عطارد و آنچه اندر روی زمین باشد قمر شرکه در زحل و چون این کوکب که دلیل کی در جواهر و برج
نیز موافق باشد هر کوکب را پس بر آنچه دلالت کند قوی‌تر باشد و چون برج بر خلاف دلالت کوکب باشد ضعیف
تر باشد و کمتر و چون دلیل شمرده باشد آن جواهر نرم و سبک و لطیف بود و اگر مصور باشد کثیف و گران باشد و چون
صاعد باشد بفلک اوج سبک و لطیف باشد و چون هابط باشد گران و کثیف باشد و اگر اندر وسط السماء باشد
دلیل کند بر اعتدال و چون دلیل مشرق باشد و اندر جایگاه بلند باشد از فلک و نظر شمس بود و موافق بود مزاج
دلیل کند بر زر ناب و اگر دلیل شمس باشد شمس بخاصیت طبع خویش دلیل کند بر یاقوت و زمرد و اگر اندر
محل باشد یا قمر و در دیگر برج بدل یاقوت بود بدل و بدل زمرد سفال سبز و بدل الماس سنگ پاره و همچو کوکب
بدین مثال حکم کن چون اندر برج خویش باشد حکم بر وی قوی‌تر باشد و چون اندر غربت باشد کمتر و فروتر باشد و اگر
جواهری که بدانند که از آنجا خانه یا جای کدام جای است اگر دلیل برج باشد و شهاب باشد دلیل کند که بر منورها و معدن آتش
و اگر نیز کسانی که گویند که بر آنچه طبع آن کوکب بود و بدل را باید آن چیزها که قمر با برج نظر دلیل کند که آن جای
گرمابه باشد یا جای که آب گرم کنند یا اندر آن سرای که باشد و اگر زحل ناظر باشد دلیل کند که مستراح باشد یا مانند
و اگر دلیل رصد باشد و بجایگاه بد باشد و نا ذنب باشد و هابط دلیل آب آن کند که مردم آنجا نشیند و اگر
اندر برج آبه باشد اندر آب روان و چشمه باشد یا اندر چاه و اگر رصد بنگر حاصل باشد و اندر برج آبه باشد اندر
بر آستانها باشد خاصه که قمر با زهره با وی متصل باشد و اگر رصد هابط با دلیل او قمر باشد آنجا اندر چاه آب باشد
و نشاند و اگر دلیل زهره باشد و بنگر حاصل اندر خزینه باشد و اگر اندر برج آبه باشد اندر شراب خانه باشد و اگر اندر
برج خاک باشد یا هوا باشد آنجا اندر خزینه لباس باشد و اگر دلیل مشرق باشد دلیل خزینه باشد و اگر شمس باشد دلیل کند
بر زر گرتیی مجلس از سرا و عطارد دلیل کند بخانه و نشاند و چون جایی که اندر و آلات و دست افزار باشد و اگر
دلیل نفس باشد بر برج باشد دلیل کند بر سر خانه و هیزه و اگر دلیل هابط باشد و بکوکب هابط متصل شد آنجا اندر
فرو شده باشد از زمین و اگر اندر صاعد باشد و بکوکب صاعد متصل شد بر بلندترین جایگاه باشد یا اندر بر دیوارها
یا سقف باشد و چون معلوم شد که اندر زمین است اگر دلیل سیراب باشد آنجا بر آن زمین باشد و اگر اندر حضیض باشد
در زمین پستی بقاع و مغاک بود و توان دانستن مقدار و بنگر دلیل از اوج بحضیض رو و بچند درجه است دلیل
از درجه اوج تا بدرجه دلیل طالع شد بنگر چند درجه است و صد چند ستاره است و اگر شمس باشد بیشتر دلالت

و کوکب برج بر عنصری و ظاهر زمین دلالت کرده باشد هر ورج شد و اگر نزدیک تر دلیل کرده باشد هر چند بیشتر است
و اگر دلیلان فوق الارض باشند هر ورج عدد ما را صحیح شد و اگر دلیل اندر حضیض باشد یا بوج روند بمقدار درجات
از تحت الارض یا بفوق الارض پس ارجا که بظهور رسد فرض کرده دلیل اندر وسط نطاق بود که از حضیض یا بحدان راه
بسوی اعلا اندر باشد بطول و عرض زمین اما در سیر و نزول بر روی زمین چنان است که هر کردم و این باب بکار آید
بیرون آورند آب از زمین و نزول باید که بمقدار باید کشیدن تا آب برآید چون هیچند و منفک و طول و عرض
و جب و راست بدانند و توان کشیدن با شکلها مربعات چنانکه ابو معشر و ابن هیثم و اهل کشیدن کرده است و نزد من
قول ابو معشر صوابتر است و این مثالات که بکار کردم و صورت نمادم از جهت راست با شکل که دلیل کنیم و دلیل
کجا است بکدام برج و بکدام درجه و از خط مشترق یا مغرب جنوب یا شمال چند و راست و از مرکز چند و راست
انجا که باشد از زمین انجا بود بر جایگه دلیل شد از جنوب و شمال و از بعد ابعد تا بعد اقرب بخط قطب زمین یا جزو شش
یا ربع یا خمس یا سدس یا نصف از مرکز دائره تا بدرجه دلیل و زراعی تا چند ذراع باشد بدان قیاس از زمین و آنجا که
رسد زمین باشد اینست اشخاص زمین و برج و مشرق و مغرب بدان ماند قصد باید دهی در دلیل پنهان شد و
اگر کسی سوال و پنهان باشد چون یکی از این اصحاب طالع که متصل شود و خصوصا که اتصال بتربیع یا مقابله و یا یکی
از این طالع متصل شود و اصحاب طالع ناظر بود یا قمر شمسی ناظر بود اندرین وقتها آنکس ظاهر شود و اگر اصحاب
طالع یا از این باشد هر وقتی که اندر اوتاد طالع آید و نجاته خویش نظر کنند اندر آن وقت ظاهر شود و قصد اندر
احکام مدد و چگونگی حال سایل باید بنگرد اندر جهار و اندر خداوند فرک و دلیل است بر بر
و اصحاب دلیل است بر بر و فرض دلیل است بر بر و بعد رایها مشتری دلیل است بر بر و خداوند سهم الاقبال دلیل
بر راست و خداوند برج اصحاب دلیل بر راست و ارباب مثلثات جهارم دلیل بر راست اگر کدام قوی تر باشد او را دلیل
بر باید و اشد و سخن زدن باید کشف کرد اصحاب شد یا اندر برج جهارم نر جهه شد و اگر سیاره شد و صاحب این
برج نیز با یکدیگر شد دلیل بنگرد حال سایل و صلاح جان و تن بر باشد و بدانکه مولود زاده شد از کودک نر یک
و اگر جز این بود یا اگر کسی اندر جهارم بود یا ناظر بود بر برج یا متصل بود بر آنکه مولود زاده شد از خانه هر زنی که اندر او باشد و اگر
صاحب جهارم در نور اصحاب بود بحرق یا اندر هبوط یا اندر وبال دلیل کند بر فرزند خاص بر و صحاب عقد
و ناهید بر رسید تخمها خاصه تو اگر با این همه اندر برج جهارم بود مولود از بر رسیع باشد و اگر با قیت
هر کار مولود را بعد و قتها باز گرد و اگر سعدین بدان جایگاه احتراق یا هبوط یا وبال رسد یا فرزند کشتن شود را

بکشند و اگر نحس رسد یا فرزند کشتن شود یا هر زاده شود و اگر شمس و صاحب جهارم اندر فرزند باشد حلب اندر یکی
بود و قوی خاصه که سعدین بود یا ناظر باشد و اگر نحس ناظر بود بجنگ و غمها رسد و دل مشغول پیش آید و اگر نحس
و صاحب جهارم اندر طالع باشد یا ساقط بود حال بدرش آشکارا گردد و در سعادت نحست رسد خاصه که
بد حال باشد یا نحس ناظر بود و اگر نحس ساقط و سعد ناظر بود سعادت بخشد و سلیم بود و اگر صاحب طالع
یا آفتاب یا صاحب برج آفتاب ناظر بود و مقبول بود بنگرد مولود با پدر متفق بود و با هم جمع باشند
و بیمار دارد و غم خوار یکدیگر باشند و اگر از یکدیگر منصرف شدند و با اتصال تربیع و مقابله باشد بدهر
و بد سکالی و منازعه یکدیگر باشند خاصه اگر میان ایشان قبول نبود و اگر قبول باشد گاه غم خوار و
و گاه منازعه باشند و اگر نحس اندرین خانه بود پدر مولود را از مولود هر گز شر نرسد و جای مسقط الرأس
بزند گانی او ویران نشود و هر گاه صاحب این برج را از این برج ساقط بنگرد و صاحب برج آفتاب و
و صاحب برج سهم ابا از سهم ابا هر یکی را از جای خویش ساقط بنگرد آنکه آن مولود نه از آن پدر
باشد معروف و شی زاده بود و هر آن کودکی که در دلیل پدر رسانند صاحب این برج که دلیل ابا اندر
و راست دلیل اجداد است اگر اندر جهارم کوکبی شد غریب و در دلیل اندر شد غارتی بر پدر رفته
باشد و چون خداوند آن برج که دلیل ابا است یا دلیلان ابا از موضع خویش ساقط باشد جایی یا
مولود را پدر باشد از راه برگرفته باشند اگر خداوند جهارم اندر وتد شد یا اندر شرف و دلیل کند که پدر
سایر مولود معروف باشد یا اندازه آن برجست که اندر وتد شد و اگر اندر جهارم ساقط باشد یا بهبوط
یا منحوس باشد دلیل کند پدر سایل مجهول باشد یا معیوب و اگر خداوند طالع اندر وتد باشد یا اندر شرف
نام سایل معروف تر باشد از نام پدرش و اگر خداوند جهارم قوی تر بود نام پدر سایل قوی تر باشد و بجملی
حکم کسی و اتصال از نظر سعد و نحس الربع الخامس من المطالع و خامس من السائل عشر فصلا فصل اول
اگر سایل پرسد که فرزند خواهد یا نه باید بنگرد طالع و حیض و قمر و برج خمس و صاحب خمس اگر صاحب
طالع اندر خمس یا صاحب خمس ناظر باشد و یا بگیرند از آنجا و از احتراق و دلیل کند فرزند بود
بر فرزند بر وجه و اگر اتصال صاحب خمس را باشد یا اندر طالع باشد و یک شد از احتراق و رجعت
و نحوست فرزندش باشد بر جور و بجملی اتصال قمر نیز دلیل کند و اگر میان این دو دلیل اتصال نبود و بجملی
نقل نور یا جمع نور باشد دلیل کند بر همه فرزند بطیب وجه و اگر قمر بر الشد بر قوس باشد و یک شد

از همه عیبها و اندر وتد باشد فرزند باشد و اگر قمر الشد بر منحوس یا راجع یا در هبوط ساقط بود فرزند بود یکی
تمام نشود و اما جمع نور و نقل نور و دور و نور همه فرزند باشد و لکن دیر تر باشد و اگر مشتری یکجا شد یکی بود
از طالع و منحوس باشد و بحث الشعاع شود و دلیل فرزند بود خاصه که بطالع ناظر باشد و اگر منحوس باشد
فرزند نبود و اگر قمر بجمع متصل شود هر گز بار نگیرد و فرزند نبود و اگر سعدین اندر خانه خمس باشد فرزند باشد
و اگر نحس اندر دو بود یا ناظر بود فرزند نبود و اگر نقل نور و قول متقدمین گویند بنظر طالع اگر سعدان اندر
و در شد یا صاحب طالع اندر طالع شد یا اندر دهم یا یازدهم یا خمس باشد و یا مشتری در جایگاه
نیکو شد یا با رباب مثلثات خوش ناظر شد و پاک شد از همه عیبها دلیل است که سایل را فرزند پدید
شد و اگر سایل شد زن مبدل بود که آبستن شد یا نشود و اگر صاحب طالع اندر رابع شد یا سابع
باشد و مشتری اندر جایگاه نیکو باشد دلیل کند فرزند باشد یا آبستن شود و لیکن دیر تر بود آید و اگر نحس
اندر طالع بود یا نظر کند از تربیع و مقابله و صاحب طالع در جایگاه بود و مشتری ساقط بود یا اندر
بیت الموت بود بحث الشعاع دلیل کند فرزند بود و آنچه نشد کمتر از بیند و اگر سعدین اندر خمس بود فرزند شود
بزحمت و اگر نحس اندر دهم باشد و مشتری علامت خیر بود فرزند شد و لکن مرگ فرزند بیند و اگر مشتری اندر وتد
باشد و مشتری باشد فرزند و در زحمت و اگر مشتری و اندر وتد شد و صاحب طالع در جایگاه نیکو باشد پس فرزند
بود دیر تر بروزگار آید قول او مشتری گوید بنگر بخانه خمس و جایگاه صاحب او و نظر ستارگان
بدو و بخانه خمس از نیک و بد و اگر برج خمس و صاحب او در حسان و ارستارگان زیان کار و راست
جایگاه زحل و مریخ و صاحب هشتم و دوازدهم و ششم پس دلیل کند بر سقط فرزندان و صلاح جهت
ایشان و صورت بودن ایشان آنکه از برج خمس و از تربیع و مقابله او جایگاه شد یا صاحب خمس
از تربیع و مقابله و مقارنه ایشان جایگاه شد این فصل را بنگر و آتش کن تا خط بنگر اما اگر صاحب
خمس اندر جایگاه نیک شد و صاحب طالع ناظر بود مولود را فرزند پسر باشد و اگر برج پسر فرزند بود
و سعدها بود پس اگر اتصال صاحب طالع را بود دلیل فرزندش کمتر بود و نیک شد و اگر اتصال ایشان
نبود و صاحب خمس اندر جایگاه نیک بود و ارستارگان در شد فرزند میانه شد پس بنگر برج جهارم از جایگاه
صاحب خمس باید و که مشتری اندر سعد و نحس باشد اگر نظر سعدان بود سعدین را و بود فرزند
سلامتی بود از نحست و اگر نحس بنحس باشد یا ناظر بود فرزند حال فرزندان باشد و پس باز آمدن هم

هلاک شد و اگر صاحب خمس کوکب نحس شد بفرزندش آفت رسد و اگر صاحب خمس اندر احتراق بود یا
کند از نهم و هشتم و دوازدهم یا در حضیض برج ناظر بود با این جایها ناظر باشد دلیل کند فرزند بود و آنچه
بود مکتب و وقت رسد و بیماری شود و غم خوردن ایشان و اندوه لیکن بود صاحب خمس اگر اندر هبوط
بود یا بسیر اوج یا بسیر خویش یا بمقام اول و بکواکب زیان کار ناظر یا منحوس باشد دلیل فرزندان
فرزندان از جای بلند و اگر سعد نحس شد یا اندر برج ثابت دلیل بلا کاشد بدان فرزندان و اگر ناظر
سعدها باشند یا اندر برج مقلب یا تحسین دلیل کند بر سلامتی و اگر صاحب خمس اندر برج خمس باشد دلیل
سعدها باشند یا اندر برج مقلب یا تحسین دلیل کند بر سلامتی و اگر صاحب خمس اندر برج خمس باشد دلیل
کند بر کمی فرزند و اگر اندر برج پسر فرزند شد بر صاحب هشتم یا بود دلیل کند فرزندش بسیار باشد
و لیکن کمتر زیند و هر که که فرزند یابد و دلیل ابا و آفتاب اندر برجهای ساقط شد یا زن از طالع دلیل
کند که این فرزند نا مبارک و شوم بود بر پدر و مجهول صاحب وسط السما یا فرزند شد بر مادر نا مبارک
و شوم بود مگر آنکه از شرف یا حظ خوش شد یا اندر دستور به آفتاب که نیکو و مبارک باشد قول دیگر بر
کوکب که اندر خانه فرزندان باشد اگر برج فرزندان عقیم شد یا کم فرزند بود بدستور حکم باید کرد و بجملی
اگر کوکب نحس اندر خانه فرزند بود وقت فرزند شد و غنا بود سایل را زن و بجملی اگر صاحب خمس اندر
خانه خوش شد یا ناظر باشد دلیل فرزند شد و غنا بود سایل را زن و بجملی اگر کوکب سعد شد اندر
خمس چون زهره و مشتری و عطارد و قمر این همه دلیل فرزند باشند و اگر ماه اندر برج خمس باید که هلاک
انجا بود است باید کشتن که فرزند نوزاده شد یا نخواهد زادن یا نطفه حالا ضایع است و اگر خداوند برج
زهره باشد و ناظر باشد و از درجه طالع تا درجه وسط السما اندر این میان باشد او را فرزند اندر بر زاده باشد
و هر کوکب که دلیل فرزند است یا خداوند طالع متعلق بود بتربیع و مقابله میان پدر و فرزند خصومت
و عداوت و دوری شد اگر بصورت شد الفت و موافقت باشد و یا بنگر بصاحب خمس اگر اندر شرف باشد فرزند
بمرتبت و جاه رسد و اگر بهبوط باشد فرزند بدبخت باشد بدستور اگر راجع یا محترق یا منحوس شد و اگر صاحب خمس
در خمس ساقط باشد و شعاع کوکب نحس اندر و آفتاب شد فرزندان فرزند و اگر ستارگان سعد باشد فرزند و عمر
یابند و اگر زحل مستقیم باشد خداوند خانه خمس با زهره و بر خداوند با تر دهم و با این همه که گفتیم این سه
دلیل منحوس باشد از خمس اگر خمس فرزند بود و از لذت جماع مایوس باشد و اگر ستاره سعد مستقیم باشد و این
سه دلیل فرزند یابد و لذت جماع یابد و مرض شد و اگر زحل اندر خانه فرزندان بود بزیر تر باشد فصل دوم

در دلیل آنکه فرزند است و دیگر فرزند بنگر از درجه طالع تا هیجدهم اندر میان کوکب سعد است یا فرزند ای ستاره
فرزند خاصه آن ستاره که در خداوند هیجدهم بود یا خداوند سهم الولد باشد یا مشتری و اگر اندر میان کوکب
نحس باشد فرزند نشود و اگر آنکه فرزند باشد اندر برج نحوسین بود فرزند دمادم باشد هر آن کوکب که در درجه
طالع نزدیکتر باشد آن فرزند بیشتر آید و زودتر رجوع طبع و کوکب آن ستاره که فرزند آمدن است حکم کن
بر زیادت مالک و سعد و نحس و از پس و پیش تر بیشتر کوکب که باشد و اگر خود بنگر طالع آن مولود را بدانی
بنگر که آن کوکب بخانه خویش ناظر است یا نه اگر ناظر بود طالع آن برج باشد همچنین چون ماه بکوکب سعد نگرد
اگر کوکب دلیل فرزند بود و دلیل که فرزند باید و همچنین نیز آن کوکب جایگاه منقطع نظر که ماه بود بر سعادت
نصیب بر دلیل آنکه چون سعد شد بنگر زن یا مرد است بنگر بصاحب هیجدهم و اگر برج و مشرق نبود و نه اندر
هبوط و نه منحوس باشد از نظر نه از مقارنه دلیل کند بر آنکه آن مادر تمام شود و بسلامت زاید و اگر منحوس باشد
نظر یا یکدیگر یا راجع یا مشرق یا اندر هبوط یا قافل دلیل کند بر تباهی حمل و فرزند و قرو خداوند ساقه
نیز شرکت دارد اندر این باب و ایشان نیز حکم کن چنانکه از صاحب هیجدهم گفتیم و اگر این دلیلان بسلامت
باشند و یکی فاسد و تباه باشد دلیل کند بر صلاح حمل و سلامت حمل و فرزند و اگر دلیل باشد و یکی بنگر
دلیل کند بر تباهی حمل و فرزند یا نقصان قمر یا بصاحب طالع بکوکب ساقط غیر مقبول دلیل
کند بر فساد حمل و اگر این که یاد کردیم همه سعد باشند دلیل کند بر تمام حمل و فرزند قول نوفیل آنکه دلیل
کفت اگر قمر مجتمع نور باشد و مقارنه مریخ باشد یا متصل دلیل کند بر فساد فرزند و تباهی و زن نیز بمیرد
و همچنین اگر مریخ نیز هره ناظر باشد و زهره اندر جایگاه بد باشد خاصه اندر عقرب دلیل کند بر فساد فرزند
فرزند تخریب هیجدهم بعقد یا صاحب نحس اندر برج و مقابله یا نظر آن سعدان دلیل کند بر تباهی فرزند اندر شکم
قول حکما گفته اند بنگر بخانه عشر اگر نحس اندر آن باشد دلیل کند بر سقوط زن و اگر مریخ اندر آن باشد و نظر
از سعدان نیز بدو بجا نیاید و آنگاه بمیرد و اگر بجای مریخ نحس باشد فرزند اندر شکم مادر بیرون نیامده بمیرد
و مادر نیز بمیرد و نصیر الدین گفت که فرزند بر اسعاد و اگر شاید بسلامت زن اینجا که حیات اندر
شکم باید بنگر بطالع اگر برج نحوسین باشد یا اندر درجه کوکب سعد باشد یا خانه هیجدهم بود یا کوکب
سعد باشد اندر آن باشد دلیل کند که فرزند اندر شکم مادر حیات و اگر جز این باشد یکی و اگر نیز این اندر
برج محبوسه باشد هم و باشد و بنگر بهیجدهم و بصاحب هیجدهم اگر اندر برج محبوسه و باشد و اگر جز این

باشد

باشد یکی باشد نصیر گوید معرفت آنکه فرزند حیات یا نه بنگر بخانه هیجدهم و صاحبش و قمر و صاحب ساعت و بنگر کدام از
ایشان نزدیکتر باشد یا بشرف کوکب و دلیل است اگر نصف قمر مقارنه شد بکدام باشد و اگر نصف قمر از سدس
باشد شش ماهه باشد و اگر از مقارنه باشد هفت ماهه باشد قول ابو علی ابن محمد الشریف گوید که بنگر بدلیل که بر حمل
استی زن واجب کرد و بر حمل کشتن فرزند میان ایشان از درجات چند بود است که در هر درجه
روز باشد بنگر که دلیل طالع یا صاحب طالع یا قمر یا صاحب ساعت هر کدام است بدو نزدیکتر باشد بر کار فرزند
بنگر که از خداوند هیجدهم از دلیل فرزند چگونه تصرف است از مقابله و مقارنه و تربیع و تثلیث و تسدیس
چنانکه بر تو گفتیم حکم کن والله اعلم نصیر در موضع فرزند زنده یا نه بنگر بر برج هیجدهم و صاحبش و صاحب ساعت
و قمر هر کدام از ایشان شاهد تر و دلیل است اگر اندر برجهای مذکر باشند مذکر باشد و اگر اندر مؤنث باشد مادینه
یکی یا بیشتر از این قمر نیز شاهد تر حکم کن قول دیگر بنگر بصاحب طالع و بصاحب هیجدهم اگر هر دو اندر
برج مذکر باشند نر باشد و اگر اندر برج مؤنث باشند مادینه باشد و اگر مختلف باشد یکی اندر مذکر
بنگر بقول کدام دلیل است هر تربیت حکم کن از دو از برج قمر و مجلی از کوکب قاهر نیز حکم کن والله اعلم
قول نصیر از اوایل چنین گویند بنگر بصاحب طالع و طالع و هیجدهم و صاحبش و بیشتر و احد هر دو
و از حظهای ستارگان و از خداوندان برجهای ایشان و صاحب ساعت هر کدام از آنکه بالاتر گردیم قمر تر و قوت هر تر
اندر کار فرزند و در دلیل است و اگر اندر برج مذکر باشد نر بود و اگر اندر برج مؤنث باشد مادینه بنگر در درجه
هیجدهم یا درجه صاحب هیجدهم و درجه طالع بر اقوی و از طالع بگیر هر کی این سهم بر شد اگر برج مذکر بود نر
باشد و اگر مؤنث باشد مادینه بنگر بصاحب هیجدهم و قمر و صاحب ساعت و صاحب طالع و صاحب سهم اگر
بعضی اندر برج مؤنث باشند و بعضی اندر برج مذکر باشند حکم کن والله اعلم نصیر در آنکه روز آید یا شب
اگر بر شد که بنگر بطالع و صاحبش و قمر و کوکب عارض اندر طالع و صاحب هیجدهم و خانه هیجدهم اگر این همه
یا بیشتر یا یکی قوی تر باشد تا روز چهار روز شب باشد و ولادت بروز باشد و اگر نیز باشد و اگر بعضی اندر برجهای
روز باشند و بعضی اندر برجهای شب هر کدام قوی تر و شهادت بیشتر حکم کن از روز و از صاحب حساب سهم که بر
تر یاد کردیم نیز حکم کن و اگر همه دلیلان برابر باشند بقوت شهادت ماهی روز و شب باشد و اگر بر روز کمی نیز
باشد بصبح و فاسد و روز شب و ولادت و اگر بشب غالب تر باشد بوقت مغرب شفق و باشد و در شب و این
نصیر اینکه ناصر کی نا حقیقت بر معلوم شود نصیر در آن آنکه بچه طالع اگر برسد که فرزند اندر شکم

مادر بچه طالع زاید و کدام روز و کدام ساعت طالع زمان بنه و بنگر که برج هیجدهم و برج نهم کدام برج از این دو برج
طالع زنده است اگر از دو برج دیگر است طالع و برج هیجدهم باشد و اگر دیگر تر باشد طالع و برج نهم باشد
و اگر خود هیچ نباشد کدام روز آید نگاه کن برج هیجدهم را و برج دهم را که خداوند این دو برج چه ستاره کانند هر کدام را
خداوند هیجدهم و اسم شهاب باشد و اندر برج نهم و سهم بنگر آن ستاره را و کدام نشانه اندر آن روز مولود
باشد و اگر خود هیچ نباشد کدام ساعت زاید بنگر بخداوند طالع و چهارم که ستاره است و باز بنگر بخداوند حد
آفتاب که کدام ستاره است اگر آن ستاره خداوند طالع یا خداوند چهارم بر آن ساعت زاید و اگر
خداوند طالع باشد و خداوند چهارم بنگر که کدام کوکب است نزدیکتر است هر کدام که
نزدیکتر باشد بدان حد مولود باشد نصیر بدان ساعت نصیر در آنکه یا نگاه و اگر برج بگیرد که چند گاه
زاید فرزند هر وقتی که مریخ یا شمس صاحب هیجدهم مقارن شود یا قمر یا صاحب ساعت هر کدام از ایشان قوی تر باشد
مقارنه شود آن وقت زاید و هر وقتی که سعد ولد اتصال کند یا قران آن وقت طلوع یا وقتی که سهم
بدرجه بیت الولد رسد آن وقت باشد و اگر مشتری میان سهم ولد و میان درجه بیت الولد باشد هر
هر وقتی که سهم بمشتری متصل شود بدرجه مطالع هر درجی روز رسد آن وقت بزاید و هر وقتی که
دلیلان بهر ولادت طالع و اولاد ولد بنگر که درجه بدرجه رسد آن وقت باشد یا جمع صاحب طالع
با اندر هیجدهم آن وقت طلوع هر وقتی که صاحب هیجدهم بنگر بر انتقال کردن آن وقت باشد از این
چند سه شهادت و دلالت که گفتیم هر کدام که قوی تر و شهادت غالب تر حکم از وی کن قول مصنف
علی ابن محمد الشریف که چه طالع جنین و از رسم است جنین آن فرزند باشد که اندر شکم مادر باشد هنوز
نیامده هر وقتی که مریخ بصاحب ثانی عشر متصل شود یا صاحب طالع دلیل کند بر آنکه آن زن یا باز
اندر آن وقت باید هنوز و همچنین اگر دلیل جنین بهر صاحب ثانی عشر یا صاحب طالع اتصال کند یا بمریخ
اندر آن ساعت زاید نصیر در آنکه یا نگاه فرزند را باید که برسد که میان مریخ و میان فرزند خاصه که است
از نیک و بد از روی و شهر بنگر بصاحب و قمر اگر اندر هیجدهم باشد و مقبول بود یا میان این دو دلیل
اتصال باشد از آموده یا از برج منقطع القوه و یا از برج منقطع المطالع یا از منقطع الطریق بنگر که نظر کنند از تثلیث
و تسدیس یا تربیع یا مقابله یا طبیعی دلیل کند بر موافقت الفت و مودت و مصالحه میان پدر و فرزند و اگر
صاحب طالع اندر هیجدهم باشد و یا صاحب هیجدهم اندر طالع غیر مقبول باشد و منحوس باشد و یا میان این

دلیل

دو دلیل اتصال عداوت باشد و یا اندر یکدیگر اسقاط باشند و یا اتصال فساد و تباهی زیاده شود این همه دلیل
کند بر عداوت و مخالفت و یکی سقط میان پدر و فرزند و اگر اتصال موافق سعد شعاع افکند سعادت
و دوستی بیفزاید و اگر نحس شعاع افکند از سعادت کم کند متخلی اندر میان در آید فساد و آنکه دو کدام دلیل
که مقبول باشد آن بخلیه استوار دارد و شنود و اگر اتصال مخالف و عداوت و نحس شعاع افکند متوسط
در میان در آید میان ایشان صلح کند نصیر در آنکه یا حال رسول بدانکه اگر برسد که از رسول در بجا بر
صفت و شنید چگونه شد یا رسول از جای بیاید چگونه آید بنگر بقمر هیجدهم و صاحب هیجدهم این همه دلیل است
بر رسول اگر ماه یا صاحب هیجدهم از صاحب طالع منصرف شود و بصاحب ثانی عشر متصل شود یا اندر
شعاع باشد و دلیل کند بر آنکه این رسول را آنجا که فرستند برسد و اگر رسول هیجدهم و از آنجا که از آنجا باید
اگر قمر یا صاحب هیجدهم از هیجدهم منصرف شود و بصاحب طالع متصل شود یا بطالع آید و دلیل کند که رسول بیاید
و اگر از سلطان هیجدهم در اندر از قمر یا صاحب و خط الهیا و شمس نگر اتفاق آنکه قمر یا صاحب هیجدهم را
بدکدام دلیل که قبول باشد سخن رسول آنجا بر رفته نرسد و بدکدام دلیل که قبول نبود سخن رسول آنجا نارسیده
باشد و اما از چگونگی گذاردن رسالت از اتصال و انصراف نگر از تربیع و مقابله و تسدیس و تثلیث و سعد
و نحس و از جایگاه نیک و بد و چون این را تمام بنگر همه سخن بگیر بدو دلیل رسول بدکدام کوکب که نظر
مودت در آنجا بنگر که بود و سخن نیاید و عنایت کند و بدکدام کوکب نیز نظر عداوت در آنجا اتفاق
سخن مخالف و در سر کند و اگر نظر سعد در آید و خیر و سعادت و نیکوئی باشد و اگر نظر نحس در آید شر و بلا و تباهی
آورد و اگر دلیل رسول اندر هبوط یا راجع باشد یا اندر برج نحوسین رسول خائن باشد و بدخو و بی حسب
و اگر اندر شرف یا اندر حظ خویش باشد مردی معروف باشد و صفت و حسب رسول از دلیل اندر ورست
از آنجا حکم کن چنانکه اندر باب و از دلیل بگیر و شرح آن والله اعلم اگر برسد که این رسول کار تمام کند یا نه
اگر دلیل رسول اندر وند باشد یا مقبول و مسعود باشد کار تمام کند بنیکوئی و اگر نظر نحس و اگر نظر تربیع یا مقابله باشد کار تمام
کند بجد و در سر و اگر نظر موت باشد یا بنیکوئی و آسانی و اگر دلیل رسول است خط باشد یا منحوس یا غیر مقبول
آنکار نتواند کردن نا آمده و اگر در خاصه که نظر تربیع بیند یا در شرف باشد و اگر نظر موت
باشد بهتر باشد و اگر دلیل راجع باشد رسول از راه باز آید و اگر دلیل رسول منحوس از آنکه اندر طالع مسئول عنه باید
یا بدلیل مسئول عنه متصل شود بکوکب دیگر اتصال کند اگر آن کوکب نحس باشد یا جایگاه بد باشد یا هبوط

رهو بحرف شود دلیل سول یا راجع رسول را مالک یا عاقل خبر باشد خورد تا باهر یا بهار و اگر این معلوم شد
و مقبول سعادتش پیش آید و اگر ان کوکب را دلیل رسول منصرف شود پس مسئول عنه انصاف کند از ان
رسول رسول دیگر آید صورت انگاه خاصه در دوازدهم آوند بحسب اندر طالع مولود یا سائر را دلیل فرزندان
دل شاد کنند و فرزندان نیک بخت شوند و بازرگان و کبار بر خوب کردار کنند با نداز سعادت کوکب چون
صاحب چهارم را اندر طالع مترجعه باشد و طالع برج مترجعه از فرزندان تو روزی شوند و چون طالع برج
مالکه باشد از فرزندان مادینه روزی شود خاصه که با خداوند طالع قبول بود نیز دلیل کند که مولود بغم باشد و
شادمان و نیک سیرت و نیکو خوب بود و فرزند مند و بردبار بود و در شادی شادمان باشد با اعانت
و وفا بود و فرزندان بدان چشم روشن بود و صاحب چهارم اندر برج مولود را فرزند شود که از ان فرزند
که از ان روزی رسند گردد و شادی بیند و بزید چنانکه او را دشمنان خوش شوند و پدر را نیک کار و شاد
شد خاصه اندر او مقبول بود یا هد و بنظر صاحب طالع بود بغایت نیک شود و از یاری سلیکه کرمانی بیند
و گروهی فرزندان سلطان رسند و صاحب چهارم اندر سیم مولود را از فرزندان زیان رسد و مضرت خاصه
که صاحب طالع را بعداوت گردد که پدر را خشمی گردد و بر دی بنا مبارک بود و که خداوند مولود بسر او
اندر رهو و از سعادت ما و با رشد این انگاه شاد و مقبول بود و منحوس شود و اگر مقبول باشد با سعادت و از
دلیل کند بر نیک بختی و نیک سیرتی ایشان و موافقت فرزندان مسافر و از ایشان ۴ صاحب چهارم
چهارم مولود را فرزندان باشد که بسبب ایشان فرح باشد و شاد و گرد خداوند ایشان خوش و دیار بود و سر
او را ایشان بسیار باشد و از ایشان شادی خاصه که صاحب طالع را بدو خوش بیند و اگر منحوس بیند و
او را منازع باشند و خصومت پیش آرند و اگر صاحب چهارم با صاحب چهارم و از اسم منحوس شود خوش
فرزندان منحوس از مولود بروند و گروهی فرزندان بحبس افتد و یا بحبس بیند و دلیل کند بر بدی
فرزندان زیرا که این خانه دشمنان فرزندست ۵ صاحب چهارم اندر پنجم و دلیل کند بر خوبی حال فرزندان
و بسلامتی ایشان و مولود را فرزند شایسته مشهور و از معروفان مشهور و از کسی و از ایشان و گرد ایشان
بسیار و گرد از کشنده و کم از آزار و خداوند عجب و آسوده حال و زنده ۶ صاحب چهارم اندر ششم دلیل
کند بر بیماری فرزندان و بر کار باریده و بر تاباد و وزیر و تباه کردن روزی و بر خوش و کار بندگان
کند خاصه اگر صاحب چهارم منحوس شود انکه بنده گردد و حال کسب مولود دشوار گردد و مولود را

از و غم خورد که آورد نیا نشان همه بسیل و پر کنده شود و عقیم و ناپسند از فرزندانش موجود گردد و با
صاحب چهارم اندر هشتم دلیل کند بر خوبی حال فرزندان و معروف ایشان و تعلیم فرزندان مادینه شدند
و کم و نشین دار سائر شدند و هر خصوصی که افتد بیشتر حصه فرزندان باشد اگر سیم طالع اندر خانه فرزند
افتد یا سیم فرزند اندر خانه طالع افتد ای دلیل که تعلیم اگر منحوس شود و خداوند طالع با او پیوسته باشد
سائر و فرخ خویش و بجای زن دارد و صبر زنا کند و بتر انکه باشد که مریخ با او شهادت باشد و بجمله مولود
فرزندان باشد که از مادر چند با او خصومت کنند و منازع او شوند و خاری و شمشیر بر آن زنند از ایشان
غم خورد ۷ صاحب چهارم اندر هشتم مولود را از فرزندان بد و رنج شد اندر مال او دست کشند بر تو
او ضایع کنند و از سیم مرگ او را چیزی نماند و اگر بخداوند هشتم منحوس شود مولود را فرزندان نرسند و پیش
بمرد ۸ صاحب چهارم اندر نهم بود دلیل کند بر نیکوی حال فرزندان و شادی ایشان و باشد که فرزندان
بغربت شدند خاصه که خداوند نهم اندر چهارم افتد و را فرزند بود اندر غربت و باشد تیر که کسی فرزند
رهو و فرزندش عالم گردند یا حج کنند یا غزو یا سفر که بر برج ثواب باشد و از ایشان صلاح بود و خداوند بدین
بود و کار بار خیر پیدا کنند ۹ صاحب چهارم اندر نهم مولود را فرزندان بسیار بود و چشم ایشان روشن
بود و خداوندان قدر و منزلت شدند و کارش بزرگ شود و سرور مردمان گردند و پدر و کار بار سلطانان
و مهتران نزدیک بود و از ایشان شاد شدند و بر ایشان گردن کشند و منازع او شوند و عقیم عاجز و عقیم ایشان
اندر بیماری خاصه که ناظر صاحب برج رهو باشد و دلیل کند بر ضعیف حال فرزندان و نیز دلیل کند که اندر خانه
مولود بر دشمن باشد و اگر خداوند نهم منحوس شد دلیل کند که منحوس حال فرزندان باشد
و بتر انگاه شد که خداوند نهم اندر چهارم باشد یا بدو نظر منحوس شد بر برج یا مقابل ۱۱ صاحب چهارم اندر خانه
یازدهم دلیل کند که مولود را از فرزندان روزی باشد و چشم ایشان روشن باشد و شاد و شهر و شهر از بوند
و از ایشان شاد شد و مشغول او باشند و اهل خیر و صلاح باشد و اگر صاحب چهارم بمقبول باشد و بغربت شد و از زنان
نیک دیا بند و اگر اندر هشتم شد خداوند نهم اندر یازدهم دلیل کند بر خوبی حال فرزندان و شادی
و عیب از فرزندان چنان بود که فرزند بد مرد و بیمار باشد و مار گوید که فرزند بیمار باشد و دایه نیز گوید بخشی بر
هر کس این فرزند را بخوانش خوانند و نیز باشد که فرزند دارد و رخ خورد و حاکم گردد و بخوان سلطان گردد خاصه خداوند
وسط السما یا قتاب یا خداوند برج مریخ از طالع بدین اسه دلیل ناظر و متصل شد و این فرزند بجولانی نیک باشد

۱۲ صاحب چهارم اندر دوازدهم مولود که فرزند بود و چه بود عمر دراز کند و کوتاه عمر بود و یا معلول که
بسبب و خورد و اگر بدین حالت انگاه منحوس بود دلیل کند که مولود را خود فرزند نبود خاصه که خداوند
دوازدهم اندر چهارم بود و یا متصل شد بکدیگر از برج یا مقابل بود این دلیل کند بر خستی فرزندان
یا دلیل کند که فرزندان مرده باشند بیت احکام صاحب چهارم اندر دوازدهم خانه قصه سیم از
معرفه اختیارات اختیار طلب کردند فرزند چنان باید که ماه اندر طالع باشد اندر برج نر اندر
مثلثه آفتاب و چنان کن که دهم را و طالع و چهارم را نیک گیرد از نحسها و خداوندان ایشان را اندر
بجایگاه کنی و چنان کن که عدد ساعتها طالق بود جفت کنی و اندر اول روز باید اندر بجایگاه
زاده و بسیار فرزند کنی بیشتری بستر با بهره یا از یکی باز گشته باشد و بدیگری متصل شود و یا یکی از این دو سعد
اندر طالع باشند یا اندر وسط السما یا اندر چهارم یا اندر یازدهم و ماه بسیار کان زاده و صاعد ناظر
کنی و از آسمان و از صدوق بخشان با بگزه کنی و چنان باید که خداوند چهارم اندر طالع باشد یا صاحب
طالع متصل شود از صورت و موافقت و مسعود و مقبول باشد چون این چنین کنی امید باشد که فرزند بود اختیار
انگاه از شش وقت اگر طالع زمان اندر وقت منطقة البروج بر برج نر باشد مولود نر آید و اگر برج ماده باشد
ماده آید خاصه که خداوند طالع از زمان اندر نر برج بر برج باشد پس آید و اگر اندر ربع و برج موخت باشد دختر آید
اگر طالع بر برج ماده باشد و صاحب اندر برج و یا اندر ربع با طالع نر باشد و خداوند شش ماه برج ماده یا اندر
ربع ماده مولود دختر آید و اگر اندر برج و جدیس باشد بخلاف مولود دختر آید و اگر ماه از آید باشد اندر نور
و سر بایه تمام باشد و بیشتر اوقات ان باشد که از اول روز تا نصف النهار بود و از نصف اللیل تا بامداد فرزند
طلب کردن ان بهتر باشد که ماه اندر طالع باشد و بیشتر ان باشد که ماه اندر برج با آسمان طالع زمان باشد
و ان برج نر باشد و خداوند قمر بخانه خویش ناظر بود چون چنین باشد بزرگش اندر شکم مادر خام باشد
و بیشتر ان باشد که آفتاب اندر جوزا یا اندر سرطان باشد و حذر کن که ماه اندر طریقه محترقه نبود و ماه منحوس
زهره و دلیل جایگاه اگر زهره باشد بود و اگر ماه باشد بود تخم تباه آید و فرزند ضعیف طبع و ضعیف اندام آید اختیار
فرزند مرده اندر شکم بیرون آوردن ان بهتر که ماه ناقص شد و با بطالر وسط السما یا بوند مغرب و زهره
و مریخ نظر ناظر بود اندر نظر صورت و خداوند طالع و ماه اندر برج ماه باید و مستقیم الطریق و اختیار شیر دادن
اختیار کن شیر دادن یا دایه که رنگش از ماه رنگ کند از آسمان و رنگ از شعاع آفتاب خداوند طالع

وخداوند برج و طالع را اندر برجهای نیک باش و چنان باید که طالع برج سعد باشد بیرون از خانه زهره
زیرا که خانه زهره نشاید اختیار کردن که بهور از پیش چنان باید که ماه اندر برج مسعود باشد و
حضور السعدین و اندر اوتاد باشد باش الاوتاد و هر چهار اوتاد طالع را پاکیزه کن از نظر سعدان و منحوسان
سعدان و خداوند هشتم و دوازدهم و ششم و ضد و برج قرود و خداوند طالع و اوتاد ساقط
کن چون چنین شد ان جان کودک و تن درست باشد اختیار شیر با بزرگان چنان باید که ماه از خداوند
برج خویش باشد منصرف و اندر اوتاد باشد و هیچ کوکب متصل نشود و بجایگاه مقبول باشد و خداوند طالع نیز
منصرف باشد و اندر وتد باشد و هیچ کوکب اتصال نکند و مقبول باید و اندر برجهای نیک و بجایگاه نیکو چون
اختیار کنی نیز دیگر باره باز گرد و حذر کن از برج منقلب برج و جدیس اختیار کودک بعلم و دانش چنان
باید که خداوند طالع اندر وسط السما کنی و ناظر سعدان و ماه متقارنه سعدان باشد کنی زاده اقبور و زاده
الیسر و عطارد را قوس کنی مشتری یا اندر طالع و صاعد و خداوند برج عطارد را بر نظر کنی و طالع با برج مالکه
خانه عطارد کنی و حذر کن که ماه اندر ششم یا از دوازدهم یا از هشتم کنی طالع و ماه اندر برج کنی که در صورت
آدمیت نیک آید والله اعلم صنف برجهای کسا فرزند آقا برجهای کسا فرزند سرطان و عقرب و حوت
و نیمه آخرین جدی صنف برجهای آدم که دلیل کنند بر فرزند پیشکم برجهای جدیس است و نیمه
آخرین جدی صنف برجهای که فرزند حیات و ثور و میزان و قوس و دلو صنف برجهای عقیم جوزا و اسد
سنبله و اول قوس صنف برجهای که بر صورت مردم است و دلیل کنند بر صورت آدمی جوزا و سنبله
و میزان و نیمه اول قوس و دلو اختیار نوکر چنان باید که ماه اندر برج منقلب کنی و کدا و اندر برج
خویش ناظر بود و از کوکب منصرف شود که خداوند طالع بدان کوکب متصل شود و بکوکب متصل شود که خداوند
طالع از ان کوکب منصرف شود و از زمان ساقط نوند روند کنی و نظر سعدان و حذر کن از برج و اسد
که ماه اندر چاه نوز سیدین سخت بد باشد و اگر برج و جدیس باشد پاک نبود و حذر کن که ماه با محاق تحت الشعاع
و اسبوط طریق و اختیار چرکان چنان بود باید که ماه اندر برجهای منقلب کنی متصل سعدین از زمین برج ساقط کنی
و خداوند طالع را اندر برج و اسم و یا اسم کنی متصل سعدین از نحس منصرف و با قرار و صاحب طالع با
حضور السعدین کنی تا نیک آید اختیار زدن مال هر که خواهد که نر زد با حق طالع برج را نیک کن و خداوند بیش
عطارد یا بزحل مسعود کنی و ماه را از نحل الزهره و صعود کنی و وسط السما و هر شش و خداوند هفتم و خداوند طالع کنی

و از آن کوکب که عطارد از وی منصرف است و اندر بخانه علاج کند از دو بصر زاد و آفت معالی از آن کوکب نگرنده که صاحب
طالع بود مقتصد است و موجب سبب برک بیماری از خشم و از خشکی نگرنده قصد در موضع حال تشنگی و بیرون و نوس
و بطلیموس گویند طالع و صاحبش دلیل است بر طبیعت و سطها دلیل است بر بیماری از قسم و دلیل است بیماری
و بیماری دلیل است بر دارو و عاقبت کار بیماری اگر بیماری با وقت سوال نفس اندر طالع باشد دلیل کند
که دست طبیب زبان کار باشد و بخانه علاج کند بیماری زیادت شود و متفقت کمتر بود و اگر سعد اندر طالع باشد
طبیب مبارک دست بود و بخانه کند بر وفق و مدار کند و امید متفقت قصیر باشد و اگر نحس اندر وسط اسما باشد
دلیل کند بر تباهی حال بیمار و متفقت بیمار و این بیمار خوشی دارد باشد همان کند که بیماری شود و اگر سعد باشد
دلیل کند که این بیمار حضور آرزو کند که سبب خوشی شود و بیماریش سبک باشد و آن بیماری و بیرون زبان
کند و بود که همه بود و خوشی باید و اگر نحس اندر قسم باشد از آن بیماری بیماری دیگر تولد کند و دلیل کند
بر زیادتی بیماری و تباهی حال و اگر سعد بر باشد دلیل کند بر آنکه بیماری بمعالجه بر و سبک باشد با خیر
باز خورد که بیماری زیاده شود و اگر نحس اندر وند چهارم باشد اسیر دارد و متفقت کند و هر چه دارد و شمار باشد هر زیان
کند و صبح غذا و بر بیت دارو نشاید دادند و اگر سعد باشد هر چه بدهی از دارو و غذا همه سود کند و متفقت
و هیچ نگه از این باب باز گردم از باب اول انجمان قیاس کرد از خداوند آن از چهار اسعدان و نحسان و از
اتصال و انصراف قیاس کرد هر کجا سعد بیند دلیل خیر و اقبال باشد و هر کجا نحس بیند دلیل تباهی است صاحب
کدام برج که سعد بود بحسب از آن جایگاه حکم کن تقسیم در برکتیس اگر اما بدانکه طالع و قمر دلیل
تن است و صاحب طالع و شمس و صاحب برج قمر دلیل روح است و شاید که گوید اگر طالع یا قمر نحوس شد تا
یا نحس بود ناظر بود علت برش باشد و اگر صاحب طالع شمس یا صاحب برج قمر نحوس شد علت بر جان باشد و اگر
سعدان نور افکنند بیماری بهتر شود و اگر هر دو نحوس شدند یا ناظر نحسان علت برش و جان باشد و اگر سعدان غلبه
باشند و منحوس شدند بیماری بهتر و قسم چهارم در معرفت آنکه علت اگر صاحب سادس اندر طالع شد یا اندر وسط
اسما علت ظاهر اندام باشد و مکشوف باشد و اگر صاحب سادس اندر رابع باشد یا اندر عقب علت اندر باطن اندام
باشد و مستور باشد و چگونگی علت از کرمی و سردی و تری و خشکی از صاحب سادس توان دانستن اگر از برج سادس
و از برج کوکبی که اندر وی باشد و یا بود متصل و از آن برج که صاحب سادس است اگر از کوکب مغربی منصرف باشد
دلیل کند بر عدد از آن علت و کشتی و اگر از کوکب شرقی منصرف شد دلیل کند بر نور علت و زهد کشتی و مدت
روزگارش از درجات انصراف باشد بعد دهر در عرض سالی یا ماهی یا روزی یا ساعتی باندازه برج منقلب محمده

و ثابت

و ثابت باشد و مانند و زائل اما بدانکه انصراف بر بیماری دلالت قوی‌تر و صورت‌تر باشد از اتصال اگر دلیل بیماری
عطارد باشد دلیل کند بر زیادتی زبان اندر بیماری اگر نحوس شد دلیل کند و لغوه و فالج و سنج و رعشه و جذام
را اندر طبع برج و کوهر و اگر شمس شد دلیل کند بر تب گرم و اگر دلیل بیماری باشد دلیل کند بر بیماری تیز و گرم و اگر
ذنب کند و اگر با ذنب شد دلیل سهال بود و اگر دلیل بیماری برج باشد دلیل کند بر بیماری تیز و گرم و اگر
صاعد دلیل کند بر خشکی و اگر ماطر باشد دلیل کند بر تری و تر و اگر دلیل بر هر باشد دلیل تیز و رطوبت
باشد و اگر مشتری باشد دلیل کند بر بیماری جگر و دل و اگر دلیل بخت نحس باشد بیماری بیهوش باشد و دیوانه
و اگر دلیل بیماری برج اندر جهار آیه دارد و بیماری کان تر دلیل کند بر سهال و مانند و اگر برج را
شهادت باشد خون شکم باشد و اگر زحل را شهادت بود زهر باشد و اگر نیمه زمین فلک باشد
تا باشد و نیمه فرزین بود دلیل سهال بود و اگر دلیل بیماری اندر برج خاک باشد و کوا کشک مالیخولیا
باشد و اگر اندر نیمه فلک باشد و اگر دیگر و مانند آن از بیماری سرد و خشک خاصه که زحل شاهد باشد و اگر دلیل
بیماری بر مزاج چهارم در شمس شاهد باشد یا ناظر کوکب با دلیل بیماری را بادی و قولنج و باد کشن و جرب خاصه که
عطارد و برج با مشتری شاهد باشد و اگر دلیل بیماری اندر برجهای گرم و خشک باشد بر مزاج کوکب آتش بیماری
از صفرا و یرقان باشد و از تب و مانند و زحل تحلیم و درد پهلو که علت بیماری اندر کدام
برج است بیماری اندر آن اندام است چنانکه سر جهت را و نوز گردن را و جوزا سینه‌ها و منکبها و حمل تا آخر
برجها و اگر دلیل بیماری با دل برج باشد علت با دل آن اندام و اگر میانه برج باشد علت میان آن اندام
باشد و اگر با برج با قران اندام باشد و اگر دلیل بیماری جایگاه علت اما بدانکه دلیل بیماری صاحب
سادس است و آن کوکب که قرار وی منصرف است و آن کوکبی که منحوس شد اندر او تا و طالع یا آن کوکبی
که خداوند طالع را منحوس کند یا آن کوکب که اندر طالع شد یا آن کوکبی که شهادت بیشتر دارد اندر
ششم و منحوس شد هر کدام از آن قوی‌تر باشد و شاهد و بطالع و بصاحب طالع یا بقمر ناظر تر و
دلیل بیماری است و آن جایگاه بیماری و علت اما بدانکه فوق الارض و دلیل نیمه زمین تحت الارض و دلیل
نیمه فوق است طالع دلیل است بر ستون است و تند مغروب و بر و معتقد است وسط اسما ظاهر تر است
و تند چهارم باطن اند نیمه است نیمه فوق الارض است اندر است و تحت الارض حیاتند است چون این معلوم
شد هر کجا دلیل بیماری باشد علت آن جایگاه باشد فوق الارض و بنویس گوید هر کجا صاحب سادس

بود علت بر آن اندام باشد طالع سرات و حرم کردن سینه کشف و دستها خانه چهارم سینه نجم سعد و همچنین
تا هر چه از دو خانه و با این همه نیز بنگر و قمر کجا است اگر منحوس بود اندر آن برج و صاحب برج قمر منحوس
باشد علت بر آن اندام باشد همچنانکه حکم است نور کردن تا اخر بر جا سهم الوجع بگر از صاحب ساعت
با شمس بجمع شود از حمل بنگر هر کجا برسد علت بر آن اندام باشد همه سرات نور کردن را همچنین تا
و زره برج سهم دیگر درجات طالع را اندر مطالع برج طالع ضرب کن و در طالع برا قوار
و از طالع بنگر هر کجا برسد علت بآن اندام باشد چنانکه طالع دلیل سرات و حرم دلیل کردن
همچنین تا دوازده خانه قول علی بن محمد اشرف مصری این کتاب گوید اگر با تبدا علت با وقت سوال
قمر اندر هبوط باشد دلیل کند بر ضعیف معده و همچنین هر کوکبی که اندر هبوط باشد اندر تبدا علت با وقت
سوال دلیل کند بر ضعیف معده هم دلیل کند بر ضعیف و ضعیفی آن اندام که آن کوکب را اندر آب
بیماری شهادت باشد چنانکه خون سبز و کوشش است و دوست تن زهره است لرزش جگر و کوفت
مشتری است سوراخ بینی و زهره درک مریخ است چشم است و خون و دل و پرده دل و دوست اندر
شمس است سوراخ چشم و گرده و شانه و بند زهره است درمان و معده و استخوان و رهها سطر عطارد
است چشم چپ و مغز سر و مغز استخوان قمر است و رهها یا یک جا بیار کشیده و نیز است مجرا آب
راس را و اگر عقده معده را اسر در بود چون مریخ و شعاع و مریخ برسد دلیل کند بر صلاح معده و اگر عقده
اگر یا شد چون شعاع زهره جید او با قمر برسد یا کوکب سرد دلیل کند بر صلاح معده همچنین بر دلیل
بیماری را و مریخ بیماری صفت کی چنانکه از قمر بنگر و اگر دلیل بیماری اندر مریخ شد اندر تحت الارض
نباشد که دلالت کند بر درد پا و کف پا و فروش اندام اما اگر صاحب طالع با قمر ماذنب
باشد دلیل کند بر ضعیف و ریح اندر وقت بیماری و قسم در دلیل آنکه بیماری که شود یا نه بنگر
صاحب طالع و بقمر هر کدام که اندر وند بود با طالع ناظر در دلیل است اگر دلیل آن کسان یا گیرند
و صاحب چشم ناظر شود و اندر تحت الشعاع شود دلیل کند که بهتر شود و اگر بسعدان متصل شود دلیل
کند که بهتر شود اگر آن سعدان رجع باشد بیماری دراز گردد و بنگر بهتر شود و اگر قمر در تحت الارض باشد یعنی
از نجم چشم و متصل شد بکوکبی اندر وسط اسما دلیل کند که بهتر شود و بنگر آن کوکب اندر حرارت باشد آنگاه
دلیل هلاک باشد و اگر قمر فوق الارض باشد و بکوکبی متصل شود که در تحت الارض باشد و منحوس باشد دلیل

مرک

کتابخانه مجلس شورای ملی

مرک باشد و اگر قمر بصاحب طالع متصل از آن النور و العدد باشد دلیل بهتر شدن باشد و سلامت و صلاح
و اگر صاحب طالع اندر تحت الارض باشد و قمر بکوکبی متصل شود که اندر چشم بود که ساقط خواهد شدن
دلیل هلاک باشد اگر صاحب طالع بخداوند چشم متصل شود و قمر باشد شود بهتر و اگر قمر با کوکبی دیگر
غیر صاحب طالع بصاحب تا من زهد این تحت هم ناک و تباه باشد و اگر مقبول باشد بیماری
دراز باشد اما بهتر شود و اگر صاحب طالع بصاحب تا من متصل شود و از نظر مودت و صاحب طالع
اندر وند باشد هر وقتی که صاحب تا من بهره طالع بود دلیل بر کار باشد و اگر کوکبی قمر صاحب
طالع بصاحب تا من رد کند و صاحب طالع ساقط بود و صاحب تا من اندر وند بمرد و اگر
صاحب تا من اندر طالع باشد و صاحب طالع با قمر منحوس باشد بمرد صاحب طالع اندر چشم و محمود
ناظر بود و قمر منحوس بود دلیل بر کار است و اگر مقبول باشد و صاحب طالع بصاحب تا من متصل شد
دلیل بر کار است قاعل الشهر منحوس باشد دلیل نکوکاری بیماری است بس اما آنکه بهتر شده باشد صاحب
تا من اندر اوتاد بیت اگر صاحب طالع اندر فوق الارض باشد و بصاحب تا من متصل شد اندر
چهارم یا اندر خانه چشم دلیل بر کار است و اگر صاحب تا من بصاحب طالع ناظر باشد و کوکبی میان
ایشان نور رد کند و صاحب طالع ساقط بود و صاحب تا من اندر وند دلیل بر کار باشد و اگر صاحب
طالع اندر قران رونده باشد و میان وی میان شمس کمتر از دو درجه بود هلاک شود و همچنین اگر
محترق باشد و مقبول بود و اگر کوکبی باشد که تدبیر هر شمس بصر عبور و اگر احتراق باشد و قمر با کوکبی باشد
دلیل رحمت باشد و اگر خانه بیماری برج منقلب باشد بیماری کاسبک باشد گاه گران و اگر برج جدید
باشد از آن بیماری بیماری دیگر افتد و اگر برج ثابت باشد بیماری ثابت باشد بر یک حال و اگر قمر از کوکبی
شد و بشد منصرف بیماری رفع شد و اگر از کوکبی مغربی منصرف شد بیماری دیرینه شد و اگر بکوکبی شرقی منصرف
منصرف متصل شد دلیل کند زهد بهتر شدن و اگر بکوکبی مغربی متصل شد دلیل کند بر دراز بیماری
و اندر باب بیماری بنگر آن باشد که بصاحب طالع بسعدان ناظر باشد و بجایگاه بنگر باشد و تباه تر آن باشد
و بنحسان ناظر باشد و اندر وند باشد دلیل هلاک باشد و تباه تر آن باشد که بنظر نحسان از برج
و منقلب بود و اگر صاحب طالع اندر سادس باشد و با صاحب سادس اندر طالع باشد بیماری دراز
کند تا آنگاه که کوکب از آن برج بیرون آید و همچنین اگر صاحب طالع بصاحب سادس متصل باشد

یا صاحب طالع بصاحب سادس متصل شود اگر صاحب طالع اندر حوت باشد یا اندر ششم یا اندر هفتم
بنگر تقویم بخو دلیل کنند قمر در طالع و قمر اندر طالع باشد و اگر قمر ضعیف باشد بنگر بر مریخ و عطارد دلیل کنند
تا قمر کند و باشد که بهتر باشد باز برگردد و هلاک شود اما اگر خداوند طالع اندر هیم و یا اندر ششم
اندر بهار قمر است بر بهار ششم و هفتم زیرا که این مریخ دلیل کند بر بهار بجهت که اندر این
جا خانه شد قمر بر بهار ششم و هفتم اما اگر صاحب هیم و صاحب طالع را بجهان متصل کند
که صاحب ششم کند و اگر متصل شد ضعیف و خداوند ششم اگر بنگر کند و هیم زهره شد از آنکه
ماه نقصه شود اندر بهار و بجهان اتصال قمر با صاحب هیم بنگر اگر متصل اندر ششم باشد و مشتری اندر
وتد باشد و قمر و شمس بهتر دلیل کند دلیل هلاک شد و بجهان اگر شمس اندر ششم باشد و مشتری اندر وتد
یا اندر مریخ شمس دلیل هلاک بود اگر صاحب هیم و سعد طالع با قمر ناظر بود و قمر بجای نگاه بود از طالع
و صاحب طالع نیز سعد بود و طالع ناظر بود دلیل کند بر زهره بهتر شدن و نیز از هیم و موقف
درد و بهار را اندر این بیت خوش بزرگ باشد و بدان باشد که صاحب طالع بصاحب بیت
خویش ناظر شد از جای نگاه قمر و از جهان پاک باشد اما این اندر بخت الارض علامت بر سلامت
نجات کند بدان همه که در بخت الارض باشند دلالت هلاک شد اگر شمس اندر طالع باشد و
و صاحب طالع با قمر اندر وتد باشد با سقط دلیل هلاک شد و اگر قمر دلیل شد بر بهار
و با تمرق روند باشد و نجات ناظر باشند و صاحب طالع و مریخ سادس دلیل کنند بر کار اول بیش خطا
گویند که اگر صاحب سادس طالع و صاحب طالع و مریخ سادس و قمر اندر بر جهان منقلب باشد از آن وتد
ساقط باشد و از جهان پاک باشد دلیل بهتر و نیکو باشد و اگر جز این باشد دلیل بد باشد قول
بطلیموس گوید اگر قمر و صاحب طالع از طالع یا از وتد ساقط باشد تا بهای عافیت یابند بنگر
با وتد اگر اندر وتد باشد و قمر ساقط باشد جهان هلاک بود اگر سعدان قوی باشد اندر او تا
و قمر و صاحب جهان ساقط شود دلیل سلامت باشد و اگر قمر و طالع زان مریخ شد که بهار زان انجام باشد و
و نحس اندر آن مریخ باشد یا اندر او تا زان مریخ دلیل شخص هلاک باشد مگر که سعدان قوی نظر کنند
دلیل عافیت وقت نگاه باشد که قمر بدان سعد رسد که اندر مریخ آن انجام بهار است قول جانوس
چون بنزد بهار اندر اندر اگر زهره بود و قمر کوکب و در ناظر بود بنگر کشف مشتری است حکم بهتر کردن و علاج کردن و اگر بروز

در آن بود و قمر کوکب روز بود شمس ناظر بود کشف مشتری است حکم بهتر کردن و علاج کردن و اگر بروز
قمر کوکب نیست باشد قمر کوکب روز بود کشف مشتری است آن بهار را علاج کردن و از دیگر که بهتر
نشد و حول در و بنوس گوید اگر صاحب طالع اندر هبوط بود یا منحوس یا محترق بهار هلاک
شود و اگر این نحسان جمع شوند بمرد و اگر یکی نحس شد و قمر نیز منحوس باشد هم بمرد اندر
حال بهار طالع مولود و موقوف باشد بنگر اندر کار بهار که طالع مولود در آن شد بهر زمانه
بهار سال اگر قمر بیدا بهار بدان جای شد که در اصل نحس بجای نگاه باشد یا بجهت ناظر بود و نیز
شخص بهار و دشوار بود و اگر قمر بجای نگاه باشد که مریخ در اصل بجای نگاه باشد یا ناظر باشد یا ناظر
این بود و دلیل بخش حرارت بود و هم و اگر قمر بجای نگاه نحس شد که در اصل بجای نحس باشد و امروز
نحس باشد یا ناظر هم هلاک شد و اگر قمر بجای نگاه که در اصل بجای نحس باشد و امروز
آنجا یا و سعد است یا ناظر سعد دلیل عافیت و سلامت شد و اگر قمر بیدا اندر عقده اندر هشتم
طالع اصل نگاه باشد یا چهارم هشتم و اندر اصل نگاه اندر این جای نگاه نگاه باشد دلیل بخش بهار باشد
و اگر نحس مقارن یا ناظر قمر باشد اندر بیدا عقده دلیل هلاک شد و چون سعد ناظر بود دلیل
عافیت بود و اگر قمر متفق شود بر آن مریخ که در اصل نگاه و یا و شد گوید بر زبان کار و آن صاحب
مسئله چهارم است یا بود ناظر باشد و اندر اصل دلالت این کوکب بر یا قمر باشد دلیل بخش
و هم ترسش شد و نیز بنگر بهار را که حارث اندر شکم چند ماه است نه ماه و هفتاد ماه
از روز ولادت تا روز بهار روز و ماه هر چیز که می مولود نه ماه را هر سال را پنج روز گیر
و زیاده روزها که فرق سال است بر یا و بر یا رکن که جمع شود مولود هفتاد ماه را تا منقلب و مولود
و زیاده روزها فرق سال شد یا و بر یا رکن که جمع شود مولود هفتاد ماه را تا منقلب و مولود
نه ماه را نه بنگر اگر خبر یا نه از حساب آن بهار رحمت یابد و بر هر از بهار را که هیچ خبر نماند آن
بهار بمیرد و هلاک شود و دیگر بنگر که چند است ماهی شمس و قمر از جهان منقلب بود در روزها در وقت ولادت
تا روز بهار از عقده ماهی جهان اگر هیچ خبر نماند هم مرگ باشد و اگر خبر نماند بجهد زمان بهار مثلا
میان شمس قمر از مریخ بیند و در وقت بهار و ولادت تا روز بهار روز آید باشد بود و جهان
روزی بنگند هم مریخ جان اگر خبر یا نه بهتر شود و اگر نماند عمر دراز شده باشد قول بجهد الشریف

منصف گوید بنگر تقویم اگر منصرف شود اندر بیدا بهار از آن کوکب و سعد در مکان از آن کوکب رسد یا شعاع
کند یا بجای هم اندر آن وقت عقده کم شود بهار نیز شود و اگر بدان سعد نحس شعاع کند یا بجای رسد
بهار بیمار تازه گردد و از جای هلاک بگردد و اگر بجای نگاه آن کوکب که قمر از او منصرف شود بر رسد
یا شعاع کند عقده بر بهار زیاده شود و اگر منصرف بسعد اتصال کند چون درجه بدرجه رسد یا اتصال
عقده نیک شود بهار بهتر شود و اگر نحس اتصال کند عقده زیاده شود و اگر بزین اتصال صاحب سادس
اتصال کند بدان وقت که درجه بدرجه برسد اندر آن وقت بیمار تندرست شود و اگر دلیل
بهار اندر سادس باشد دلیل کند بر نقش بهار از عقده بعد از آنکه خانه خواهد و هم دلیل از او دانست
و بهتر شدن بهار اگر صاحب طالع با صاحب سادس یا قمر کوکب اتصال کند که آن کوکب
خانه خواهد و هم باشد اگر سعد باشد از آن بهار رحمت یابد و اگر از او دور و منقطع کند و اگر
کوکب نحس باشد و اندر خواهد و هم مزاحم باشد هم دلیل کند بر عافیت و رحمت و اگر جز این باشد
باشد و اگر مشتری طالع با صاحب و دلیل بهار بر هر اندر بگریخ باشد پس دلیل بر نیک و در دام
بهار باشد و نحس اگر نیکی بهار را اگر ربع مخالف باشد بهار بر خواهد شود و اگر صاحب هشتم
صاحب طالع متصل شود هر دو فوق الارض باشند اندر ربع شود و صاحب طالع اندر کوکب
آنها باشد و قمر شد و صاحب خانه من قبول کند آن بهار رحمت یابد و عافیت و اگر جز این باشد هم
هلاک شد و الله اعلم فصل هفتم در معرفت وقت بهتر شدن و مرگ و وقت مرگ آن است که هر وقت قمر
با صاحب طالع مقارن شود یا صاحب هشتم یا نحس که دلیل منحوس کند بر ربع یا مقابله یا مقارنه
دلیل هلاک باشد و اگر دلالت جهان شد هر وقت که درجه اشراق برسد آن وقت دلیل مرگ شد بنگر
ماهی دلیل طالع و قمر و ماهی نحس اشراق یا دلیل مرگ آن درجات ماهی را جمع کن بعدد آن درجها
روز بسال یا ماه شد یا اندازه ربع منقلب کند و ثابت یا اندازه هر ساعت سرو ابطا بگیر قاطع دلیل
و اگر دلالت از حول کوکب شد هر وقت که صاحب خانه من بدرجه طالع رسد یا صاحب یا قمر بدرجه
بیت الموت رسد آن وقت شد و قمر بشدن اما وقت بهتر شدن آن است که صاحب طالع قوی شود و سعود
شود یا بجای بشرف یا هم بجهت خوش رسد یا بنگل دلال کند که مغربی باشد و مشتری شود از فلک جهت مستقیم شود
و صاحب خانه من از او ساقط شود دلیل عافیت باشد و سعدان بدرجه طالع رسد و یا درجه بدرجه دلیل

رسد چون درجه بدرجه برسد آن وقت دلیل بهتر شدن باشد از بهار فصل هشتم در کیفیت حال
بهرا انها و اوقات معلوم بنگر تقویم هر وقت که قمر رسد بجهد یا بنور بهار رسیده و مشتری و بهار زیاده شود
و هر وقت که بشیاع سعد رسد بجهد او سعادت و عافیت و رحمت و بیگر بدید آید انشاء الله تعالی
قول حکما بنگر تبدا عقده تا بوقت سوال که قمر کجاست درجه بدرجه زیاده کن بنگر بجهد یا بشعاع که
برسد اگر خبر رسد هم مرگ و هلاک شد و اگر بسعد رسد عافیت و رحمت شد بعد از آن
صغیر این کوکب بجهد آن دور عافیت باشد و باز بجای نگاه قمر در درجه چهل زیاده کن هر کجا رسد شعاع
یا بجهد سعد نحس بنگر اگر چون شعاع درجه قمر که ده درجه زیاده کرده باشد یا چهل درجه چون بکوکب نحس
رسد هر وقت که قمر با آن کوکب متصل شود و بقران یا ربع یا مقابله دلیل شد و مرگ باشد
و چون بدرجه یا چهل درجه سعد رسد بمرد یا بجهد یا کوکب شد از این دو درجه را قبول کند سعد
کند پیش از آنکه قمر ربع یا مقابله و رسد بعد از آن دلیل نقصان غالب شد و زوال بهار و رحمت
و عافیت نشان الله تعالی اما بدانکه قمر دلیل بر آن است و سعدان دلیل عافیت و رحمت و نحس در نحسی چون
سعدان مستقیم باشد بهتر و قمر نشان سعود شدن بهار قوی شد بر دفع کردن عقده بهار و اگر
قمر اندر تبدا عقده سعود باشد منصرف از سعدان یا از کوکب مقبول دلیل کند بر آسانی بحران و اگر قمر یا
با صاحب طالع اندر تبدا عقده باشد اندر ربع منقلب باشد یا جبین و سعود باشد یا منصرف از سعدان
یا از کوکب مقبول دلیل کند بر بسیاری بحران و چون نحس طبیعت و خوی و طبیعت چون بر روز بحران
شد بنگر قمر بکدام کوکب اتصال دارد اگر بکوکب سعد اتصال کند بحران باشد و قیام بود و اگر بکوکب
نحس اتصال کند اندر عقده بهار زیاده شود و بحران تمام باشد و نجات باشد منقلب کند و اگر سعد
و نحس اتصال کنند هر کدام قوی تر حکم از آن کن و اگر اندر آن ربع که قمر باشد و اگر اتصال در ربع
باشد بحران از خبر شد که ربع منسوب بود و اگر از فراز اتصال نحس شد بحران از خبر شد که نحس
دلالت کند و قوی ترین اتصال مقارنه باشد بطول و عرض بنگر بموضع قمر بر روز اول و روز سیم
و روز پنجم و روز هفتم و روز نهم و روز چهارم روز و روز هشتم و روز بیست یکم و روز بیست چهارم
و روز بیست هشتم چون بدین روزها بشعاع یا بجهد سعدان رسد بحران مبارک باشد و رحمت و عافیت
آشکارا و بسیار بدید آید و چون بشعاع یا بجهد نحسان رسد بحران نامبارک باشد و دشوار و سخت

وشنده زیاده شود بیمار بسیار بیمار شود اگر ابتدا علت با وقوف زهره در برج مریخ قمر زیاده کند و بیمار چهل درجه
بروز نهم رسد و چون نصف درجه زیاده کند بروز چهارم رسد اندر تسدیس اسد و چون نود درجه
زیاده کند بروز هشتم رسد اندر تربیع اسد و چون صد و بیست درجه زیاده کند بروز دهم رسد
اندر تثلیث اسد و چون صد و هشتاد درجه زیاده کند بروز دوازدهم رسد اندر مقابله جای شمس
که باول علت بود و تا بوقت سؤال و چون دویست و چهل درجه زیاده کند بروز نوزدهم رسد اندر
تثلیث اسد و چون دویست و هشتاد درجه زیاده کند بروز بیستم رسد اندر تربیع اسد و چون سیصد
درجه زیاده کند بروز بیست و چهارم رسد اندر تسدیس اسد و چون سیصد و نصف درجه زیاده کند بروز بیست
هشتم رسد همه بدان جایگاه که ابتدا علت بود یا ابتدا سؤال سائل این سؤال که اگر کردم نیک یا بد
دارد هرگاه که قمر بدین موضع بود که کوکب نحس رسد بیمار را خطر و آفت و بیم و دشواری باشد خاصه که بدین
موضع عقده کسوف یا بدرجه احتراق رسد بجهت و خطر باشد و چون سعد نظر نکند تباه باشد و چون
بدین موضع قمر بسعد رسد راحت و سلامت و شادی از نحسی و بحران باشد و چون روز قمر با زحل باشد
متصل و اگر وقت بحران روز باشد زیان نکند خاصه که ابتدا علت روز باشد و اگر بروز باشد وقت بحران
شب باشد زیان نکند خاصه ترک علت شب ابتدا کرده باشد و اگر ابتدا علت بروز بود و مریخ بدین موضع
شخص نیز کند تب گرم و خون رفتن یا مرگ فجأة و چون سعد شایع نکند تباه شود و اگر ابتدا علت
شب بود باشد و زحل بدین موضع باشد شخص نیز باشد اربروز و خشکی و مالیخولیا و آنچه بدین ماند و چون
سعد نظر نکند راحت باشد و چون سعد نحس هر دو بدین موضع بود باشد یا ناظر باشد هر کدام
قوی تر باشد حکم بر وی کن و اگر قمر را بروز بیمار را بنور یا بد و یا شمس یا بمریخ بود و چون قمر بمریخ بسر این
موضع رسد یا بمقابله باشد و هم مرگ باشد و چون بمریخ یا بمقابله باشد و زاید النور باشد بر زحل ناظر باشد
از آن بیمار بجهت یابد و بهتر شود و اگر اندر ابتدا بیمار قمر ناقص النور باشد یا ناقص العدد بر زحل ناظر باشد
چیزی نزد کند جز زیان که بیمار باشد و اگر اندر ابتدا بیمار قمر شمس باشد یا ماه چون قمر بمریخ بسر این
و رسد و اگر سعد شایع نکند بجهت یابد و اگر نحس شایع نکند مرگ باشد و قمر بمریخ از معوقه که
شفای این بیمار از این مستعلی بجهت یابد اگر خداوند طالع یا قمر را و مشتری بمقبول همی طبیب
شفای بیمار باشد و مقابله و مربع نکند و اگر سعد شنده کوکب دیگر باشد شفای بیمار از آن بجهت

باشد

باشد که بدان کوکب منسوب است و اگر صاحب طالع و صاحب هفتم مقبول باشد آن طبیب بر بیمار مشفق و مهربان
باشد و اندر کار بیمار صلاح او محبوب باشد و اگر صاحب طالع و صاحب هفتم مقبول نکند بیمار طبیب را
دوست دارد و نه دشمن و بیکدیگر مقبول باشند میان بیمار و طبیب الفت و مصافاة باشد
و بیمار از زنده بکدیگر باشند و هر یکدیگر را نافع باشد و اگر صاحب هفتم منحوس باشد و مشرف باشد و مقبول
باشد طبیب اندر معالجه قوی باشد و مبارک دست باندک مایه علاج بیمار را دست شود و هر چه بخشد اهل صلاح
آرد اگر منفعت باشد طبیب سخت قوی باشد بدفع کردن علت بیمار علاج کند که بصلاح خواند آوردن
منحوس باشد یا قمر مقبول شوم دست و غلط کار و بدخو و بد طبع باشد و چون خواهد که صفت طبیعت و اخلاق
از برج هفتم و از صاحب هفتم و قمر بگیر صفت و قوت بجنگ چنانکه اندر باب فرزند کنم و اگر خواهد که
بدانی که دارو بیمار را منفعت کند یا نه بنگر صاحب طالع اگر وسط الهما را قبول کند یا اندر وسط الهما
مقبول بیمار دارو نیز نیک باشد و هر چه بخورد منفعت دهد و اگر قمر مقبول باشد دارو بر بنده باشد و هم منفعت
کند و اگر صاحب وسط الهما مر صاحب طالع را قبول نکند دارو مر بیمار را نافع نباشد و اگر چنین
باشد نافع نباشد و اگر رسد که دارو بچه طبع بچه مرتبه باشد بنگر صاحب وسط الهما که چه طبع دارد و چه مرتبه
و ناظر کیست و اگر تراج کوکب ناظر و اگر طبع و جوهر مریخ حکم کن ترکیب دارو و طبع و مرتبه را و صدر در احکام
بیمار سابد یا مولود از قول ابو معشر کوید بنگر صاحب طالع و قمر و صاحب هفتم اگر خداوند طالع
با قمر هر کدام قوی تر بود و یا اندر وتد بود یا بطالع ناظر و بود است اگر دلیل صاحب هفتم متصل باشد
یا اندر هفتم باشد یا صاحب هفتم اندر طالع باشد یا صاحب طالع ناظر باشد مولود بسیار بیمار باشد
و تباه تر آنجا باشد که دلیلان متصل باشند بیکدیگر و اندر وتد باشند یا اندر مریخ ثابت آنجا دلیل کند
بر بیماری دارد و اگر بیمار رسد از یکدیگر ساقط باشند و کوکبی باشد که قرانیان بیکدیگر نقل کنند یا رد کنند
یا جمع کنند مولود یا سائل در راست باشد بر یکدیگر و اگر صاحب طالع صاحب سادس متصل بود
و صاحب سادس ناظر سعد باشد یا سعد بود دلیل کند بر سلامت و چون از بیمار و در زهره راحت
یا شفی آشنا و درمان از آنجا بدست آورد و اگر صاحب هفتم ناظر نحس باشد یا متصل و خاصه که قمر با صاحب
هفتم آنجا خاطره بود پس اگر چنان بود که صاحب هفتم را صاحب طالع اتصال بود آن بر بود
خاصه که صاحب طالع ناظر نحس آن بود یا متصل بسان خاصه بر صاحب هفتم الخ هم بیمار

و بلا اگر باشد و هر چند نظر مستحق شود و هر که خداوند طالع و صاحب وتد باشد بود صاحب هفتم و هفتم و دلیل
کند بر مرگ بیمار مولود و سائل در دهند و قوت علت او در روز زیاده خطر شود و طبع علت را از
طبع آن مریخ توان دانستن که صاحب هفتم اندر وی باشد و نحست و آفت اگر موجود نگردد و یا صاحب
هفتم مستعلی طالع بود یا متصل او یا نقل کننده در میان آید که نحس بود نور صاحب هفتم را
بر گیرد و صاحب وسط و هم در آنجا هم اندران روز خلاف برآرد و علت موجود گردد و نکبت و بیماری زیاده
شود و این مسئول از تجار سرا راست و بهانی ترو مهم تر و سلاک تر دیگر آنجا باشد که نقل کننده باشد اندر
میان نور صاحب طالع و صاحب هفتم و صاحب سادس مستعلی باشد بر صاحب طالع و صاحب فنا را وقت
ایدر اجلی دهند از صاحب طالع و صاحب سادس نیک یاد دارای باب را اما اگر مریخ بر صورت دردم
باشد صاحب طالع را بلا و فساد و نکبت از مردمان جنس ایدر آنجا بود که چون صاحب این مریخ اندر مریخ
نشسته بود و صاحب طالع بود منحوس باشد و اگر این مریخ بر صورت ایام بود عارضه و مکروه نکبت از ایام
جنس آید آنجا بود که صاحب این مریخ اندر مریخ ایام بود و صاحب طالع نور منحوس بود و اما بیماری
اندرین جو میان که نمود از آن بود که صاحب این مریخ بر عرض که طبعش نیک باشد آن مریخ طبع و بنه
و صاحب طالع نور منحوس بود آنجا دلیل بیماری کنند و الله اعلم و قصد در معرفه آنکه فلان بیمار است
اگر پرسد که فلان کس بیمار است یا نه این مسئول عنه بسائل منسوب باشد چون برادر یا پدر یا فرزند فلان
نگرد و صاحب طالع یا قمر هر کدام از ایشان بوتد یا عاشر وتد باشد یا بطالع ناظر باشد و دلیل است اگر دلیل
اندر هفتم باشد یا صاحب سادس منحوس باشد یا متصل باشد یا اندر هبوط باشد یا اندر وبال یا اندر احتراق
مسئول عنه بیمار باشد و اگر چنان باشد بیمار نبود و اگر مسئول عنه منسوب باشد بسائل چون برادر یا پدر یا فرزند
بنگر بدان مریخ که بمسئول عنه منسوب است آن مریخ را طالع بود و صاحب هفتم از وی خانه بیماری باشد از وی حکم کن
چنانکه بر بیمار کردی و قصد در معرفه آنکه فلان عاقل است اگر پرسند که فلان عاقل است یا نه اندرین
مریخ کدام اندر است بنگر با صاحب طالع بکدام مریخ است و اندران مریخ که هست بنگر تا کدام اندر است
آن مریخ کرمی که بر آن اندام خالت یا علامت است بنگر اندر هفتم اگر اندر وی کوکب باشد یا نباشد مریخ هفتم
بکدام اندام منسوب است بدان اندام علامت باشد اگر مریخ با صاحب طالع اندران مریخ که باشد بود یا او بود
و علامت بر اول آن اندام باشد اگر بود و حکم باشد علامت بر میان آن اندام باشد و اگر بود هفتم

باشد

باشد علامت بر آخر آن اندام باشد و اگر صاحب سادس اندر فوق الارض باشد علامت سوی راست باشد
اگر تحت الارض بود علامت بر دست چپ باشد چون بنگر تفحص کن تو معلوم شود که علامت است یا خالی
یا جراحت و قصد در معرفه احوال بندگان که کسی رسد که بنده طلب میکنم بحرم تمام شود
یا نشود بنگر صاحب طالع و قمر را اندر سادس بود یا صاحب سادس متصل شود و یا صاحب
سادس اندر طالع باشد و یا کوکبی میان ایشان نقل زیاد کنند یا جمع کنند آن جمع طلب
تمام شود و اگر اتصال نبود بود باشد و اگر بود اندر بود بشود از وی و نحس بسر آید بنگر بنگر بهم کوکبان
و صاحب وی و بنظر بکدیگر و بنظر اوتاد طالع و دلیل کنند و از وی حکم کن چنانکه صفت
کردم از اتصال صاحب طالع با صاحب سادس و اگر بر سد از فنا و حرمت کردن از سادس و از
وی و از دهم و دلیل کند و از وی حکم کن چنانکه آنچه صفت بنده بنگر صاحب هفتم
و عطا بود اگر صاحب سادس متصل باشد یا زهره استهانت بود یا صاحب سادس عطا بود یا عطا
اندر وی شهادت بود غلبه یابد و دلیل کند بر آنکه بنده بنده باشد و اگر مریخ باشد یا مریخ را
اندر وی شهادت بود این بنده ترک باشد یا از جنس زنان باشد و اگر متصل باشد بنده از آن عراق باشد
و اگر شمس باشد بنده از قبله خراسان باشد و صد عراق و زنان باشد و اگر زهره باشد رومی باشد جنس
و اگر قمر باشد بنگر که مزاج بکدام کوکب دارد و از وی حکم کن اگر دلیل بنده اندر مریخ خوش باشد بنده
خانه زاد باشد و اگر اندر مریخ غریب باشد بنده غریب باشد و اگر دلیل بنده مسعود باشد یا اندر شرف این
بنده مبارک بود و موصوف باشد اندر بنده که ولت رسد اگر اندر هبوط بود یا منحوس آن بنده
مجهول باشد و شوم باشد و اگر دلیل بنده اندر وتد باشد و دلیل خداوند اندر وتد آن باشد خداوند بنده
زیر دست بنده باشد و اگر هر دو اندر وتد باشند بنده با خواجه برابر کنند و اگر هر دو از وی جمع باشد زیر دست
باشند اگر دلیل بنده مربع یا مقابله دلیل خداوند باشد این بنده با خداوند خوش صحبت کند و حکمی اگر دلیل
بنده اندر هفتم باشد و اگر دلیل متصل باشد یا صاحب هفتم یا صاحب وتد هفتم و یا بدان کوکبی که اندرین
دو جایگاه باشد این بنده رستگاری یابد بر دست خداوند خویش و اگر اندر مریخ هفتم کوکب سعد باشد و دلیل
کند بر رستگاری بنده و اگر دلیل بنده صاحب هفتم یا صاحب هفتم بود بنده ناظر متصل شود یا اندر مریخ هفتم
باشد یا صاحب هفتم اندر سادس این همه دلیل کنند بر آنکه بنده را مال یا عرض جمع کردن باشد و اگر دلیل

بنده منحوس بر خلق شد این بنده مختار و غدار باشد یا گرز یا بار و اگر مشتری مسعود شد ایمنی و نافع باشد و اگر مریخ
منحوس شد زرد و گرز یا رو مقتول باشد و اگر آفتاب مسعود شد هلاکت و بر باشد و مخاطر ما که کار
کنند و اگر منحوس شد گردن کش و بد خو و بد کردار باشد و اگر زهره مسعود شد نیکو خو و نیکو طبع و فرمان
بردار باشد و اگر عطارد منحوس شد طرار و کتاب باشد و اگر مریخ ناظر شد زرد و غمناک و گریزان باشد و اگر
عطارد مسعود شد بنده رود خداوند را نیکو و حرف باشد و اگر قمر منحوس شد گریزان باشد و دیوانه و اگر مسعود
شد سبکبار و سبک کار و کار خصوصا روم اگر بنده بر سبکبار طالع و صاحب طالع و قمر که این دلیل
بنده است چون با شمس شد و سطها و صاحبش و شمس دلیل خداوند است اگر دلیل طالع منصرف شد از
صاحب وسطها یا از شمس یا از کوکب منحوس و دیگر هیچ کوکب متصل نشود و دلیل کند که این بنده از آزاد
شود و آزاد در یابد و اگر جزا این شد آزاد در نیابد و اگر دلیل طالع از صاحب وسطها یا از آفتاب منصرف
شود و بکوکب دیگر متصل شود این بنده از دست این خداوند بیرون آید و بدست خداوند دیگر افتد و اگر دلیل
طالع یا دلیل خداوند متصل شد با کوکبی میان ایشان نور نقل کننده باشد یا بر دکننده یا جمع کننده
این بنده هرگز از دست این خداوند بیرون نشود و از بندگی نرهد و اگر دلیل بنده و صاحب وسطها
یا با آفتاب یا بکوکبی که امر وسطها بدو متعلق باشد مسعود یا اتصال موده باشد این بنده از خداوند شاد در
بندد و نیکو شد و خداوند بر وی رحم و مهربان باشد و میان یکدیگر موافقت بود و اگر غیر مقبول باشد منحوس بود
یا اتصال از عداوت بود میان ایشان عداوت بود و هرگز بنده از خداوند شاد نباشد و خداوند بر وی
نامهربان و بد کننده باشد اگر دلیل بنده از دلیل خداوند مقبول بود و خداوند از دلیل بنده غیر مقبول
بنده از خداوند شاد باشد و خداوند بر وی مهربان باشد و هیچ شادی و نفع نبیند و اگر دلیل بنده و دلیل
که بنده خویش از آن طلب یا بنده اگر برسد طالع و صاحب طالع و دلیل خداوند است و کارش و دلیل بنده
اگر دلیل بنده از دلیل خداوند منصرف شد و هیچ کوکب متصل نشود این بنده از خداوند شاد آزاد بنده و اگر
دلیل بنده بخداوند برج خویش متصل شد آزاد در نیابد خاصه که اندر وقت نشد و هیچ کوکب متصل نشد و هر
این باشد آزاد در نیابد و این باب بچون باب اول است هم بر آن صفت حکم کن و اگر دلیل بنده آفتاب
بود و منشور این بنده آزاد بود یا آزاد در عمر کند و اگر دلیل بنده ساقط بود یا راجع این بنده ضعیف بود
یا منحوس اگر ماه اندر سادس بود یا دلیل بنده ماه باشد این بنده فرو خلق را بنده خدمت آزاد

واگر دلیل بنده اندر وتد بود این بنده فرو خلق شود و از وتد زایل شود و این بنده ناصح باشد بر خداوند خویش تا بنده
قوه مریخ و اگر مریخ مشغول باشد بنده مشغول کار و اگر مریخ سادس و حبس باشد و زهره و عطارد را اندر وتد باشد
باشد بندگان بسیار باشند از نر و ماده قصد سیم در معرفه آنکه این بنده از خداوند خود بیرون آید
اگر بنده که از دست این خداوند بیرون آمد یا نه و چون بیرون آمدن باشد بدست چند خداوند
رسد طالع و صاحب طالع و قمر دلیل بنده است زیرا که سایل بنده است و وسطها و صاحبش و آفتاب دلیل
خداوند و یا دهم و صاحبش دلیل خداوند دویم است و از دهم و صاحبش دلیل خداوند سیم است و اگر شمس
طالع و خانه دویم و سیم خداوند هستند که از پس یکدیگر شدند بدانکه کسی که اتصال قبول بود از آن خداوند
شادی و نیکو شد و اگر صاحب طالع از صاحب وسطها یا از آفتاب منصرف شود و بصاحب سیم رود و اتصال
کند از این خداوند بخداوند دیگر رسد اگر صاحب طالع اندر وتد باشد و بکوکبی قاطع متصل نشود از دست این خداوند
بیرون نیاید و اگر بکوکبی متصل شود و از آن یکی سیم دلیل کند که بیرون آمدن از دست این خداوند و اگر صاحب
این برجها متصل شود و بیرون آمدن باشد و اگر صاحب طالع منحوس شد از تربیع یا مقابله و مقارنه یا اندر
احتراق باشد این بنده پیش از آنکه از دست این خداوند بیرون آید بمرد و اگر صاحب وسطها از آفتاب منصرف
شود بصاحب چهارم و از آن متصل شود و از ملک این خداوند بیرون آید بخداوند دیگر رسد و اگر از صاحب سیم
منصرف شود بصاحب دهم متصل شود از دست خداوند دویم بیرون آید بخداوند سیم رسد و بنگر که قمر با صاحب
طالع اندر آن برج که هست بکدام کوکب اتصال کند بعد هر اتصال مخداوند باشد بهر اتصال که موده باشد آنکه موقف
و بهر اتصال که مخالف باشد آنکه عداوت و تباهی شود و هر چه صالحات و قبول باشد آنکه خیر و نیکو باشد و منحوس و بدی
که قبول نبود و منحوس باشد آنکه شر و تباهی و مضرت باشد قصد چهارم در معرفه آنکه رسد بنده فرو خلق و بنده
بنده من فرو خلق شود یا نه اگر برسد طالع و صاحبش دلیل خداوند است و کارش و صاحب چهارم دلیل بنده
و آنکه دلیل که بکار و برج هست و صاحب برج و خداوند که از پس من باشد سیم و صاحبش و آنچه که دوازده خانه اگر
قمر با صاحب سادس از صاحب طالع منصرف شود و بصاحب برج متصل باشد برج برج باشد این بنده فرو خلق
شود و بخداوند دیگر رسد و اگر بعد از قمر با صاحب برج برج منصرف شود و اندر سیم آید با صاحب
سیم متصل شود از دست آن خداوند بیرون آید بخداوند سیم رسد و اگر هیچ کوکب اتصال نبود و انصراف
نبود الا اتصال با صاحب طالع بود یا اندر وتد بود و خداوند اسیر باشد از دست این خداوند بیرون نشود

بنده با صاحب قبول انظر موده دلیل نیکوئی و سعادت و موافقت باشد و هر دلیل که غیر مقبول بود منحوس یا بنظر تربیع
و مقابله دلیل عداوت و تباهی و زیان باشد این حکم خواهی صاحب طالع بود خواهی دلیل بنده هر کدام
دلیل که منحوس بود تباهی آن کس را باشد قصد پنجم در معرفه آنکه برسد بنده مر خداوند دیگر بنده رسد که مر
چه خداوند بود و اگر بنده برسد که مر چند خداوند بود و چند دیگر باشد بنگر که خداوند طالع یا قمر اندر
کدام برج است و اندر آن برج از چند کوکب متصرف است بدو و هر یک کوکب خداوند بود باشد و بنگر که چند کوکب
متصل شد بدو هر یک کوکب اتصال خداوند باشد اما بدانکه خداوند هستم و وفا نیم دلیل خداوندان
گذشته اند و سطها و صاحبش خداوند نفس آن خداوند است که با وی است و با او هستم و خداوند نفس گذشته بود
که بود از پس خواهد بود اگر خداوند طالع با قمر از خداوند نیم از مقارنه منصرف شود و با آن یکی خداوند
گذشته باشد مگر از آن نفس باشد منصرف شد خداوند بود اگر برج و حسین باشد نفس بود و اگر حسین باشد
بود انصراف چهار بود و اگر مثلث بود سه بود و اگر حسین باشد نفس بود و اگر حکم کن اتصال صاحب چهارم
بخداوند این که بخواهند بود و اگر سائل خداوند باشد که چند بنده بود است و چند بنده دیگر خواهد بود
تا من و سایع و خداوندان نشان بندگان حاضر اند و سادس و حبس آن بنده است که با وی است و چهارم
و خداوند نفس دلیل بنده باشد که بخواهند بود از پس بنگر اگر صاحب طالع از صاحب چهارم منصرف شود
از مقابله یا تسدیس یا تربیع یا مقارنه یا تثلیث بود همی آن حکم کن که بر تو گفتیم و اگر اتصال صاحب طالع یا انصراف
از صاحب سادس باشد این بنده باشد که دلیل کند و اگر اتصال صاحب چهارم بود مقارنه یا تربیع یا مقابله
یا تسدیس یا تثلیث جایگاه و حبس کند حکم کن چندان باشد بنده قصد پنجم در معرفه آنکه برسد بنده
اگر بنده برسد بنگر صاحب طالع اگر اندر آن برج که هست مقبول بود یا مسعود یا بنظر سعدان بود یا اندر تربیع خویش
بود این جایگاه و این خداوند که با وی است آن مرد که بخواهد بود هر باشد و اگر صاحب سابع مقبول باشد
یا مسعود باشد خداوند دیگر بنده با جایگاه دیگر یا مرد دیگر و مرا موافق تر و بهتر باشد و باز بنگر اگر قمر با آن کوکب متصرف
باشد مقبول باشد خداوند اول یا جایگاه مرد اول بهتر باشد و اگر با آن کوکب مقبول باشد که قمر با وی متصل است خداوند
دویم و یا جایگاه دویم با مرد دویم بهتر باشد و بنگر تا در آن دلیل بنگر بنگر صاحب طالع اگر اندر آن برج که هست
مقبول بود آن خداوند یا جایگاه مرد اول بهتر باشد و اگر اندر برج دویم مقبول باشد یا مسعود دویم بهتر باشد و همچنین

حکم کن بتصال قمر با صاحب طالع یا اتصال اول خداوند اول و جایگاه اول را و با اتصال دویم خداوند دویم و جایگاه دیگر را
هر کدام اتصال موافق تر مقبول تر آن خداوند آن خداوند بهتر باشد و همچنین حکم کن هر کدام را اندر موافقت نیکو باشد که اندر
وی باشد و موافقت نیکو که بخواهد آمدن و همچنین حکم کن اندر هر کار که اندر وی باشد یا کاری که کنند
یا تحویل کنند از منزل بمنزل و سیر کنند و از کاری بکاری و از زمین بزمین و همچنین اگر برسد که از دو و چند
کدام بهتر و نیکو تر حکم کن و اما علم قصد سیم در معرفه حال محبوس یا بنده که خداوند نفس باز داشته
چون برسد از اسیر یا از استوار کرده بخشیم سلطان یا بنده را که خداوند نفس خشم گرفته باشد و استوار کرده
باشند بنگر تا بعد و عطارد که سعادت ایشان اندر برجهای مغیب دلیل کنند بر خلاص و رجعت یافتن و هر وقت که
عطارد مسعود باشد دلیل کند بر خلاص یافتن بر خاصه و اگر ابتدا اسیر استوار کردن مشتری اندر طالع باشد یا
یا با قمر بود یا بقمر ناظر باشد دلیل کند بر برکات و رحمت و زهره خلاص و اگر زهره با قمر باشد یا اندر طالع
و عطارد با مشتری و قمر ناظر باشد یا بهر دو یا بقمر باشد دلیل کند بر خلاص و نجات و نیکوئی خلاص از آن و
و هر وقت که قمر با یکی از سعدان متصل شد دلیل کند بر خلاص و همچنین اگر سعدان کدخداوند برج قمر ناظر
باشند و اگر خداوند خانه قمر بود ناظر باشد و هر از نسب آن باشد که استوار کرده باشند و خشنودی و شادی بود استوار
کردن و اگر آن سعد که قمر را قبول کند محمد باشد اندر جنوب بخلاص رسد باشد و اگر صاعد باشد اندر شمال
خلاص باشد و لیکن دیرتر و اگر صاعد باشد اندر جنوب یا ما بط باشد اندر شمال دلیل کند بر خلاص یافتن میان
دیر و زود و اگر قمر بسعد متصل شد و صاحب طالع اندر احتراق باشد و قمر اندر خانه حمام بود پس خلاص
یابد و لیکن کمتر زند یا بند کی یابد و بکار بمیرد و اگر کجا بر زحل متصل برج باشد پس از آنکه رجعت یابد کشتی یا خورد
از جوی برج اندر آن علت بمیرد و اگر قمر مجتمع بنحس شد و عطارد بود نیز با وی باشد اندر بند و اسیر بمیرد و اگر
نحس با قمر و زهره باشد نجات یابد پس از آنکه حرب و زخم و عذاب رسیده باشد و اگر قمر منصرف شد
از سعدی و متصل شد بنحس دلیل کند بر ضعیف دل و شوری خلاص و نجات و اگر منصرف شد از نحس و متصل
باشد بسعدان استوار کرده و اسیر باشد خلاص یابد یا بگریزد و اگر بسعدی متصل شود و با نحس پس از آنکه رجعت
یابد باز گشته بود و اگر بنحس متصل شود و با سعدی دلیل کند بر خلاص یافتن پس از آن امید و همچنین حکم
کن صاحب طالع از انصراف و اتصال دار سعدان و نحسان اگر قمر متصل شد و بنگر که اندر کدام برج است انتفاع که
استوار باحتراق تمام رسیده باشد خلاص امید شود از منتقب شد و اگر از درجه احتراق گذشته باشد پس آن

تر باشد و اگر آن کوکب نحس باشد آسان تر زیرا که اشراق همه از سر نحس کند و بهتر آن باشد که صاحب طالع
و صاحب قمر متحد باشد بناصیت سنبله از وسط السما یا چهارم و بخت الاراضی یا در فلک چون قمر بر مربع
ناظر باشد از تربیع یا مقابله و قمر اندر وتد باشد ای موثق نوشی را بلا و شده رسد و گریز و اگر نظر
موقوف باشد و دیر ایستاده ماند و بخلاف رضی بیش بر دیر و گر نباشد از مربع گرانتر و سخت تر انگاه بود که
قمر زاید بود و اگر قمر مجتمع نحس باشد اندر تحت الارض اندر خانه چهارم بمحاق باشد اندر آن نحس بمرد
و اگر صاحب مربع قمر بقمر ناظر باشد آسان باشد و اگر ناظر نباشد و متحد نباشد و اگر عطارد بمقارنه نحس باشد
و مربع بود ناظر و بیش کند که این موثق را مرجت و زخم چوب و سرخی و سنگی رسد و اگر رضی باشد یا قمر
بیش و اندر شور و خلاص و بیش و اگر عطارد و رضی و مربع با قمر نشیند یا بمقابله ناظر باشند و بیش مرگ باشند اندر
بیش و اندر شور خلاص و بیش و اگر عطارد و رضی و مربع با قمر نشیند یا بمقابله ناظر باشند و بیش مرگ باشند اندر
نحس و بخلاف و دلالت صاحب طالع و طالع اندر بیدا باز رسی و استوار گردن تا وقت سوال حکم کن قول
و زود نحس اندر سیر و باز رسی کو مرا اندر بیدا اسیر رضی قول و استوار گردن قمر ناقص المنور باشد یا اندر
بیرون آمدن باشد از تحت الشعاع و بیش کند زود و بیش و خلاص و اگر قمر بزهره متصل شد و زهره اندر
تحت الشعاع باشد و بیش شود یا بعد از آن بخشندش و اگر قمر بعطارد متصل شد و عطارد مقهور باشد و بیش
کند بر ریاش یا فنی از شدن و زندان و اگر قمر اندر ناحیه جنوب باشد بعطارد و زهره و بیش کند و از قصور
ریاش یا فنی و اگر رضی مشتری بقمر ناظر باشند از سنبله و بیش لهی باشد بدیدن و بعد از آن بستانش فنا و نیکو
یا بد و اگر قمر متحد شفع باشد بقمر زد از وسط السما یا چهارم یا چهارم و مربع بود ناظر باشد و مربع بزاندر آن ناحیه
نشیند این موثق را خود رجعت یا بدزنده یا بده و اگر قمر اندر چهارم باشد یا وسط السما اندر بیند صاعد
و مربع و مشتری بود ناظر باشد از تثلیث یا تربیع و بیش کند بر خلاص یا فنی از بلیه سرعت سر خداوند آن یا این
اندر دست و اگر قمر اندر حمل یا میزان باشد و بیش کند بر خلاص یا فنی از بلیه سرعت سر خداوند آن یا این
جوزا و اندر حبس شفاء و باز گردان بستانش و اگر اندر ثور باشد و اگر از ناحیه ملک باز گشته باشد و بیش
و از گناه رهایش یابد و اگر اندر جوزا باشد اگر دو سه روز خلاص نیابد اندر آن حبس بمرد و بهر چیز که حبس
چون قمر اندر آن بود چون رهایش نیابد چون قمر از آن برج بیرون آید سخت دیر بماند و تباه انگاه
شود و اندر خانه خاص مشتری بقمر ناظر باشد و اما خانه عطارد و بیش کند بر خلاص قمر اندر حبس از بلیه
سرعت نشان حال و اگر قمر اندر سرطان باشد دیر بماند در حبس نیز اگر موافقت قمر را و بیش و بر

و بقارنه و اگر اندر اسد باشد دیر بماند و آن از جهت مردی بزرگ بشریف قبیله باشد و اگر شمس بقمر ناظر باشد مردی
بزرگش حبس کرده بود و اگر قمر اندر سنبله باشد کار در میان دیر روز خلاص یابد و بخلاص ایشان بود و اگر اندر
عقرب باشد دیر تر ماند و از خلاص یابد و بخلاص یابد و بجا بیت و بیش کند بر دیر حبس و دراز روزگار
و تباه تر خانه ناخلص باشد و اگر قمر اندر قوس باشد و بیش کند بر دراز حبس و دیر ماندن و اگر اندر جدی
باشد و بیش کند بر پایش بعد از دیر بر طرف زیرا که خانه رصد است و بیش کند بر دیر و بیش کند بر رنج و شده
و بیاری و از دشمنان بر دیر بر دیر ماندن زیرا که این خانه و باب قرابت و اگر اندر دلو باشد یا اندر
حوت و بیش کند که بر پا داری و شتاب حبس یا مرگ و تباه تر و لوحات و بیش شود در دراز بود و از جهت
مردی صاحب قبیله باشد و سبب وثاق از صاحب منفعت و از موضع و زبان و آتش و از خاص قطره
و قصاص و از جایگاه و از دو خانه نیک فصل سیزدهم در معرفه آنکه چه چیز سحر است اگر رسد بنگر خانه چهارم
و سیم و ششم و هشتم و دوازدهم اگر یکی از این اندر این موضع باشد و بخلاف متصل شد خاصه که بعطارد و زحل
یا ذنب مسئول عنه مسحور باشد و اگر بزین باشد بنگر صاحب ساعت اگر اندر این موضع باشد بخلاف متصل
باشد یا ذنب باشد یا اندر عقرب آخر و بیش کند که مسحور باشد یا بود که زهره داده باشند اندر آخر عقرب
و اگر صاحب ساعت چنین باشد بنگر صاحب سیم ساعت روز و بیش کند چنانکه از دیگران یاد کردیم فصل سیزدهم
در معرفه آنکه سحر و فسق است بنگر خانه چهارم از طالع اگر زحل اندر او باشد یا بمقابله ناظر باشد آن سحر
و فسق باشد و اگر مریخ باشد یا بتربیع یا بمقابله بود ناظر باشد پس دارو و بخور بنده باشد یا بطعام یا شراب
اندر داده باشند و اگر زهره یا مشتری اندر چهارم باشد یا از تربیع و مقابله ناظر باشد این سحر بخانه یا بر دفن
جالیده باشد و اگر شمس باشد یا عطارد مشارک کرده باشد قول مصنف این کتاب گوید بنگر صاحب
طالع و قمر و صاحب ساعت هر کدام از ایشان قوی تر باشد و قدیم بطالع ناظر بود و در بیش است
اگر و بیش اندر روز و در دهم باشد یا باز نیست باشد و عطارد بود ناظر عطارد بود و فرض
بود ناظر ای ساعل مسحور باشد و آن کوکب طالع را مسحور کند و در بیش سحر باشد اگر آن کوکب
در برج منقلب باشد سحر بیرون و گرده باشد و اگر برج ثابت باشد هم طعام و شراب زاده باشند و هم
برش و جالیده باشد و اگر برج ثابت بر زمین های پنهان کرده باشند اگر در بیش نحس مصرح شده باشد
آن سحر بر زمین پنهان کرده باشند و اگر برج بیز و بیش کند که بر کدام جایگاه بیش کند و اگر بمریخ منحوس

یا ناظر اندر میراث و طعام داده بود و اگر نحس منحوس باشد یا ناظر آن سحر با فسون و طلسم و عمل کرده باشند بود و اگر
باشد بعقد و طلسم و احتیال و فسون کرده باشد و اندر کدام برج که باشد بنگر که آن برج بکدام جایگاه و موضع
منسوب است بدان جایگاه کس اگر خواهی بدانی که سحر مرده است یا زن بنگر بصاحب برج که کوکب
منحوس که بیش سحر است اگر اندر برج و زنان باشد مرد بود و اگر اندر برج ماده بود زن بود قول دیگر بنگر اگر
اندر هفتم نحس باشد آن سحر است باشد آن کوکب نحس بیش سحر است و خداوند خانه و بیش و بیش
و از این حکم کن چنانکه صف کردیم و هر نحس که بر طالع یا بر صاحب طالع مستعلی باشد آن بیش
سحر است و صاحب برج و بیش سحر است و اگر اندر این بیش لهی بکشیم و بیش کند نحس که اندر
او زنده خوش باشد مسحور باشد و اگر کرده باشند بر روی کار کرده باشد و نیکو کشیم انگاه درست آید که حضرت تیر از جهت
سحر بود باشد فصل سیزدهم اندر معرفه آنکه مسحور بهتر شود یا نه بهتر شود یا نه بنگر اگر صاحب طالع اتصال
بسعدی کند و مقبول بود باشد سیم بسعد که بسعدان از طالع یا بصاحب طالع ناظر باشند بهتر شود و اگر
و اگر قمر این بود بهتر شود قول مصنف گوید و بیش بنگر کوکب منصرف عنه القمر و بیش عطارد و با برج
باز نشد و اگر مشتری یا شمس باز نه بود و اگر زهره منصرف باشد مسحور باشد و اگر از راس منصرف
باشد بفسون و نعوذ و طلسم بود و صف و حیله ساحران صاحب برج قرابت باز صاحب برج
طالع باز صاحب برج آن کوکب قمر از وی منصرف است و هر که بطالع یا بصاحب بقمر تربیع یا مقابله
یا مقارنه ناظر باشد از نظر نکوه و بیش ساحر و درست هر کجا که کوکب منصرف عنه القمر آنجا بود سحر آنجا
نیارده باشد اگر برج آبی یا آتشی یا خاکی بود آن موضع منسوب است بجایگاه اندر چهارم
یاد کردیم اندر صف خانه و اندر صف و جایگاه سحر همان است که از دیگر بیش یاد کردیم
تمام فصل چهاردهم در احکام خداوند ششم اندر دوازدهم خانه بنگر اول خداوند ششم
طالع باشد مولود را غم و اندوه باشد از قبل حیوان و بنده و بیماری رسد بر طبع صاحب ششم
خاصه مشتری یا غیر مقبول بود علت و آفت و بیماری و دردمندی بسیار بود خاصه که این
برج مخالف طبع صاحب برج ششم بود و صاحب طالع بدو حال بود یا اندر جای
ضعیف بتربیع و مقابله و مقارنه صاحب ششم بود و اگر نیز و حیلی کمتر بود و هر صاحب
ششم اندر هر چهار مولود بطلب و علاج کار اندر دست کند و منفعت وی بیشتر از وی بود

و کسب او از کار هر شوم دارد و اگر این برج از خانه یا آواز بود و صاحب طالع بدو فاسد بود
مولود بکوشش گران بود یا افتش رسد و اگر مشتری یا عطارد خاصه اندر برج ثابت بود و ناظر بود
بر صف پس اگر برج مستور بود و صاحب طالع بدو فاسد بود و ماه و آفتاب نرصف رسد بود یا
یا صاحب چهارم و دوازدهم زیر نور آفتاب بود یا ماه و بیش کند که مولود بچشم تاریک
شود یا بچشم آفت رسد خاصه اگر صاحب طالع اندر بیش ساقط بود و اگر اندر مسئله بیمار
بود هر چند بخورد بیمار شود و سیم صاحب دوازدهم اندر سیم بود مولود را از زیت و کتف مانند
بود و یا بدو آفت رسد و از سیمان برادر و خواهر کسی مبتلا شود یا عیب کسی شود و سخن عیب معیوب
شود یا بنده کسی گردد و از زنان غم خورد و از مشتری و بره او را بهتر کمر بود چهارم صاحب
سادس اندر چهارم بود مولود اندر پدرش شاد شود و پدرش بیمار کند که بیمار بنده کان
ماند و مولود بدسر و بدسگال بود و نیکو کار و بد باشد و اگر اندر و نیکو حال بود از مشتری
و بره و روز بیند بود و اگر بد حال بود و بیش کند بر معیوب یا دارد و بدرود و بر مانند علت
از نسب دارد و هشتم صاحب دوازدهم اندر هشتم مولود کم فرزند بود و بچه بود آفت و کرند
رسدش و مادرش و بیمار ناک بود و عمل اندر و بود و اگر اندر این خانه نظر دارد و اندر و نیکو حال
بود و صاحب طالع مقبول بود مولود را بنده بود که بفرزند دارد و پدرش و فرزندان بندگان روزی بیند
بود نهم و صاحب نهم اندر ششم مولود بی دولت بود از علتها یا کرده مگر که صاحب طالع بد و
و منحوس که از یا بیماری بنالد و بیماری رسد رسدش هفتم صاحب ششم اندر هفتم مولود را از بندگان
بیم بود که بلا بیش آید از بیش مگر که صاحب طالع بدو بیش کند و اگر این برج بصورت بیایم
بود از مشتری و زحل و هر چه بدین برج منسوب است از جنس بیماری بود رسد و با بندگان بخورد کار زنان
کند یا زنان بخورد کار بندگان کنند و هر عزیزی که بکند بیمار شود و اگر این بصورت آمد مرد بود و سعد
ناظر او بود و بیش که از آزاد و از بهتر از بنده بود خاصه که صاحب ششم را اندر و نظر نبود و عزت
شود پس اگر نحس ناظر بود مولود بکار بندگان طریق تر از آزاد بود و مولود خداوند بندگان بود
خاصه که صاحب طالع با او مقبول بود و ناظر سعد با او بود بکلانی به و آفت رسد و اگر غیر مقبول بود منحوس
سادس را بیماری از سبب زنان افتاده باشد یا از سبب مخنث و نیز بود که با کنیزک تنگی و درد پس بیمار

پیکانکه کشند باشد و لیکن پیکان کشی کشند بر بدن و بیمار را زیان بیشتر رسد هشتم صاحب
ششم اندر هشتم مولود تن درست بود که بیمار گردد و چون بیمار گردد بمرگ نزدیک گردد خاصه که خداوند
طالع بد و منحوس باشد و بیمار گرفت رسد و اگر ماه نیز ناظر نحس باشد بیشتر و بدتر باشد و بمصیبت رسد
از بندگان و حیوان و بیمار و از زیان فرو تر بود نهم صاحب هشتم اندر نهم بود و مسعود بود بنظر صاحب
طالع مولود را بندگان بود که خداوند از وی خوشنود بود و بیمار سازد و هم علم باشد و از شاهان بیند و بهره
کار و ایمن باشد و مولود را سفر با سلامت بود علت و بیماری کم بود و اگر بود کم گزند بود و زود
عافیت یابد و اگر اندر منحوس باشد اندر سفر بیمار گردد و پیش تباه شود و حیوان و بنده اندر غربت هلاک
شود دهم صاحب هشتم اندر دهم بود مولود را از طلب و کار ها علاج بهره بود و پیش و لشکر از سلطان
هم بود خاصه که آفتاب او در مجاورت مشتری یا صاحب خانه دهم صاحب طالع را با صاحب طالع
صاحب خانه دهم را همیشه و هر کاری که کند همه تباه شود یا عیب بر آید و بیمار و بر هر کار اندام بود و شاهان
نیز که بندگان بدست سلطان باشند و اگر خداوند طالع اندر چهارم بود بمقابله او بود زیان خیزد و فرزندان
باشند بیمعنی اگر ماه اندر یازدهم بود و مریخ اندر ششم ماه نیز بر خوش مریخ بسیار دلیل کند که بر شکستگی
ان اندام و جنبند و اگر ماه اول مریخ باشد اول اندام بشکند و اگر میان مریخ باشد میان ان اندام
بشکند و اگر آخر مریخ باشد آخر ان اندام بشکند و اگر صاحب ششم اندر دهم مسعود بود بنظر صاحب
طالع مولود خداوند بندگان و خادمان بود و ایشان روزی بود خاصه که مریخ بر صورت ادم
باشد بر انصورت انکار که مولود کند پیشان یا زن کس شد و اسبان بود پیش و لشکر منازع او شوند
و گردن کش کنند و اگر انجمن باشد و مریخ بصورت بهایم بود از ستور روزی و لشکر هم از ستور یافت
و بکشد پیش یازدهم صاحب ششم اندر یازدهم بود مولود را اندر صنعت دارد و خیر بود و فرح
او را بهره بود از طبیبان بود از خداوندان علاج او را از کسان و فرشتگان پشتیبان بود و اگر اندر مسعود بود
از بندگان و خرید و فروخت او را بهره بود و از زن هم بهره بود و براو مشقتی و مهمانی نشیند و بکار ها
او اندر زیفت کار باشد و مولود با پیشان مسعود بود و اگر اندر منحوس باشد هیچ بنده بدست او نیاید
الا بیمار شود یا تباه شود و از کار او دشوار بر آید و دل دوستان بر او خوش نشود دوازدهم صاحب ششم
اندر دوازدهم بود مولود را از بنده و ستور او زیان کم باشد و اگر ستور و برده باشد از ایشان نیز سستی و فتر

برسد و مولود را همه دشمن ان بود که او را در جیب نیب نبود و از دزدان و دشمنان و حاسدان
بود بلا بر رسد و اگر اندر مسعود باشد دلیل کند بر بسیار حیوان و بنده باندازه حصه که صاحب طالع
بود و ناظر بود از قصاب مقبول و بهتر گروهی بندگان مردی عداوه و زنده بر وی بر زنند **فصل پنجم**
اندر معرفت که که چیستی کردن دارد و خوردن چنان باید که ماه بمیزان یا بعقرب یا حوت باشد و روا باشد
تیر اگر نحوس باشد یا بکبد یا بدلو و چنان باید که با طالع و تیر رسنده باشد ستاره با طالع و خداوند ان از تربیع
مریخ و یا مریخ اندر او تا باشد و نیک نگاه دارد تا خداوندان او تا منحوس نباشد یا محترق و قمر را با مشتری و زهره
ناظر کس و زهره و عطارد را یک کس از نحسها و یکی از سعدان اندر طالع کس و صاحب طالع بر تقیس که تا نیک
آید چون صغیر که خواهی کردن ماه اندر مریخ آتشی کن و چون سودا کم خواهی کردن ماه اندر مریخ باد کن و چون
بلغم کم خواهی کردن ماه اندر مریخ آب کن و بر چنان از اشیا بد خوردن خوراک و اسپنبوه و چون خواهی
که دارد و زر سوگار کنند ماه را اندر بر چنان که از بنیه بر سوخت و اگر شکم باد خواهی ماه اندر ثور کن
و مشتملات و مرتفعه کردن چون حقنه خواهی کردن ماه در میزان یا بدو تا عقرب متصل سعد زاید در ثور چنان کن
زدن چنان باید که ماه اندر ثور بود و در جوزا و سنبله و عدد بنود یا اندر حوت یا اندر طالع یا بجای یا اندر
شعاع شمس یا دل ماه یا با قمر ماه یا بعقده استقبال یا اندر اجتماع باشد هنوز از استقبال نگذشته مزاج این همه که
گفتیم در است و حذر کن که مریخ را اندر طالع کمتر یا ماه را مقارنه و تربیع و یا مقابله مریخ کنی و حذر کن که ماه
اندر بر جی باشد که ان مریخ دلیل اندام باشد که پیش و اس بنا باید رسانیدن و ماه اندر ثور بود بکردن اهن
نباید رسانیدن و ماه اندر ثور بود و بجنبی تا آخر بر چنان و حذر کن تا ماه اندر طالع نبود یا اندر هشتم و نه اندر
دویم که بدست آهنی رسانیدن باندام که چون چنان باشد چنان جماعت کردن چون جماعت کنی چنان
باید که ماه زاید النور مریخ و اندر مریخ مرد و ناظر بود بمریخ از نظر مودت و چنان باید که خداوند مریخ ماه بود و ناظر
بود و حذر کن که ماه اندر ثور و اندر اسد نبود و در وبال اندر مریخ ثابت یا تو جیدین خبر زند و اسد و اگر خواهی
که چون اندکی بیرون کنی ماه را تا قبل النور کن و حذر کن اندر زحل و عطارد ماه ناظر نباشد چنان که معالجه کردن چنان
که ماه را بنگر چنان و نیکو چنان کنی و خداوند ماه و خداوند طالع و اقتدار مسعود کنی و حذر کن که خداوند طالع
اندر ششم کنی و محترق کنی و از نحسان و رنج و ماه را و خداوند طالع بسعدان متصل کنی و طالع و ماه اندر بر چنان
متصل کنی تا زود علت کمتر شود و مریخ ثابت نباید که علت ثابت گیرد و تو جیدین بیاید که علت

یک شود و باز دیگر باره بیمار گردد **معالجه** چنان باید که ماه پاکیزه بنج و بسعدان متصل شود و حذر کن از نحسها
مریخ بطالع و بصاحب طالع و بماه و طالع و خداوند طالع را مسعود کنی و چنان را از طالع ساقط
کنی و چنان باید که هر علاجی که کنی ماه با طالع یا صاحب طالع یا اتصال صاحب طالع یا ماه اندران
بر چنان باشد که دلیل بیماری و درد چشم باشد تا هر علاجی کنی صواب باشد **معالجت** چنان باید که اندر چون
با اندر ثور یا اندر سرطان بنج ناقص النور بود و ناظر باشد بسعدی و بکوکبی متصل شود که ماه با ان کوکب صاعد
باشد و بفلک اوج یا اندر شمال یا اندر جنوب یا از چهارم باشد یا طالع یا وسط السما تا نیک باید آنها را
معالجه چنان باید که ماه زاید النور باشد و حذر کن که ماه اندر جوزا و حوت مکن و باید که اندر خانه زهره باشد
و باید که ماه و آفتاب و طالع مسعود باشد جوزا و عقرب و حوت بدست ان دیگر چنان همه نیک است
معالجت چنان باید که ماه اندر جوزا و قوس و حوت مکن و حذر کن از مریخ و قمر و اندر هشتم مریخ ثابت
مکن و باید که ماه و خداوند طالع مسعود بود و ماه با خداوند طالع را از خداوند هشتم یا از مریخ هشتم ساقط
کنی تا نیک آید چنان باید کردن که ماه کجا نه مریخ باشد و مریخ کجا ناظر و از زحل و بسعدان ناظر
کنی و سعدان را اندر او تا بر طالع کنی چنان باید که ماه را ساقط کنی از زهره و زحل و ماه اندر بر چنان
نشاید بجز عقرب و بعدد و حذر کن از خانه عطارد و زهره و زحل و نگاه کنی تا مقارنه این سه کوکب
باشد و ناظر سعدان کنی و سعدان اندر او تا بر طالع کنی و خداوند طالع را پاک کنی از نحسها و بخصوص
ماه را پاکیزه کنی از نحسها چنان باید که خداوند طالع را صاعد کنی و ماه را و خداوند بر چنان ماه را
اندر بر چنان شمال کنی و ناظر بسعدان و حذر کن تا ماه با زحل باشد و مریخ را از او تا ساقط کنی و از ناظر ماه
ساقط کنی و اندر برج میزان و عقرب نشاید اگر طالع یا ماه اندر بر چنان منقلب باشد بهتر باشد اما دارو
و مسهل خوردن چنان باید که چنان کنی بر دو وقت بصلاح آنرا اول چنان تبدار
دارو خوردن چنان یکوطبیب کنی و دوم وقت حالت عافیت بصلاح آنرا اگر دلیل تبدار و دلیل عافیت
هر دو موجود باشند دلیل کنند بر صلاح حال اندر هر دو وقت و اگر دلیل عافیت و دلیل تبدار هر دو منحوس باشند
پس دلیل کنند بر تباهی حال وقت دارو که قوله بیماری باشد و اگر دلیل تبدار بصلاح باشد و دلیل عافیت
منحوس باشد وقت دارو خوردن نیکو و سلامت باشد و بوقت سعدان و دلیل دارو اطلاق را تخفیف
شود و بیماری و علت دیگر تولد کنند و اگر دلیل تبدار منحوس باشد و دلیل عافیت مسعود باشد اندر وقت

دارو خوردن رنج و تعب و تباهی باشد و لیکن بوقت خوردن دارو صلاح دیگر باشد و پاک کنند اخلاط و بیماریها
بدرا چنان باید که ماه را و طالع پاکیزه کنی از نحسها و ناظر کنی بسعدان و سعدان را مستولی کنی
بر طالع و ماه و صاحب طالع و چنان باید که ماه و طالع اندر جوزا و سنبله و میزان و دلو بود و حذر کنی
ماه را بجدی و سرطان و عقرب و حوت و حذر کنی چنان باید که ماه و خداوند طالع ناظر بسعدان
باشد و سعدان مستولی کنی بر طالع و او تا بر طالع پاک کنی از نحسها و حذر کن تا ماه اندر بر چنان ساقط نباشد و نحس
نبود و اندر او تا بر کنی و متصرف از صاحب وسط السما و از آفتاب قمر را و صاحب طالع را و مریخ را
اندر هشتم کنی و نیکو چنان کنی و خداوند ماه و خداوند طالع و اقتدار مسعود کنی و حذر کن که خداوند طالع
اندر ششم کنی و محترق کنی و از نحسان و رنج و ماه را و خداوند طالع بسعدان متصل کنی و طالع و ماه اندر بر چنان
متصل کنی تا زود علت کمتر شود و مریخ ثابت نباید که علت ثابت گیرد و تو جیدین بیاید که علت

ستور هلاک شود و اگر برج زهره هلاک شود اگر ماده بود هلاک شود و هیچ برده و حیوان نشاید
خریدن و اگر بیمار باشد دیرتر شود و اگر شب که زهره و ماه و لیلا و بیمار و بهرام و اندیشه در وی نشین فرزند آمدن
و از بندگان نامبردار بود و از مرگ برادران غم خوردن و اگر برج خاک باشی بود از صفرا و سودا
و ماخولیا هم بود اگر ابر بود از قولنج و خام باد و سبز رنج بود و اگر برج آب بود از لغوه و فالج و سوش
و برج عشر برج بود بعد از آنکه ستوران هم بود و اگر مقبول باشد بهتر باشد و از زنی بگفتها کم بود بعد مشتری در برج
ششم مشتری از برج دلیل کند بر بی دارستی و عیب بیمار و آنچه ستور و برده منفعت و نیکو بود
آید و هر علاجی که کنند صواب باشد و اگر بنده خود نیکو خو بود و اگر مقبول شود بیمار دل و خفقان و درد
جگر و بیماریها خود پدید آید از طبقات مشتری عیادت کنند و مالش اندر کار ستور و بنده و معالجه بفصد کرده
کرده شود بود برج در بیست و ششم و مریخ در ششم دلیل کند بر بیماریها چون تب سخت و یرقان و درد
سر و بیماریها صفراوی آبله و حصبه و گزیدن و دبیل و هر جراحت و سوختگی و اسهال گردن و خون رفتن بینی
و خون شکم و مانند باد از قبیل برج و گوهر بیماری و باد و خاک و آتشی و از مرگ فی هیچ بود و از جمله ستور
و برده و حیوانات و سباع باک اش گزند رسد و بندگان نافرمانی کردن و از طلب حمار گریختن و خشک بیمار
کنند با هم قولنج شود و اگر مقبول مسعود بود امیر از و و از بیماریها و ستور و برده حیوان ستور و منفعت بدید
آید از جهت آنکه مسعود و مقبول بود و از برج شد بعنایت مسعود بود بعد مشتری بیست و ششم اندر شش دلیل
کند بر گردن کشی و نافرمانی کردن بندگان و از سلطان و ستور و برده و زنده رسد و از سباع خوشی
نگاه باید داشت و از مرگ مایه بیماری صفرا و بخشند و خون سوخته و برقان و خفقان و هم و ترس جراحت
و لا و اگر بنده مجرد از دعوی کند و اگر مقبول باشد دلیل نیکو بود بر کان و زیاده ستوران و سلامتی
بیماری بود بعد زهره در بیست و ششم دلیل کند برق آتشی و شادی از بندگان و هر علاجی که کرده آید صواب
بود سلامت باشد و از ستور و برده منفعت باشد و دلیل شد از غم و بیماری و اگر زهره در زمین خانه برج ماه مقام
برج باشد بیماری فرقه کند و بیشتر محنه اگر کرده باشد و شانه و زنار و آلت تناسل و سرخی شانه و اگر نقش کرده شنگ
شانه و غلغه کرده باشد و ضعیف مرد و اگر مقبول باشد و محبوس بود بیماریها تیز و سرسام باشد خاصه اندر برج
تقطیر البول و اسهال و اندر برج خاک باشی البول بود و اندر برج آب در دشانه و کرده و ضعف مرد
و اندر برج آتشی ریش شانه و آماس خایه باشد بود عطا بود در بیست و ششم و عطا نواندر ششم دلیل کند

بر بهتر شدن بیماری و اگر بنده خود نفرمان و زیرک دل باشد و صاحب صنعت بود و اگر ستور خرد نیکو باشد
و هر علاجی که کنند صواب آید و اگر غیر مقبول باشد و منحوس بیماری آید از باد و برج و درد دندان و گوش و
درد زنان و استخوان و درد معده و آنچه بدین ماند تا نازده برج از باد و آتشی و خاک و آب باز دارد
نظر که آب و آتش ستور و بنده نیز زیان و آفت رسد شش بود قمر در ششم قمر از بیست و ششم خوش کند
بیماری از درد و سوختگی و سرفه و زکام و اگر برج باد بود و اگر برج آب باشد اهلاک و از زبول باشد این
علتها پدید آید و اگر برج خاک باشد تب بیمار و زهره و علتها مانند این پدید آید و اگر برج آتشی بود بیماری سرد
و سرفه و شش پدید آید و اگر بنده خرد گریزپا باشد و سخن چین و اگر گیرک بود کاله مرد و مسی و تکبر
و اگر ستور خرد بدبر و ان بود و از مولانا زادگان نیکو باشد و بدبر طبیب در دن بخار و ماوحا گران و آتش گران
باشد و اگر بیمار را علاج کنند صواب باشد و اگر محبوس مصلحت باشد بیماری و حمای و محترق بجهت و اگر مقبول
باشد و نظران استعلان بود و نیکو حاله و بر علاجی که کنند صواب باشد و بیماری سبک گردد بود و ستور و بنده
و خادم نیک بود و با منفعت باشد و بود در ششم از رش در ششم دلیل کند که از عیبها رهند و حوشه
باید و از جای بیماری کشتی بود دلیل کند که مرد از رنگ بر و از خشم گیرد و از بیماری بیفتد و بیماری که در ششم
و سبک درخت باید و زیاد تا بندگان و ستور باشد و منفعت بود بود زیب در ششم و تب اندر ششم
دلیل کند بر بیماری جای بیشه و باد خشم رسد بر اندام و از کسی دعا و دان سخن رسد بش و زهره طلعها
بکنند هر حیوانات و بنده که بگوید یا کفت و کوه و صحت باشد فصل اندر رجعت صاحب ششم
چون راجع شود خداوند بیماری کردن از برج و شتر و حیوان و ستور و بنده و کارها و بیشان و علاج و داروها
ناصواب باشد و راه و بنده و معالجه اندر کار بیماران و بندگان هر خطا باشد اگر بنده ستور گریخته باشد امید
آن باشد که باز آید و فقر باید در احراق صاحب ششم چون خداوند ششم محترق باشد دلیل هر تدبیر آنکه کند
بیشتر مرگ شده و شود و بیماری باید بیست سلطان باشد هم ناخوش باشد و از بند و بازداشت
سلطان هم باشد و بر ستور و بنده آسیب رسد و از معالجه خطا ماه و سلامت باشد و هم باشد که بیماریها گران و
و با درمان پدید آید خاصه برص و درد دبیل و بخه بدین ماند چون صاحب ششم با بطن اسیر باشد دلیل
دهد بر گرانی اندام و تباهی حال ستور و حیوان و هر علاجی که کنند صواب نیاید فرزند و بهتان گویند و ور
و بیماریها مخالف پدید آید چون سوخته و مانند این اگر با این همه گوشتها که بگفتیم نظر کنان باشد

شود و تباهی بیشتر زیاده و اگر سعدان شفاع کنندان شریان کنند و سلامتی باشد خاصه که مقبول باشد
اندرین خانه کم زیان تر باشد والله اعلم الرابع عشر الطالع فصل اول در تکریستی کار زنان
و شوهر که برآید یا نه طالع و صاحب طالع و قرآن کوکب که قرار و متصرف است دلیل بر بیست
و هشتم و صاحب هشتم و آن کوکب که قمر بود متصل است دلیل مسئول عنه متصل شد و آن شوهر برآید یا نه
یا برج و طلب اگر اتصال از صورت سیاره و قمر برآید و اگر اتصال از علاقه بود بشمار برج و در شتر برآید
و اگر از مقارنه بود و اگر قمر صاحب طالع باشد بیا برآید و اگر قمر صاحب هشتم یا باشد برج و در شتر برآید این
شروع و اگر اتصال میان ایشان قبول کند سخن یکدیگر بپذیرند و استار باشند و اگر قبول نبود سخن یکدیگر نپذیرند
و تدبیر سخن دیگر بیرون آرند و اگر میان ایشان اتصال نبود بنگر کوکبی که میان ایشان نور نقل کند تا نور در
کنند تا نور جمع کنند از نور و دلیل کند بر برآمدن کار بیست مشورت و اگر اتصال نقل و جمع نبود و در آن نور
نبود بنگر اتصال طبیعی از منقوله الطالع باز منقوله الطالع از این برجها دلیل کند هر دلیل که مقبول تر باشد و مسعود
بود از مرد و زن که بدان دلیل مسئولست دلیل کند بر نیکو و خود و شرح تمیس و هر دلیل که اندر وی مشتری و قمر
تر باشد و مخفی صاعد و مستقیم و هر دلیل که از زیاد یا قط یا با بط بود و ضعیف تر و نا چار تر باشد بنگر تا قبل
الله تر باشد اگر منحوس باشد یا کوکبی نور ایشان قطع کند یا سیر باشد که اتصال را باطل کند یا صاحب
تباه کند و بر نیاید و مخفی اگر فی الله محترق یا راجع باشد دلیل تباهی حاصل شد فصل دوم در دلیلی آنکه
اگر بر نیاید از قبل زنان یا از قبل مرد اگر کسی شنونده و صحت تباه کننده و دلیل سائل مسئول عنه شد تباهی از جهت
ایشان باشد و اگر صاحب جرم هشتم از قبل سائل باشد و اگر صاحب هشتم باشد از قبل مسئول عنه باشد
صاحب جرم و هشتم دلیل کنند که فساد و تباهی از قبل کاهی باشد یا از قبل جاریه زن و اگر صاحب هشتم
باشد تباهی از قبل اقربای سائل باشد و اگر صاحب هشتم باشد تباهی از قبل مسئول عنه باشد یا از قبل اقربای مسئول
عنه باشد و از آن کسی کننده صاحب جمار باشد تباهی و فساد از قبل مردان باشد از جهت سائل و اگر صاحب
وسط اسم بود تباهی از قبل سلطان باشد یا از قبل مصاحبه یا از قبل مردان مسئول عنه و اگر اندر هشتم یا صاحب هشتم
یا صاحب جمار باشد تباهی از قبل فرزندان باشد و اگر صاحب سادس باشد فساد از قبل عبد و بیماری و غیبت باشد
از قبل بنده و ستور یا از قبل اصحاب سائل که اصحاب و خویشی تباه بود و اگر صاحب وسط اسم باشد تباهی از قبل دشمنان
و زنموده و لشکر باشد یا از قبل عبد یا جاریه زن یا از قبل اصحاب زن باشد یعنی مسئول عنه و اگر آن کسی

ناقل النور باشد یا ناقل النور تباهی از قبل رسولان و مشورت باشد و اگر کسی کننده کوکب جامع النور باشد
فساد و تباهی از قبل کسی باشد که با آن کار رسیده باشد یا از کسی که با او آن کار کنند بر نیاید و اگر کسی
کننده اندر برج مرتب باشد یا برج نیا کوکب نرسیده باشد و اگر کوکب ماده یا برج مؤنث یا برج مؤنث باشد
مؤنث باشد فصل سیم در معرفت آنکه از آن یا از مرد دیگر زهره نکاح باشد چون این دو دلیل که کردی
بر سر آمدن تزویج اگر اندر برج و جیبی باشد یا کوکب ناظر یا جامع با کوکب تر کننده زن را اندر
برج و جیبی باشد دلیل کنند بر آنکه این سائل را تزویج کسی دیگر باشد جز آنکه اندر دهم و قاطر و شد
بنگر بدین مثل مسئول عنه هر کدام که اندر وتد باشد و رفیع کند اما بر آنکه برج سابع و صاحب سابع
دلیلان زن یا اندر برکه سائل بود بیست تزویج و برج هشتم و صاحب هشتم دلیل زن طلاق کرده یا مرد از
بیست تزویج و برج ششم بیماری یا سلی که از وی عارض کرده باشد و برج ششم و صاحب ششم دلیل تزویج و بکارت که کنند
بمستقبل چون خداوند طالع را اتصال بصاحب سابع بود یا سائل بود تزویج کند و اگر صاحب طالع را
اتصال نباشد بنگر کوکبی که از آنکه بصاحب سابع بود کوکب را اتصال کند دلیل کند که سائل دو تزویج کند و اگر مسئول عنه
و اگر صاحب هشتم اندر وتد باشد یا بکوکب برج و جرم متصل شود یا بکوکبی که بر نحس از آنکه صاحب طالع اتصال
کند مسئول عنه زود تزویج کند اما آنکه اگر سائل مرد باشد صاحب طالع و شمس و کوکب متصل عنه
الغور و زهره و قمر دلیل زن است و صاحب هشتم و کوکب متصل بقمر و زهره قمر دلیل زن است و اما آنکه اگر
سائل زن باشد صاحب طالع و کوکب متصل عنه الغور و زهره و قمر دلیل زن است و صاحب هشتم و کوکب
متصل بقمر و شمس دلیل مرد است اما سائل را نکاح ماضی هشتم است و صاحب نکاح که اندر وی
در حال سابع است و صاحب نکاح که بخواهد بود از مستقبل و است و صاحب نکاح مسئول عنه ماضی
و در ششم است یا صاحب نکاح حال طالع است و صاحب نکاح مستقبل جرم است و صاحب نکاح که از طرف
صاحب طالع و صاحب هشتم و از اتصال ایشان بر برج و مستقبل و ان برج و صاحب برج که دلیل اندر وی است
دلیلان نکاح باشد که اندر حال بر آن نکاح باشد و اگر مرد سؤال کند که چند زن زنا کنم بنگر از برج تا آخر
چند برج مادام باشد چندان زن زنا کند و اگر زنا سؤال کند که چند شوهر بنگر از منتشر تا زهره چند برج و نر است
چندان شوهر کند و اگر دلیل از اتصال حکم کنی نر باشد چندانکه بنگر خداوند طالع اندر آن برج که است چند کوکب است
اتصال کند با زهره اتصال مثلث باشد پس است برج با مقابله و با دلیل طالع را بدین نکاح اتصال است چندانکه

از زهره یا اگر دیم حکم کن که چندین زن یا چندین شوهر که بخواهد بود والله اعلم **فصل چهارم در معرفه آنکه این زن دو شیزه باشد یا نه** بنگر بطالع و بصاحب طالع و قمر اگر اندر برج ثابت باشند یا بعضی از این سه دلیل یا کوکب از برج ثابت بطالع یا بصاحب طالع یا بقمر ناظر باشد و یا متصل و طالع و صاحبش یا قمر اندر برج ثابت باشند دلیل کند که دو شیزه باشد و باکره از همه عیبها که دلیل باشد دو شیزه کند و اگر این که گفتیم اندر برج منقلب باشد یا چندین دلیل کند بر آنکه شوهر کرده باشد و دو شیزه نبود و اگر مادر بود که بیند که دو شیزه است این دختر دو شیزه نبود و بخود تباه شده باشد یا چیزی رسیده باشد و اگر قمر اندر برج دو جسدین باشد یا اندر منقلب طالع و خصمش اندر برج ثابت باشند چیزی رسیده باشد و نکح دو شیزه کنا تام فرقه باشد و اگر قمر یا برج باشد اندر برج منقلب یا دو جسدین و دو شیزه دو سه شده باشند بعشق و اگر اصل اندر طالع باشد یا قمر اندر برج دو جسدین یا برج ثابت بکسی که او را صحبت کرده باشد مکون اندر کرده شد و در دو شیزه تباه باشد و اگر برج اندر وقت زهره باشد و قمر از برج تباه باشد یا زهره اندر غضب باشد یا اندر منقلبه و در این زن دو شیزه باشد و اگر عطا دو و شمر اندر منقلبات زهره باشند یا اندر وقت زهره یا برج ساقط باشد از زهره خاصه و هر ناظر باشد یا اندر منقلبه و کسی باشد زهره پس این مسئول عنه دو شیزه باشد **فصل پنجم در معرفه آنکه این نکاح و حلال است یا حرام** اگر دلیل ساعی مقصل شد بر طالع یا برج پس مسئول عنه متصل شود و این دلیل کند بر تباهی نکاح یا حرامی نکاح افتد میان ایشان یا بکسی دیگر ساخته شده و اگر اتصال هر دو دلیل بیکدیگر تمام شده باشد و بحدود ان دلیل مسئول عنه یا برج اتصال کند دلیل کند که اول حلال بود و باخر حرام شود و هر دو قمر که یکی از این نحسان اندر طالع باشند یا اندر سابع یا بدلیل ساعی و مسئول عنه ناظر باشد یا بطالع بسابع دلیل کند بر حرامی ان نکاح و بسبب حرامی ان نکاح کسی باشد که این نحسان بدلیل و ناظر باشد یا بطالع و اندر بود اگر برسد که این زن با نا حرام و الا بانه چون از پستی برسد بنگر بخانه بخیم اگر برج یا نحس عطا دو بود ناظر باشد یا اندر وقت آنقرنه از حرام و زنا ناظر باشد و اگر سعدان ناظر باشد یا اندر وقت دلیل کند که فرزندان حلال باشد و پاکیزه بود اگر برسد که این زن از همسایگی دست تعدی یا زن حق کسی او درست دارد و در نفس عشق بنگر بصاحب طالع و قمر اگر یکی از این دو دلیل یا برج اندر برج باشد بیکدیگر پس این زن را اندر یک سر دوست و عاشق باشد اگر اندر برج باشند پس زن را همسایه که او را دوست دارد و اگر دلیل طالع از برج منصرف شد کسی را دوست باشد و بجای مانده باشد و اگر نظر از تثلیث تسدیس باشد کسی دوست باشد از هر جا که نظر باشد و کسی از ان جنس باشد یعنی زن از

برج

و اگر دلیل زن اندر برجها بعدان ناظر باشد زن خوب رو باشد و اگر بحسب ان ناظر بود زشت رو باشد و اگر دلیل زن اندر برجها ثابت بعدان ناظر باشد این زن پارسا و نهفته و مستوره باشد و اگر اندر برجها ذو جسدین بود بعد ناظر منفعد و نا پرهیزکار باشد و اگر اندر برجها منقلب باشد زن یا قرار بود خوشی ندارد و مصلحت باشد خاصه که برج ناظر بود زانیه باشد و اگر بسعد نگر و پارسا نبود و نکح خوشی دارنده بود و اگر دلیل زن اندر برج مستقیم الطلوع بود و یا کوکب علوی باشد در زیر بالا باشد و اگر کوکب سفلی باشد و یا برج معوج الطلوع باشد پست بالا و کوتاه باشد و اگر دلیل شفا کوکب باشد اندر برج مستقیم الطلوع یا طالع زن مستقیم الطلوع بود و یا دلیل کوکب باشد علوی و برجهای معوج الطلوع بود و یا دلیل کوکب بسطی باشد دلیل کند که میانه بالا باشد و اگر برج ثابت باشد راست قامت بود و اگر ذو جسدین باشد قامتش میان رستی و کجی بود و اگر برج منقلب باشد کج قامت جنبان رونده باشد و اگر دلیل زن مشتری باشد زن جوان باشد و اگر مغربی باشد این زن سال خورده باشد و اگر جنوبی باشد بسال میانه و میان جوانی و پیری و اگر خداوند هفتم کوکب سعد باشد و سعد بود بر بسته این زن شریف باشد و مبارک و اگر اندر شرف باشد و خداوند طالع بود متصل شد ساعی نسبت زن بعزت و جاه و قدر و منزلت رسد و اگر خداوند هفتم اندر برجهای ساقط باشد و بحسب بود بر بسته این زن بی شرم و بحسب بود و اگر خداوند هفتم مسعود اندر برج منقلب و مریخ با و ناظر زن بی شرم و بحسب بود و اگر زهره ناظر بود بهجتی و اگر زهره با مریخ مسعود ناظر باشد زن حریص بود بکار جاه و زنا دوست بود و اگر نحس ناظر بود کننده بر بد یا طمع و اگر خداوند هفتم اندر برج منقلب بود یا ذو جسدین منصرف از خداوند طالع و بر بسته مریخ و یا عطا دو سعود خداوند یا ذو هم متصل بود آن زن را سود نباشد بود ضرر از شوهر حلال و اگر دلیل زن اندر راس و دم باشد یا اندر برج مغلب و منصرف کشد از دلیل بر دلیل کند که زن مبتلا شد بر دو جوان و شک و دست نگاه مریخ مغلب و منصرف کشد از دلیل بر دلیل کند که زن مبتلا شد بر دو جوان و شک و دست نگاه مریخ بنا بدان اگر این مریخ که گفتیم با مریخ و تربیع باشد یا مریخ ثابت بود شاید که این زن بمراد خویش برسد و اینکه گفتیم دلیل زن است و اگر از دلیل مرد و شوهر بخیال حکم کنی که از زن گفتیم و اگر دلیل زن متصل شد بخداوند هفتم و بمشتری و زهره بسیم اجتماع با صاحب او و بهم مسعود شد این زن تو انگر باشد و اگر جز این باشد تو انگر نبود و حلال مرد بزیر وی صعب بود **فصل ششم اندر معرفت زنا که بچشم رفته یا نا رفته** بود یا از آید بخانه شوهر بنگر بشمس و زهره اگر شمس اندر اوج باشد اندر قوی الارض و زهره مغربی باشد

برج و اگر قمر با صاحب طالع متصل شد یا برج و اوج اندر برج خویش باشد پس این زن کسی را طلب میکند و همه زان کس میجوید و دم و رایحه و اگر صاحب طالع با قمر بشمس متصل شد این زن همواره در بزرگ تر از خویش میجوید و بر او دوست دارد و اگر بعطارد متصل شد خوبرو را دوست دارد و اگر زهره متصل باشد بزرگ همواره دارد و خود بخفتن ساخته باشد و اگر قمر با صاحب طالع منصرف باشد از برج کسی دوست باشد از زن و اکنون بجا مانده بود و اگر سر بود ناظر بود از جهت پارسا جا مانده بود و اگر شمس ناظر بود همواره بزرگ از ان کار آگاه شده باشد از ان جهت بجا مانده بود و بخیل صفت کوکب را صفت کن والله اعلم قول مجرد ابن مجرد الشرف در صفات این کتاب گوید اگر صاحب طالع یا قمر را اندر حادی عشر یابد یا اندر خمسه و زهره را اندر بیت حالها شهادت بود یا ناظر دارد و پس این ساعی عاشق و همواره دارد و دوست دارد شد اگر برج ناظر باشد عشق و همواره و بر زنان و خش بود و اگر بحسب بود و اگر بعطا بود مگر دو اگر عطا بود بنزاج مذکور بود بکودکان و گرنه بزنان و دختران بود و اگر زهره ناظر بود بمشتری بحلال و نیکوئی و اهوا بود و اگر بمریخ یا بشمس ناظر بود همواره از نیکوئی حلال و صلاح تن و جان خویش و جواهر و اگر اندر جایگاه جرگه دو مقسم یا بدلیل مسئول عنه مگر و بنگر که ان کوکب خداوند کدام خانه است و بچه کوکب است و منسوبه ان کوکب شد و اگر اندر این موضع که گفتیم بدلیل مسئول عنه ناظر باشد منسوبه و در هم زن و شد و اگر ساعی زن باشد منسوبه و در شی و رشد و همچنین دلیل کن در دلیل مسئول عنه اگر اندر خمسه باشد یا اندر بازاسم را طالع و یا بصاحب طالع ناظر بود مسئول عنه بر ساعی عاشق باشد اگر میان ایشان قبول انکار بر آید و حکم شود و اگر قبول بود بر بنا به و تباه نبود و اگر اتصال زهره بود و شمس عشق بود و اگر اندر برجهای منفعه الطالع بود یا منفعه القوی یا منفعه الطریقه باشد همچنین دلیل کند مانند اتصال **فصل هفتم اندر معرفت صفت و خوی و خلقت زن** اول بحال ابن محمد الشرف اگر برسد از صفت و خلقت و خوی زن بنگر بدین زن اگر اندر وتد باشد این زن کدبانو بود و نیکوکار و بیمار و زهره خانه ان بود و اگر ساقط بود این زن کاهل و نا بیمار و اگر زهره بود و اگر اندر خانه نهم باشد پارسا باشد و همچنین اندر خانه سیم اگر مقبول و مسعود باشد و اگر جز این باشد با نوعه باشد و اگر دلیل زن مسعود بود این زن نیکو خو و نیکو الطبع بود و پاک فطرت باشد و اگر نحوس باشد بد خو و بد طبع و ناشایسته باشد خاصه که بمقابله و تربیع باشد بطالع یا بدلیل طالع و اگر برج مقسم یا ان برج دلیل زن اندر برجهای جنوبی و مشرق اندر باشد زن خوب رو باشد و اگر جز این برجها باشد زشت بود

و اگر دلیل زن اندر برجهای بعدان ناظر باشد زن خوب رو باشد و اگر بحسب ان ناظر بود زشت رو باشد و اگر دلیل زن اندر برجهای ثابت بعدان ناظر باشد این زن پارسا و نهفته و مستوره باشد و اگر اندر برجهای ذو جسدین بود بعد ناظر منفعد و نا پرهیزکار باشد و اگر اندر برجهای منقلب باشد زن یا قرار بود خوشی ندارد و مصلحت باشد خاصه که برج ناظر بود زانیه باشد و اگر بسعد نگر و پارسا نبود و نکح خوشی دارنده بود و اگر دلیل زن اندر برج مستقیم الطلوع بود و یا کوکب علوی باشد در زیر بالا باشد و اگر کوکب سفلی باشد و یا برج معوج الطلوع باشد پست بالا و کوتاه باشد و اگر دلیل شفا کوکب باشد اندر برج مستقیم الطلوع یا طالع زن مستقیم الطلوع بود و یا دلیل کوکب باشد علوی و برجهای معوج الطلوع بود و یا دلیل کوکب بسطی باشد دلیل کند که میانه بالا باشد و اگر برج ثابت باشد راست قامت بود و اگر ذو جسدین باشد قامتش میان رستی و کجی بود و اگر برج منقلب باشد کج قامت جنبان رونده باشد و اگر دلیل زن مشتری باشد زن جوان باشد و اگر مغربی باشد این زن سال خورده باشد و اگر جنوبی باشد بسال میانه و میان جوانی و پیری و اگر خداوند هفتم کوکب سعد باشد و سعد بود بر بسته این زن شریف باشد و مبارک و اگر اندر شرف باشد و خداوند طالع بود متصل شد ساعی نسبت زن بعزت و جاه و قدر و منزلت رسد و اگر خداوند هفتم اندر برجهای ساقط باشد و بحسب بود بر بسته این زن بی شرم و بحسب بود و اگر خداوند هفتم مسعود اندر برج منقلب و مریخ با و ناظر زن بی شرم و بحسب بود و اگر زهره ناظر بود بهجتی و اگر زهره با مریخ مسعود ناظر باشد زن حریص بود بکار جاه و زنا دوست بود و اگر نحس ناظر بود کننده بر بد یا طمع و اگر خداوند هفتم اندر برج منقلب بود یا ذو جسدین منصرف از خداوند طالع و بر بسته مریخ و یا عطا دو سعود خداوند یا ذو هم متصل بود آن زن را سود نباشد بود ضرر از شوهر حلال و اگر دلیل زن اندر راس و دم باشد یا اندر برج مغلب و منصرف کشد از دلیل بر دلیل کند که زن مبتلا شد بر دو جوان و شک و دست نگاه مریخ مغلب و منصرف کشد از دلیل بر دلیل کند که زن مبتلا شد بر دو جوان و شک و دست نگاه مریخ بنا بدان اگر این مریخ که گفتیم با مریخ و تربیع باشد یا مریخ ثابت بود شاید که این زن بمراد خویش برسد و اینکه گفتیم دلیل زن است و اگر از دلیل مرد و شوهر بخیال حکم کنی که از زن گفتیم و اگر دلیل زن متصل شد بخداوند هفتم و بمشتری و زهره بسیم اجتماع با صاحب او و بهم مسعود شد این زن تو انگر باشد و اگر جز این باشد تو انگر نبود و حلال مرد بزیر وی صعب بود **فصل هشتم اندر معرفت زنا که بچشم رفته یا نا رفته** بود یا از آید بخانه شوهر بنگر بشمس و زهره اگر شمس اندر اوج باشد اندر قوی الارض و زهره مغربی باشد

و راجع این زن بشوهر باز گردد و بخود خود بخشنود و مطیع باشد و پشیمان شود بر فعل و از در خیر و منفعت باشد و اگر زهره منفرد باشد و راجع بود هم باز آید و نیکو شان شود بر گرده خویش و اگر شمس پنهان اندر وتد فوق الارض بود و زهره ساقط پنهان باشد که گفتیم و اگر قمر از استقلال گذشته باشد بوقت هشتم رفتن زن باز گشتن زود باشد بسوی خویش و اگر بوقت زن فرو ساقط باشد و زهره راجع بود یا مستقیم جهت و مغربی باشد این زن بخود خویش باز آید و اگر شمس تحت الارض بود و زهره فوق الارض باشد اندر وتد شود و اگر زهره راجع باشد و مغربی زن بخود خویش باز آید و پشیمان شود و اگر شمس باشد و در تحت الشعاع بیرون آمده باشد و راجع بود زن باز گردد و پشیمان شود و نیکو باز بر بخانه باشد و اگر بوقت مسئله شمس و زهره هر دو ساقط باشند بگو بر آن زن را طلاق کنند که از دو هیچ ضرر و منفعت نباشد و اگر زهره مستقیم باشد این زن بر شوهر قاهر باشد و از یکدیگر جدا از زند و مرد پشیمان شود و خویش را ملامت کند و اگر دلیل زن یا زهره راجع بود بتو به باز گردد و شوهر و اگر دلیل زن ناظر بدرجه طالع این زن باید بخانه شوهر و اگر ساقط بود تو اندیش زن بخانه شوهر نیاید و اگر بصاحب طالع ناظر باشد هر دلیل آمده باشد و اگر اندر برج منقلب بود پشیمان شود و اگر پشیمان نبود دل سخت دارد و خوار شده باشد این باب بکار آید مرد زن را که خشم رفته باشد از خانه شوهر و هر زنی را که از شوهر جدا رفته شد و دیگر مرد زن که عروس خواهد کردن و زن بخانه خواهد بود خواهد ماند که آید یا نه و کی آید بخانه و از دلیل مرد نیز همچنان قیاس کن که از دلیل زن گفته شد مریخ و دلیل مرد است و زهره و زهره و دلیل زن و در شهوت رانده معشوق گردد از شهوت و عطا بود نیز همچنین اندر این باب و نیکو کتاب و جمله گذشته زند الحاق و میان ایشان با تخلیط باشد و هر دو بیکدیگر فرو جوشند بیشتر و مصنف گوید اگر دلیل زن بدلیل و زن ناظر باشد بنظر موده یا از بروج منفعة الطالع یا منفعة الطریق این نشان باز گردد و خوشنود و اگر اتصال یا ناظر عداوت باشد یا ناظر باشد و قبول نشد میان ایشان و یا دلیل زن اندر برج باشد که یا طالع را یا دلیل موده را اندر وی نزدیک بود این زن هرگز باز نیاید و پشیمان باشد روزگار ماضی یا شوهر بیکی که جزا و روزگار کردم و اگر با این همه قبول باشد یا اندر برجها مزاحم دلیل مرد باشد پشیمان نبود و نیکو باز آمد نشی بخانه شوهر گرداند و خوشنود و اگر دلیل ساعی ناظر بدیگر باشد و نه اندر مزاحم یکدیگر و نه بر کوکبی ناظر یا دلیل نور یا جمع النور باشد میان ایشان بر این زن هرگز بخانه باز نیاید

تا آنگاه که دلیلان شکل بر آن کنند یا متصل گردند بیکدیگر از اتصال نظر قبول و سعادت و اگر دلیلان و دلیل مرد هر دو
منحوس یا از هبوط یکدیگر باشند و یا از تربیع و مقابله یکدیگر باشند بنظر عداوت و مخالفت و نحس هستند
خصومت و شدت و جدا باشند و همچنین نمرهٔ زنان باشند میان ایشان جزع و مشقت و زیان و تباه

فصل نهم در معرفت حال زنان شوهر

مولود را و اشارت بیکدیگر دلیل مرد و دلیل زن چنانکه بر تو تعلیم اگر اتصال
دلیل طالع باشد دلیل صاحب هفتم مولود را بتربیع رسد بخواستن زنان و زن دشوار باید و اگر اندر هفتم
باشد مرد مقهور زن باشد خاصه که دلیل زن مستعلی باشد بر دلیل مرد این مرد مقهور زن باشد و زن قوی
باشد و قاهر باشد بر مرد و اگر اتصال صاحب هفتم را باشد مولود بزنان بر ورزد و زنان را بر او
رغبت بود هر بار زنی خواهد بسیج و اجابت باید و شادی بیند و روزی بیند باشد و اگر صاحب هفتم مستعلی شد
اندر طالع باشد زنان مقهور باشند و اگر صاحب طالع مستعلی باشد و صاحب هفتم مرد قاهر باشد و چیره
و قوی دست مرد را باشد بر زنان و بعضی جواب کم اندر کار خصومت و اثبات زن و چیره و فرو خفت
و حرب و کارزار رسید و آنچه پس ماند اگر اتصال دو شش بکنند میان ایشان دوستی و آشنایی و زن باشد
و اگر قبول بود بهتر باشد که میان ایشان این موافقت باشد و الفت و مصالحه بود و اگر اتصال عداوت
باشد میان ایشان خصومت و تعب و ناسازگاری باشد بلکه که اتصال قبول باشد میان ایشان و دوستی
بود لیکن سعادت بر خورداری باشد و از یکدیگر نیکو بینند و اگر صاحب هفتم نیکو حال و نیکو خو و با مهر
و با شرم و با خرد بود و از گوهر نژاد باشد و از زرگواران و با سایان بود و کدخدای آبادان و اگر قاهر
حال و ناظر نحسها باشد یا راجع بحرق باشد مولود را زن بد سر و بد سگال و بد مهر و بد شرم و بد لعب
و بد حال بود و از وی غم خورد و شادی نبیند و خلق نشسته او بود بیکدیگر و صاحب سابع تا بیند او بر
چه حال بیند چون آشنا شد اتصال او را بصاحب طالع اگر اندر وتد بیند زن از شهر خویش
کند و اگر اندر جاکن او تد بیند از دوستان و نزدیکان بود و اگر از شاهان زن بیند زن از بیگانگان
و از دور جای باشد که کس حسب او نداند چون بنده باشد او و اگر اندر شرف بود از بزرگان
بزرگ و شریف و اصیل بود و اگر اندر هبوط بود از مردمان حال گشته و خسته بود و اگر اندر
برج غریب بود از غربا باشد و اگر هر دو دلیل اندر مشتات خویش باشند زن از خویش و پیوند باشد

و اگر از خویشان صاحب سابع زن از مردمان بیگانه باشد و اشکاره و اگر نحس باشد بود کارش تباه کند و اگر ناظر
بود یا از شعاع آفتاب پنهان و پوشیده کند و اگر ناظر صاحب عداوت بود تعصب و نکبت بود نگاه که بکند و اگر
صاحب سابع بتربیع یا مقابله صاحب سیم باشد خواهر و برادر و کسان را از او رنج بینند و اگر صاحب چهارم با برج
هر دو کسان را رنج بینند و اگر با صاحب دهم بود مادر و کسان مادر رنج بینند و سلطان اندر حال ایشان
دست کند و هیچ از آنها که کواکب اثر تربیع و مقابله از خداوند دوازدهم برج صاحب سابع و هر چه نحسی و هر رنجی
با تربیع رسیده شود اقربا را از مرغ و بیماری سلطان را ترس و مادر را گاه تا از خواهر و تا خواهر ایشان
آگاه باشی و اگر صاحب سابع اندر برج مشتری جفت باشد بود از حسین و عطارد و مشتری را بینند مولود را
نکاح دهند و اگر از ایشان یکی را نبینند نکاحش چهار شد و اگر هر دو را بینند نکاحش بود و اگر اندر
برج طاق بود و ایشان را نبینند نکاحش یک بود و اگر یکی را نبینند نکاحش سه بود و اگر هر دو را بینند نکاحش
پنج بود و اگر اندر برج طاق بود و صاحب نکاحش اندر برج جفت باشد و ناظر او نکاحش دو باشد و اگر صاحب
سابع اندر برج ثابت بود زن دوشیزه باشد و اگر اندر برج جفت بود زن بیوه بود و اگر اندر برج منقلب
بود با فرزند بود زن و اگر اندر برج عقیم بود زنانش کم فرزند و اگر صاحب سابع بر ناظر بود اندر برج
ثابت باشد مولود را زن بکلانه و دشوار بود و اگر ظهر ماه بود و مسعود باشد یا اندر برج منقلب باشد زن نمود
خواهد این است و اشی احوال خانه هفتم چون تا عرض گاه کنی بسیار سخن شاید از این باب

فصل دهم در تعریف حال کدخدایی و بیگانه و بدین

اتصال کدخدایی خویش بیگانه هر دو دلیل بیکدیگر نظر باشند اگر نظر باشد اتصال
و مصالحه بود و اگر نظر عداوت بود میان ایشان نگشاده باشد اندر برج ثابت باید دار باشد و اگر برج و حسین باشد یا
با منقلب اندر وتد بود هم با دار بود و اگر ایشان بیشتر میان ایشان ویران باشد و اگر دلیلان مسعود باشند
از یکدیگر شاد بینند و اگر منحوس باشند از یکدیگر خشنود باشند و بینند آزار بوند و اگر میان ایشان اتصال
نبود و نه نظر و نه موافقت از برج متفقان و ناقص و جامع نبود و نه رد النور میان ایشان و قوت
با دور و اگر صاحب هفتم منحوس باشد تا بی نکاح بود و اگر نحسی اندر هفتم باشد نکاح و ویران کند هر دو
قیاس حکم کنی که نحوم و اگر دلیل بتربیع اندر وتد خاصه اندر سابع و راجع باشد دلیل قبیله باشد میان تو
و میان زنان و جفت دلیل بتربیع باشد که زن طلاق داده را باز گردانند و نکاح بندد و اگر اندر هفتم

دو کوکب باشد سعد و نحس و سعد راجع باشد و نحس دلیل کند که میان تو و میان زنش طلاق شد و آن
سعد دلیل کند که آن زن را باز گردانند این است شک که بگفتم

فصل یازدهم در معرفت تمام شدن عقد نکاح

اما وقت تمام شدن زنا شوی و عقد نکاح آنگاه باشد که هر دو دلیل بیکجا جمع شوند و اگر دلالت کوکب
تربیع از اتصال بشود اندر وتد باشد خاصه اندر طالع یا بنزدیک اتصال اندر برج صاحب مشتعل
روزنامه بود و اگر اندر برج بسته بود مشهور شود و اگر با بسته باشد و نحس باشد و آنچه از وتد و مناظر
حکم کنی و همچنین اگر دلیل بتربیع اسیر بود روزنامه باشد و سط اسیر و بطی اسیر ساعتها و اگر دلالت اتصال النور با جمع
النور یا رد النور باشد هر وقتی که رافع النور در درجه بروج بقابل النور برسد آنوقت باشد و همچنین دلیل کند
از سهم تزویج مردان و صاحب سهم و از سهم تزویج زنان و صاحب هر وقتی که دلیل مرد بر سهم رسد
صاحب سهم از هم کدام که دلیل کند در هنگام شدن تزویج هر دو بر مطالع روز یا ماه یا سال باشد یا نه از
تزویج هر گاه که دلیل مرد بسهم تزویج رسد و با صاحبش و با دلیل زن بسهم تزویج مردان رسد یا با صاحبش
آنوقت باشد بر درجات مطالع چنانکه صفت کردم

فصل دوازدهم در احکام گرفته و گرفته شده بدین

اما بدانکه بشناسی که بدین هر دو اتفاق کرده اند بدانکه گرفته و فرستاده در دلیل کند سابع و صاحب
سابع دلیل گرفته است قول دارد و موسی که مرد طالع و صاحب طالع و فرد دلیل گرفته است از برای که سائل را
سؤال از گرفته باشد و هر چیزی که سؤال از آن شد طالع و دلیل خبر باشد و این قول نیز نزدیک تر و پسندیده است
قول بطلمیوس و اما مغربی گوید طالع و صاحب طالع دلیل و صاحب است بجویندهٔ گرفته و در دو موسی و هر
وسط السماء و صاحبش و نجم جویندهٔ است و خداوند نحس قول حکما گویند طالع و صاحبش و نجم و دلیل صاحب
قول محمد ابن محمد الشریف گوید که طالع و صاحب طالع و نجم و صاحب برج فرد و صاحب وسط السماء جویندهٔ
خواه خداوند گرفته باشد خواهی اهرا از آن هر کدام از دلیل و آسمانهاست خالیست و فرق در دلیل
جویندهٔ است قول حکما گرفته ماه است و صاحب هفتم و آن ستاره که اندر هفتم باشد یا کوکب غریب اندر
طالع هر کدام آسمانهاست بیشتر بنظر باب گرفتن دلیل و آسمانهاست و این قول نزدیک تر بحقیقت کرده و
و استعمال آسمانهاست درست کردن دلیل گرفته اندر باب طلب کردن هر کدام دلیل باشد یا بنده گرفته
هم بدان صفت و صورت و فرست باشد که دلیل گرفته یا است و آن برج که دلیل اندر آن باشد گاه

باشد که مردم متحیر شوند از دلیل گرفته یا بدانستن که صورت و صفت و فرست گرفته و بنگر تا کدام
کوکب منسوب است از آن حکم کنی و این نکات ضرورت است

فصل سیزدهم در معرفت آنکه این گرفته از مال خداوند برده یا نه

ذره بعکس گوید بیکدیگر صاحب یا از هم که در دلیل مال است و اگر بیش خداوند بود از
خانه دویم بنگر اگر دلیل گرفته متصرف شد یا متصل شد بدلیل مال این گرفته از مال خداوند نیست و اگر
شد و اگر چیزی این باشد همچنین اگر سهم سعد و از صاحبش دلیل گرفته یا بتصال و انصراف و نظر دلیل گرفته و اگر
دلیل گیرد یا بتصال و انصراف و نظر دلیل گرفته و اگر دلیل مال اندر وتد افتاب بود یا اندر وتد صاحب
طالع یا اندر وتد صاحب طالع آنگاه یا اندر وتد صاحب برج قمر آنکه گرفته و دزدیده باشد بخداوند بیش رسد و اگر
بصاحب طالع یا بصاحب طالع یا بصاحب برج قمر بنحس نظر باشد دلیل کند که مال باز آید نظر موده باشد
یا بود و از نظر عداوت مشهور شود و اگر قمر از کوکب سعد راجع متصرف شود و بنحس مقیم متصل شود این گرفته
باز آید و حکم همه مردم دنیا بدد و اگر آن سعد آن مقیم باشد و نحس راجع خود باز آید از قبر خویش و نحس
از آن مال شود و اگر هر دو مستقیم باشند و قمر از اندر النور و العود باشد آنکه برده باشد هم باز آورد و اگر اتصال
منقول بود با نحس مال حقیقت شد باشد و اگر غیر منقول باشد با نحس مشهور باشد و برج و وقت

فصل چهاردهم در معرفت آنکه این گرفته باز دیگر گرفته یا نه

دلیل گرفته زنده اندر برج و حسین باشد با این گرفته کسی دیگر گرفته باشد یا نه
یکبار گرفته باشد و این دویم باشد و اگر دلیل گرفته با کوکب دیگر متصل شد گرفته یا باران باشد و اگر برج
خالی السیر شد ثابت و منقلب نباشد و اگر اندر برج کثیر الوله شد یا منقلب و بکوکب ناظر شد یا باران باشد
باندازه تسدیس و تثلیث و تربیع و مقابله عدد هر اتصال چندان باران باشد از برج چهارم و از مقابله
هفت تن و تسدیس شش تن اگر برج و حسین و اگر نحوست و تثلیث سه تن و اگر اندر برج و حسین
باشد تربیع هشت تن باشند و مقابله چهارده تن باشند هم بر این قیاس حکم کنی از نظر کواکب دیگر دلیل گرفته
باندازه آن نظر تیز زیاده شود چنانکه صفت کردم حکم کنی با تو معلوم شود که گرفته احدی است

فصل پانزدهم در معرفت آنکه این گرفته در شهر یا بیرون از آن است

اگر خواهی که بدانی بنگر آن کوکب که قمر متصل است و آن کوکب
که صاحب طالع بود متصل است و صاحب هفتم اگر این هر سه اندر اوتاد صاحب طالع باشند یا اندر اوتاد صاحب
وسط السماء یا اندر اوتاد آفتاب باشند یا اندر اوتاد صاحب هفتم باشند این گرفته از شهر بیرون نرفته باشد اگر
اندر ربع شرقی باشد اندر شرقی آن شهر باشد بمغرب جنوب باشد و اگر طالع برج بادی باشد بمغرب جنوب باشد

و این کریخه اگر جانب مشرق بیرون رفته باشد و اگر ربع آیا باشد از شمال مشرق بیرون آمده باشد اما اگر دلیل
کریخه اندر طالع باشد و یکی کوکب متصل شود دهم اندر ربع مشرق کریخه اندر ناحیه مشرق باشد و یکی کوکب در ربع قابل
چه بسیار است اندر ناحیه مشرق بدان جهت باشد همچنین دیگر ابعاد را بر این قیاس حکم کن و دیگر نیز
بدلیل کریخه اگر اندر ربع مشرق باشد و اندر ربع مشرق و از آفتاب نیز مشرق باشد و یکی کوکب متصل
بود که بستاره ناحیه و نیز بستاره از این کریخه حکم از دلیل کریخه کن و اگر دلیل بستاره ناحیه کریخه باشد
یعنی بکیفیت مخالف باشد و یکی کوکب متصل باشد که هر ابعاد بستاره ناحیه جنوب یا مغرب شمال حکم
کن بر آن کوکب باشد و اگر هر دو بستاره بر ابر باشد هر کدام قوی‌تر باشد حکم از وی کن و اگر دلیل کریخه
خالی از نیر باشد و اندر ربع آتشی باشد و از آفتاب مغرب باشد و اندر ربع شمال باشد این کریخه از روی
مشرق بیرون رفته باشد ناحیه شمال و از ناحیه شمال جنوب قرار گیرد و دیگر اندر ابعاد بر این قیاس حکم
حکم کن یا دلیل آید اما بدانکه حکم از ربع فلک بود که زنده است و حکم بر مزاج کرد و حکم جهت از
آفتاب بدانند از جهت ربع فلک راه گذر باشد و بر ربع مثل باشد و ناحیه آفتاب بر جنوب و مغرب
دلیل از آفتاب بود دلیل قرار گرفتن بر آن ناحیه و یکی که کریخه یافت شود یا نه که کریخه شود
بدان وقت بکدام کوکب متصل است و اندر کدام ناحیه است هم بر آن ناحیه گرفتار آید اگر دلیل کریخه
اندر منشات آتشی باشد اندر جانب کوهها و رفعها باشد که مقدم مستکن و مستقر باشد و اگر اندر
منشات خاکی باشد اندر دهها باشد و کشتزارها و کوهها باشد و اگر اندر منشات مائی باشد اندر
میان باغها و بستانها باشد و اگر اندر منشات آبی باشد اندر آب حوضها و آب گرمابها و جوها باشد
و اگر اندر وتد باشد نشیب بود و اگر اندر باد باشد نزدیک شهر بود و اگر اندر بیابان باشد و بر شهر و بر شهر والله اعلم

فصل ششم در معرفت دلیل کریخه که از قول ابی محمد الشریف صنف کرده بیکی دلیل کریخه و دلیل طالع

اگر هر دو اندر یک ربع باشند اگر اندر اوتاد باشند یا بیاض باشند اندر یک دیگر باشند و اگر اندر زایل باشند اندر یک
ناحیه باشند و یکی میان دلیل کریخه و میان دلیل سایر چند درجه بود و در طالع بروج و درجات را
ساعات و نسبتی دور باشد و اگر ربع منقلب بود اگر بر تا باشد چندان ماه راه باشد و اگر دو جسد باشد
چندان ساعت که باشد هر ساعتی دو روز بود و اگر دلیل کریخه یا دلیل سایر اندر ربع مخالف باشد
این کریخه از جانب سایر سخت دور باشد و اگر دلیل سایر اندر ربع بود و دلیل کریخه اندر ربع

بخلاف

بخلاف باشد این کریخه بشهر دیگر شود و اگر دلیل کریخه با بروج بود یا اندر سیم باشد با صاحبان در بروج
متصل شد این کریخه قصد سفر کرده بود و رفته باشد و اگر دلیل کریخه راجع باشد یا یکی کوکب نه راجع بود این کریخه
بازگشته باز آید و اگر دلیل کریخه مقیم یا با مقیم اول باشد همچنین بود چون نوزدهم جهت
کریخه داشته باشد بنگاه بنگر در شرح که عروض کوکب بر آن آورده باشد و از جهت عروض کوکب بتوان دانستن که
بکدام ناحیه و جهت است باز است آیا اگر دلیل کریخه اندر خانه خوش باشد این کریخه نزاد و بوم خویش باشد یا بکار
که اول آنجا بوده باشد و متوفی و از آنجا بوده باشد و اگر اندر مثلث باشد بخانه برادران و خویشان باشد و یکی که
دلیل کریخه از کدام کوکب منصرف است از آن جهت کریخه باشد و اگر قمر از نحس منصرف باشد بسبب کریختن از هم و
ترس و غم باشد یا از جهت مردن بیطا یا از بروج نر باشد و اگر منصرف مشتری باشد بسبب کریختن از جهت خیر و صلاح
و نیکوئی باشد و اگر منصرف مریخ باشد کریختن از هم و ترس و شتاب زده باشد همچنین از باقی کواکب حکم کن و نیز
که بکدام کوکب متصل است دلیل کریخه این کریز باز آمدن باشد بنگر که کدام کوکب است و صاحب کدام برج است و
اندر کدام کوکب است و کدام موضع است از دو صفت که کریخه بدان موضع است یا آن کس باشد اگر قابض
متصل باشد بخانه آفتاب باشد این کس بخانه بزرگان است و اگر نحس متصل باشد بخانه خواجگان و دهقانان
باشد و یا بجای باشد که بجای عارت کنند و همچنین از باقی کواکب قیاس کن هر جای دلیل کریخه باشد بنگر که بر چه مزاج است
کریخه آنجا باشد و صفت جایی چنانکه اندر خانه چهارم است از صفت خانه باز گردد و قول دزد و نحوس گوید اگر قمر اندر
طالع یا اندر ربع مشرق باشد این کریخه اندر ناحیه مشرق باشد و اگر اندر جنوب باشد اندر ناحیه جنوب باشد
و اگر اندر ربع شمال باشد اندر ناحیه شمال باشد و اگر اندر ربع مغرب باشد اندر ناحیه مغرب باشد و اگر طالع
یا قمر اندر حصر یا میزان باشد این کریخه سخت جو رفته باشد و اگر طالع بر مطلع الطلوع باشد رو بهمان
گرفته باشند فصل هفتم در کریختن یا باقی و نیاباقی و در حکم کریخه حال او و نیکو صاحب طالع و قمر متصل شوند
هر دو بصاحب وسط السما یا بشمس یا صاحب خانه قمر بر کریخه نظر باید اگر اتصال از مقارنه یا تربیع یا مقابله
باشد و اما دلیل کریخه اندر اوتاد طالع باشد این کریخه اندر شهر باشد و یکی از نظر نحوست باشد یا دلیل
کریخه ساقط باشد یا زمین یا مانیر الوتد پس نظر باید و یکی بیرون شهر قول باشد والله اعلم گوید اگر میان صاحب
هفتم و صاحب طالع و قمر اتصال باشد دلیل کند بر باقی کریخه اگر اتصال کننده صاحب طالع
باشد این جوینده نظر باید بر کریخه بطلب و حص اگر اتصال کننده با صاحب هفتم باشد این کریخه باز

آید بخود اگر اتصال اندر اوتاد بود اندر شهر باید و اگر صاحب سابع صاحب طالع متصل شود از اوتاد
کریخه باز گردد و بخود خویش از آنکه از شهر بیرون آید و همچنین اگر متصل شود صاحب هفتم از اوتاد طالع
بصاحب طالع اندر جیب طالع یا اندر بیت طالع این کریخه باز گردد پیش از آنکه از شهر بیرون آید
و اگر متصل شود صاحب هفتم از جیب طالع کریخه باز آید پیش از آنکه از شهر بیرون رفته باشد و اگر صاحب
هفتم متصل شود بنحسی اندر وتد این کریخه گرفتار شود اگر صاحب طالع با نظر باشد بنحوی باز صاحب
سابع بر کریخه نظر باید ضد او و نه پس از آنکه زمان فتاده باشد و اگر صاحب هفتم بنحوس شد و قمر بنحس
متصل شد بر کریخه نظر باید خاصه که آن نحس اندر وتد صاحب سابع باشد اگر مقبول بود قمر یا قمر
شاهد باشد دلیل کند بر باقی کریخه اگر قمر متصل شود بکوکبی اندر وتد و اگر روم باشد دلیل باقی
و نیاباقی اگر صاحب سابع اندر طالع بود کریخه نظر باید پیش از آنکه از شهر بیرون رفته اگر از بیرون
با هر دو صاحب سابع ناظر باشد یا جایی کریخه او نشسته شود ظاهر بود و اگر بیرون از صاحب سابع اتصال
بود کریخه گرفتار شود خاصه که نظر شان از منحوسات باشد اگر سعدان اندر وسط السما باشند اندر طالع باشند
یا اندر یازدهم دلیل کند که کریخه گرفتار شود اگر صاحب سابع بصاحب جیب و روم یا بصاحب
هفتم متصل شود دلیل کند بر گرفتار شدن کریز یا بر بست شدن و صاحب این وطاقه همان فصل
کند که زهره و مریخ کنند و تباه تر آنکه بود که دو از هم اندر تحت شعاع باشند چون قمر بنحسی متصل شود
کریخه گرفتار شود و اگر آن نحس اندر طالع باشد پیش از آنکه از شهر بیرون آید اگر دلیل بر پس اندر راه
گرفتار شود و اگر آن نحس مقبول باشد ضد او و نه پس از روح خوش شود و اگر قمر بسعد متصل شد کریخه
یافت شود مگر آنکه سعد با احتراق رود دلیل کریخه ابلاه باشد و اگر کوکب میان دلیل سایر و دلیل کریخه
نقل کند نور یا رد النور بود پس باید نامزد کند اگر صاحب طالع بصاحب سابع بود جوینده کسی
فرستد و اگر از صاحب هفتم بصاحب طالع بود پس شاید آرند یا آگاهی دهند از کریخه و اگر قمر اندر آن
بروج که باشد اتصال شود بروج دو دیگر نیکو اتصال دلیل کیرد و اگر اتصال بذیره کوکب راجع باشد
یا دلیل کریخه خود راجع باشد باز گردد بخود رجع خود و اگر از بروج پس باشد بر نحس باز آید و اگر بطریق سیر دیر تر
یافته شود و اگر مستقیم باشد باندازه سیر در شد باقی و اگر آن نحس که بدو نظر دارد از اوتاد باشد این
کریخه از در سرس و در دیگر اهل دور بود و هم بدان حوالی باشد و یافته شود و اگر اندر میمنه طالع باشد از

اهل سرس دور باشد و بشهر نزدیک بود و اگر اندر میسره طالع باشد از شهر بیرون باشد و اگر قمر بصاحب
بروج خوش متصل شد این کریخه بگذرد پیش از آید اگر صاحب بروج قمر اندر وتد باشد اگر زاید باشد دور
رفته باشد و گرفتار شود و بطلیموس گوید اگر قمر بصاحب بروج خوش متصل شد از وتد یا از نظر وتد
نظر باید بر کریخه و اگر چیزی این باشد نظر باید بر قول حکما که بیند اگر قمر اندر سعد متصرف شود و نحس متصل شود
این کریخه باز آید و ضد او نحس خوش شود و اگر مقارنه مشتری باشد مشتری راجع باشد این کریخه باز آید و خوش شود
از خود خود و اما چون قمر زاید النور و العدد باشد این کریخه بر کریختن زهره و تر باشد و اگر اندر طالع سعد
باشد و اندر وتد و هشتم نحس این کریخه رسته باز بود و اگر اندر طالع نحس باشد و اندر هفتم نحس بر این
کریخه اگر گرفتار نشود و اگر قمر اندر سعد متصرف باشد و بسعد نحس متصل شد بر این کریخه نظر باید که
نحس اندر وتد چهارم باشد و بسعد اندر وسط السما باشد و اگر قمر از سیم گوکب متصرف بود و بسعد نحس متصل
شد بر کریخه نظر باید هر کرا که سعد راجع باشد آنگاه دلیل کند بباز آمدن کریخه بخود خود که خوش او بخورد
و آزاد شود و اگر از نحس متصرف شود بسیم کوکب متصل باشد این کریخه گرفتار شود و عذاب کرده شود
و بند شد یا بمرد و اگر متصرف بود و بنحس متصل شد این کریخه گرفتار شود و عذاب و رنج بیند
و اگر آن نحس که قمر بدو متصل شد مقیم اول باشد کسی بر کرد و بیند و بسته بخانه نشیند یا ورد
و اگر مستقیم باشد بسته یا ورنه بخانه نشیند و اگر اندر مقیم باشد در بند راه گرفته شود و باز بخود و دیگر باره
گرفتار آید و اگر صاحب بروج قمر بدو متصل شد قمر بسعد متصل شد این کریخه از بند کاهی خوش برهد
و اگر قمر از تربیع و مقابله نحسی باز گردد و بسعد متصل شد و حال کریخه بنگر شود و او را باز توان یافتن
اگر از تثلیث و تسدیس سعد باز گردد و بنحس پیوند و کریخه را باز توان یافتن و کریخه را بدست و
تربیع و تسحیم و اگر ماه اندر بروج منقلب باشد و بخوبی اتصال کند که اندر بروج منقلب شد گرفته باز گردد
و اگر ماه بصاحب طالع پیوندد و صاحب طالع بصاحب دویم و صاحب دویم با آفتاب یا بصاحب
خانه خویش این دلیل باز دیافتن کند و همچنین اگر وقت کم شدن باز گردیدن ماه هر کجا بود
چون ماه باز بدان حالگاه یا بخداوندان خود پیوندد و کریخه و گم شده خود را باز آید قول
از دو نحوس گوید اگر طالع با نحوس پیوندد و بنحسی متصل شد اگر طالع با قمر اندر خانه کریختن
همچنین خود را باشد یا نحوس با حوت بود کریخه زود گرفته شود یا بخود رجع خود باز آید و اگر طالع با قمر

اندر نور باشد که گرفته شود و مشتری و اگر طالع با قمر اندر بین بر جا باشد بران که بچه ظفر یابد و اگر شمس جدا شده
و اگر طالع با قمر اندر نیمه اول جوزا باشد اگر اندر دو روز ظفر یابد پس از آن دو روز خبر شوند و اگر طالع
دو دو و اگر اندر نیمه آخرین باشد زود یافته شود و اگر قمر با طالع اندر سرطان باشد ظفر یابد بر گریخته
بر روزگار دراز گرفتار شود و اندر عداوت خانها اگر طالع با قمر اندر نیمه اول اسد باشد این گریخته
بجایی نیکو مرا زیک شد و از جمله و گرفته شود و اگر اندر نیمه آخرین باشد زود گرفته شود و اگر طالع
با قمر سنبله باشد زود گرفتار شود و سخت گرفته شود و اگر طالع با قمر میزان باشد زود گرفتار شود و اگر طالع
با قمر اندر عقرب باشد زود گرفته شود و بمرد و باز آید و اگر طالع با قمر اندر قوس باشد اگر بیخ موده یافت شود
هلاک شود و نه هند که کجا رفت و اگر طالع با قمر اندر جدی باشد از جایی بیرون آورده شود و اگر طالع
با قمر اندر دلو باشد بر او ظفر یابند و اگر حوت باشد ظفر یابد و اگر طالع با قمر اندر اول حوت باشد ظفر
یابد و اگر آخر باشد ظفر یابد والله اعلم **فصل هجدهم در گریخته بلیس و حال او و اگر گریخته بود و صاحب طالع**
اگر با اندر هفتم باشد و نحسی اندر هفتم باشد و نحسی اندر هفتم بود و نحس بود و ظفر یابند و اگر گریخته بمرد و نحس انها
وسط انها با صاحب هفتم اندر هفتم باشد و نحسی اندر هفتم بود و عطارد اندر هفتم نحوس باشد این گریخته بمرد
بر دو ظفر یابند و اگر قمر با صاحب طالع اندر هفتم باشد و عطارد اندر هفتم نحوس باشد این گریخته بمرد
و اگر قمر اندر بعد در هوا اندر سعد اندر احتراق بود گریخته بمرد و اگر بجای سعد نحس بود اندر احتراق ظفر یابد
و ترس و اگر قمر تحت الشعاع باشد با مریخ باشد با ناظر بود این گریخته خویش را بمرد و با امن شد خود را
و اگر بجای مریخ زحل باشد خویش را خفه کند اگر سعد ناظر باشد سلامت بود بلکه بسبب طلاق گریخته اگر ناظر
مریخ بقمر و قمر اندر مریخ صورت آدمی شد ان بلا از مردمان رسد و اگر مریخ بمرد باشد از بهایم رسد این
بلا و اگر اندر مریخ آب باشد اندر آب غرق شود یا بچاه بر خویش و اگر عطارد با ناظر بود خویش را
بدست خود کشد و اگر قمر در نحسی و نحس متصل شود و این گریخته اندر گریختن بمرد و اگر مریخ
متصل شود و نحس متصل شود اندر دو مستقیم بدان گریخته نشسته شود و اگر زحل باشد خویش را
خفه کند و اگر مریخ بطن کبیر و ظهر متعلق شد کمر و عذاب و بدرد گرفت و دست و پایش بریده
و اگر وقت گریختن یا وقت سیلاب و اگر تحت الشعاع بیرون آمده باشد بلکه با نقاش علم از اهل
موجود شد و بیرون ظفر یابند و اگر تحت الشعاع بیرون آمده باشد بلکه با نقاش علم از اهل

کیم جایگاه و جهت کند و اگر صاحب بیت قمر اندر تحت الشعاع باشد و صاحب برج شمس بود ناظر باشد بی لب
گریخته با خداوند شمس بمرد و شمس از انکه بر گریخته ظفر یابند و اگر شمس و صاحب برج قمر اندر هفتم باشد و اندر
و اندر هفتم نحوس باشد این دلیل کند بر مرگ طالب با خداوند گریخته شمس از انکه ظفر یابند قول کند
گوید بلکه بقمر اگر صاحب هفتم با شمس بر خویش ناظر و متصل شد ان گریخته مرده شده و اگر صاحب برج هفتم
متصل شد گریخته مرگ شده مرده باشد یا هم مردان باشد که بمرد و از صاحب جدید و بیم ترسی دلیل
گیرد که از صاحب هفتم گفتم و اگر خواهی بدانی که مردم گشت بسبب دیگر بلکه مرگ شده و اگر گریخته از
شهر خویش باشد یا تحریق اندر برج آتشی گشته باشد و اگر از برج سباع بود سباع گشته باشد **فصل نوزدهم در**
گریخته انکه خود رفت یا کسی برد گریخته و گم شده را بلیس بلکه بقمر اگر متصرف شد از صاحب برج خویش
یا از صاحب شرف یا از صاحب هفتم خویش یا از صاحب مزاج خویش این گریخته خود رفته
باشد و بجایی اگر صاحب طالع متصرف باشد خود رفته باشد و اگر کوکب از صاحب برج قمر متصرف
شد کسی برده باشد و اگر قمر را کوکب متصرف خود رفته باشد و اگر قمر اندر برج خویش باشد بلکه در جه
قمر هر کوکب که نحوس متصل شد از وی دلیل گیرد و اگر قمر اندر ان برج که هست نه متصرف باشد و نه
متصل ان گم شده هم بدان جایگاه که نهاده باشد **فصل بیستم در معرفت انکه گریخته و بنده و ان گم شده**
یا گریخته کی باشد اگر متصل شد بصاحب برج خویش یا صاحب طالع گریخته سالم باشد و اگر صاحب
وسط انها با اقتاب متصل شد یا اندر وسط انها با ان کوکب متصل شد که اندر وسط انها با کوکب
که اندر شرف باشد گریخته مراد گریخته سلطان باشد و اگر اندر دو اندر هفتم باشد یا متصل کوکب که اندر
وی باشد با صاحب دو اندر هفتم یا کوکب ساقط یا بند مراد محبوس باشد و اگر ماه بکوکب متصل شود که
اندر نور باشد و بجایی گرماه خود بر شعاع باشد یا بکوکب متصل شود که اندر تحت الارض باشد یا
یا اندر برج هم یا تقوی خداوند هم یا خداوند هفتم با خداوند هشتم یا قمر و مشوار باشد و اگر ماه
طالع باشد یا برج طالع یا برج خداوند طالع یا قمر و مشوار باشد و اگر طرفی ذکور باشد یا قمر
هفتم بر ان و زهره باشد و بجایی با خداوند دو اندر دو برج حکم کند یا بنده را **فصل بیست و یکم در معرفت**
انکه وقت ساعت باشد اگر برسد هر وقتی که صاحب طالع و قمر و شمس با صاحب ثانی با صاحب برج قمر
با یکدیگر جمع شوند یا صاحب هفتم با صاحب طالع جمع شود یا در جه بدرجه متصل شوند یا احتراق

صاحب هفتم چون اجتماع باشد یا اتصال چون درجه بدرجه برسند ان وقت یافته شود و بطلیموس گوید اگر
خاصه اندر درجه اول باشد یافته نشود و اگر اندر درجه دوم باشد یافته باشد و اندر درجه سیم دیر
و روزگار دراز تر یابند **فصل بیست و دوم در گریختن اول که دفعتا یافته شود و اگر نه** اما بدانکه اجتماع کم شده و گریخته
هر دو یکی است و لکن اینجا فصل کنیم از کم شده تا هم آسان بر باشد و بعضوب شدن گوید که کم
شده حیوان باشد و غیر حیوان و گریخته بجز حیوان نبود بدانکه دلیل کم شده و گریخته قمر است اگر قمر
صاحب برج خویش متصل شد کم شده یافته شود و اگر متصل شود و اندر طالع باشد و نه اندر
هفتم یافته نشود و اگر صاحب برج قمر بسیلی با ثبیت طالع باشد بمیدان یافته باشد چون بدرجه طالع
متصل شود وقت یافتن بود و اگر از صاحب هفتم متصل شد از صاحب هفتم یا از صاحب هفتم و متصل
متصل شود وقت یافتن بود و اگر صاحب هفتم متصل شد یا از صاحب هفتم یا از صاحب هفتم و متصل
باشد بجز و طالع با بجز و بیت الملک از انها دلیل کند نظر مودة یا بداوه بمیدان یافته باشد خاصه صاحب
قمر بود و اگر این باشد که گفتیم یافته نشود و اگر قمر صاحب و از هفتم یا با صاحب هفتم یا با صاحب
هفتم نحوس باشد کم شده بدست مردم بد گهر و بد طبع افتاده باشد که هرگز باز نیاید خاصه کسی
باشد و بطالع ناظر باشد و اگر مسعود باشد بعدان یا بیکی دو بدست مردمی این فتاده باشد بمیدان یافته
بود و هلاک نشود و اگر مسعود بطالع متصل شد یا ناظر بود متصل شد زود باز دهد اگر قمر اندر اوتاد
شمس باشد بمیدان شد بدست سلطان افتاده باشد و اگر شمس بدرجه طالع ناظر شد بموده و قمر بجز بجز طالع
ناظر شد باز دهد انشاء الله اگر نظر قمر بطالع از بهر باشد یا ناظر باشد و اگر نظر مخالف
بود بدشوار و تعب یافته شود و اگر قمر اندر طالع باشد ان ساعت که گفتیم یافته کم شده بقوت
و نحسی باشد دلیل کم شده قوت و صاحب برج قمر دلیل خداوند متاع است یا طالع و صاحب طالع و قمر
برج قمر و کوکب ناظر دلیل جز که کم شده است **فصل بیست و سیم در معرفت انکه گریخته در خانه است یا در خانه**
طالع اندر یک برج باشد میان ایشان سی درجه باشد یا کمتر ان کم شده یا در اندر یک سر باشد میان
اگر از سی درجه بیشتر در اندر یک محل باشد و اگر زیاده از سی درجه باشد تا نود درجه اندر شرف باشد و اگر
اندر یک برج باشد اندر یک خانه و محله باشد و اگر باشد **فصل بیست و چهارم در معرفت از کی جایگاه گریخته**
اگر پرسد بکدام جایگاه است بنگر بقمر اگر اندر برج آتشی باشد و اندر برج طالع باشد بجهت شرق باشد و اگر اندر

ربع وسط انها بود بمشرق جنوب باشد و اگر اندر برج مغرب باشد با اول ناحیه مغرب بود یا میان مشرق اگر اندر
ربع چهارم باشد بشمال مشرق بود و اگر اندر طالع باشد اندر برج خاک بجنوب مشرق باشد و اگر اندر ربع وسط
انها باشد اندر قلب جنوب باشد و اگر اندر برج سیم باشد اندر جنوب مغرب بود و اگر اندر ربع چهارم باشد اندر
ربع چهارم مغرب شمال بود و اگر اندر برج بادی باشد و اندر طالع یا ربع طالع بها اندر آخر مشرق باشد بمغرب
عامر و اگر اندر وتد دوم باشد اندر مغرب جنوب بود و اگر اندر وتد سیم باشد اندر قلب مغرب بود و اندر وتد
چهارم اندر مغرب شمال باشد و اگر اندر برج آبی باشد اندر ربع طالع اندر شمال مشرق باشد و اندر ربع دوم
اندر شمال آخر جنوب بمغرب عامر بود و اندر ربع سیم اندر شمال مغرب بود و اندر چهارم اندر قبشمال بود اگر
بیرون آوردن ناحیه گم شده و گریخته و اگر اندر طالع باشد با اول خانه باشد و اندر وسط انها میان خانه
بود و اندر هفتم با خر خانه بود و اندر چهارم بنو اخر خانه اندر سیم چون صاعد بود اندر بام و طرح خانه بود و اندر
چهارم چون اندر حضیض باشد بزیر زمین بود و اندر وسط انها حضیض بود زیر زمین بود و اندر چهارم صاعد هم
بر روی زمین باشد اندر برج مقلب یا مردم یا بی حکم گردیده باشد و اندر دو چیز باشد یا بر درخت
یا بر برف یا با مردم و اندر برج ثابت بجای حکم نهاده بود و اگر قمر اندر جای باشد بجایگاه گوشه زندان و بیابان
کوهها بود و بجایها ماهی مستقف یا صحرا و اگر اندر نور باشد اندر کشتزارها بود یا نزدیک تلها و کوهها
و بوستانها و باغها و درختان انبوه و جایگاه وان و اگر اندر جوزا باشد بکوهها و کشت مندها و قومها و تلها
و جایگاه صیادان و مرغ بازان و سرفوکوبان و مطربان باشد و اگر اندر سرطان باشد بجایگاه نمناک و
و بیشه زارها و بستانها و بلبهای حوض و آب کمر و بها جوی نزدیک درختان و اگر اندر اسد باشد بدشت و بیابان
و وادیها صعب و نزدیک بیشه‌ها که مهار و منبله شیران و سباع و گرگان باشد بجایگاه ملوک و کوشکها و قصرها
و قلعها و کوهها و بلندیها و حصارها بود و اگر اندر سنبله باشد بکشتزارها بود و جایگاه زنان و بازیر
کنندگان و سرفوکوبان و جایگاه خرم باشد و اگر اندر میزان باشد بکشت زارها که بر سر کوهها بود و جایگاه
درختان میوه دار و جایگاه صیادان و رهگذار و راهها و جایگاه بلند و صحراها و بیابانها بود و اگر اندر
عقرب باشد بجایگاه غم و مصیبت و اندوه و سرانها و سرچهار کرده و جایها تاریک و زندان و چاه و قرینه
و قبرستانها مانند و بر جایگاه درخت انبوه باشد و اگر اندر قوس باشد بستانها و جایگاه سباع و بره گذر
اسبان و صحراها سوده و جایگاه ستوران و گاو و گوسفند و معدن آهن باشد و اگر اندر جدی باشد بکوشکها

و در کاهها و بستانها و آب گذرها و جویها و کاریزها کهن و درختان که بر کرانه جویها باشد و کرانه آب کیرد که اندر
او درخت و گیاه باشد و جایگاه سگان و روباه و وحوش و منازل غریبان و بندگان و جایگاه اهمار
که اندر آنجا نهاده اند در قدیم و اگر اندر دلو باشد آبها و جویها و دریاها و مغاکها و جایگاه مرغان آبی و مرغان
دیگر و جایگاه درخت انگور و شراب فروشان یا جایگاه بدکاران و زنا کنندگان و اگر اندر حوت باشد بر دلیل
دریاها و کنارها آب کیرها و مرغزارها و جایگاه ماهیان و فرشتگان و زاهدان و جایگاه گریختن و غم و اندوه
چون این گفته شود بنگر اگر دلیل گم شده اندر سرای باشد یا جایگاه که نزدیک سرای باشد آنجا که مردمان اندر
برج و اگر اندر نوحس سرای جهلت بود از آنجا که دلیل شد از برج دهاندان باشد و اگر دلیل گم شده و گریخته
بدو نزدیک سرای یا از شهر بود بدان جایگاه که برج دلیل گشته بود و در آنجا که مردمان که از برج دو جایگاه
که و از برات جایگاه است که نزدیک آن جایگاه که هست که اندر یک خانه و اندر یکسر است اما در آب
راهگذر برج ثابت دلیل راه طلاق است و برج منقلب دلیل راهگذر یا کسی است و برج که ذو جسدین است
دلیل دو راه است و چون بطالع و یا منتهی نظر بود چهار راه بود و اگر قابض تر اندر برج ذو جسدین باشد دلیل
نشین راه باشد نص مغاکها و مسترحها و جایگاه گشنده و تاریکی است مشتری دلیل بستانها و صفای ماء و نهارها
خرم و سبزه ها برج دلیل نشین کدها و معدن آهن و بطبخت مشتری دلیل جایگاه بزرگ و توانگر و منظر
تخت است زهره دلیل شراب خانه و جایگاه زنان و بوستان و گلزارها است عطارد دلیل راهگذر و خزینه و خزینه
و فانوس خانه و کتابخانه و جایگاه مرغان است و قمر دلیل حوض و جوب و آب روان و راه گذر خانه است
چون دلیل گم شده اندر هر برجی که باشد و با هر کوکبی که باشد بدان جایگاه شود و بنگر بدلیل گم شده و اگر تحیر اگر
اندر برج آتشی باشد بجایگاه مردمان باشد و اگر اندر برج بهمی باشد اندر جایگاه بیابان و ستوران باشد و اگر
اندر برج سباع باشد جایگاه اندر باب اگر دیم از ولایت رجها و اگر اندر برج منقلب باشد اندر زمین نوشاده باشد
و نو عمارت باشد در میان فراز و نشیب باشد و اگر اندر برج ثابت باشد اندر زمین ها مرمن و نزدیک عمارت باشد و اگر
اندر برج ذو جسدین باشد اندر زمین کهن و قدیم باشد که اندر و آبادانی و ویرانی باشد یا اندر و خندق و مغاکها باشد
یا زمین باشد و دلیل از دو کوه بر آن است بیرون آوردن جایگاه گم شده و اگر تحیر

فصل سیزدهم در شعوذه

اگر خواهند متاع یا چیزی گم شده اگر صاحب طالع یا صاحب برج قمر برج باشند خداوند متاع گم شده از هوش این
متاع گم کرده باشد یا خواب آلوده بود یا مست یا بکلی مشغول بود باشد که عقل او زایل گشته باشد و اگر اندر

وجب

وجب یا هبوط یا منحوس بود باشد از غم و هم و ترس یا از بیماری بعد گم کرده شد و اگر صاحب طالع اندر ساقط
یا زایل شد این چنین افتاده باشد و بجهتی از قرار از دو ساقط باشد خاصه اندر نهم یا سیم بود افتاده باشد و اگر اندر
وتد باشد بجهتی از هوش ظاهر باشد و این باب گم شده یا دزدیده یا فراموش کنند باشد اندر باب ضمیر
بیرون آوردن اندر صدر کتاب در فصل هم آورده شده است این باب را بجهتی بدیگر کس که گریخته
خود را نیکی برده **فصل سیزدهم در شعوذه اگر گریخته و گم شده بنگر طالع و صاحب طالع و صاحب اندر خانه رص**
باشد یا از رص منصرف باشد بسبب گم شدن خود هوش و غم و دو هوش و بیماری از جهت متوان و برده یا از جهت
بر یا از جهت تب و درد بود و اگر خانه مشتری باشد بسبب گم شدن نماز و روزه و علم و عبادت بود باشد و اگر
خانه برج یا منصرف از وهبه بسبب گم شدن از هم و ترس و اضطراب باشد و غرور جنگ و خصومت و بیش کاری یا فتی بود
باشد و اگر خانه بود از جهت سلطان و ملوک باشد و جهت یا از جهت نگاه داشتن خیر باشد و اگر زهره باشد
از جهت لهو و طرب و نشاط و سماع یا از جهت زنان بود باشد و اگر عطارد باشد از جهت کتاب و نامه و شغل بود اندر
حساب و تجارت بود باشد یا از جهت کودکان و اگر قمر باشد از جهت بوکان و خادمه و رسول و پیغام بود باشد و بنگر که
مخصوص است بر آن نسبت یافته شود و اگر صاحب طالع مستقیم باشد از جهت بدست کردن عاری گم شده بود
و اگر منقلب بود از متحیر گم شده باشد **فصل سیزدهم در شعوذه اگر گم شده حیوان بود یا انجام اگر دلیل گم شده اندر**
برج آتشی باشد و بعد از ظاهر باشد بجهتی و مشتری ظاهر باشد برج باشد این باب را بجهتی اندر فصل دهم
از صدر کتاب یاد کرده و اگر بر بیرون آوردن باحرش بیرون آوردن باحرش مشتری خام بگیرم و این چنین اندر او اگر باشد
و هر یک صاحب برج خوش ظاهر باشد دلیل کند که حیوان باشد خاصه که در باب تیرین در برج دو جایگاه باشد
اگر از باب تیرین محوس شود و اندر برج دو جایگاه باشد بیابان چیزی باشد و اگر در باب تیرین و در بیابان و آب
محبس شد و اندر برج محبس مستور شد اگر این کواکب که بگفتیم آتشی باشد اندر برج آتشی جهت شد که اندر آتش آمده
و برج آبی و خاک و نبات و باد در درخت و حیوان دلیل شد و خاص این باب اندر جهتی یافته شده است **فصل چهاردهم**
سیزدهم در شعوذه اگر کبوتر یا مرغی گم شود بنگر که اگر پرسد از مرغی که از خانه رفته است آمده حیله یا باز کبوتر بر رفته
شد بنگر بطالع و اگر محوس بود از هوا باز گردد و اگر اندر وتد باشد سخت زود آید و سبک و اگر اندر ماهی و مرد باشد
و سلخ سخت زود باید و اگر ساقط باشد دیر ماند و وقت آمدن و رفتن باز دزدی صغیر عطارد باشد نا

یا مطالع برج عطارد و در درج سباع یا روز یا ماه باندازه جایگاه برج منقلب ثابت و ذو جسدین و اگر کوکب
پاکیزه باشد و سلامت آن کبوتر بسلامت باز آید و اگر محوس باشد از تلبیس باشد و مقبول بود تکون سباع باشد
و اگر بدان نحس مقبول نبود باز نیاید و آفت از جنس آن کوکب نحس کنند باشد و از طبع آن برج اگر برج پرنده
باشد و برج یا شمس چون ناظر بود یا اندر وی شد از باز و باشد و سباع آفت رسد و اگر برج آتشی باشد از ماء و شیاع
هلاک شده باشد بجهتی صفت کی چنانکه و جنس این آنها باشد که کبوتر و تیر پرنده باشد و گران رو که بر دو
و دو روز و یک ماه بود و صفت کبوتر مصنف این کتاب کوید بنگر بطالع و صاحب ساعت قمر و صاحب
طالع هر کدام شهادت بیشتر شد اندر نوع حیوان بر پرنده خاصه بکبوتر و دلیل است اگر دلیل مسعود باشد
و سلامت بود از نظر نحسان بد گرفته باشد اگر دلیل اندر شرف بود این کبوتر یا بیت باشد و مسعود است و نیز
پرنده باشد و جایگاه بود خاصه که اندر وتد باشد و اگر اندر هبوط بود یا اندر وبال بود اصل و آید و کم شود و اگر
اندر وتد باشد نیکو و خیاره و اگر اندر مائد وتد باشد میانه بود و اگر ساقط باشد بد اصل و نابکار بود و اگر اندر
برج منقلب باشد و اندر وتد یا اندر شرف نقر پرنده و قلاب باشد و اندر زایل ساقط و هبوط و افتنده و نیز پرنده
بود و اندر برج ذو جسدین هم نقر پرنده و هم قلاب بود و نیز پرنده و هم آهسته پرنده و اگر اندر برج ثابت و خاصه
اندر وتد سخت پرنده و محکم و نیز پرنده باشد و اگر برج منقلب بود کوتر پرنده و قلاب باشد و برج ذو جسدین
هم نقر پرنده بود و نیز و لون و برج ثابت دلیل کند بر آهسته پرنده و سخت و محکم و اگر دلیل مستقیم باشد راست بود
بود و اگر راجع باشد گریزنده و زود کون سایر شونده بود و اگر دلیل شمالی باشد دیگر منصف باشد حیوان کبوتر
و راست کننده بود و اگر منصف باشد راست کننده اگر مسعود بود و اگر شمالی بود چنبنده اگر سر جوانب باشد و برج منقلب
قلاب بود و اگر صاعد اوج بود پرنده بود و اگر اندر حضیض باشد فرو آینده و نیست پرنده بود و اگر تحریر باشد
حیوان باشد و سبک و اگر مغرب باشد گران و نیز طبع و گران حیوان و اگر سریع السیر باشد و زیاد و یا صاعد نیز
پرنده و بلند رونده باشد و بزرگ و اگر بطیء السیر باشد دیر پرنده و گران باشد زاید بود و زود زود بر ناقص و دیر
پرد و دیر آید اگر دلیل نص شد مسرور باشد و اگر با زهره بود سبد باشد یا مریخ سرخ باشد و بجهتی طبع و لون برج
و خانه و کوکب صفت کی صفت دیگر کبوتر نص دلیل سیاه است مشتری دلیل زرد است برج است سمی و دلیل
زرد است و سبد زهره دلیل سبد است عطارد کبود است و قمر اصفر یا اصفر و طبع برج چنانکه در هر یک را طبع برج
برج و بکوکب اتصال و انفراد و جایگاه منصف لون یا در باز نگرنج بحقیقت رنگ بیرون آید آنچنانکه

طالع

طالع دلیل سرات و اندر نهم و دوم دلیل آن است و سیم و یازدهم دلیل یازده و کشف و دات و سط السما
دلیل بیست است و چهارم دلیل شکم و تخم و هم هبوط است و ششم و هشتم دلیل یا بیت آنچنانکه دلیل قدمت مرکی مصور
یا یا بیکون آن اندر است و بر تحسی دلیل عجب و تعالی آن اندر است بنیه فلک است سوی شاهد دلیل بنیه چیست از اندر
و نیمه و سط السما دلیل بیست از اندر احداث نشد **فصل سیزدهم در شعوذه بیرون آوردن نامه و صورت**
و صفت کبوتر است اگر دلیل نص شد و اندر ربع یا خانه یا برج سیاه باشد و زهره منصرف باشد این کبوتر سیاه ابلق باشد
باشد و اگر بجای عطارد برج یا مسرع باشد سریع باشد بنگر که چند درجه منصرف گشته است درجات یا بیش چند است بدان از آنجا
بیش باشد و اگر زهره بود سبد باشد و اگر با مریخ نص شد لون برج و لون جایگاه و لون اربع برابر باشد سیاه
رنگ باشد و اگر بعضی لون مختلف باشد از برج و از موضع و از ربع فلک سیوم مسرع باشد یا مسرع و اگر بجای نص
عطارد باشد کبود مسرع بود و اگر بجای عطارد مشتری یا شمس باشد زرد مسرع باشد و اگر بجای مشتری عطارد بود
و شمس حک مسرع باشد و اگر مریخ باشد برج مسرع و اگر بعضی فوق الارض باشد و بعضی تحت الارض
و زهره اندر طالع باشد بقیم و چهارم و بوسط السما ناظر باشد و قمر زهره را باشد که تدبیر نص و بدیسیاه انجم
باشد و اگر مریخ ناظر باشد سریع انجم و اگر مشتری و آفتاب بود زود انجم و اگر عطارد بود کبود انجم و اگر نص
اندر طالع بود دلیل زهره باشد و نص مقیم ناظر باشد سیاه زرد شد و اگر عطارد بود بجای نص کبود
زرد شد و بدانکه دلیل کند از دلیل بنگر دلیل کدام کوکب است و اندر چه است و راست کدام کوکب است
و بر دلیل کدام کوکب نظر دارد از مزاج کوکب ناظر و از طبع برج و موضع و ربع فلک لون بر دلیل کند آنچه
بیرون آورد رنگ و اشتباهی و تمام لون را اندر باب صبی یاد کردیم و این باب از جهت این یاد کردیم تا
کفایت باشد و بسیار فائده باشد و بسیار باب دیگر از هر معراز بیرون آید در خوی و خلقت و صفت کبوتر
اگر طالع مستقیم الطلوع باشد راست برو و راست باید و اگر معوج الطلوع باشد هر جا برو و هر جا نشیند و اگر دلیل
بعد متصل شد اندر برج منقلب زود آید و سلامت و اگر ذو جسدین باشد باید باز رو و باز آید و اگر هر جا
باشد دیر آید و سلامت آید و اگر بجنبی متصل شد آفت رسد از کوکب طبع از نحس و از برج و ربع بجنبی حکم کم
از وتد و مائل وتد و ساقط و اگر دلیل طالع ناظر باشد زود آید و بجای خود نشیند و اگر برج دیگر ناظر بود
یا بمقیم بجای دیگر نشیند و اگر دلیل صاحب طالع یا صاحب برج خوش یا با قیاب یا با صاحب هبوط
السما متصل شد و سعود بود سلامت بجای خوش باز آید و از ثابت باز نیاید از سعد ناظر باشد برج منقلب

زهره باز آید و اگر خمسی ناظر بود زهره هلاک شود و اگر خمسی بریع ثابت ناظر باشد هیچ باز نیاید و اگر سعدی ناظر
باشد بدیر روزگار بهره‌ها همسوان باشد که باز آید این همچون باب گم شده و گریخته است از کجا باید دلیل
گرفتن و حکم باقی و فنا باقی اگر دلیل اندر برج ذو جسدین و سعدین ناظر باشد یا بدلیل و آمد و شد کی و اگر خمسی
ناظر باشد نیاید و هلاک شود اگر رسد از یک تاریخ یا ده یا بیشتر از هر یک کدام نقوتر و بلندتر بنده تر و زهره بنده
تر بنگر بدلیل اول و دوم و سیم چنانکه اندر باب جمع شدن یاد کردیم هر دلیل که صاعد بود و بیشتر زنده
تر باشد و هر کدام که سعد بود نقوتر زنده و هر کدام مستقیم السیر باشد راست پرنده و هر کدام بریع خوشتر باطلع
ناظر بود و زهره تر آید و هر کدام راجع بود نکوتر آید هر کدام زهره باشد یا فلک قمر آید و هم چنین حکم کن
چنانکه بر تر یاد کردیم دور و نزدیک رضی باقی و فنا باقی و مرگ و زندگانی همچنان است که اندر باب
گریخته و گم شده گفتیم فصل سی و سوم در معرفت انکام در دلها بیرون آوردن و دلیل دزدان
طالع است و خداوند طالع و کوکبی که قرار و منصرف است اگر قمر بطالع ناظر باشد و اتصال و انصراف باشد
و دلیل دزدان کوکب است که قمر بر متصل است یا صاحب سابع و کوکبی که غریب باشد اندر طالع اگر اندر طالع
کوکبی باشد که ویرا حظ باشد از شرف و حد و وجه و منقلبه و رسیده دلیل دزد است و اگر اندر طالع هیچ کوکبی نباشد هر
کوکبی که اندر وسط السما باشد یا اندر هفتم یا اندر چهارم و غریب شده و رد است و اگر این دلیل باشد
هر کوکبی که اندر دویم یا دوازدهم یا اندر نهم در دلیل دزد است و اگر اندرین خانها دو سه کوکب باشد هر
هر کوکبی که بدرجه خانه نزدیکتر باشد و دلیل است بر دزد و بیرون آوردن دلیل مال مسروق و دلیل مال
دزدیده و وسط السما و خمسی و دویم و صاحب دویم و سیم السابعه و صاحب دویم و قمر اتصال و انصراف باشد
و صاحب حد قمر و صاحب ساعت هر کدام ازین دلیلها اسعد و اشرف و نقوتر و قوی‌تر دلیل مال دزدیده و دزد است بیرون
جایگاه دزدیده و قمر چهارم و خمسی و صاحب ساعت و آن برج که صاحب ساعت اندر و است هر کدام
قوی‌تر و نقوتر باشد دلیل آن جایگاه که مال دزدیده باشد فصل سی و پنجم در معرفت آنکه مال مسروق
از چه جوهر است و چیز از آنکه بدلیل مال مسروق بعد برج دویم و صاحب خمسی و دهم و صاحب سابعه و صاحب خمسی و قمر
و صاحب برج قمر و صاحب حد قمر ازین دلیلان که یاد کردیم هر کدام را که شعاعها بیشتر و قوی‌تر باشد دلیل و دزد است
نگر بدلیل برج و برتا از چه جوهر است و از کدام جوهر است آیا یا آهنی یا خاک یا با دریا مال مسروق و نظر ازان
جنس باشد صاحب حد قمر دلیل مال مسروق است پس دویم و صاحب دویم دلیل مال ناظر است یا از زهره

اگر صاحب حد قمر نقص باشد یا دلیل مال مسروق و نقص اندر طالع باشد یا اندر دهم یا صاعد باشد آن متاع فاخر و گران
مایه باشد و اگر قوی باشد چیزی بود که آب زنی و عمارت بکار آید سنگ و آهن را و اگر نقص اندر نور باشد یا اندر
مشتری و اگر تحت الارض باشد متاع کهن بود و اگر نقص ساقط باشد یا اندر هبوط باشد متاع فاخر بود شکسته
شکسته و بنا باشد خاصه که بزین بود ناظر باشد و اگر قمر بزمین ناظر باشد متاع چیزی باشد که آب زنی و گیاه و
دیر را بکار آید و اگر نقص اندر هبوط باشد چیزی که بهاشد و اگر شمس بود ناظر بود چیزی باشد همچون معدن و لعل ملوک
بکار آید و اگر مریخ بود ناظر بود آهن بود یا چیزی که بکار گرمابه و سنوران را بکار آید یا دست افزار آهن
گران و حصاران و آنچه بدین ماند و اگر مشتری ناظر باشد که مردمان بود حاجت مند بود از شانه و خانه و
یا از دولت حیوان یا از جامه‌های رشت چون پشمینی و لباس و قطع و آنچه بدین ماند و اگر زهره متصل باشد
فرش خانه و نشاندن بود و اگر عطارد باشد جامه باشد که سنوران و پرده را بکار آید یا دست باشد یا چیزی
مانند این و اگر اندر جوزا باشد از دو جنس جنس و از دو جوهر باشد زر باشد مرکب سیم بود و اگر مشتری ناظر
باشد از طالع یا از دهم زر باشد و اگر از هفتم یا از چهارم نظر کند سیم باشد و اگر ساقط باشد از زر باشد یا سرب
و اگر مریخ باشد ناظر از حیوان باشد چیزی از آن مثل گوسفند و دولت و مانند و زر و اگر شمس ناظر باشد هم حیوان باشد و اگر
زهره ناظر باشد جامه باشد یا نخلبند یا میزرها بطر و چیزی از دولت درخت و اگر عطارد ناظر باشد از دیم بود یا مانند
یا آلت تیر و کمان و آلت صید و چیزی و اگر قمر ناظر بود چیز حیوانی باشد و اگر اندر مثلثات جوزا باشد بجهت بود
و اگر نقص اندر برجهای آتشی بود چیزی باشد که از آلت و دولت افزار آتش گران بود و اگر مشتری ناظر بود از جواهر
باشد و اگر مریخ ناظر باشد آهن یا سی یا مانند آن باشد و اگر شمس ناظر باشد زر بود و مانند و اگر زهره
باشد یا از زر یا بر و یا جامه و مانند و یا انگبین و بلور و مانند آن چیزها و اگر عطارد ناظر بود از دم باشد
یا مانند این یا کتب سحر باشد و اگر اندر طالع بود یا وسط السما کتب سنوران و نشاندها باشد و اگر قمر باشد برابر
دون قیمت باشد و مانند و نقص باشد و اگر اندر برج آبی باشد یا مثلثات و رسد چیزی که اندر آب و آلت آب
کاران باشد و اگر مشتری ناظر بود از حیوانات آبی باشد و اگر مریخ ناظر باشد از آلت گرمابه و طبیخ و آلت آب
و نشستن کاران باشد و اگر شمس ناظر باشد جواهر باشد آبی یا حیوانی و اگر زهره باشد صدف بود و مانند آن و اگر عطارد
بود سنوران جانوران آبی یا آلت کشتی و مانند آن اگر قمر ناظر باشد چیزی آبی باشد و اگر نقص باشد چیزی
کنده و جیفه و سیاه باشد و اگر رشی با دیر باشد یا موی حیوان چیزی ساخته باشد مشتری اگر دلیل مال صاحب

اگر صاحب حد قمر نقص باشد یا دلیل مال مسروق و نقص اندر طالع باشد یا اندر دهم و دهم یا صاعد باشد
آن متاع فاخر و گران مایه باشد و اگر نقص باشد چیزی بود که آب زنی و عمارت را بکار آید باشد و آهن را و اگر نقص
اندر نور باشد یا اندر هفتم و اگر تحت الارض باشد متاع کهن باشد و اگر نقص ساقط باشد یا اندر هبوط باشد متاع
فاخر بود شکسته و شکسته و آب و گیاه خاصه که بزمین بود ناظر باشد و اگر قمر نقص ناظر باشد متاع چیزی که آب زنی
و گیاه و دیر را بکار آید و اگر نقص اندر هبوط باشد چیزی که بهاشد و اگر شمس بود ناظر بود چیزی باشد همچون معدن و لعل
ملوک تا بکار آید و اگر مریخ بود ناظر بود آهن بود یا چیزی که بکار گرمابه و سنوران را بکار آید یا دست افزار
آهن گران و حصاران و آنچه بدین ماند و اگر مشتری ناظر باشد چیزی باشد که مردمان بود حاجت مند بود
از شانه و خانه و مشتری از دولت حیوان یا از جامه‌های رشت چون پشمینی و لباس و قطع و آنچه بدین ماند
و اگر زهره متصل باشد فرش خانه و نشاندن بود و اگر عطارد باشد جامه باشد که سنوران و پرده را بکار آید یا دست باشد
یا چیزی مانند این و اگر اندر جوزا باشد از دو جنس و از دو جوهر باشد زر باشد مرکب سیم بود و اگر مشتری ناظر
باشد از طالع یا از دهم زر باشد و اگر از هفتم یا از چهارم نظر کند سیم باشد و اگر ساقط باشد زر باشد یا سرب
و اگر مریخ ناظر باشد از حیوان باشد چیزی از آن مثل گوسفند و دولت و مانند و اگر شمس ناظر باشد هم حیوان باشد
و اگر زهره ناظر باشد جامه باشد یا نخلبند یا میزرها بطر و چیزی از دولت درخت و اگر عطارد
ناظر باشد از دیم بود یا مانند آن یا آلت تیر و کمان و آلت صید و چیزی و اگر قمر ناظر بود چیز حیوانی باشد و اگر مثلثات
جوزا باشد چیزی بود و اگر نقص اندر برجهای آتشی بود چیزی باشد که از آلت و دولت افزار آتش گران باشد و اگر مشتری
بود ناظر بود از جواهر باشد و اگر مریخ ناظر باشد آهن یا سی یا مانند آن باشد و اگر شمس ناظر بود و مانند و اگر زهره
بود سرب باشد یا از زر یا بر و یا جامه و مانند و یا انگبین و بلور و مانند آن چیزها و اگر عطارد ناظر بود از دم باشد
یا مانند این یا کتب سحر باشد و اگر اندر طالع بود یا وسط السما کتب سنوران و نشاندها باشد و اگر قمر باشد برابر
دون قیمت باشد و مانند و نقص باشد و اگر اندر برج آبی باشد یا مثلثات و رسد چیزی که اندر آب و آلت آب
کاران باشد و اگر مشتری ناظر بود از حیوانات آبی باشد و اگر مریخ ناظر باشد از آلت گرمابه و طبیخ و آلت آب
و نشستن کاران باشد و اگر شمس ناظر باشد جواهر باشد آبی یا حیوانی و اگر زهره باشد صدف بود و مانند آن و اگر عطارد
بود سنوران جانوران آبی یا آلت کشتی و مانند آن اگر قمر ناظر باشد چیزی آبی باشد و اگر نقص باشد چیزی
کنده و جیفه و سیاه باشد و اگر رشی با دیر باشد یا موی حیوان چیزی ساخته باشد مشتری اگر دلیل مال صاحب

صورت مشتری شنیده مال بقدر شنیده خواهد ماجرا و خبر شنید که قرائی و تحفه را بطلب آید یا از اصحاب و اسباب یا از مطیع
و اگر مشتری آید ربع مجیب و شنیده اشیاء متاع از دو جنس شنید و اگر زهره نور ناظر شد از ربع دو جنس چهار خبر شنید
از آلات زنان شنیده آید و جامه و آنچه بشان منسوب است و اگر مشتری اندر حمل شد یا اندر منتهی نشسته
خبر شنید از اهل آن حمل و اگر زهره و آنچه بزمین ماند و اگر اندر منتهی نور شد و خبر جامه ملوکانه بشنید یا جمال
شنید که اصل و نسب شما شد و اندر منتهی نا درست حیوان خبر شنید و اگر اندر منتهی نشسته باشد خبر که از آب
بیرون آمده شد از گوهر و زر و حوض و سرو و زر و خرمان و بیشه و اگر مشتری ناظر شد شمس ناظر
عظیم شد که ملک رسید یا از آلات و اگر زحل ناظر شد از حیوان شنید چون بقاع یا بر سر یا زر
بسیار یا اگر مریخ ناظر شد آلات شنید و اگر عطارد ناظر بود کتاب و خطوط نامه شنید یا جهود و مشتری و آنچه بزمین
ماند و از نظر مریخ و اگر از منتهی بدین کمر و قیاس کی نا راست بود از مریخ و اگر دلیل ماه صاحب صد و مریخ بسیار
خبر آلات اهل سلاح شنید یا از آلات تشتی جایان بود و اگر شمس بود ناظر بود از آلات اندر جنگی و کشاورزی و حصار یا
و جهود و قوت شنید و اگر زهره نور ناظر شد از آلات کمر و سر و بر خانه شنید یا از آلات که زنان بشر
بود از آلات و زینت و مانند آن و اگر منتهی نشسته شد شمس یا زهره یا مشتری عطارد نور ناظر شد درم
و دینار و زر شنید یا ربع و آنچه بزمین ماند و اندر منتهی خاک قیاس نگ کرده شد و اندر منتهی باز قیاس
شد از حیوان بیرون آمده شد و ربع یا خبر شنید از آلات آب و نوشی و اگر اندر منتهی باز شد خبر از حیوان یا جواهر
یا آلات مسگران یا آنکه کران و آنچه بزمین ماند یا جانور بزهره چون باز و ماشه و بوزینه و آنچه بزمین ماند و آنچه
اندر بیست بخش نا درست شمس اگر دلیل شمس شد از شد یا جوهر حیوان کوهاغه یا آلات ملوک و کشتی بزمین
ماند از منتهی نشسته بود جواهر زر و سیم بود یا یاقوت و مانند آن و منتهی خاک جواهر و زمین شد و منتهی از حیوان شنید
و منتهی از جواهر بدل شد زهره اگر دلیل شد یا صاحب صد فراز و جاه و آنچه بر شمس شد اندر منتهی باز و اندر
منتهی نشسته جواهر و میوه از زر و سیم بود و اندر منتهی خاک جامه و نبات و جواهر زمین شنید چون جنب و
و مانند صدف و اندر منتهی ایستاده و مرواریده و شیر و خرمان شنید عطارد اگر دلیل ماه عطارد شد یا صاحب صد و زر و
و دینار شد اندر منتهی نشسته و اندر منتهی خاک جنب شد و اندر منتهی باز در بیت و مرغ حیوان و ماهی
شد و اندر منتهی ایستاده از جوهر ایستاده و نیک عطارد و نیک نامه و جاه و زر شد و قضا است اگر

عطارد مسعود باشد و اگر منحوس یا ربع شد سر ده شد و هر کوکبی را قیاس کرد که از کدام جنس است و از آنها و جزها که هست
بر جزء منسوب است و اندر کدام منتهی است و اگر آب بود کدام نا طربت و از کدام برج بهمدان قدر که جا و حکم کی
نا راست آید و اگر اندر حمل شد از خبر شد که پسر شد چون کلاه و رستار و بر پرنه اگر اندر قوس شد خبر شد که اندر کردن
نهد و بار برند و اگر اندر جوزا شد که اندر کشتیها و کشتی بار برند بجنس نا و زرده برج و اگر دلیل اندر جوزا
شد بعطارد ناظر شد درم و دینار شد یا کتاب و نامه و خطها دست برخی یا انگشتر و بازو بند و آنچه بزمین ماند و
و اگر عطارد ناظر شود از بیست حیوان و اگر اندر سرطان شد مروارید یا صدف یا جزیره و اندر شد و اگر شمس
ناظر شد از سیم و اگر زحل ناظر شود آهن بود سیم و اگر اندر جدی نشسته و بعطارد ناظر درم و دینار شد یا پرنه زنان
و اگر ناظر شود خاصه شد و اگر اندر میزان شد بزهره ناظر بود خبر شد همواره و گر زر و مجوس گردن از آهن
بود مرزنان را آلات سماع و طرب و اگر زهره ناظر شود حیوان شد یا جانور و اگر اندر عقرب بود مریخ ناظر
خبر شد از زر و سیم و اگر ناظر شود مس شد یا پرنه یا بان شد یا آب و جامه و اگر اندر قوس شد و مشتری نور
ناظر جوهر شد از دو رنگ جنس یا جامه دو رنگ شد یا جوهر نهی اگر مشتری ناظر شود و جامه بود یا مانند و مرزا اگر
اندر جدی شد و زحل نور ناظر جوهر زمین و نبات بود و اگر ناظر خبر شد که فرو تر و کمتر از نبات و اگر اندر دلو
شد و زحل نور ناظر حیوان شد چیزی که از حیوان بیرون آید و اگر قوس ناظر شد و مشتری نور ناظر زر و سیم شد و اگر
شمس و عطارد نور ناظر شد درم و دینار شد اندر نوت و اندر اگر اندر حوت بود و مشتری نور ناظر مروارید و عنبر
یا خبر شد که از خبر بیرون آمده شد و اگر مشتری ناظر شود از زهره خبر که شد از هر نوع رنگ اندر و بیرون شد
آما بدانکه اگر دلیل مال صاحبش ناظر شد بگوهر نیکو شد اگر مشرق شد از بود و اگر مغرب بود کهنه شد و اگر مستقیم
بود راست نیکو بود و اگر راجع شد مسیح کرد نیکو بود بشکسته یا عیب شد و اگر اندر وتد بود قوی و محکم و بیا کر بود و اگر ساقط
بود از جوهر ضعیف بیمایه و اگر اندر بازه وتد بود میانه بود و اگر مسعود شد صحیح و درست نافع و نیکو بود و اگر منحوس
شد زشت و زیان کار بود یا عیب شد و اگر اندر نزع خویش شد موافق جنس خویش بود و اگر بخبر نزع خویش شد خلاف
جنس خویش شد هم برین قیاس که بگفتیم چگونه و از نزع کواکب بگذر که نظاره دار و از نظر و اتصال حکم کن چنانچه اندر جنس تقسیم

فصل سی و دویم در معرفت آنکه مال چیست و از کدام کوکب است

دلیل مال مسروق کدام کوکب بود است و از آنکه صغیر قیاس کن چنانکه
اندر باب ضبی یاد کردیم بنا مسیح هم برین قیاس حکم کن از نظر و اتصال و از موضع تنگ و بد جراق و خصب
و از زیاد و نقصان و از کسان و سعدان تمام

فصل سی و سیم در معرفت آنکه مال چگونه از دیگر جای بیرون آمده

اگر زحل نور ناظر شد بجنبه و نکو و سخاوت دزدیده اند چون دکانها و اندر آمدن نیب یا نظارها و مهمان و پرسیده
و اگر مریخ ناظر شد بشکاره دزد بود یا بدکار یا بر پلنگی نقش و کلید یا سوزاخ و صفره یا نقب بود شد و اگر مشتری
ناظر شد بقصد از زیوده شد و از دهم بیشتر این کس و لکن چون بخانه آید بوی از خور و دهر داشت بر دزدی
و فریب شد و بجنس اگر زهره باشد دلیل ناظر بود و دستی و شاخ و طرح شد از تزویج و مقابله و مصارعه بدزد
قصد کرده شد علما را بین دزد و مرد بزرگ بخشم شد و اگر نظر قصد از دزد شد و نه قصد و لکن مال بجنس
چشم آمد بر دکشاخ و دستی بر گرفته شد و اگر عطارد ناظر شد و محسوس بود جنس نظر و مریخ و خرطه
بر گرفته شد و اگر مسعود شد بحکایت و سخن دزد زیده شد و اگر قمر ناظر شد سبک بار گرفته شد و اندر روزه
و کالا بر گرفته این است حسیان دزد و دانش چگونگی از دزد یکی طالع اگر مریخ ثابت شد از خانه بر گرفته شد و اگر منقلب
شد از صحرا بر گرفته شد و اگر جمله شد از زی بچه بر گرفته شد و اگر دلیل در صاعد شد از جایگاه بلند شد
بام خانه بچه بر گرفته شد و اگر در هبوط یا اندر حضیض شد از زیر زمین یا از مغاک بر گرفته شد و اگر اندر وسط شد از
جایگاه بلند بر گرفته بود کمتر از صاعد مریخ و اگر تحت الارض از خانه از جای پنهان کرده بر گرفته شد یا از راه نقب
خانه اندر آمده باشد یا از زیر چوب کرده شد

فصل سی و چهارم در معرفت آنکه کافر کجا نهاده شد

طالع و صاحب چهارم و صاحب مریخ قمر و صاحب ساعت و صاحب دویم هر کدام که شهاده شد و
دلیل است اگر دلیل اندر طالع شد یا اندر وتد صاحب طالع یا صاحب چهارم اندر چهارم شد یا اندر وتد و اگر
صاحب طالع یا صاحب ساعت اندر اوتاد طالع شد مال مسروق هم بخانه اندر است که خداوند خانه آنجا شد و اگر
جزایین شد بجای دیگر بود اما بدانکه دلیل اندر اوتاد بود و خانه هم اندر خانه شد و مال اندر اوتاد بود نزدیک خانه بود و ساقط
دلیل و اندر جای بود و اگر صاحب ساعت یا خانه چهارم مریخ منقلب شد بگو که جای پنهان خانه یا مانند در بخانه
شد مال مسروق اگر اندر مریخ بچه شد اندر دیوار نهاده شد یا زیر خاک اگر اندر مریخ ثابت شد اندر زمین نهاده شد
و دیگر صاحب ساعت و اندر قیاس کن از فوق الارض بشد این مال مسروق آنجا که شد ظاهر شد و بشد و اگر
اندر تحت الارض بشد بر زمین پنهان کرده شد و اگر صاحب ساعت یا مریخ چهارم قوی شد بعین صورت مردم
بجایگاه مردمان باشد و اگر صورت سباع بود بجای بیشه سباع شد و اگر بصورت حیوان بهایم بود هم بجایگاه بهایم
بود و اگر مریخ خاک بود بجایگاه آب و حوض و آب جزیره شد و اگر مریخ با دبیر بود بجایگاه درخت و بستان شد و اگر اندر
نور شد بجایگاه کاه و کشت شد و اندر سنبله بجایگاه طعام و جو و گندم و خورد یا بود و اندر صدر بجایگاه

کاه و اگر مقعد بر شد و اندر جوزا در صندوق و کشتی و کاه بارف بود و اندر میزان و دلو اندر زرف و خورد شد و اگر
یا جایگاه بلند و روشن شد صاحب اندر منتهی بود اندر تحت الارض بود که در صندوق و زرف نهاده شد
و اندر فوق الارض معلق اندر هوا شد مانند آسمان خانه و طاقچه و شمال و اگر اندر چهار چار پایان شد قرار در
شد و عطارد نور ناظر بود یا اگر بستوران یا بستوران گاه بود این صاحب ششم یا کوکب شمس متصل شد حیوان بجان
شد دلیل بر ساعت اگر خانه چهارم مریخ و شمس یا آب یا خاک یا باد بود بیگر که کدام جایگاه است و بکدام خوص دلیل شد
و دلیل بر کدام موضع و دلالت کند هم بدان نوع فوق و جای خصه منسوب است مال مسروق آنجا شد بجایگاه از خانه
چهارم بیگر بتحقیق بدانکه اگر قمر اندر طالع بود یا ربع طالع در خانه نور مشرق است اگر اندر ربع جنوبی بود در خانه جنوب
و اگر اندر ربع غربی شد در خانه بود مغرب شد و اگر اندر ربع چهارم در خانه بحکم شمال شد که چنانکه گفتیم و اگر قمر
اندر ربع و ذی جنبین شد در خانه دو طبقه بود یا خانه دو در شد یا بد بخشیش و اگر اندر ربع منقلب شد در خانه زیر بنا
و بر بالا شد و در خور بود یا از در خانه خیز قیاس شد و اگر قمر نحوس متصل شد از نظر عداوت بر در خانه مسمار شد
یا شکسته و اگر نظر موده بود در خانه بشد پرس یا بیست حیوان یا مانند آن و اگر مریخ ناظر شد از آهنی یا
یا آهن پیسا رسته شد و اگر قمر نحوس شد یا اندر هبوط خانه خلق و شکسته شد و اگر ناقص النور شد یا حمای یا اندر هبوط
زلی شد خانه را از زیر شد یا در خانه افتاده بود و اگر بمشتری نظر بود بر در خانه نیکی یا آخر بستان یا مسجد شد و اگر
بآب ناظر بود بر کنار خانه تخت بود یا نشکاه بزرگ و اگر بزهره بشد آب روان یا کوکب و اگر عطارد بود راه اندر شد
یا کتب در خانه یا معلم خانه چنانکه اندر خانه چهارم یاد کردیم صفت که از نظر بر چه و کوکب که بحقیقت بر دلالت کند
از آنجا قیاس کن و اگر قمر با شمس شد بر در خانه نزبان شد یا چیزی که بر بالا بروند و اگر قنب بود بر در خانه مغاک
یا کثیف یا خاربا در حشه خار چیس و خاشاک بود جوی شد افتاده و بار یم آب بود یا جایگاه خار و گزدم بود
و کرم و اگر قمر مسعود بود بر در خانه مسعود نیکو شد و اگر منحوس بود بر در خانه تباه و شکسته بود و اگر اندر مستقیم الطریق
شد در خانه کژ بود و اگر اندر وتد بود بر راست شد و اگر ساقط بود یا مانند وتد بود بر در خانه کشته شد و اگر
منتهی شد یا کوکب شتر در خانه نزبند و اگر هبوط یا بکوکب مغرب متصل شد در خانه کس شد و اگر اندر
در خانه فرزند و نیکو شد و اگر ناقص النور شد از تنگ بنا و خرد بود و اگر قمر صاعد شد بفلک اوج یا فوق الارض شد

اندر خانه در خانه

در خانه عمد باشد و اگر آنها بطالع با اندر هبوط ما اندر نقت الارض در خانه پست باشد و اندر ایوان ما از قرانصال در کوکب و از
بروج خاکی و بادی آتشی و آبا دلیل کرد که ایوان خاکی باشد و یا هر بالجه و از برج و طبایع بروج و کوکب صفت کنند
اندر برج خاکی متصل بود از خاک باشد از وتد برج آتشی از اشک بالجه اندر برج آبا و بادی بنقطه الصوح و باشد
و باقی بیت برج از جوب و برج آتشی و اشتعال باشد فصل سی و ششم در معرفه دور و نزدیکی خانه اگر دلیل شود و دلیل
از دو اندر یک برج باشند هر دو اندر یک شهر باشند و اندر برج مخالف دو ترین جانب باشند و اگر میان دلیل و زد و دلیل
سایر کرج بود یا کمتر اندر یکسر ما اندر یک نیم باشند و اگر اندر نور یکدیگر باشند اندر کرج اندر یکخانه باشند و اگر میان دو
دلیل بقرب سنت درجه بود اندر یک ده ما اندر یک محله باشند و اگر بقرب نود درجه باشند اندر یکشهر باشند و میان
دو دلیل درجات مطالع چند بود باشد بر درجه یک اندر شک یک ساعت یا کمتر زیادتی یا یکماه یا یکسال ماه بود یا اندازه دور
و نزدیکی و یا اندازه برج ثابت و محدده و منقلبه یا اندازه و تد و مایل و مدور و طرح جنبی و قیاس کرد هر دو رزق و نزدیکی جایگاه
شهر و وصف کردیم فصل سی و هشتم در معرفه آنکه در زیارت بدیدن دلیل و زد اگر اندر خانه خداوند طالع خلل شد این
دلیل و زد در خداوند خانه را نزدیک و خویش شد اگر جز این باشد غریب و بیگانه بود بنگر بنزین اگر هر دو طالع ناظر
باشند با اندر طالع باشند یا ناظر باصاحب طالع باشند این دلیل و زد از اهل بیت خداوند خانه باشد یا خویش و قریب یا جز بود
و اگر یکی از این بنزین مطالع باشد یا ناظر بود میان سایر دلیل و زد خویش باشد و ملکی معرفه مرد زن را و میان ایشان
آمد و شد باشد اگر هر دو ناظر باشند یا ساقط باشند از نظر طالع این دلیل و زد غریب باشد و از اهل بیت نیز باشد و نیز میان
ایشان سخن الفت باشد و نه معرفت اگر صاحب طالع اندر عاشر باشد یا با دلیل و زد متصل باشد یا صاحب برج قرد متصل
هر دو ناظر باشند یا یکی بصاحب برج خویش متصل شد دلیل کند که این دلیل و زد از اهل بیت سایر باشد یا میان ایشان سخن الفت
و معرفه باشد و اگر صاحب طالع اندر طالع باشد و با صاحب سابع با دلیل و زد متصل شد این سایر دلیل و زد بود یا خویش
و زد بیگانه باشند و اگر هر دو بنزین اندر برج خویش باشند و طالع ناظر باشند این دلیل و زد از اهل بیت سایر باشد و اگر اندر
شمله خویش باشند و بعطارد ناظر باشند از اهل بیت بود و بکلی با ایشان اندر یکسر باشند و اگر اندر وجوه خویش باشند
و طالع ناظر باشند با اهل بیت معروف و زند و اعلم باشند که میان ایشان قرابت باشد اگر دلیل و زد با صاحب
طالع اندر طالع باشد یا اندر اوتد و تیر این دلیل و زد بسیار بیگانه باشد یا خویش سایر و زد باشد اگر دلیل و زد با دلیل و زد اندر
یک برج باشد قمر اندر خانه خویش و طالع ناظر بود و زد از اهل بیت سایر بود و اگر یکی از بنزین دلیل شد و اندر خطوط
خویش باشند و طالع ناظر بود و صاحب طالع نیز بطالع ناظر بود با اهل بیت اعدا و شد بندش و کشاد بود و صاحب

طالع

طالع نیز بطالع ناظر بود یا مساوی باشد و اگر اندر زد در طالع بود یا صاحب طالع ان کوکب باشد که در خود دلیل
دلیل و زد بسایر سایر خود در راست با و زد و سایر و یکی اعدا بود اگر دلیل و زد اندر زهره باشد از خانه خویش این
و زد غریب باشد و اگر اندر دوم باشد با اندر ششم باشد از جایگاه خویش از و بنده بود و اگر اندر شرف خویش باشد از
اشراف باشد یا از معروفان باشد و اگر اندر مشتری باشد یا صد و بیست خویش باشد از مخبری باشد یا از معروف اهل بیت
خویش باشد اگر طالع سرطان بود و قمر اندر وی باشد یا بنور ناظر بود و دلیل و زد قمر باشد این و زد خداوند خانه
باشد یا خود از خویش بنده بود و اگر قمر بطالع اندر یکخانه خویش ناظر بود و صاحب قمر بطالع ناظر بود
و بقوت شاهد بود سایر و زد شد اگر صاحب طالع اندر طالع باشد دلیل کند از وتد و با و کوکب بر باشد بر درجه
طالع نزدیک بود و زد یا سایر یکجا باشند یا از یاران و بود چون معلوم شد که و زد از اهل بیت است اگر آفتاب
بود دلیل و زد بر درش باشد یا صفه خانه و اگر قمر بود مادرش باشد یا دایه و اگر زهره باشد زنش باشد یا مانند و اگر
زحل باشد بنده بود یا مرد و یا سایر و غریب اگر مشتری بود بزرگی و صفه خانه که کسی بر در بر دلیل نظر اگر مریخ باشد
پسرش بود یا برادرش که او کشت تر اگر عطارد بود از دوستان و همکاران که با او مرح است و از بنده باشد اگر دلیل و زد
صاحب طالع بود سایر و زد بود اگر صاحب دو یم بود یاران و اسباب بهم بود و اگر صاحب سیم باشد و زد
از برادران و از خویشان بود و اگر صاحب چهارم باشد از اهل بیت بود یا از شهر بر بود و اگر صاحب پنجم باشد از
فرزندان بود و اگر صاحب ششم بود از بندگان و خادمان باشد و اگر صاحب سابع بود اگر زهره باشد یا زهره ناظر بود
و بطالع و یا صاحب طالع متصل بود یا ناظر باشد این دلیل و زد و رسید و اگر صاحب مثلث باشد اگر مشتری باشد
بخانه زهره دلیل و زد و مرد باشد بسیار زن و زد باشد اگر صاحب نهم بود از قرابت و زن همسایه و زد بود و اگر صاحب
دهم باشد از دهم کاران و دهم پیشه یا خداوندان کار و زد باشد اگر صاحب یازدهم بود و از دوستان یا دوستان سایر و زد
باشد اگر صاحب دوازدهم باشد دشمن سایر یا بنده زن و همسایه یا پس خانه و زد بود و این یا بنا قول مشتری
که از معرفت کوکب شهادت نار مشتری آید این باب آنکاه باشد که باب این و زد شناسا از اهل بیت بود و اما اگر و زد
بیگانه یا غریب باشد این چند باب که مشتری فاطه بگفتند که بسیار مردم نفرات بگیرد را مانند و بکار رفت و نیاز
و تور و قرآن و دانش یا سخت بنگ تحقیق کن و ما مدد دراز و فهم یا بیک بنگ تیز مگر توان دانستن والله اعلم فصل سی و هشتم
در معرفه آنکه در و مرد است یا زن بنگر که اندر دوازده برج نزدیک مشتری باشد یا اندر برج ارباع مذکر باشد
این و زد مرد باشد و اگر اندر برج مؤنث باشد یا مغرب باشد یا اندر ارباع مؤنث باشد این زن باشد و نیز بحکم شمار

جز شرف کوکب دلیل که مذکر است یا مؤنث از اتصال و انصراف قیاس کرد اگر دلیل و زد کوکب مذکر باشد بنور نظر از اربع برج
باشد این و زد مرد باشد و اگر یکی در باطن نسبت زنان بود یا کار زنان کند و اگر کوکب ماده بود و بکوکب ماده ناظر بود و برج
نر این و زد زن باشد و بخشش مردان ماند یا مرد زنانه بود یا کار مردان کند اما بدانکه مستفاد نر و ماده یک نظاره یا به
و نسبت و اگر کوکب نر بود و مشتری باشد و برج ماده بود و برج ماده شمله از ناظر جز اگر کوکب نر بود و مشتری باشد و برج ماده
بود و برج ماده شمار ماده از ناظر جز اگر کوکب زن ناظر بود مرد بود نسبت زنان و اگر کوکب ماده ناظر بود مرد زنانه بود و یکی زن
باشد و اگر ناظر سود و مرجات و قوه و فضل نگر از یکی جای مثالات که گفتیم پسند شد اگر مشتری ماده و مذکر شمار ماده مشتری یا حکم
بر مشتری کم و عنا فرمیشی تا حکم خطا نکنی و اکنون از تکرر و تا نیست کوکب یا و گفتیم تا آسان باشد زهره چون دلیل و زد
باشد بدانکه زن و زد باشد اگر مشتری باشد و اندر برج مذکر و برج مذکر باشد تا یا باشد و زد مرد باشد نسبت زنان یا جز باشد
یا مانند زن بود و از زنان و زد دیده باشد اگر دو شمار ماده نر بود و بکشیده ماده که زیرا که زهره نر است که
ماده است اگر شمار ماده نر بود و یکی ماده مرد بود بخشش زن باشد و قرنهای که از زهره و اگر دم و شمس نر است و قمر اگر مؤنث
شد با مشتری اندر برج نر یا برج نر مرد باشد و اگر اندر برج ماده و برج ماده و مؤنث باشد حصر کند یا کند مشتری چون
مشتری باشد اندر برج مذکر ماده بود اندر مؤنث یا برج و برج نر مرد بود و چون مؤنث مرد بود بسته
زنان یا کلفت زنان بخشش یا بخشش و بخشی و دلالت مریخ که صفت کردیم علامت مشتری بود و مریخ نر غلام یا شد که بعضی
کودک باشد و اگر مؤنث باشد و برج ماده کنیزک بود یا دختر علی اگر اندر مشتری یا برج مذکر یا برج مذکر یا اتصال کوکب
نر کرد شد نر بود و اگر مؤنث باشد یا برج مؤنث یا برج مؤنث یا اتصال کوکب مؤنث ماده بود و بدانجانب که شمار ماده
بیشتر و از دیدن جانب منسوب است طالع اگر برج مذکر بود و صاحب ساعت نیز برج مذکر بود مرد بود و اگر طالع مؤنث
و صاحب ساعت نیز مؤنث باشد زن بود و اگر یکی مؤنث و یکی مذکر بود مرد یا زن یا مرد یا زن یا زن یا مرد یا زن یا مرد یا زن
بود این است و اینکه نگر قرانیت کوکب و مواضع برج فصل سی و نهم در معرفه آنکه بنده است و زد یا آزاد است
بنگر دلیل و زد از اصل سعادت یا اندر برج مقبول دلیل کند که و زد آزاد است و اگر نحوس بود یا کوکب نحس بود و زد بنده
باشد و اگر دلیل و زد و اندر خانه ششم بود از برج خویش بنده بود و اگر دلیل و زد ساعد بود یا اندر او تا یا از اثر بود چون و زد
نیز در سنه انام و نیکو ثابت بود و اندر هبوط باشد یا ساقط یا ناقص دلیل کند بر ضعیف و حاجت و یا معیوب بود و اگر
بصاحب شرف متصل بود نیز درست بود و اگر بصاحب هبوط متصل شد همانا نیک بود و بخشی اگر کوکب متصل شد
که اندر شرف و هبوط دلیل شد فصل چهلم در معرفه و زد دراز بالا است یا پست بالا اگر دلیل و زد کوکب علو

دراز بالا

دراز بالا بود و اگر کوکب علو باشد پست و کوتاه بود و اگر کوکب وسط بود مساوی بالا بود و اگر کوکب علو بود اندر برج
مشتری باشد یا اندر برج صاعد و از مشرق از وسط سما یا طالع یا بر زمین خانه چهارم باشد و از بالا بود و اگر در برج حمل مستقیم
الطلوع باشد هم دراز بالا بود اندر برج معوج الطلوع باشد یا برج معوج یا جنوبی یا شمالی یا میانه بالا بود و اگر کوکب
وسط باشد اندر مستقیم الطلوع یا برج مشتری و دراز بالا بود و اگر اندر برج معوج الطلوع باشد و برج معوج بود کوتاه بالا
بود و اگر کوکب سفلی اندر برج مشتری باشد یا اندر برج مستقیم الطلوع میانه بالا بود و اندر برج معوج الطلوع و برج معوج بود پست
و کوتاه بالا بود برج مشتری و دراز بالا بود برج شمالی و جنوبی یا میانه بالا بود برج معوج بود پست بالا بود مستقیم الطلوع
پست قامت بود برج معوج الطلوع کوتاه قامت بود و کوتاه باشد یا کوتاه زده فصل چهل و یکم در معرفه آنکه و زد مهتاب
است یا یاران است اگر دلیل و زد اندر برج حمل باشد یا اندر برج نر اولاد بود یا اندر برج نر الصور
یا از سه کوکب و زد بود و یا یاران بود یا خداوند برج دلیل و زد بر دلیل یا طالع بود بسوزه یا صاحب مثلثات
آن برج یا صاحب شرف آن برج یا خداوند یا زدهم از جایگاه و دلیل و زد بر دلیل و کشیده که گفتیم اگر همه یا بعضی دلیل
از و ناظر باشند و مقبول از یکدیگر و زد یا یاران بسیار باشد و اگر دلیل و زد و کوکب بود یا اندر برج نر جدید
باشد و زد نر بود و اگر جدید باشد که گفتیم از نزدیک باشد خاصه که برج ثابت بود و جدید الولد یا قلیل الصور
یا دلیل و زد یک کوکب باشد و زد و مثلثات فصل چهل و دوم در معرفه آنکه این و زد چند بار و زد اگر دلیل و زد
اندر برج نر جدید باشد این و زد و بلند و زد باشد یکبار یا دو بار یا چند بار بر یکدیگر از او کرده باشد و اگر یا و اول برج
باشد اول از و زد بار دیگر و زد بکند و اگر اندر آخر برج باشد یکبار و زد کرده بود و دیگر نشود و اگر برج منقلب باشد
زهره و زد بکند و از و زد برج نشود و نر نشود فصل چهل و سیم در معرفه آنکه این و زد بسیار و زد کوکب است یا
یا اندر برج میل بود قصه که امیر جزیره باشد یا اندر نقت الارض باشد و زد کوکب و اگر کوکب و زد یا اندر برج
و زد بود خاصه اگر جزیره باشد یا فوق الارض بود و زد کوکب باشد و اگر بعضی اندر بهره و زد باشد و بهره از شب سیان
شب و روز باشد اگر آن زمینها که شب و روز کشند غالب تر شدند از و بسیاران روز و نزدیک شدند بر یکدیگر
بوقت فرو شدن آفتاب کرده باشد و اگر روز غالب شد و بر شب و آفتاب و طلوع و با عدد باشد بوقت طلوع
نجوم و زد کرده باشد و اگر کوکب میان آن باشد که طلوع و غروب نسبت شد و در زمان باشد که طلوع و غروب روز بود کوکب
نر و برج نر و زد بود کوکب ماده و برج ماده شب بود و اگر اندر شب برج نر باشد و برج ماده باشد یکی نر و اگر اندر
اول برج باشد یا مشتری باشد و زد جوان باشد و اگر اندر شب برج نر باشد و برج ماده باشد و زن باشد که معلوم شد که میان

دلیل میان آفتاب بود و طالع بود و بعد از شمس ابی میانه بود و جوزا باشد و اگر اندر آفتاب بروج باشد و مشتری بود
و زحل بر باشد و اگر اختلاف باشد آنکه بشمارند مشتری بود حکم بر اندر بروج طالع کودک و جوان باشد و اندر بروج
جنوب بر نباشد و اندر بروج مغرب میانه باشد و بر هر ناظر و اندر بروج شمال بر باشد پس دلیل بکند چنانکه واجب
اگر دلیل از عطارد بود جوان باشد و زهره نیز جوان باشد و بکلیم از عطارد بود کلانتر باشد و مریخ جوان باشد
آنچه دلیل کند کمال بود از بروج کلانتر و زحل بر بود و شکر از موضع آفتاب مشرق و دلیل کنند بر جوانی و مغرب
و دلیل کنند بر پیری و مقام اول و دلیل کنند بر جوانی و استقامت و دلیل کنند بر کمال حاصله میان مشرق و مغرب بود مقام
ثانی و دلیل کنند بر پیری نزدیک بود به پیری و قرار اندر بروج اول از ماه و دلیل کنند بر جوانی و بروج دوم بر زمانه و بروج
سیم و دلیل کنند بر کمال و بروج چهارم و دلیل کنند بر پیری شمس از طالع بروج جوان باشد اندر بروج وسط از خون و خط
باشد اندر بروج مغرب کمال باشد و بروج چهارم بر هر باشد پس اندر مشرق جوان طبع و خوی و اندر آخر مشرق کمال طبع
بود و اندر مغرب سخت هر باشد مشتری اندر مشرق جوان طبع بود و کمال خود و اندر آخر مشرق کمال باشد و اندر اول مغرب میل
طبع باشد و اندر آخر مغرب پیر باشد مریخ اول مشرق جوان باشد و آخر مشرق کمال باشد اول مغرب کمال بود آخر
مغرب کمال طبع باشد و زهره و عطارد اندر مشرق راجع بود زهره جوان بود و عطارد کودک باشد و مستقیم باشد اندر
غشاء زهره جوان طبع بود و عطارد کودک طبع بود و مستقیم تر بود عطارد جوان باشد و زهره اندر اول
کهولت باشد و اندر دوم اگر خواهی بدانی از زاویه تحقیق جای و از زاویه طالع از دلیل هشتم و دلیل کن و سال و مرد بدان
آنجا که اندر اول کتاب گفتیم بیرون آوردن سال تا مر قصد بدانی که کجا باز گردیم و بکلیم اکنون اینجا بگوییم که
جایگاه باشد بگو و دلیل کنید و سال بگو و چند است و بنگر که دلیل بر و اندر آن کدام است بنگر اندر بروج چه است
یا سه سه یا نشسته و نصف هم بدان قدر از سال گذشته بر بروج آید آن باشد سال از دلیل که گفتیم معقول
و دلیل

فصل چهارم در معرفت آنکه دزد اندر شب یا بروز آمده باشد

بگو بدین دزد از صاحب سیم یا نیم متصل بود یا بگو کسی متصل
باشد که اندرین جایگاه باشد یا دلیل از اندرین مواضع باشد این دزد از شهر بیرون رفته باشد و قصد دور و نزدیک
چاره است و اگر دلیل دزد اندر وتد باشد اندر شهر بود جایگاه رفته باشد و اگر این وتد بروج ثابت باشد این دزد بجا
فرو گرفته است اگر بروج ذو جسدین باشد خواهد که بیرون شهر بود و اندر رفته باشد و اگر بروج منقلب باشد هم اندر شهر
از جایگاه گرفته بود و اگر اندر ماه باشد هم نزدیک شهر باشد و اگر ساقط بود بیرون شهر است و دور رفته است
و اگر دلیل اندر آخر بروج باشد تحقیق خواهد کردن این دزد و خواهد که از شهر از آن جایگاه که هست بگیر

بیرون رود و اگر دلیل اندر اول بروج تحویل کرده باشد این دزد از شهر بیرون رفته است و بکلیم سخت دیر بود و اگر
دلیل از تحت الشعاع بیرون آمده باشد و بگو که متصل شده که اندر ششم یا دوازدهم یا هشتم از طالع بیرون آمده
باشد از شهر و اگر دلیل از اندر بروج باشد که صاحب طالع بخلاف آن بروج باشد این دزد از شهر بیرون رفته باشد
و دور افتاده بود و اگر صاحب طالع ساقط بود از نظر و اتصال نحوس دور افتاده بود و اگر هر دو اندر یک بروج باشند
هم اندر شهر باشد یا سایر

فصل چهارم در معرفت آنکه دزد بکدام ناحیت است

اگر دلیل دزد اندر بروج آتش باشد یا بروج
این دزد بناحیه مشرق رفته باشد و اگر اندر بروج خاک بود اندر بروج جنوب بناحیه جنوب رفته باشد و اگر هر چهار
اندر بروج دو فرد و بگو چنانکه اندر باب گفته شده صفت کردیم

فصل چهارم در معرفت آنکه خانه بکدام خانگاه است

بنگر بدین دزد که اندر کدام بروج است و زحل از طالع بکدام ناحیه دلیل کنند و اندر کدام بروج فرد خانه دزد هم
بدان ناحیه رفته باشد و اگر صفت جای خاص بگو از کدام منشآت است هم بدان منشآت منسوب است
از دو صفت کم از صفت بروج بگو بر منسوب است بجایی که اندر باب گفته شده صفت کردیم از منشآت
و دزد و دزده بروج و فرد دلیل خانه دزد است و دزد و بر صفت کم چنانکه بر تو یاد کردیم

فصل چهارم در معرفت آنکه دزد مال مسروق بکجا انداخته

در طالع و میان و چهارم اگر اندرین میان کوکب باشد پس دلیل کنند که مال
مسروق بکس داده است و بکسان کس بر صفتان کوکب است و بنگر از زاویه دلیل دزد تو در چهارم کوکب هست
اگر بجای کوکب دلیل از کس است که مال مسروق بوی داده باشد اگر هیچ کوکب نباشد اندرین دو میان پس
بهیچ کس نداده است و بنگر بصاحب ساعت اگر اندر وتد باشد یا اندر وتد اربع این مال مسروق بدست
نداده باشد بنگر که اندر بروج چهارم هیچ کوکب هست یا هیچ کوکب بود نه طرهت اگر بود صاحب سهم الغیب اندر
و در کوکب باشد تا ناظر باشد این دلیل است بر آنکه بر دست در امانت داده است و اگر از آن باشد امانت داده بود
اگر دلیل از دو از کوکب و بود بنظر یا اتصال مال از دزد بدان از دست دزد بیرون رفته باشد و اگر هیچ کوکب متصل
نباشد یا ناظر نبود بدست دزد اندر مال اگر از این دو بنگر دلیل کنند بر مال یا صاحب سهم الغیب اندر بروج باشد
و طالع ناظر بود و بکسان خوش بود و دلیل مال شد و اگر دلیل مال اندر اول باشد مال را از جای خویش بجای دیگر
نگردانیده باشد و نه کسی دیگر داده باشد اما صفت امانت دار مال مسروق هم بصفت دلیل و چند دلیل باشد هم اندر بروج
و دلیل کنند بر آنکه مال مسروق از آنجا که نهاده بود بجای دیگر گردانیده باشد و بگو اگر بروج متصل شد اگر دلیل بر آن

فصل پنجم در معرفت آنکه دزد مال مسروق را بکجا انداخته

بود یا صاحب سیم یا صاحب ثالث یا بگو کدام از این مواضع یا خود دلیل مال اندرین مواضع بخبر کند از آنکه این مال دزد اگر شهر
بیرون برده اگر اندر وتد چهارم باشد یا بود ناظر باشد این مال است بنده کسی داده بود و اگر شمس از زحل ناظر بود یا وتد
چهارم ناظر و صاحب این مال مسروق از دست آن بنده بر دلیل و اهل بنده باشد و اگر بجای شمس بروج باشد یا ناظر
زحل بر بنده که آزاد شده بود مال مسروق از دست آن بنده بود اگر زهره بود و اندر وتد دوم باشد اندر بروج خویش
مال مسروق بر زنی داده شده که بنده بوده باشد اگر عطارد اندر وتد چهارم باشد یا ناظر بود اندر وتد اول مال بکسی
داده باشد که آن با جسب و نسب ستوده باشد و حاجت شده بود و امر و زر بنا است و اگر اندر وتد هشتم و دوازدهم
باشد حاجت بنده و خادم و یا بکسی که مانند بندگان و خادمان باشد بوی داده بود

فصل چهارم در معرفت آنکه این دزد آشکارا شود یا نه

اگر صاحب بروج و دلیل دزد بدین دزد بدین دزد ناظر باشد آشکارا دزد پوشیده باشد که آشکارا نشود و اگر یکی از این
یکدیگر ناظر نباشد و نه بر دلیل دزد و صاحب بروج و دلیل دزد بدین دزد ناظر نباشد و با هر دو دلیل دزد ساقط بود از
طالع این دزد پوشیده باشد که هرگز آشکارا نشود و اگر دلیل دزد بدین ضعیف باشد که گفتیم و بکلیم صاحب بروج
و دلیل دزد بدین ناظر باشد یا اندر او نظر بود آشکارا نشود و بر آن پوشیده شده بود و اگر صاحب بروج دزد بدین ناظر
بود از هر دو بدین بود ناظر باشد خاصه با این همه طالع ناظر نباشد این کار دزد آشکارا نشود و اگر مشتری نظر
با او نظر باشد پس این مشهور شود و اگر ساقط بود از اول مشهور شود و اتصال قمر با صاحب طالع بگو که
اندر طالع باشد یا اندر وسط آسمان و دلیل کنند بر آشکارا شدن دزد و اگر مدان کوکب که مقبول بود و دلیل کنند
که نظر باید و کمال تر باید اگر سعد باشد و از آن یک باشد دلیل کنند بر آشکارا شدن دزد در بروج شناور و متصل
دزد هر دو را نحوست و اتصال قمر بسعد ساقط اندر وتد و دلیل کنند بر پوشیده شدن کار دزد و اگر اندر وتد بود
آشکارا شود و قمر اندر طالع باشد کار دزد آشکارا شود

فصل چهارم در معرفت آنکه بر دزد نظر و تسلط

اگر دزد اندر طالع باشد
یا دلیل دزد یا دلیل سال بکلیم یا ناظر باشد اندر شمس بر دزد نظر باشد و بکلیم بدو اگر اتصال از صورت باشد نظر باید
یکسانی و بکلیم از بیرون شمس اگر میان ایشان اتصال نظر نبود بلکه مقبل النور و جمع النور و دور النور اگر بود بدست متصل
و میان بگو که آن نظر باید بر جوهر کوکب اقرب النور و از طبع بروج و از طبع آن صاحب سابع یا دلیل دزد و صاحب
سابع یا دلیل دزد صاحب طالع متصل بود و دزد خود باید و کاله باز دهد و اگر صاحب طالع بگو که متصل شود
و اندر وسط آسمان و اندر وتد و دلیل کنند بر نظر یا بقی بر دزد و اگر بگو که زمین باشد و طالع ناظر باشد امید است و اگر
صاحب سابع از تحت الشعاع باشد و دلیل کنند بر نظر یا بقی بر دزد و بدانکه آنکه بود که صاحب طالع نور نظر دارد
و دلیل کنند بر نظر یا بقی بر دزد بدرستیکه اگر بدین حال صاحب طالع ناظر بود یا صاحب طالع متصل شود

بر دزد خود یا بدو کاله بدهد از هم سلطان و اگر صاحب طالع نور متصل شود تهدید کند دزد را بسلطان مال بستاند یا
با خود سایر نظر یابد و مال بستاند و اگر دلیل دزد متحوس باشد اگر نحس کننده صاحب وسط آسمان بود سلطان دزد را عذاب
کند و مال بستاند و اگر مسعود صاحب کننده وسط آسمان بود بسیار یا بیش یابد از جهت سلطان و هر کوکب که متحوس شد از
آن کس عذاب و رنج بیند و هر کوکب که کشد شد از نحس از جهت و رنج یابد

فصل چهارم در معرفت آنکه از عقوبت شدت یا نه

اگر دلیل دزد متحوس باشد از صاحب ششم یا از صاحب دوازدهم دزد را زخم و عذاب و چوب
زنند و زندان باشد اگر نحس کننده صاحب ششم یا زحل یا مریخ دزد کشته باشد و اگر دزد بدان گرفتار شده بود
نحس کنند و دلیل دزد هر دو اندر بروج ثابت باشد یا هر دو اندر چهارم بود یا یکی از این دو یا ماه اندر بروج ثابت
باشد و یا بکوکب متصل شود و از بروج چهارم بدین دزد پس دزد زندان بر دزد بسته شود و یا باشد که دزد زندان بر دزد
و اگر بروج اندر بروج ذو جسدین باشد و یا ماه و نحس کننده صاحب سابع را صاحب ششم یا زحل یا مریخ خواهی نحس
کننده کان اندر بروج ذو جسدین باشد یا یکی از ایشان یا ماه این دزد مقطوع الاعضا شود خاصه که ماه و مریخ
مقارن باشد بریده شود یا بدار کنند اگر دلیل دزد مسعود اندر وتد بود و خداوند متحوس بود یا از وتد ساقط
بود یا از بروج بود و بخوی خداوند کاله را عقوبت کنند و دزد را بیش یابد و اگر دلیل نیز هیچ باشد که از صاحب طالع
گفتیم هم دزد و هم صاحب کاله بعقوبت رسند

فصل چهارم در معرفت آنکه بدزد نظر کرده باشد

وقت نظر باشی بر دزد
آنگاه باشد که با اتصال در بیرون بود چه بر دزد و زر یا عینی یا ماهی یا مانند آنچه بکند بر دزد گردیم از بروج
منقلب ثابت دزد جسدین و مانند و مانند و از ساقط بود و آنچه بکند هم بدان قیاس حکم کن

فصل چهارم در معرفت آنکه مال مسروق از کیست

اگر قمر از کوکب نگر متصرف بود مال آن مرد بود و اگر از مشتری متصرف
بود مال زن باشد و اگر از بروج متصرف شود آن مرد لشکر بود و اگر از آفتاب متصرف شود ملوک بود آن مرد و حکم
دو زر در بروج حکم کن چنانکه گفتیم اگر صاحب بیت قمر زهره باشد مال آن زن بود اگر صاحب بود مال مرد آن باشد و اگر
در دلیل کنند صاحب بروج و دلیل مال خداوند مال باشد بنگر که در کدام کوکب است بگو آن کس بود و اگر آن کس بر دلیل
کنند از بروج رابع کوکب از کدام جسدین باشد مال آن دو کس باشد و اگر کوکب است بود منقلب مال یکی بود و اگر کوکب نیز
اندر و بود مال مرد باشد و اگر کوکب ماده بود مال زن باشد و اگر کوکب نبود از صاحب رابع حکم کن

فصل چهارم در معرفت آنکه مال مسروق باز یابد یا نه

اگر صاحب طالع بصاحب مال متصل شد مال باز یابد بطلب و حرص و از
اتصال دلیل مال را شد بصاحب مال باز یابد بسیار باز یابد و شد که نزد و ریا بود و اگر میان این دو دلیل اتصال

از موزه باشد بسیار یابد و اگر از عداوت باشد بهتر و اگر ریا بر باغ و نقب مشرف اگر دلیل مال امر طالع باشد یا قمر متصل بود
مال یابد اگر صاحب سیم فرد دلیل مال بر متصل شد مال یابد اگر صاحب سیم قمر با صاحب سیم و حسن با صاحب سیم قمر متصل
شود و نحس دلیل شد بر باقی مال خاصه که اتصال از وتد یا از عاملی وتد شد اگر دلیل مال از نظر صاحب طالع یا از طالع
ساقط شد یا از نظر قمر یا از سایر یا بصاحب سایر متصل بود مال یابد از دعا یا دعا و ملک و اگر دلیل مال از نظر صاحب هشتم
یا از صاحب هشتم از نظر و اتصال ساقط شد از وسط السما یا بصاحب وسط السما متصل شد یا صاحب وسط السما بدلیل
مال مسروق ناظر شد از مال نزدیک سلطان باشد مسرور شده و اگر صاحب سایر اندر وتد طالع شد یا صاحب سایر
متصل شد از دعا یا خداوند آرد از بیم سلطان و اگر دلیل مال بدلیل ساقط متصل شد و کوکب میان این دو نور و کسی
یا نقل کنند یا جمع کنند آن مال یابد بدست متوسطان و متوسط بر کوکب و جمع آن کوکب ساقط و جامع شد و کوکب
برج دعا یا گاه و در طالع و اگر ماه بنحس متصل شود مال نیابد و اگر ماه بسعد متصل شود و آن سعد اندر وتد طالع بود
یا ساقط بود بنحوس آن مال برهد یا زیاد و اگر قمر بصاحب طالع یا بکوکبی که اندر وتد شد متصل شود آن مال یابد
آید اگر بزین بصاحب طالع یا بصاحب نظر شد یا بکوکبی اندر طالع بود یا اندر وسط السما متصل شد از
نظر موزه دلیل کند بر یافتن مال از دزدیده و یا گم شده بستاند و اگر نظر از تربیع یا مقابله بود یافته شود بدشواری
اگر بنظر از بزین بصاحب سهم السعاده یا بسهم مجتمع شوند دلیل کند بر رد باقی مال اگر بزین بسهم سعاده ناظر باشد
و نه بطالع و نه بکدخدای مال مسروق باز یابد نظر بزین بطالع از اوتاد و مال باز یابد بعقابت و مشقت و صاحب
دویم اندر طالع مال یابد هر چند که روزگار بر آمده باشد یا مدت دراز گذشته بود و اگر اتصال صاحب سهم اندر هشتم شد مال
باز یابد و اگر اتصال صاحب هشتم و دویم نیابد یا دیگر اگر صاحب هشتم بصاحب سایر متصل شد آن مال نیابد و یکی
از دو سعد از دو دیگر و بهتر آنکه صاحب طالع بیان نشان شاهد بود اگر شاهد صاحب وسط السما بود سعد از دو سلطان
باشند قمر اندر وتد تحت الشعاع باشد و ناظر بود هر کز باز نیابد قمر اندر هشتم یا اندر هشتم دلیل کند بر باقی مال گم شده
هر که بنحس ناظر بود آنکه همه باقی باشد قمر اندر طریقه محترقه دلیل کند بر طلب مال اگر با مایه برج عقب و در تدور دلیل
بزین اندر مختلف دلیل بر مال گم شدن از دزدیده و گم شده قمر اندر طالع بود بعید و دلیل کند بر
باقی مال گم شده و از دزدیده قول از دو خواهی گوید اگر طالع مولود سالم بدلیل یکی وقت از دلیل مال قمر
اگر قمر بیان و وقت یا گاه بود که اندر رصد نحس ساقط شد باقی بود و اگر نه نه قصد پنجاه و پنجم در معرفت
آنکه مال یافته شود و یا بطریق بر شد و یا منحوس شد و یا ناقص التصویر و العدد شد بنقصان آن مال یافته نشود
و بعضی هلاک شود اگر مسعود بود یا زیاد النور و العدد و التصویر شد و یا سریع پیر شد و سعد زیر نور ناظر شد

مال

مال باز یابد بتاخیر و تیز زیاده و اگر نحس ناظر شد مال باز یابد و لیکن بر کم و فرد نقصان باشد قصد پنجاه و ششم از معرفت
آنکه از دزد بیشه دارد یا نه بنگر بدین دزد اگر در حظوظ خوش باشد یا سعود بود یا بطالع ناظر شد آن دزد باز یابد
شد یا اندر حظوظ ظاهر بود یا در دصایع باشد و اگر جزایی باشد این دزد صایع باشد و بنگر بدین دزد که کدام کوکب است
و بکدام ناظر کوکب و اندر کدام برج است و آن کوکب و آن برج بکدام بیشه دلالت کنند و آن برج از کدام کوکب است طبع برج
و کوکب از کوکب آتشی و باد و خاکی و آبی حکم کن بیشه دزد را و بنگر بکدام برج ده قصد پنجاه و هفتم در معرفت آنکه دزد است
و چیست و دزد چگونه است بنگر بدین دزد اگر قصد باشد این دزد سیاه و چرده و تیره باشد یا گندم گون بود دراز بالا باشد خرد
چشم سیاه و چشمش تیز در زند کز چشم باشد و گونه رویش از دزد زند مو زنگ و بینی پشتلا بود و بینی سر و زشت رو
و پخ رو و تیز رویش رو و اندر شانه بود خداوند چشمها و مکر و دروغ بود و همگی بر دل و در آگاه باشد و بیکر بر سود و فی بود
بود چون چشم گم و زشت و شتاب بود دراز موی بود و دراز و زندان و دراز ناخن اهم طبع و طاهر بود خود بسان
باشد چون راه رو است جنبیده و طلان کوش و طلان بینی بود بر جاره شهد بود اما اگر دلیل در دشتر و سپید است
باشد که بر زدن زند مو و اندر کونه تابان بود و در اندر بالا و نه مو که در ریش سیاه چشم طلان چشم بود سپید
چشمش مو و ابرو ماند و بیکو ابرو و چشم باشد اندام او آراسته سخی کوش نیکو و فربه بود و نیکو خوی و دست دراز زند چشم و جمال
باشد بطار با غیر کرد زنده و میکن صوت باشد و فراخ اندام و باریک بر صد کز دراز بصر ایما اگر دلیل در دراز بود سرخ و زرد
و سرخ مو بود بغایت سرخ زند کمو و چشم پیش چشم بود کرد سود و مو بود باریک نخدان باشد طلان ابرو موش
کز و جنبیده و شکو اندام بود و نه سود و سرخ ریش باشد و موی ریش باریک مال شود و بدطریق رونده باشد تنک
بر زبان باشد شتابنده بود بشتاب مردمان باک از آنچه و بر کید مردمان را و از آنچه و برا نکوید نیز باک خانه و طریق
باشد بطار زبان با قوت بود و در رخ زن باشد شتابنده و خالی بود هیچ کس نیکو نخواهد میانه بالا باشد و زیان
کننده و حسد کن و کینه مند بسیار و انبوه موش باشد اما اگر دلیل در دراز بود باشد سپید است و قبا بان و با کیزه کونه
باشد مو و ابرو بد رنگ بسر خر زند از آنکه تنک است بود چون بشکسته بدا آید خوب رو و کشاده رو و نیکو چشم و ابرو
و بزرگ چشم بسیار پیش چشم از سپید و سیاه دیده بود بشکسته ابرو و ریش رو ریش سخی باشد بزرگ سر و مو کونه و کرد
ریش باشد میانه بدر زار و کرنا هر و موی ریش بسیار و نیکو موی سیاه موش باشد و کوشت آور بود و مشتر و هدا و ناله و طرب
زشت دل باشد نرم سخی و نرم و دست و رو با صفاط مقبول موی و با جامه و خوش آواز باطل بود اما اگر دلیل در دراز طالع
باشد خوش اندام و کشیده ریش باریک بود با کونه و خشک و سپید پوست که بر در زند سیاه چرده پیر زنگ امور

بود بینی کی موی استخوان و کمانش بسر بینه سیاه باشد تیز فهم و تیز دل بود بان آور سخی کوش و راست باشد و بسیار سخی
و تیز کوشد باریک و لطیف قامت میانه بالا موش باشد اندر آموختن هنر بسیار باز زهره و مانده و در زشت
سود و سیاه و نیکو موی بود تیز کننده نیکو و شیرین زبان بود اما اگر دلیل در دفر و شمس شد بنگر بکدام کوکب مقدر است
یا منصرف یا ناظر یا جامع از آن کوکب دلیل کرا غالب است بس از شمس یا قمر حکم کن اگر دلیل شمس بود سپید پوست
بود که بر در زند میانه بالا بزرگ اندام بسیار استخوان باشد با کیزه رنگ و کوشت آور و زنده سرخ مو که بر در زند نه باشد
زبانه آتش و اندر چشمش پاره زرد بود یا بسود چشم بود و خوش شد کرد سود و در شد آغاز پاک و دل آور و طاهر سپید رنگ
دانا بود و کراف هنر کوید و چنان شد بود که راست است شیر بکند سخی و سپید است کننده و استخفاف کننده بهی و در
و فراخ چشم سینه آور بود اما اگر دلیل در دفر بود کرد سود و در و خوب در سپید پوست نیکو اندام و لب بالا و خوب
زهره زنده و میانجی کننده با کل سخی کوش کننده و سخی چون اندر چشم با رنگ سیاه عیب شتاب بسیار و چشم دل
و دوست در زنده یاران و کوشان بود و زکار بکار بزرگ در نرم پوست سیاه خوش بسیار و خوف زشت آور و زشت
بود چون این دانسته شد بنگر بدین که کدام کوکب منصرف یا نور و بر نور کدام کوکب منصرف است و اندر کدام برج است
زنون و فرهنگان کوکبان برج و هنر صنعت کنی نیارست آنکون با کنم فراست و حیله و دلاور زنده برج با آسمان باشد
اما اگر دلیل اندر حصه سر و کشاده آواز بیش چشم بود بیرون آمده باشد بسیار سطبر و در بینه هنر باریک و کونه
نرگسدان طلان دو کونه باریک ساق میانه بالا فرو کرنده هنر زیر باریک مو و نیکو اندام و زشت مو بود بکنجه و طلان
نیکو کفار فرهنده و تنک اندام باز بسیار و اندر و بیشتر کرد و زشت است و اندر ترس زیر ابرو باشد اما اگر دلیل اندر
نور باشد بهی باشد و کشیده مو بینه و سطبر و از لب بیش سطبر مو بیش انبوه و در زشت و طلان چشم سطبر ابرو
و سود و هنر فراخ و بهی پشت و قدم باریک و ده فرهنده کم شنونده اندر هر چیز بصر حرام کرده شد و سیاه چشم و زندان
سیاه هر بیش از سپید بیش باشد اما اگر دلیل اندر حرز باشد میانه بالا بهی بینه بهی کشف و هنر زنگ نیکو و در زشت مو
کمو و چشم تر دیده و نیکو ابرو و نیکو خو و زبان معتدل بود نیکو کوش و موی رضیع و دو هنر و تیز کوش بود اما اگر دلیل اندر
سر طان باشد سیاه چشم بیرون آمده و در و سپید است که بر در زند اندر ریش کنجده یا کاف باشد بیرون آمده
چشم و کز زبان و هنر هر بینه و در هنر بیش شاک ده و شکل اندام و زنگ بار و کشف نیکو بالا و در زیاد باریک موی کرد ان
خوش شد اما اگر اندر سپید بود در و رخ نشان سیاه بود ریش و نیکو بود و رفته چشم تیز نکرنده بیچ هنر و هنر سطبر
بود و سود و هنر فراخ باریک بهاء و کونه کردن و شانه بسیار و بینه آور و باریک میان معتدل بیرون سرخ چشم مو

بینه مر بزرگ و بینه فرو ز ضعیف و موی کردن و ساق بسیار و کشتمار دل آور و بیش رو و سخت آور بود اما اگر
در سینه شد معتدل قامت و خلف و کوشت و زنگ سر و فرسینه موی اندر ساعد و ظرف اندام موی باشد
و کر زنده در رو و در بهی بعدل و صطلاع کر هنده و بیش در راست کار و وفا دار بود اما اگر در میزان بود سپید پوست
و دراز هنر و کردن و سیاه و در زشت موی باریک ساق راست اندام نیکو و در کرد زشت بر کشیده و کونه
و انگشت بار بیاد در زنان خن دست بسیار نیکو سخی و حافظ خواب و راست کار و خداوند لهو و طرب و شاد در و حرص
بود بطار زنان اما اگر در عقب بود بیرون آمده باشد و تنک موی سر بیش بسیار کشیده و موی پایش جدا باشد کم بیش
چشم و طلان و کرد سر و ریش سپید کونه که بر در زند یا بسیار کوتاه پشت در از ساق و بزرگ بار و نیک بد خو
و بد همت و شر انگیز و سینه آور و هنر فرهنده هر چیز و کار افسون و در اروا شهاد و زنا بود اما اگر در فرس باشد بهی
باشد و در زر و در فراخ هنر و مان و بطر بها و در از شر و شتاب بطار بسیار فرو دین بتر از زنه زیر بی باشد و
و با نایش در از بود و ساق بهی فرو کشیده ریش و بند ریش و موی زنگ و شاده شکم و تیز کرنده بسیار
نفقه کننده و هند و سیاح و فراخ کار و کمتر کرده بفرد موی مستوران بود که اصل بود و اندر رنگ موی اما اگر
در صدر در از زر و در و سرخ رو و موی فرو شسته کردن و نغز آواز و تنک میانه و خوف ناک موی بود با حفاظ بود
یا نه و سطبر موی خاصه موی سرخ نیکو اندام و فی مت باریک ساق و فرو هشته شکم فرسینه ریش و در از ریش کرده
خوش طبع و سبک سار بود اما اگر در دلو بود طلان سر میانه بالا و باریک اندام و بینه رو و باریک و نیمه بهی و نیکو
ریش و نرک بکساق باشد در از تر از دیگر و فضا در تر و حریص بود بر کرد کردن مال و بر تحصیل صناعت بسیار رب
فروش باشی باز کار اما اگر در حوت بود نیکو کردن و بیرون آمده باشد و فراخ دهن و در مانا نش مختلف
بود خشک اندام و کم کوشت و سخی و در زشت و سیاه موی خرد سر و شیلا و شاده رو و سپید پوست و سیاه چشم
نرم اندام و این مختلف و در در برج که تقسیم در معرفت آنکه بر کدام اندام و از علامت مشکل بود بدلیل اندر
طالع حس شد این دزد را سر علامت باشد ظاهر اگر بوجه اول بر سود اگر بوجه دویم بر رود و اگر بوجه سیم شد ان بر
نرسد و اگر در جایگاه مقبول و مسعود بود آن علامت خوب و زینت باشد و اگر غیر مقبول و مسعود شد ان
علامت بد و عیب باشد و اگر دلیل اندر نور شد ان علامت بسیار باشد و بزرگ کردن بود و اگر اندر حرز باشد بر شهرها
و دستها بود و اگر اندر سر طان بود آن علامت بر سینه بود و اگر اندر طالع بود بچشم اندر چشم ان علامت
بود و اگر اندر چشم یا طالع بود در بینه چپ بود و بچپ حکم کن و دو زرد برج را و دو بهر برق را بر چشمه

معلوم شود و اگر دلیل زد اندر یا بسلامت مشتری ناظر بود بظهار مشتری بود و آن علامت خوب باشد و اگر دلیل
بود علامت مشتری ناظر بود بشیبی بود یا علامت زشت و اگر مریخ بود علامت جراحت و اگر بدین سیاره و سنگ بود
و اگر شمس بود باز آهنی و اگر زهره بود زینت و نحس بود و اگر عطارد بود نقش و نشانه شود و اگر قمر بود کوکب ناظر
حکم کن باز کوکب متصرف و اگر طالع بود و زیج حکم کن و اگر این علامت اسائی رسد از جهت خویشی بنگر و پس طالع
که اندر کدام خانه است از آن خانه حکم کن اگر اندر طالع بود علامت در سر بود و اگر اندر دوم بود علامت بر گردن بود
و همچنین تا دوازده خانه فصل چهارم در بیرون آوردن نام از دو بنگر که دلیل زد که اندر کدام جایگاه است معنی نام
در زد معین آنکه باشد اگر دلیل زد اندر طالع باشد بساط نمود نام معقول بود و معنی زندگانی و عمر و عیش چون یحیی و عیسی
و زکریا و قاشدان و اگر اندر دوم باشد معنی مال و عمارت باشد چون مالک و دینار و زید و زیاد و قطیع و عون
و قاشدان و اگر اندر سیم باشد و مسعود بود نام اولیا و انبیا و صالحی باشد و اگر مجوسی بود نام برادران چون خلیل و صدیق
و اخوه و اخوین و اگر اندر چهارم بود نام قدیم باشد چون آدم و نوح و نام مشایخ قدما و نام مردم جدا و اجداد باشد
انسان و اگر اندر پنجم بود ولد و ولید و سعید و خطا و رسول و آنکه بر این ماند اگر اندر ششم بود معنی عبد باشد و عبید
و عبید باشد و نام چیز و دون و نام بندگان و اگر اندر هفتم باشد نام مردان باشد و زنان را و نام زنان باشد
مردان را یا نام باشد که چون صفد و منازع و مقاتل و اگر اندر هشتم باشد بر معنی فوت و مرگ و ظلم باشد یعنی نام
و اگر اندر نهم باشد بر معنی نام دین و نبوت و دیانت چون مؤمن و مسلم و نام اولیا و انبیا و صالحین و قدیسان باشد
و زنان و مردم چون فاطمه و مریم و اگر اندر دهم باشد معنی نام علا و رفعت چون علا و علا و ابو العلا و شرف
و اشراف و ابو المعالی و نظر و رافع و رفعه و عامره و شرف و اگر اندر یازدهم باشد بر معنی فوت و مرگ و صدقات و حبیب و محبوب
و رضا و حسن و حسین و صادق و صدیق باشد و اگر اندر دوازدهم باشد بر نام حضرت و نام معنی علا و عدوان و حارث
و کلاب و آنچه بر این ماند و ترکیب سهم اگر از قصاص و منازع باشد اگر از تثلیث تدبیس بود ترکیب نام بر سه حرف باشد
یا پنج حرف و اگر از تسدیس باشد بر سه حرف باشد شش حرف و اگر از تربیع و مقابله بود چهار حرف یا هشت حرف باشد و اگر
دلیل اتصال و مزیج نمود اگر اندر طالع باشد از آن باشد چهار حرف بود و اگر اندر هفتم باشد هشت حرف بود اگر اندر تثلیث
طالع بود سه حرف بود یا پنج حرف یا نه و اگر اندر تسدیس طالع سه حرف یا شش حرف بود و اگر اندر مزیج و اجتماعین بود نام
مرکب باشد چون عبد الله و عبد الرحمن و اگر مزیج متقلب باشد مصغر و اضافی و اگر مزیج ثابت باشد نام مفرد مزیج باشد و نام
بر معنی آن مزیج باشد که دلیل اندر وی است اگر دلیل اندر طالع و ناظر ساقط باشد بنگر مزیج هفتم عدد حرف نام از زد

بود و اگر نحس بود نام بندگان و مردمان دون و حبشی باشد و اگر مشتری باشد نام بر معنی صالحی و اولیا و انبیا
بود و اگر زهره باشد نام بر معنی بیت بنوت بود و خاندان انبیا و صالحی اگر جایگاهش نیک بود اندر شرف یا اندر
طالع و جایگاه مقبول و اگر جزایی باشد نام مغنیان و زنان و مطربان و حبشیان و مشاعوان بود و اگر دلیل اندر
زد باشد یا اندر شرف یا اندر حظوظ خویش نام معروف و مشهور و نیکو بود و اگر اندر هبوط بود یا اندر ساقط یا اندر زیر
و جایگاه نامقبول نام تباه باشد یا نام مستور و پوشیده باشد و همچنین دلیل را بنگر که اندر کدام برج است و نام بر معنی برج
یا صورت برج یا کوکب یا نام که عظیم القدر باشد بر آن معنی باشد و چون خواهی که یقین کنی حروف نامها را بنگر
که دلیل اندر کدام برج و کدام منزل از منازل قمر و از آن برج صورت کدام کوکب است از صور هفت صورت و از آن
صورتها که بوجود برج یا بسته اند و از صورتها که بر زیر یک صحی بسته است و از صورتی چه از دو ستاره اگر معلوم شود نیکو
و اگر معلوم نشود حرف دلیل و حرف برج و دلیل و حرف منزل و دلیل همه بر یکدیگر بنگر کدام چند حرف دلیل کند
چنانکه بر تر یاد کردیم آنکه حرف مسند و نقش بر لفظ و گفتار بنگر کدام است بیدا کن بجایگاه نگاه در بنگر دلیل اگر اندر برج
اول است از برج اول حرف بود و اگر اندر برج دوم بود بعضی یا نزدیک دوم بود از حرف دوم بود و اگر اندر برج سیم باشد
دوم حرف سیم بود و اگر اندر برج آخرین بود حرف چهارم بود و دیگر از صاحب هفتمه اول نگر و دیگر از صاحب
هفتمه دوم و دیگر از سیم همچنانکه از دلیل صفت کردیم و اگر نام زیادت از چهار حرف بود دیگر حرف اندر دیگر
از صاحب برج قمر همچنانکه از دلیل صفت کردیم این باب را نیک بیاد نگاه دار که چون بسیار نام بیرون آورد
و درست آمد و اگر باشد زنان نام خود بر سید از طالع و از دلیل طالع قیاس کن و نام هر که پرسد از آن برج و از صاحب
و مران حکم کن و اگر دلیل ساقط بود از طالع و برج دلیل قیاس کن اما باید که بشناسد که حرف نام بر معنی کدام حرف است و بیرون
آید و آن چنان است که هشت حرف را مرد و از دو برج قسمت کن و باز هفت کوکب قسمت کن از
برجی و مرکوکبی را چند حرف آید و حرف در نگاه دار و بنگر که دلیل اندر کدام برج است چه اول از حرف اول
بعد دوم و از حرف دوم و سیم و از حرف سیم بود نیمه حرف اول نیمه حرف دوم و هر که بر این حساب حرف آید بنگر
که دلیل اندر کدام برج است از برجی اگر اندر برج اول بود حرف اول و برج دوم حرف دوم و برج سیم حرف
سیم و برج چهارم حرف چهارم از اول آن نام و باز صاحب هفتمه اول نگر اندر کدام برج است از برج حرف
دوم از آن حرف بود و حرف سیم از هفتمه دوم و حرف چهارم از هفتمه سیم و حرف پنجم از برج هم بر این قیاس
کن تا نام بیرون آید مثال ب ز ده و جوزا ج ط سرطان ک ل هم و سنبله ی ع میزان

ر عدد برج هشتم باشد چنانکه حمل ا و ثور ب و اسد د و قوس و جدی و دلو و حوت هر یکی بر سه حرف دلیل کنند جوزا ج و غرب
بر چهار حرف دلیل کنند و سرطان ک بنهند و میزان ی برج حرف دلیل کنند و تر دلیل کنند عدد حرف نام را از عدد
حرف دلیل چنانکه زحل سه حرف است و اغلب بر زحل است و نام مشتری حرف است مریخ چهار حرف است شمس
سه حرف زهره سه حرف عطارد پنج حرف قمر سه حرف هر کوکبی که حرف او گفتار و لفظ و نقش بر آن حرف
باشد قول ابی محمد الشرف مصنف گوید بنگر دلیل زد که حرف و حرکت است و حرف متحرک و کدام است و آن
حرف را بنگر چنانکه از زحل زا و از مشتری میم و ثا و از مریخ را و قا و از شمس شین و یا و از زهره زا و تا
و از عطارد عین و قا و از قمر قاف و بنگر و اندر کدام برج و حرف شد و نقش و لفظ و گفتار بود بنگر و حرف
منزل بر آن منزل که دلیل اندر وی است آنکه بنگر معنی نام بر چه معنی است و دلالت کند از وی پس کن و نام
بدر آید و بشناسد که بر حرف دلیل مضمون بود و ترکیب نام چنانکه دلیل و صاحب اول باشد حرف اول از آن نام باشد
حرف اول دلیل باشد یا نباشد حرف اول برج یا نباشد حرف اول منزل باشد و اگر دلیل اندر صاحب دوم باشد
حرف اول از آن نام باشد حرف دوم از دلیل یا از برج یا حرف میان منزل و اگر اندر صاحب سیم باشد
حرف اول از آن نام باشد حرف آخرین باشد از دلیل یا برج یا منزل و حرف دوم از صاحب هفتمه سیم برج
دلیل توان دانستن و حرف سیم از صاحب هفتمه دوم و حرف چهارم از صاحب هفتمه سیم برج دلیل توان
دانستن چنانکه از دلیل صفت کردیم مثلا دلیل اندر حمل بود صاحب اول و دلیل مشتری اول میم آمد و حرف دوم
از نام از صاحب هفتمه حمل قیم شمس و حرف سیم از صاحب هفتمه دوم قیم مشتری و حرف چهارم از صاحب
هفتمه سیم و آن را بر چهار ارباب منازلات و منازل اسبان قیاس و تقدیر باز بنگر نام
و حرف جمع کن بدست نام بیرون آید و بدو کجا از نام بر معنی نام کوکب ثابته باشد یا دلیل مقابل باشد
و تر قیاس کن اندر آن زمین که نشسته است مهابرت آن قیاس بیرون آید و اگر نام بر سیاره باشد نام
عجمی نام کوکب و برج و منازل پارسی کن بر لفظ آن قوم و از آن نام بیرون آور و اگر نام بر کوکب باشد نام کوکب
و برج و منازل لفظ ترکی کن و بهر اقلیمی که باشد نام بر وی و کواکب و منازل بر لفظ آن قوم کن تا نام آنکس
بیرون آید و همچنین قیاس از کوکب دلیل و از صعب و اگر دلیل شمس باشد اندر طالع یا اندر وسط السما بود
بر معنی نام ملکان و جاسوسان و خلیفه مردمان و اگر مریخ بود بر معنی نام سرهنگان و لشکریان و اهل حرب و نام
اهل عجم و معان بود و اگر عطارد باشد بر معنی نام کودکان و کنیزکان بود یا بر لقب خود نهند یا بنام اهل شام

و ص عقرب ق ر قوس غرب صدر ش خ دلو ض حوت ظ غ زهره و مشتری مریخ شمس
زهره عطارد قمر نرعی دیگر ص م ل ثور ث و جوزا ب و ز سرطان س ط اسد ا س و سنبله ن ب ه
میزان م ک ذ العقرب ع ق و قوس ف و س صدر ی و ب دلو د ل و حوت ج و ه ض ه ل
مشتری ث ت مریخ م ر ی شمس ی م س زهره ر ه ه عطارد ط ظ قمر و ی مریخ اول از برج عقرب و نیم
درجه باشد و مریخ دوم یازده درجه و مریخ سیم بیست و دو نیم درجه و مریخ چهارم تا آخر برج باشد این است بیرون
آوردن نامها بتحقیق بنگ آنچه مفهوم شود فصل هشتم اندر گرفتن نجار خصومت و دعوی
اگر بر سند بنگر طالع و صاحب طالع قمر و کوکب عارض اندر طالع دلیل است و آن کوکب که قمر از وی متصرف است
و هشتم و صاحب هشتم و آن کوکب که قمر بوی متصرف است و کوکبی که اندر هشتم باشد دلیل مسئول عنه است و وسط
السما و صاحبش و اگر اندر وسط السما باشد دلیل حاکم و قاضی و امیر است و چهارم و صاحب چهارم و کوکبی
که اندر وی است و صاحب برج قمر دلیل عاقبت کار خصومت است و صاحب برج دلیل سایر عاقبت سائل است
و صاحب برج دلیل مسئول عنه دلیل عاقبت مسئول عنه و هر کوکبی که میان سایل و مسئول عنه است آن دلیل
آن چیزی است که خصومت از بهر وی است و قمر با جرما خصومت است اگر قمر مسعود و منحوس بود بنظر مودت با جرما
میان ایشان همه نیکو و مخشور و نیکو باشد و اگر قمر مقبول بود و نحوس و بنظر عداوت بود بنا بر جنگ بود
و برج دوم و صاحبش و کوکبی که اندر دوم بود و فوق الارض باشد کوکب و کوهها است مسئول عنه و برج سیم
و صاحبش و آنکه اندر سیم بود و تحت الارض باشد کوکب و کوهها است مسئول عنه است از دلیل است مسئول عنه
هر کدام که سفلی تر بود آغاز کنند خصومت خداوندان دلیل بنگر که کدام کوکب متصرف است بسبب خصومت
از طبع و کوهر آن کوکب و آن خانه و از طبع جایگاه او از فلک شد مثلا آغاز کنند خصومت دلیل است
و متصرف بود از زحل و زحل اندر خانه برادران بود خداوند خانه سیم کنند خصومت از سبب بندگان است
یا برادران تجار است و آنکه خصومت بحکم حکم از برج خلک و آب و از جهت آب و زمین و درختان آغاز کنند از زده
خانه قیاس کن تا حکم از آنجا بدست آید فصل نهم اندر معرفت آنکه خصومت بنگر چون بیاید بنگر که آغاز خصومت از
اگر متصل شد بکوکبی یا کوکب پر متصل شد و تربیع یا مقابله قمر مقبول این خصومت ۱۰ یا صاحبان
کوکب شد و از جوی مریخ و مریخ و اگر صاحبان بود خصومت از جهت مال بود و یا از زنان و اگر صاحب
مال بود خصومت با برادران باشد و اگر صاحب چهارم بود با پدران باشد و همچنین از دوازده خانه

حکم کنی و اگر هیچ کوکبی بر او اتصال نکند بنگر بدین سایر مسئول خصومت ان کوکب باشد که در قبر الندر بود بنگر
تا کدام برج است ان برج قیاس کن و حکم کن بجوهر کوکب و جوهر خانه و جایگاه **فصل شصت و دویم از انکه در خصومت**
نیک ثابت یابد اگر طالع با ان برج که دلیل اندر وی باشد اگر برج ثابت بود یا قرار اندر برج ثابت بود
ان خصومت دایم و دراز باشد و اگر دلیل سایر اندر برج ثابت بود در ان حصه مسئول عنه بود و اگر اندر برج
منقلب بود قریب طالع با دلیل ان خصومت نزدیک شود و چند گرت چنین باشد که هر بار از امید شود باز
بر انگیزد و اگر اندر برج ذو جسدین باشد از حال بحال گردد یا خصومت دو بار کرده شود یا یکبار و این برج باشد
و اگر با اول برج بود اول بار بود و اگر اخر برج بود این دویم بار بود و همچنان حکم کن که از برج ثابت صفت کردیم
نسبتی که باشد بر حصه و دور برج مسعود ناظر بود در حال انجا اگر دو بنگرد باشد بسعادات و خیر و اگر نحسی ناظر باشد
بدی و تباهی شود و اگر اتصال از عداوت بود میان ایشان خصومت و عداوت بود و تمامی نشد و هر ان
دلیل که نحس ناظر باشد اندر طالع سایر مسئول عنه انحس خصومت طلب کند و نحس بود باشد که تباهی و مکروهی
نحس آید نحس و هر دلیل که بسعد یا سعد اندر طالع یا بود انحس حق جوید و طلب سعی و نیک رود و اندیشه
بود که بنگرد نحس آید نحس و اگر دلیل نحس بود یا بحرق یا اندر وبال بود انحس اعانت باز خورد که از خصومت
باز ماند از مرگ و بیماری و غم و مکروهی و اگر سعد اتصال کند ان مکروه و غم کم شود و اگر نحس شعاع افکند بزرگ و ان
سعد و نحس را بنگرد صاحب که در برج است غیر سعادت و غیر از جوهران کوکب باشد و انخانه بایت جا جرا تا که
میان و خصم شود از نیک و بد اگر صاحب طالع اندر طالع مقسم بود طالع بصاحب وسط السما متصل شد
سایر سلطان فرا خورد و اگر ان جنس صاحب مقسم بود مسئول عنه فرا خورد از سلطان و اگر صاحب
وسط السما صاحب طالع متصل شود سلطان مر سایر را یاری کند و هر دلیل که صاحب وسط السما متصل شد
یا ناظر سلطان یاری کرد ان کس که بدان دلیل منسوب است و اگر صاحب وسط السما اتصال نشاید و کوکبی
شد غریبان اندر وسط السما و اتصال کند میان این دو خصم یا متوسط یا معدل یا کسی برسد بیاری و اگر
نظر عداوت بود تباهی و مکروه بنگر و اگر نظر صورت بود صلح بود میان ایشان و اگر ارض صاحب وسط السما بود
یا اندر وسط السما بود حاکم یا مرد شاید برسد و اگر برج اندر وسط السما بود یا صاحب او بود حاکم شاینده
و سبکبار شود و اگر مشترک شد عدالت بود و نیکو طبع و اگر اهره بود نرم و اگر شیر و نیکو خو بود و اگر عطارد بود و دبیر
و سخن شناس و ورزنده بود و اگر اقتاب بود با هیبت و سیاست بود و اگر وسط السما برج ذو جسدین باشد

بیک حاکم گشته نیز دو بر شود و اگر صاحب ثلثه اندر دوم باشد یا صاحب وسط السما بود و دوم باشد یا صاحب
دویم ناظر شود این حاکم بمال سایر طمع کند و اگر انکه کوکب صاحب ششم باشد یا اندر ششم بود بمال
مسئول عنه طمع کند و اگر مقبول بود مال یابد و اگر غیر مقبول بود نیابد **فصل شصت و چهارم در انکه یاری گیران**
موافق شود یا نه اگر صاحب دویم بصاحب طالع ناظر شود بمودة یا بکوکبی متصل شود یاری گیران سایر
و گواهان یاری شود و اگر مقبول بود موافق باشند و اگر نظر عداوت بود برو خصم گردند اگر مسعود بود
و مقبول بر سعادت و همیان باشد و اگر نحوس بود و غیر مقبول از دوغ کوری و دلیل خبر شنید و سخنان ایشان
بر ترند و اگر صاحب دویم بصاحب مقسم متصل شود بمودة یاری گیران سایر و گواهان مسئول عنه
یاری دهند و اگر ستاره بود میان ایشان خط و حجت بود و هر دلیل که عطارد مقبول بود خط یا نحس شد
چون مسعود خط درست باشد و اگر منحوس بود خط دروغ باشد خداوند دویم اندر وهم شد یا قوت
حاسبی شد یا سپاه رسد یاری گیران و همچنین که از طالع و از صاحب طالع و صاحب ثلثه متصل
کردیم از مقسم و از صاحب او و از ششم و صاحب نحس حکم کن اندر ان باب یاری گیران و گواهان مسئول
عنه اگر نحس اندر طالع باشد سایر را غم و مکروه بیش آید و اگر اندر ثلثه و ششم روی بود یاری نقصان
شود و گواهان بر دوغ آیند و اگر اندر ششم باشد مسئول عنه را تباهی و غم بود و اگر اندر ششم بود مال
یا گواهان بر نقصان افتد ان مسئول عنه و اگر صاحب وسط السما و صاحب طالع هر دو یکی کوکب
شد سایر نظر یا بدر مسئول عنه بیاری و عون سلطان و اگر صاحب مقسم یا صاحب وسط السما
هر دو یکی کوکب بود مسئول عنه نظر بر سایر یاری دادن سلطان مسئول السما اندر طالع یا اندر
مایل طالع بعین ناظر طالع دلیل کند بر نظر یا فتن مسئول عنه و همچنین صاحب سدس السما دلیل کند بر
یاری گیران است و همچنین قرب صاحب طالع چون منحوس بود یا صاحب دویم اندر مقسم باشد
یا صاحب طالع اندر ششم باشد دلیل بر صفر یافتن مسئول عنه رسایر و غم و مکروه سایر و اگر صاحب
مقسم منحوس بود و اندر طالع باشد هر دو یا دلیل کند بر تباهی حال مسئول عنه و نظر یافتن بر دوی
فصل شصت و پنجم در معرفة انکه ان چیز که از بهر وی خصومت کنند خداوند چهارم باشد ان ستاره که اندر چهارم باشد
بسته بخداوند طالع یا خداوند دویم یا این هر دو بسته باشند با یکی بخداوند چهارم باشد یا خداوند چهارم با ان ستاره که
اندر چهارم باشد ان چیز که دعوی از بهر وی در است اندر دست ما بود و اگر خداوند مقسم یا خداوند

ششم بسته بخداوند چهارم یا ستاره که اندر چهارم باشد انچه که دعوی از بهر وی در است در دست مسئول عنه
باشد و اگر خداوند ششم اندر طالع یا خداوند طالع نگرد یا اندر دویم باشد مال مسئول عنه در دست سایر
باشد و اگر خداوند ششم اندر طالع یا خداوند ششم متصل شود بمودة مسئول عنه و سایل انچه در دست دارند بنگر که
کشند و با دیگر ان هر دو صلح اندر باشند و اگر نظر نحس نظر بود بخلاف این باشد که تفسیر اما اندر ان باب
بتربیع و مقابله باید نگریستن که تربیع و مقابله شر و بلا و عداوت و خصومت دلیل کند و تثلیث و تسدیس یاری گیران
قران کنند هر کجا قران باشد اسب و گوهران در خصومت نیز و قهر هر کرا رسد و شکاه او باشد
اگر طالع ثابت بود اندر کار و دعوی نگرند و اگر برج ذو الجسدین اندر او اندر یکی وجه باشد و اگر برج منقلب
بود دعوی سر نو دهد و هم ستاره که اندر شرف نشیند یا اندر وقت ظفر و برتر باشد و نیز بنگر بطالع هر کدام که
دلیل که بسته باشد اختیار او خط و حجت است انکس که دلیل منسوب است و اگر خداوند یا دویم
بخداوند طالع متصل شد بمودة انچه طلب کند سلطان باشد یاری کرد سایر باشند و اگر خداوند ششم
یا بر گیران مسئول عنه باشند و سلطان را از ایشان یکی و از صاحب وسط السما که خداوند دویم یا ششم
بود از ایشان بسته شد و وسط السما حکم کرد و اگر دلیل یا شد از صد و وسط السما که خداوند دویم یا ششم
السما دلیل بقدر برده در باشد و اگر دلیل حاکم رضی بود این حاکم نشود یکی و سکار باشد و حکم در نشستن و قهر و نیز
هر دو خصم بشنید و اگر دلیل متشرع بود عالم و عادل و داد کر باشد و نیکنام و اگر یاری بیش باشد حلالت او را
اندر راه باشد که حلال است باشد و اگر یاری نیست باشد جابر و ستمکاره و بد اصل باشد بود و دانش و اگر مریخ باشد
دلیل حاکم حکم بر جور و ستم و سیاست و دانش بود و اگر نحس شد عادل بود و دانشمند و خداوند
و خداوند هشت و اگر اهره باشد از ستمکاران بود و بر خود بستاند و آسان فصل کنند بود و هر دو خصم از و خشنود
شوند و اگر دلیل حاکم عطارد بود جدل کرد و در اندیشه و عالم بود و اگر قمر بود بعقل و زیرکی و خصمان
او را بیکی شوند و بد و مقبول باشند **فصل شصت و ششم در معرفة انکه میان ایشان صلح باشد یا نه** اگر خصم دلیل سایر
هر دو شرف باشند یا صاحب چهارم باشد دلیل کند که میان ایشان صلح باشد و اگر هر دو اندر کوکب نحس
باشند اندر چهارم دلیل کند بر دوری خصومت میان ایشان و مسیح کند که نکست شود و اگر میان دو دلیل صلح
شود و قبول میان ایشان صلح شود و اگر کوکبی میان دو دلیل نقل کند یا جمع کند یا بر دو

کند صلح میان ایشان اگر قمر بر تربیع بود و بنگر که ان کوکب خداوند کدام برج است از طبع و گوهران کوکب و ان برج
و ان خانه کسی اندر میان آید و صلح افکند میان ایشان اگر کوکب ساقط یا جامع از دلیل سایر منصرف شود
و بدلیل مسئول عنه متصل شود و سایر صلح جویند باشد و این متوسط از راه و نیز بر سایر حرب باشد و اگر کوکب مسئول
عنه منصرف شود و بدلیل سایر متصل گردد باز صلح از راه و نیز بر مسئول عنه بود و اگر هر دو دلیل قران کنند صلح
میان ایشان از جهت یکدیگر شاید انکه کسی در میان در آید و اگر صاحب وسط السما با ایشان نظر کند پیش از ان
که ایشان قران کنند صلح میان ایشان از جهت سلطان بود هم بر این قیاس که دیگر خانها را **فصل شصت و هفتم در**
انکه عاقبت کار خصمان کی باشد صاحب دویم با برج رابع یا صاحب برج قرب با صاحب برج صاحب طالع هر کدام که
شناخته بیشتر بود اندر عاقبت مسعود بود یا مقبول دلیل کند بر نیکی عاقبت سایل و اگر اندر شرف بود یا صاحب یا
اندر مکان مرتفع عز و جاه و منزلت زیاده شود و اگر با ثابت بود یا اندر هبوط یا اندر وبال یا منحوس بود یا از برج خواری
و ذل پیش آید و از جاه و منزلت فرو افتد و عاقبت مذموم بود و اگر انکه با اگر دیم صاحب وسط السما بود مسعود و مقبول
یا اندر شرف یا اندر وقت یا صاحب عاید یا زیر عاقبت مسئول عنه محمود بود و قدر و جاه و عز و منزلت زیاده شود و اگر با ثابت
بود یا اندر هبوط و ناقص یا وبال یا منحوس یا از برج یا بحرق دلیل و خورد و شکست و بدنامی بود بر مسئول عنه و از جاه و
و منزلت بیفتد و هر دلیل که از سایر و مسئول عنه باشد که در برج بود انکس که بر ان منسوب است بنگر در یا بخط شد اندر
کار خصومت و از روی پیش صورت آید و اندر کار خصومت و انصاف خویش کرده اند و بود و پشیمان بود **فصل شصت**
و هشتم در تفسیر کار حرب و منازعت ارباب و اصحاب طالع اگر کوکب منصرف عن الاقوی و کوکب منصرف عن المریخ
دلیل است بر سایر و اغاز کننده حرب اگر قمر از اتصال انصراف نبود یکی از ایشان و هشتم و صاحب ششم و متصل بود بر قمر
یا متصل بر مریخ دلیل مسئول عنه است اما بدانکه مریخ را هیچ کوکب منصرف نشود و هیچ کوکب متصل نشود بمریخ از ان صورت
پس بنگر بین دو کوکب که مریخ با ایشان ناظر است یا نه با اتصال و انصراف ایشان حکم کن دویم و صاحب ششم و کوکبی که اندر
دویم بود دلیل لشکر و جنس سایر است تحقیق بر وسط السما و صاحب ششم و کوکبی که اندر وسط السما بود دلیل یاری گیران و لشکر و جنس
سایر است یا آغاز کننده باشد و ششم و صاحب ششم و کوکبی که اندر ششم باشد و صاحب مریخ مقسم دلیل بر عون جنبه
و سپاه مسئول عنه است وسط السما و صاحب ششم و موضع قرب دلیل است بر اجرا تا که میان ایشان و این دو کرده باشد بنیز
سایر مسئول عنه از صلح و ظفر جنگ بود و کرا بود و خانها چهارم و صاحب ششم و صاحب مریخ قرب و صاحب قرب دلیل بر عاقبت
کار خواهانات و طبیعت مریخ و طبیعت کوکبی که از مریخ منصرف است و طبیعت صاحب مریخ و طبیعت کوکبی

و مکان مریخ از طالع دلیل است بر سبب خواستن حرب که از جهت خواسته است اما اگر خبر کوکب بود که بر یک جزو لات
کند هر کدام که شما زاده غالب تر و قوی تر بود حکم بدان کوکب کنی تا دانسته شود که مشید را بخشت دلایل و دولت
کس آنگاه حکم کن **فصل شصت و سوم در آنکه حاجت میان سپاه و کمین بر طالع است** اگر قرانی بود میان سپاه
و مسئول عنه آمدن آن سپاه و بخبر اگر کوکب میان دو دلیل قرانی جا جمع شد و اگر طالع او اندر وسط سپاه باشد دلیل کند
بر امداد شدن او و کفایت و اگر مریخ باشد دلیل کند که حرب و مشاجره بود و اگر زحل باشد دلیل کند بر ادبار و عداوت
و دوام حرب تا آنگاه که زحل نقل کند یا نقل کند یا تحویل دیگر و تباه تر آنگاه بود که مریخ بود دلیل کند بر بودن
کارزار و حرب چند مگر زحل مریخ بود آنگاه او را کار سود تر گشته شود و اگر مشتری بود دلیل کند بر صلح و یا بر آمدن
قوم از پاسبانان و فقها و اعیان از جهت مال و عطا و اگر زهره بود حرب بیار آید از جهت عطا و هدیه و از جهت
و اگر اندر وسط سپاه کوکبی بود صاحب وسط سپاه دلیل کند بر کوکبی که اندر وسط سپاه بود اگر عطارد و مریخ ناظر بود
و یا متصل بود بیکدیگر مریخ اگر متصل بود بعطارد یا ناظر بود آنگاه که حرب و کارزار از جهت خاتمان خویش بر شمشیر و مند
و اگر عطارد و مریخ ناظر باشند و بعطارد متصل شد دشمن از پی خویش تسلط کنند و بسیار زر و اگر عطارد بحسب اشعاع
بود بحسی که تا به حرب و کارزار کنند و جنبیدن او نوکر فتار آید و اگر عطارد و مریخ محسوس بود بسیار کرده شود و اگر
ان نحس مریخ بود بر نحس آن سپاه کرفتار شود و اگر دلیل سپاه و مسئول هر دو محسوس باشند میان هر دو دلیل کشتن و قطع
زر بسیار بود و اگر هر دو دلیل ساقط باشند و مریخ ایشان ناظر بود هر دو کروه حرب و کارزار نکنند و نخواهند
و نخواهند که آنجا بجای باشند و اگر سهم السعاده با مریخ باشد و اندر وسط اشعاع نبود خون بر نرسد از آن بسیار بود خاصه که
قرانی بود و متصل مریخ بود و مشرق باشد اندر وسط اشعاع هر دو قمر که شمس را با مریخ یا با تربیع مرکب ملوک بود بکار زار
و بیم و ترس باشد خاصه که مریخ شمس مشغول باشد و بیکدیگر طالع اجتماع و اشتغال و طالع اربابی سال و طالع سال عالم
اگر مریخ اندر رابع باشد حرب باشد زیرا که رابع حرب نشانه و فتنه خواهش کند خاصه که مقبول بود مریخ اندر طالع یا
با وسط اشعاع بود حرب ظاهر شود و فتنه بر انگیزد و اندر هشتم خارجیان و مدعیان برون آیند و حرب باشد و اگر مریخ
بحسب مقبول بود حرب نشانه و بیار آید و وقت حرب را بگیرد از درجه مریخ تا درجه عطارد هر چه حسوب شود از جات طالع
در افزاید و از طالع بیکدیگر بحسی برسد چون مریخ بدان درجه رسد حرب و خصومت و کارزار باشد و صاحب حرب
شرقی زمین است و مغرب مریخ این دو جا حرب بود ان کوکب شرقی بود و قوی تر بود **فصل شصت و چهارم در آنکه سپاه**
خصم بسیار است بالذات و صفت هر یک را بگیر از درجه قمر تا درجه عطارد و بنگر اگر میان ایشان عدد مریخ

جفت است سپاه بسیار باشد و اگر طاق بود اندک بود سپاه و هم عدد لشکر را چون دلیل نگر بسیار و دلیل دویم
که در دلیل است بر سپاه تا اندر کدام مریخ بود و اندر ان مریخ از عدد سال صغیر چند دلیل کند و از کواکب زیاده
کنند و نقصان کنند بحسب آنکه اندر باب خبر یاد کردیم بحسی که صفت کنی این آنگاه بشد که کسی سوال کند
یا سپاهیان یا ملک اگر سپاه بیرون آید و خواهد که بدانند که چند مرد است و طالع نگر و از دی قیاس کن
و اگر از سپاه خصم و دشمن رسد از صاحب هشتم نگر و از سپاه هر که بیرون آمده بود که اندر ایشان ملک بود
از ان پرسد از هشتم و دلیل هشتم قیاس کن عدد مردان و بجنگ اندر هم کارزار که طالع دلیل آغاز کننده
حرب است یا سائر و اگر صاحب طالع علوی تر از صاحب هشتم بود دلیل آغاز کننده حرب است و دلیل است
بر کارزار حق بود یا باطل و دویم از طالع دلیل است بر آنکه کارزار بود یا نه منفعت بود یا مضرت سیم از طالع
دلیل است بر سلاح و انواع آلت سلاح و حرب و چهارم از طالع دلیل جایگاه کارزار حرب است که صحرا بود
یا کوه یا بر آب یا بر غدیر یا بر آب دریا یا وادی یا اندر درخت از دریا اندر بیابان و پنجم از طالع بر زحل
سپاه و گروه ایشان و مجموع جماعت ایشان و ششم از طالع دلیل است بر ستور و برده و شتر و اشتران ایشان
و هفتم دلیل است بر دشمن و ساز حرب و منجنیق و حیلها ایشان و هشتم دلیل است بر جرحت و کشتن و سوختن
و هزیمت و غارت و نهم دلیل است بر جاسوس و خبر یار از دشمن و دهم دلیل است بر سپاهیان
و خداوندان علم و سرهنگان و یاران و دلیل است بر تعبیه و صاف صف و مصاف اندر حرب و بیرون آمدن
و دوازدهم دلیل است بر آن شهر که حصار کردن و کشتن و گرفتن این صفت از احوال سائر است اگر هم صفت
از احوال دشمن سوال کنند هفتم طالع و شرح بود از جزء بجهان کنی که از طالع کنی بنگر بدین موضع و خداوند
این برجها کی سعد یا نحس یا خداوندان مریخ سعد بود بنگر تا قوت و سعادت شهر بر دشمن و هر کی نحس بود
هنر یا صاحب مریخ منحوس تباه و ضعیف بر آن جنس بود و هر کدام که زهره و صاعد بود قوت و نیکی آنجا بود
و هر کجا باطل و ناقص است بود یا بطل است ضعیف و هزیمت آنجا بود و هر کدام که راجع بود هزیمت و پشیمانی آنجا
بود و هر کدام مستقیم بود نیکو تر و نیز صواب آنجا بود و تحقیق حکم کن از نظر کواکب سعود و نحوس از نظر سوده و
و عداوت بدان مواضع و از جایگاه او و بجز و جنبیدن حکم کن اما در ورق نزدیک دشمن بدان قوت دانش که
دلیل دشمن کجاست و از دلیل صاحب طالع چند در است از زیج بسیار بس با ثبت فلک حکم کن چنانکه اندر باب
کرنجه بیان شد **فصل شصت و پنجم در آنکه حرب از چه سبب است** بنگر مریخ اگر از سعدان منصرف شد ملک شده حق

شد و اگر از نحس منصرف شد سنت طلب باطل کند اگر مریخ بسعد متصل شد دشمن حق طلب کند و اگر متصل شد بنحس
باطل طلب کند و اگر مریخ اندر طالع باشد این حرب جهت معیشت و دوام شد و اگر اندر دهم شد حرب بسبب جهت
مال شد و اگر اندر سیم شد از جهت دیانت و عبادت و اقربا شد و اگر اندر چهارم شد حرب از جهت زمین و
ولایت و شهر شد و اگر اندر پنجم بود از جهت فرزند و علما و خیر مال شد و اگر اندر ششم شد حرب از جهت کار
حقیر دون شد یا از جهت بندگان و ستور شد و اگر اندر هفتم باشد از جهت عداوت قدیمی شد و مال طلب شد
و اگر اندر هشتم خوف و مال میراث بود و اگر اندر نهم بود از جهت دین و دیانت بود و اگر اندر وسط اشعاع شد
از جهت تغییر ملک شد و طلب سلطان و اگر اندر یازدهم بود حرب از زر خزینه و دوستان بود و اگر اندر دوازدهم
بود از جهت عداوت قدیمی شد و کارزار نبود و الکلی بسمع و طاعت کنند بر آنکس که ایشان میرانند و بنگر
اندر آن موضع که باشد اگر سعود با قبول با نظر سعد با صاحب مریخ بود متصل شود از نظر سوده و اتصال
قبول آن مراد بر آید و مقصود حاصل شود پس از آنکه دلالت نظر باطل باشد و اگر منحوس بود و غیر مقبول با نظر
نحس یا صاحب مریخ از روی ساقط بود آن نظر دلیل کند بر آنکه آن امید ایشان بر نیاید و زیان رسد ایشان
فصل شصت و دویم در آنکه حال اندر آنکه سائر و مسئول عنه بنگر بدلیل دیگران سایر از خداوند دویم است و آن
کوکبی که بنظر تثلیث پیدا پس باشد و بطالع و صاحب دویم متصل شد از نظر مقبول یا اندر دویم باشد مقبول
این همه دلیل سپاه است و هفتم و کوکبی اندر هفتم باشد و صاحب هشتم و آن کوکبی که اندر هشتم باشد و هر کوکبی
که بصاحب هفتم و هشتم متصل شد از نظر سوده و اتصال قبول دلیل سپاه دشمن باشد و هر یکی را بنگر که قوت و امداد
و حرمت معلوم شود هر کدام دلیل که شرقی تر باشد و اندر حظوظ خویش باشد دلیل کند بر نیکی حالت و بنگر تا قوت
آنکس و آن طائفه که بر دلیل منسوب است و هر دلیلی که مغرب باشد و ساقط یا باطل یا اندر مریخ عزت بود یا اندر هبوط دلیل
کند بر ضعیف و تباه حال آنکس که بدان دلیل منسوب است اگر دلیل احوال سایر دلیل طالع ناظر باشد از نظر سوده
دلیل کند بر نصرت آن احوال بر سایر و اگر نظر تربیع یا مقابله باشد مخالف او باشند و منازعت بسیار کنند و آنچه حکم
کنی و نگر را و اگر احوال ساقط شد از طالع یا از صاحب آن احوال نافع باشند و دشمنان که اندر شدند خاصه که
اندر دوازدهم یا اندر ششم باشند و آنچه بنگر بدلیل احوال سائر و مسئول عنه تا معلوم شود اگر سائر و مسئول عنه
با یکدیگر بنظر عداوت باشند میان ایشان حرب باشد اگر سعد اندر دویم باشد دلیل کند بر سعادت احوال سائر
و آنچه سعادت صاحب دویم و هشتم دلیل کند بر سعادت و شجاعت و قوت احوال سائر و مسئول عنه سهم

السعاده یا هر دلیل که باشد قوت و سعادت و شجاعت هر آنکس را بود که میان دلیل منسوب است و هر کدام مریخ که کثیر الاولاد
و کثیر الصور یا منقلب بود و سعد اندر وی باشد یا از حسین باشد دلیل کند بر بسیاری و غلبه آن طائفه و هر دلیل که اندر
و مریخ راجع باشد آنکس در روی کوری عاصی شود و آنچه آن مریخ صاحب دویم بود یا اندر دویم از طالع بود دلیل کند
بر تخلیط احوال سائر و ضعیف و جدا کردن ایشان سائر و اگر عطارد و زحل اندر دویم باشد یا اندر هشتم باشند از
سوده و تخلیط و مکر و هر دو مضرت پدید آید اندر احوال از جهت هر دو مان دون و فرو مایه و اگر صاحب طالع و
و صاحب دویم هر دو شهر بود اندر جایگاه نیکو و هر یا خداوند چهارم باشند دلیل کند بر ظفر یافتن سائر و اگر
آنچه که کفیل صاحب هشتم باشد ظفر بر مسئول عنه را بود و اگر مریخ یا زحل بود و عطارد اندر دویم دلیل کند بر زیاده
کشتن خون بر نرسد و نصب آنچه باشد اندر هشتم بر مسئول عنه و اگر هر دو دلیل سعود باشند مسعود و مقبول باشند
از یکدیگر صاحب مریخ یکدیگر باشند خون ریزنده و با رض هشتم آورنده عطارد تخلیط کننده اندر میان ایشان
نبود صلح باشد و آشتی و اگر سعد آخره شمس یا زحل یا رس از زهره دو فریق کشتن باشد و خون ریختن از کسی که صاحب
طالع و صاحب هشتم هر دو با نحس باشد از هر دو فریق کسی نماند مگر اندکی که همه کشته شوند خاصه که اندر مریخ منقلب بود
بعضی هزیمت رونده ان دلیل که اندر مریخ و حسین بود صاحبان مریخ حرب کننده بود و مریخ ثابت پس زنده بود و
و تباه تر اندر حرب ان باشد که دلیل اندر هبوط بود یا اندر وبال خویش و صاحب حسین نظر کنند و بنگر آنکه بود که دلیل
اندر شرف باشد یا اندر خانه خویش و صاحب مریخ بود ناظر باشد تحت شعاع نیکو باشد هر ان دلیل که بصاحب مریخ خویش ناظر باشد
صاحبان دلیل که از دشمن نافع باشند هر ان دلیل که مغرب شد بنشاط و سبک کار باشد و لیکن مغرب باشد کار
و روزگار شکسته بود هر ان دلیل که صاحب تراجم از روی ساقط بود صاحبان دلیل یاری کنان کمتر باشند و هر ان
دلیل که صاحب تراجم بود ناظر بود صاحبان دلیل یاری کنان بسیار باشند از ان مریخ که ناظر باشند دلیل کند بر یاری
بود یا رس حرب و فتنه و آشوب و خون ریختن بسیار بود اندر اهراق بود اندر سهر و حرب ها و خصمها باشد و عذر مریخ بقایا و حساب
عقب فتنه و مریخ حبس و بند و غل و کشتن بود اما بدانکه کواکب علوی در حرب را قوی تر از سفلی باشد که سفلی بغایت عمارت
اندر بود و یا کواکب علوی بغایت منحوس بود و کوکب سفلی و صاعد و فلک اوج قوی تر باشد از هر کوکب که اگر **فصل شصت و**
سیم در آنکه ثبات حرب و سیر اگر کوکب منحوس فلک اوج اندر مریخ منقلب شد دلیل کند بر زحمت و رنج سایر و نگر
و یا بدانکه حبس و اگر اندر مریخ و حسین بود دلیل بر نصرت جلالها و اگر اندر مریخ ثابت بود دلیل کند بر ثبات حرب
و سخت کار و آنچه حکم کنی از مسئول عنه از صاحب هشتم یا از کوکب ناظر بر مریخ هر آنکه قوی تر اندر کار حرب طالع مریخ

متعلب شد خاصه جلد مردان سایر و یا آغاز کننده بغایت جلد و قوی بود و سبک دست و زود پخش شد از
حال بجای و از کار بکار میگردند و اگر وجیه بی شد و دور باشد و بعضی بکار و مرغ ثابت دلیل ثبات
و پایداری شد مرحرب را **فصل هفتاد و چهارم در بیان هفتم که اگر مسئول عنه اندر خانه خویش بود و نظر از اهل بیت**
ملک شد و آن کار که کند از بر آن ملک کند و اگر اندر شرف شد ملک بود و اگر اندر منتهی بود از اولاد ملک
شد یا اولاد اشراف بود یکسیکه نزد ملک خاص و سخن روان شد و اگر اندر صدر بود از اولاد اشراف بود از منتهی
فروتر و اگر اندر هبط بود از حاجیان بود یا برده در دریا از فرزندان ایشان و بخی جواب گوید از دلیل سایل اگر کوکب زایچه
بصاحب طالع متصل شود و مقبول بود سایل بر مراد آید از سپاه دیگر و بخی حکم کرد از صاحب هشتم مرد دزدی را از
عدد لشکر دیگر و هر دلیلی که اندر دوازدهم هشتم شد صاحبان دلیل بگریزند و هر دلیلی که منتهی شد صاحبان دلیل
جواب شد و هر کدام مغرب باشد دلیل کند بر بردن و دشتی بکه که چند سال است که اندر اقطار طالع ایجا که بردن آورد و در
سؤال سایر یاد کردم **فصل هفتاد و پنجم در آنکه خلاف در میان آن دو مسئول عنه** اگر اتصال بود میان ایشان از مودة
و هر دو جای نگاه بنگرند و از یکدیگر مقبول باشند و صاحب چهارم سعود بود و ناظر بود ایشان از مودة دلیل کند بر صلح و اگر
از کوکب دافع بود اتصال از تربیع و مقابله و مقبول از یکدیگر دلیل صلح شد پس از منازعت و کارزار و حرب
و تباه تر مقابله و اگر خداوند طالع اندر هشتم بود یا صاحب سابع اندر تربیع باشد دلیل کند بر آنکه طالب اندر شدن در
و زیبی مطلوب اندر آید و استوار آنجا که بود که صاحب طالع مشرق شد اندر تربیع خویش یا اندر شرف خویش صاحب
هشتم باتصال تربیع و مقابله و مقبول بود یکی رجوع باشد از این دو دلیل و آن راجع قایم شد یا بموضعی که قبول بشود خویش
و آنجا و برا هبوط بود یا وبال یا خانه هشتم و رشد هشتم یا دویم یا دوازدهم پس هر آینه بیاد خویش عذر کند و قصد
و رضیان بود که هر آن طبقه که در اندر آنجا نباشد اگر اندر دویم شد این کند و باش بستانه و اگر اندر هشتم بود این
کند و با بنگرند ش و اگر اندر دوازدهم بود هشتم این کند با جنبش کند ش شده و نخست بیند اگر سعد اندر روند
باشد اندر آن جایگاه و برشماده بود و هر دو بر متصل شد دلیل کند بر صلح و آغاز از کوکب دافع بود که سعد متصل شود
از نظر مودة و اگر کوکب رد خود کند بیکدیگر و هر دو از یکدیگر متصل شد مردی در میان ایشان اندر آید و صلح کند میان
ایشان و بنگرند که جوهر کوکب را النور جنس کسی اندر آید و صلح کند میان ایشان و بخی حکم کرد از کوکب جامع النور
و نقل النور و هر دو دلیل اندر مربع غرب شدند اندر وسط اسما و هر دو در وسط بقوه برابر شدند صلح کند و اگر یکی از این دو
دلیل راجع بود حرب تمام نشود و اگر مقبول بود بجای خاتمه و اگر مقبول نبود عذر کنند و بنگرند سهم صلح که بکدام

از قرعا عطارد و از طالع بنگرند هر کجا برسد سهم صلح آنجا بود بنگرند سهم و صاحب اگر اندر خرطالع شد آغاز
صلح از سایر بود و اگر اندر چهارم خیر مسئول شد آغاز صلح از مسئول عنه بود اگر سعد بسهم صلح بود یا اندر
خانه مریخ یا اندر رسه خانه مریخ دلیل کند بر انقطاع حرب و بود جون صلح میان ایشان و اگر اندر جایگاه
نحس بود و آن نحس اندر هبوط بود و مقیم پس دلیل بنحس و دشوار حرب و عداوت و بنگرند حرب را
از مریخ اگر اندر شرف خویش بود یا اندر شرف شمس حرب و جنگ سخت بزرگ بود و اگر با این همه اندر
وسط اسما بود سخت تر شود آنگاه زرد و بزرگ چنان شود که مشرق و مغرب آگاه شود و اگر اندر طالع
بود و اندر چهارم بر این صفت که مقیم کارزار کمتر از اول بود و زود مغرب کمتر از طالع بود و اندر چهارم
کارزار یا آغاز عزت بود و کشش بسیار و اگر مریخ اندر برج ثابت بود و اندر نبود قتال کمتر بود و اگر اندر
برج بعده بود قتال چند کرت بود با قوی بسیار و اگر مریخ مغلوب شد کارزار سخت میان ایشان جاسوس بود اگر
مریخ اندر مربع خویش بود کارزار رسانه بود کمتر از شرف و جایش و مریخ و اندر خانه صد و بیست کمتر بود زرفه
و مشتبه و اندر هبوط کارزار بزرگتر شود با تنگ جای روز کار کشته شود و بنگر نقره و ضعف مریخ بدان قدر
حکم کن و اگر مریخ مقیم بود با کوکب مقارن بمتصل شد که مقیم بود این حرب چند کرت بیاد آید باز دیگر باره
بشود و اگر مریخ مقیم نبود و سریع بود با کوکب سریع بود این حرب و کارزار بیکباره بود و زود کشته
شود و بنگر سهم الغیب که کجا است و خداوندش کیست اگر سعد بود اندر تربیع مریخ با نظر و برج دلیل کند
بر کمی حرب و اگر نحس بود و تربیع یا مقابله مریخ بود حرب دراز شود خاصه که نحس اندر وبال یا هبوط بود
پس آن شر دراز کشد و نحس اگر آن سعد که با مریخ بود راجع بود دلیل کند بر حرب برگشته اگر مریخ مشرق
بود این حرب بیکباره بود و اگر اندر تحت الشعاع بود آن حرب اندر سرو نهان بود یا عذر بود و اگر طالع
ناظر نحس بود تربیع یا مقابله میان ایشان کارزار و کشش و اسیر گرفتن بسیار بود اگر نحس بود و بر این همه
راجعت بود یا بند اگر یکی از زمین کسوف افتد اندر باب حرب دلیل بسیار حرب و کشتن مردان روز کسوف
افتد و بنگر سهم حرب بگر از تربیع نا قریب و مرا و را از طالع بنگرند و قیاس کن بر رسم بسعادت تر از این سهم
حرب با مریخ باشد دلیل کند بر آنکه حرب و فتنها و اگر صاحب قوی و مشرق و در مشرق حرب قوی بود و اگر
این سهم اندر حرب سایر شد و شماره بود اندر طالع نظر و غلبه مر سایر را بود و اگر هشتم مسئول عنه را
بود و خیر طالع آن دو ربع بد کرت و خیر مسئول عنه آن دو ربع سوخت است **فصل هفتاد و ششم در آنکه آن**

سپاه که یکدیگر بروند بنگر بود که طالع مر روند را و هشتم مر مسئول عنه را اگر میان ایشان
اتصال بود یکدیگر را بینند و اگر اتصال نبود یکدیگر را نبینند و اگر اتصال بود صلح و آشتی کنند یا نبینند یکی
دیگر را و چیزی نخیند و حرب نکنند و اگر اتصال عداوة بود حرب و کارزار بود میان ایشان و اگر نظر عداوة
قبول بود صلح افتد یا جنگ خونریز کشته شود پس از حرب و کارزار و اگر کوکب میان ایشان نا قریب بود یا جامع
یا رد النور بمضرزان قوم دیده شود یا ایشان بمضرزان قوم رسیده بینند پس چیزی حرب و جنگ نبود بیشتر
و اما اندر قوة و ظفر هم چنان حکم کن که اندر باب حرب نگفتیم هر دلیلی که قوی بود و اندر وتد بود و سعود شد و اندر
خطوة خویش بشد و با عدد بود و متسع ظفر و برا بود و هر دلیلی که کسی خط بود یا راجع یا نحوس بود هزیمت و تباهی
و نقصان کرده را بود و اگر روند کان را دلیل راجع بود یا کوکب راجع باز گردند و اگر آن مسئول عنه را دلیل راجع
باید ایشان باز گردند بود و اگر پیش از آنکه دلیلان بیکدیگر اتصال کنند هر دلیلی که محترق یا اندر هبوط یا نحوس
شود آن قوم را تباهی پیش آید و ظفر بود و اگر مسعود بود و سعد متصل شود و با آنجایگاه نیک اندر آید سعادت
و نیکی پیش آید این بود احکام کارزارها چون نیک تامل کنی فایده بسیار بود **فصل هفتاد و هشتم در آنکه زمین و سپاه**
کدام ظفر یابد بنگر که مسئول عنه بدلیل طالع و مطلوب هر کدام قوی تر بود و آنجایگاه بنگر تر ظفر صاحبان دلیل بود
و اما بدانکه کوکب علوی تر از کوکب سفلی است اندر باب حرب و منازعت اگر دلیل از کوکب علوی باید و اندر وتد بود
و مقبول ظفر خداوندان دلیل را باشد مگر اندر احراق باشد یا اندر هبوط یا راجع یا بصاحب هشتم متصل شد یا بوی
اتصال کند اگر صاحب طالع یا دلیل و علوی بود و ساقط بود یا دلیل مطلوب اندر وتد بود حکم بر هزیمت بیش
تا آنگاه که بنگرند صاحب هشتم یکی اتصال کند اگر کوکب متصل شود از وتد که مقبول شود خاصه ترکه قاید از کوکب
علوی شد دلیل قوت مطلوب باشد و ظفر یابی بر سایر یا اندازه قوت آن کوکب و اگر مطلوب قوی بود و کوکب
ساقط متصل شود و منحوس کند ش مطلوب قوی بود یا آنگاه که از حاصل علوی قوة ضعیف شد آنگاه دلیل بتباهی
حال مطلوب بود و هیچ اندر باب حرب نگر کوکب علوی یا از حرب و هر دلیلی که اندر وتد بود و قوی و مقبول بود از نحوس
پاک بود خاصه که اندر مربع ثابت بود دلیل قوت حال خداوندان دلیل بود و هر دلیلی را که صاحب وسط اسما بود متصل
شد از نظر مودة یا قریب مربع از نظر مودة آن دلیل را قبول کند نظر و قوة پیشه و هر وقت که دلیل سایر مسئول
هر دو بقوة برابر شدند بنگر مربع یا عطارد و اگر این دو یکی از شماره باشد اندر باب سایر مسئول عنه بدکدام دلیل

شاهد تر بود ظفر و برا باشد بر دیگر و هر کدام دلیل که سعد ناظر بود قوت و ظفر و برا بود اگر قرار صاحب هشتم متصرف شود
و بصاحب طالع متصل شود دلیل کند ظفر یابی سایر مسئول عنه اتصال قرب صاحب هشتم بود از طرف او از
صاحب طالع ظفر و ثمر را بود و بنگر تا کوکب هر کدام پس از وی خویش نزدیکتر بود از فلک اوج او غالب تر و قوی
تر باشد و هر کدام که قوت سر بود هزیمت و برا بود انصراف قرار کوکب سعد و اتصالش بکوکب با وسط دلیل کند بر
ظفر یابی مطلوب بنگر اندر بسیاری کشتی اندر آن حرب و اندکی از کوه و رجال و در و رجایگاه هر اندر حال آنها
یا اندر حال سؤال یا چگونه یابد حکم کن و چنان باید که طالع پاس آن شد بدان یا طالع مولود خداوندان ولایت
و امیر اگر که هست اگر مریخ یا زنب اندر جایگاه شمس یا قمر بود که اندر صدر بود شد و هشت بر خیزد و اگر
سعدان باشند همین جایگاه خیر و فلاح و صلاح باشد مر آنکس و آن شهر را قول هر کس که بیرا زده درجه ثور یا زده
درجه اسد شرف است و زده درجه اسد یا زده درجه عقرب جنوب است و زده درجه عقرب یا زده درجه دلو منقلب
و زده درجه دلو یا زده درجه حوت شمالی است بنگر بجوی سال عالم که مریخ بکدام ربع اندر است بر دو نحس و آن جنبه
یابد و این از اسرار قول هر کس است بنگر بدلیل سال عالم یا دلیل قران هر کدام دلیل که باشد از دلایل عالم یا یکی
دلیل شد خداوندان دلیل را ظفر و غلبه باشد و قاهر بود و عاقبت او را بود و این قوی ترین شماره است
قول یعقوب کندی گوید که بنگر که مریخ اندر کدام ربع است از این ارباع که هر کس که بود حرب و جنگ آنجا
بود و آغاز از آنجا باشد و مصنف کتاب نیز بر این قول اعتماد کند و احکام از آنجا بیشتر بگیر چنان
باید که ملک هر کرا حرب شنند یا خارج از آنجایگاه که فرمسعود شد و جون منحوس شد آنگاه کند و خارج و برا چنان
باید که خویشتن را آنجایگاه دارد و بوقت کوشش و اگر قرار مریخ نحوس بود از نه هم بود بر خارج و زیان کشتی و هلاک
خاصه که مریخ و زحل قرب یابد آن طالع بدان وقت یا بصاحب هشت یا با مریخ قرب بود و با این همه اگر صاحب طالع
مستقیم بود هم کشتی و هلاک بود آن بوقت دیدار کردن و اگر راجع بود بوقت هزیمت کشتی و هلاک کند و اگر
اندر مریخ نحس بود هم کشتی بسیار بود و اگر اندر مریخ روز کشتی بروز بود و اگر منحوس بود از برک هم بود اندر
خسف یا بر بن بی در راه گذرش بگیرد هر کوکبی از دلیل طالب و مطلوب که راجع بود یا با وسط یا با طالع هم بر هزیمت
و گریختن شد مر صاحب آن دلیل را **فصل هفتاد و هشتم در یافتن غنیمت** و آغاز کننده حرب را از
مریخ و زحل و از ارباب مثلثات اگر آغاز کند اگر صاحب مریخ و زحل و سعود بود اندر دو سعد باشد بسهم جامعه
با دلیل سایر یا آغاز کننده بود یا ناظر با متصل و بود حکم کن مر آنکس را از یافتن منفعت و مال و غنیمت مطلوب را

هشتم و صاحب نحس اگر چنانکه از صاحب دویم و طالع صفت کردیم اگر صاحب دویم سعد بود و بصاحب هشتم متصل
شود دلیل فایده و منفعت شهر مطلوب را از طالب و این باب را اینجا بکار حکم که اندر باب یافتن
مال حکم کردیم **فصل هفتاد و نهم در آنکه کی سپر شود و علم شکر به ترین اگر هر دو بیکدیگر از تقریب نشیند و طالع ناظر**
باشد حرب سپر شود و اگر نظر تربیع بود نه سپر شود و هلاک رایع بود و از جای بجای نقل کنند خاصه طالب و اگر نظر
مقابله بود بسر شود و اگر شمس تربیع طالع مشتری بود سپر شدنش بملاقات یا تربیع قمر سپر شدن حرب بر یوش
بود و اگر نظر مقابله بود سپر شدنش بملاقات بود و اگر نظر تثلیث بود سپر شدن بمنشات بود بجنبش حکم کن از قمر
و مشتری چنانکه از شمس و قمر صفت کردیم و بجنبش حکم کن از مسعود الغیب یا مریخ چنانکه از تربیع گفتیم و اگر نحوس بود
حرب و قتال ثابت بود و حال سخت شود و قول هرمس گوید بوقت انصراف حرب و حرب با شکر به تربیع و طالع
و اختر در جنبان از سعود و نحوس باز بود معلوم شود وقت هر حرب زمان ماه و روز تا و قول دیگر از هرمس بیکدیگر اندر
دوری و زهره غلبه بموضع نصر و مشتری اگر بوقت نحوس مریخ ایشان بیش غلبه زهره شود و اگر بطلیموس بود طلب دوری
بود و غلبه آن کس را بود که مریخ اندر قسمت اقلیم او بود بنگرد و تشقیقات از زر بود مریخ اندر نصر و مشتری بنگر تا
اگر اندر مریخ بحسده بود بجا زر اندر اندر روز زیبی بود یا دو سه یا بود و اگر اندر مریخ ثابت بود بجنبش آسمان بود اندر مریخ
منقلب سخت تر و شاه شهر بود کار دنیا و حال گردان شود و این از سر زر قول هرمس است **فصل هشتاد و دوم در**
آنکه نظر کی اندر قول حکیم هرمس مشتری مسئول عنه هر دو بدلیل که علوی و مستقیم و بیکدیگر موضع و مقبول و نظر و بر یا شد
و هر دلیلی که نظر شد یا شمالا نظر و را بود و هر دلیلی که شمس یا قمر مقبول بود یا بصاحب وسط اینها نظر او را بود
اگر هر دو دلیلان مقارن باشند کدام را که هر دو بود نظر او را بود و هر دلیلی که سریع السیر بود نظر او را بود و هر دلیلی که مستقیم
بود و مسعود و اندر شرف و خانه خویش باشد نظر او را بود و اگر این اندر میان کسوف شمس و قمر بود خون از بینی آسمان شود
و اگر مریخ با ذنب بود فتنه و خون شود و سخت بود و بدترین حال اندر باب حرب میان است که زحل اندر وتد باشد یا اندر
مریخ ثابت یا اندر چهارم باشد حرب کشته شود تا آنگاه که در آن مریخ تحویل کنند کشته شود و اگر آن ساعت تحویل نکنند
سال دویم و تحویل سال طالع شود و از روی قیاس کن و بدترین آنگاه بود که زحل راجع بود که این حرب چند گرت
بود هر دو قمر و دیگر با حرب و خارا زر بود و این قصه اندر زیر یاد کردیم اندر میان شخصیا و تنگی تنها دیگر یاد کردیم
تا معلوم شود **فصل هشتاد و دیگر در آنکه بر کی حکم کنند** طالع هر مسئول عنه را کی دو وسط اطالع و شمس هر ملک
کی اگر دلیل طالع راجع بود عاصی شود و اگر اندر اوج بود و اگر اندر دوازدهم بود عاصی بود

و اگر اندر زمین مریخ بود حرب پیدا کند اگر اندر نهم بود عاصی بود و اگر اندر دوازدهم اقتاب بود عاصی بود اگر صاحب
طالع یا قمر را بر آمد دلیل کنند بر رستن خبر بموضعیت هر اگر سوی کا بود بیننده بسوی تر نگاه بود که قمر از
نحس منصرف بود یا صاحب طالع راجع بود یا منحوس بود و بجنبش تر اگر ذنب یا دلیل متقی باشد اندر طالع یا اندر وتد
دلیل کنند بر عصیان دون و مردمان حقیر و سفیه و رسوده و نفسه کور و اگر اندر وتد بود مریخ بود از نهیان بود و اگر
زحل بود از عاصیان باشد و اگر عطارد از دروغ گویان باشد و شر انگیز بود و بجنبش دیگر کواکب راجع دلیل است
بر دروغ و معصیت و تعصب و هر چه از این قیاس کن **فصل هشتاد و دویم در آنکه شهر بشهر رسد** بنگر طالع
اگر نحسی اندر طالع بود یا هر ناظر بود بر زمین مریخ یا مقابله آن شهر گرفته یا دخی بود رسد و بجنبش اگر صاحب طالع نحسی
یا نحسی بود ناظر بود بجنبش دلیل کنند بر بر آمدن دخی بر آن شهر و اگر طالع میان او نحس باشد یا اندر او نحس
و یا اندر دویم طالع خصوص النحس بود اهل شهر از بیم در تعب و رنج اند و دخی بر آن شهر رسد اگر طالع اندر
نام یا نام عشر بود دلیل بیم و ترس بود اهل آن شهر را و سخت تر آنگاه بود که منحوس باشد یا با جوزا باشد یا
انتفاع بود یا صاحب مخرج بود یا آنگاه که بود بجنبش دلیل کند بر ضعیف حال اهل آن شهر و اگر حدا و وتد مشتم
اندر طالع یا اندر دویم دلیل بود بیم بود از آمدن دخی و بجنبش اگر صاحب هشتم اندر طالع بود و بجنبش اگر نحوس
اندر زوج بود خاصه اندر طالع دخی بر آن شهر در آید و اگر نحس صرف بود سیران بیشتر کنند خون ریختن و اگر
مریخ بود حرب بسیار بود و اگر مریخ صاحب هشتم بود کشتن و خون ریختن بیشتر و اسیر گرفتن بود و اگر هر دو بود اسیر
و خون هر دو بشود **فصل هشتاد و سیم در آنکه دخی نزدیک کی رسد** قول مصنف کتاب گوید طالع دلیلان
شهر است و حاکم اوند دلیل تر ریکیهای شهر است و زمین اوند دلیل بر رستاقها آن شهر است و عاشر دلیل
جنوب و هشتم دلیل مغرب و چهارم دلیل شمال است و اینجا یکجا خانها که مطالع ناظر باشد زمین دخی است
مغرب سیم و پنجم و نظران و هشتم و دوازدهم و دویم دلیل زمین سا نهایت هر آن نحس که طالع اید
یا بطالع متصل شود یا بکوکبی که دخی طالع بود دخی بر آن شهر در آید و اگر اندر تربیع طالع بود یا مقابله چنین بود
اگر طالع خصوص النحس بود سخت بود از آمدن دخی و اگر نحس اندر زمین ساقط بود و بطالع ناظر یا بصاحب
طالع متصل شود و نحس کننده بود دخی بر رستاقها دور که در بیابان بود سخت آمده باشد و اگر اندر مایه وتد
باشد اندر رستاق نزدیک شهر بود و اگر اندر وتد خاصه طالع اندر شهر بود و اگر نهم و هشتم بود و صاحب طالع
ناظر و بدرجه طالع نزدیک بود آمدن دخی بقدر درجات بعید بود و اگر بصاحب طالع ناظر شود و از درجه طالع

دور بود دخی زمین خویش بود و نگر نیابد و بنگر که این نحس کننده اندر کدام از بیاع است از مشرق و مغرب و جنوب و شمال
از آن اندر بیرون آید و اندر کدام مریخ است بدان نواحی منزل کند و اقتاب بنگر که مشرقیست یا مغربیست یا بر آن نواحی
قرار کند از آن شهر و بنگر که شمالیست یا جنوبیست هم بر آن نواحی قرار کند و بنگر که این نحس کننده کدام کوکب است
آینده و از پس آن قوم بدان بود و اگر این نحس که گفتیم اندر طالع حظر دارد یا قبول بود بصاحب طالع یا عود
بود همچنین باید و اگر آن نحس که دلیل آمدن بود صاحب قمر بود یا قمر بود ناظر بود از سوده اهل آن شهر
با زنان و صلح کنند و اگر دلیل ماه منحوس یا محترق بود ماه غارت کنند و اگر صاحب طالع تربیع
مریخ منحوس بود غارت و سرخی و کشتن بود و اگر بمقابله زحل بود اسیر گرفتن و غارت و ویرانی بود و ولایت را
و اگر مریخ با ذنب بود یا قمر با صاحب طالع و این هر سه شخص بیکدیگر ناظر باشند و ذنب یا یکی از ایشان بود یا با
هر سه این دلیل کنند بر بسیار خون ریختن و غارت و جور و اگر احتراق بود سوختن و تباهی و ویرانی
بود همچنین طالع و بیشتر طالع و همچنین و میشه طالع صاحب طالع از سعدان که اگر سعدان بود و قدر شر قوی تر
بود بطالع یا بصاحب طالع اهل آن شهر را یاری کردن پدید آیند و دلیل کنند بر ظفر یافتن بر دشمن و طمع و کوکب
مریخ و آن خانه که سعد اندر وی است اگر آن سعد شهر بود و اندر حد بود یا اندر حظوظ خویش آن یاری کردن ملوک
بود یا از رؤسا و اگر قمر بود از عامه مردمان یا از صدور و متشخصان و اگر مشتری بود از وزرا و اشراف بود و از فقها
و ائمه آنگاه حال آن شهر را از طالع و از قمر و حال ملکان شهر را از صاحب طالع و از صاحب مریخ قمر
و حال آن شهر را از دویم و آنها و صنعتها و بناها و کشت زارها از چهارم نگر و علما و فضلا و صنعت
از پنجم نگر و حال سفر و بردن از ششم نگر و دهها را از سیم نگر و بجنبش یاد و از دوازدهم نگر تا هر نحس و مشتری تباهی و از جای
باشد اگر خواهی بدانکه چگونه بود حال آن شهر بنگر اگر سعدان اندر تثلیثات اول طالع بود و مریخ بطالع ناظر بود
بسوده بود و آید از سپاه و دخی را بر بند اگر مشتری اندر طالع بود و قمر بود دلیل کنند بر نیکویی حال آن شهر و اسلامش
از زبان عدو و خاصه که صاحب طالع از نحسان پاک بود بجایت نیک بود و سعادت بود آن شهر را و اگر
آن شهر را بجایی مشتری زهره باشد چنان حکم کن که از مشتری کنیم و اهل آن شهر را طرب و شادی پدید آید و اگر هر دو
سعد اندر بخت اشعاع بود و اندر ابتدای بیرون آمدن بود و بطالع ناظر بود از نظر مودت نحس و دلیل کنند بر آنکه
عدو شهر بند کنند پس بیرون آید پس از آن دخی و خارش بستی گردد و آن دخی را که انصراف قرار عداوت بود و قصد نحس
بصورت بود اهل آن شهر نحس رسند بصلح و بدل عداوت از ایشان و عذر و دخی بصلح رای کنند و بشنوند

آنچه یاد کردیم **فصل هشتاد و چهارم در آنکه رسول بکجا بود و شهر کشوده** تا اندر رسول طبیعت و خوش زد طبیعت مریخ قرآن
دانش اما صورت خوب و زشتی او را از مریخ قرآن دانش اگر خواهی بدانکه ناصح است یا نه بنگر که قمر بکدام کوکب است
ترتیب بنگر که منصرف عنه القمر یا بکوکب منصرف القمر هر کدام که اولی تر باشد بصاحب آن دلیل ناصح تر باشد کوکب
منصرف عنه القمر مردمانند که رسول ایشان بیرون آمده کوکب منصرف القمر آن قوم باشند که رسول بسوی ایشان میرود
اگر خواهی بدانکه کشاده شود بنگر بآن نحسی که اندر وتد باشد که بدرجه طالع نگرد یا رسد یا با متصل شود
هم بدان روز کشاده شود هر چه روز و روز یا ماهی بسیار اگر دلیلان و لا کشند بر دارند و غارت و ویرانی و بر رفتن دهر
در دو و دوازده و روز سدس و بنگر بقمر هر وقتی که آن نحس منصرف شود یا با صاحب طالع بدرجه طالع متصل شود از نظر
عداوت اهل آن شهر از آن وقت فتح و شدت رسد از دخی و اگر نحس منصرف شود و بجز طالع متصل شود
شدت مر اهل آن شهر را از و بر آن سختی و عداوت شود و اگر بجای صرف مریخ بود فساد و تباهی اهل آن شهر از آتش و تیر
و زمین بود و اگر بجای مریخ عطارد بود بر طبیعت صرف مکر و حیلها بود و اگر بر طبیعت مریخ بود از حیلها بود و حیلی و تیر بود
و فساد و تباهی و اگر با تباهی طالع بذنب رسد یا ذنب بطالع رسد مردمان دون و سفله را بر آن شهر دست
باشد و سازها و حیلی و گروه پلید بیا و هر ناحیه اندر آیند اگر خواهی بدانکه بکدام ناحیه آفت رسد مر آن شهر را
بنگر بکوکب زیاد کننده مطالع را که اندر کدام مریخ است اگر مریخ مشرق بود بناحیه مشرق بود و اگر اندر مریخ شمالی بود و اگر
مغربی بود بناحیه مغرب و اگر مریخ جنوبی بود بناحیه جنوب و بجنبش حکم کن از چهار ارباع فلک بمشرق و مغرب و جنوب
و شمال اگر خواهی بدانکه عاقبت این شهر را از دو بنگر بصاحب رابع اگر طالع را سعود کند یا طالع را از نظر سعود
و صاحب طالع را خط بیشتر از صاحب رابع بود عاقبتان حرب آن شهر مر اهل آن شهر را باشد و اگر اینکه گفتیم
از طالع و از صاحب طالع با صاحب رابع مر صاحب رابع را بود یا صاحب رابع عاقبت آن شهر مر دخی را باشد
و اگر نحس کننده مر طالع را از طالع باشد اندر مریخ فلک و صاحب مریخ از صدر و طالع و صاحب طالع هم اندر مریخ فلک
بود و مریخ بوی ناظر بود تشکر و اگر تشکر بر اهل آن شهر افتد و هلاک شوند و اگر اینکه یاد کردیم از مریخ فلک مریخ بود
هم غرق شدن باشد و اگر صاحب سابع سعد بود و اندر حظوظ خویش باشد و اندر مریخ ثابت بود دخی طالب حق باشد
و اگر نحس بود و اندر مریخ منقلب طالع مشعد طالع بود مریخ و اگر مریخ دو جسد بود باشد و سعد بود و اندر مریخ نحس بود یکی
حق و ظاهر و دیگری طلب کند و اگر اندر مریخ بود آبی که طلب کند حق بود و نحس خلاف آن بود و زهد
و پارسا پیدا کننده بود و اگر اندر مریخ هوا بود آبی دخی دو مرد بود هر دو بزرگ و خداوند خیر و سیاست و رای

باشند و اگر آنها بر برج خاکی بود مشهور بود بعدل و حکم و رحم دل و پارسا و نیک حضور و اما شب بود و اگر جوهری از آنکه اهران
شد جید و فور و خداوندان آن مرد و پارسا باشند یا نه بنگر بصاحب طالع اگر مستقیم باشد خداوند عزم صحیح باشد و استقامت
کار و پیش رود و اگر راجع بود خداوند عزم و اندیشه باشد و زهره بر گردد و بر خداوند خویش عاصی شوند و اگر متحیر شد جید و
وفور نباشد و جوانان باشند و اگر منفرد باشد ضعیف و پیران باشند و اگر آنها رو ند باشد با ثبات باشند و از زیان ایشان زیان
بر کنند و توان کردند و اگر آنها را مانع آورده باشد میانه باشند در فوت و ضعف و سخن و سستی و اگر ساقط بود از نگاه
زهره بر کنند شوند و ثبات نباشند ایشان را اگر خواهی بدانکه در کدام شهر که باشد از کدام طبقه بود اگر دلیل برج زمین باشد
از مردمان هند و حبشه و مانند آن باشد و اگر مریخ باشد از مردمان ترکستان و مانند ایشان باشند و اگر شمس
باشد مردمان باید و اهران باشند و اگر زهره باشد مردمان غرب باشند و همچنین حکم کن هفت کوکب را از قسم و در
فصل شانزدهم در حال صید و دلائل و آثار آن بنگر سائر را از طالع و از صاحب طالع و از قمر و از صاحب ساعت
هر کدام را شماره بیشتر و قوی تر بود و در دلیل کند و هفتم و صاحبش و مریخ و دلیل صید باشد در خشکی و عطارد دلیل صید
مرغان بهت و زهره دلیل صید آبهاست فصل شانزدهم در آنکه صید یابد بنگر بصاحب هفتم و بصاحب طالع
اگر میان ایشان اتصال کند دلیل کند بر یافتن صید و اگر اتصال نبود صید نیابد و اگر اتصال صاحب هفتم را باشد
بصاحب طالع و صاحب طالع صید بشناسد یابد و اگر اتصال صاحب طالع را بود بصاحب هفتم بر خود و تعب صید یابد
و اگر اتصال از عداوت باشد بر خود و مشقت و اهمال یابد و اگر اتصال مسعود بود بشناسد و زود یابد اگر صاحب طالع مسعود
بود بسیار یابد و اگر منحوس بود کمتر یابد و اگر صاحب هفتم منحوس بود بسیار یابد و اگر بر برج هفتم و اربع
قوایم باشد و صاحبش نیز از نگاه در شد صید چهارپایان بسیار باشد خاصه برج خاکی و اگر مریخ هوائی و آتشی بود و عطارد
بوی ناظر باشد و کوکب شکل و فرق بود صید از مرغان باشد و توان آنکس که از کدام جنس بود از آفرینش صید یابد و اگر
و اگر برج هفتم آبی باشد و زهره با قمر بوی ناظر بود صید از بیابان بود آبی مثل ماهیان و صاحب طالع و قمر اندر وند
بود و اندر مانع و ند میانه بود یابد و اندر ساقط هیچ یافته نشود و همچنین اندر طالع صید فزاید و استعلا و قوت و صاحب
طالع نگر و صاحب هفتم با ناقص و رابط کی تا صید یافت شود و این باب چون باب حضرت کردن است فصل شانزدهم در آنکه صید بر
هفتم در معرفت حال انبار و دلائل سبب و در آنکه بنگر سائر را از طالع و از صاحب طالع و از قمر و از منفرد و صاحب
القمر نگر مسئول عنه را از هفتم و از صاحب و از منصرف القمر و ما جرا ما که میان ایشان بود و مسعود کردن از و سعد و اسعد
و از صاحبش نگر و از موضع قمر نگر و عاقبت کار از چهارم نگر و از صاحبش فصل شانزدهم در معرفت آنکه انبار

بنگر

بنگر بدلیل باب مسئول عنه و بقوا اگر میان ایشان اتصال بود و قبول باشد از موده و الفت و موافقت بود انبار را بیابد و اگر
اتصال قبول از مخالفت میان ایشان بود سستی و نکبت گاه گاه با یکدیگر آشتی کنند و تعصب کنند و اگر قبول نبود و تهمت
و منازعت بود و بیکدیگر بد سخن و شور تر بود و اگر اتصال نبود بکوکب ناقص یا جامع یا رد النور نگر از و حکم کن بر از
نظر مودت و عداوت و از قبول و غیر قبول چنانکه بخدمت جاری کردیم همچنان حکم کن و هر دلیلی که در رابع باشد آغاز
پیوستگی و انجاز نیکو و بهتر از آن باشد و بنگر هر دلیلی که قوی تر بود و اندر وند بود و مشرق باشد یا قبول یا سعود مستقیم
یا صاعد مستقیم بود صاحب آن دلیل قوی تر و راست کار تر و با نصیحت و امانت بود و سست و قوی تر باشد و هر
دلیلی که با ثبات بود زبون باشد و مغرب بود ضعیف باشد و ساقط بود و راست کار باشد و با برکت بود و اگر مقبول نبود
کار ناتمام بود و سخن ناروا و منحوس بود و با خیانت بود و اگر راجع بود در رویه گو و خلاف کننده باشد اما قول مصنف
گوید که بنگر اندر باب انبار بصاحب طالع و صاحب هفتم و بعطارد و مشتری این دو کوکب از نگاه انبار از
بنگر هر یکی یا دلیل سایل یا مسئول عنه خط و شماره بود هر آن چیز دلیل کنی و خداوند دویم و آن کوکب که اندر
دویم باشد دلیل حال ساکنیت هفتم و صاحب او و کوکب اندر هفتم دلیل حال مسئول عنه است هر کدام دلیل
که مسعود و مسعود بود و نیکو حال و بدلیل صاحبش ناظر بود آنکس که خداوند بود و مرزوق بود هر کدام دلیل حال که راجع بود
یا منحوس یا غیر مقبول و بدلیل صاحبش ناظر نبود آنکس کم مال و روزی بود و اگر اندر دویم یا اندر هفتم کوکب غریب باشد
حال سایل یا مسئول عنه بدان اگر برج دویم زوجیین باشد یا مایر یا مال کسان آنچه باشد و اگر اندر دویم
و هفتم کوکب نحس بود حال کمتر باشد و نیز آنکه بود که خداوند دویم هفتم منحوس بود یا بحرق یا اندر هبوط یا بخانه خویش
ناظر نبود دلیل کند بر سخت بعیشت و کم مال اگر نحس اندر طالع بود یا سائر خانی بود و اگر اندر هفتم بود مسئول عنه
خانی بود و مستعال و اگر سعد و مسعود بود ایمن و نافع باشد هر کدام دلیل که اندر هبوط و ند بود و خار باشد بود و هر
کدام دلیل که ساقط بود و محرق بود و خار زدن و اگر نحس اندر چهارم بود فرقت شان خصومت و دور بود و اگر
صاحب چهارم منحوس بود فرقت بیفتد از شش بود و اگر مسعود بود خشنودی و اخاف بود و اگر نحس اندر وسط اسما بود هر دو
از یکدیگر بگریخته باشند و خصومت افتد شان بر آن وقت بکار اندر آیند و آنچه از شان بزیان باشد و انبار اما دلیل کنی که
بسبب رسالت از صاحب وسط اسما توان دانستن و اگر کوکب اندر وسط اسما صاعد بود سود شان بسیار بود و اگر ساقط
و رابط بود بدلیل بر زیان سود نیابند و ایشان اندر زیان باشند و اگر جنوبا و صاعد باشد هر دو زیان ایشان را زیان بیندازد
و ایشان بسود باشند و اگر جنوبا و رابط بود بهیئت زیان باشند و اگر ماه اندر سیر و نور زیاده باشد دلیل کند بر زیاده شدن

مال و سود کردن اندر تجارت و حکم ماه قوی تر است از ثابت بیشتر از آنکه حکم ماه روز بروز پیدا آید از آن چیزها که از وی چاره نیست و همچنین
خداوند دویم و خداوند هفتم از دلیل سایل و مسئول کی چون اسرع بود اسرع باشد و با نزدیک رونده بود و سعد و اسعد بود خاصه
که آن سعد با صاحب چهارم بود سود شان بسیار بود چنانکه فرزندان ایشان را بکار آید و عاقبت کار شان بصلاح باز
گردد اگر سعد نیز ناظر بود حال زیاده بود که نقیم و اگر نحس بود بطلان مال از سبب دلیل ایران برج نحس
اندر وسط یا فرازه قوت نحس و نیز بنگر که برج وسط اسما یا صاحب او یا کوکب قاهر اندر و علو شد ایشان اندر
کار بزرگ شدند بخطر و اگر کوکب سفلی باشد بطلان کار و رو متشول باشند بنگر که اندر شرف باشد اگر کوکب علو اندر برج
سفلی بود یا کوکب سفلی اندر برج علو باشد حکم آنچه یابد کردن و اگر وسط اسما برج ذو جسدین باشد یا اندر کوکب سیار
باشد ایشان اندر هر کبر کار بازی کنند و اگر وسط اسما برج منقلب باشد بر یکی بازی بر شاید بود هر گونه شد هر روز کار
کند و اگر برج ثابت بود از آن ثابت اقرب بیک گونه باشد و اگر طالع با قمر اندر برج منقلب باشد از انبار بیشتر ناپایدار نبود
و اگر اندر برج بحکمه باشد انبار ایشان بسود و متشعب بود و با آفات باشد و از یکدیگر راضی شدند و اگر اندر برج ثابت
باشد انبار ایشان پایدار باشد خاصه که آن برج ثابت اسد باشد پس دلیل کند بر تنازع نیکو و شایانی و رحمت بکار خانه قیاب
و در شناختن طالع بهت و اگر وسط اسما برج ذو جسدین باشد صحبت ایشان پایدار باشد و خاصه کم سعد اندر و سعادت و خوبی
باشد و اگر برج منقلب بود و سعد اندر و بود صحبت ایشان پایدار نبود و مال شان زیاده بود و اگر قمر اسعد منصرف شود
و بسعد متصل شود انبار ایشان بسود و تنازع و تعظیم بود مگر آن سعد در هبوط بود و اگر اندر شرف باشد حس تنازع سود
کند فصل شانزدهم در معرفت آنکه در میان ایشان دوستی چگونه باشد اگر رسد از بنگر سایر را از طالع و صاحب طالع
و قمر و مسئول عنه را از هفتم و صاحب هفتم نگر و حکم کن از نظر مودت و عداوت و قبول و عداوت و نکوت چنانکه تو در باب
انبار بیان کردیم و اگر اتصال از جهت تا قیر یا جامع یا رد النور باشد بنگر که طبع و گوهر آن کوکب از آن برج چیست هم
بدان طبع و گوهر حکم کن که بر آن سبب نام شود بهت آنکس که بدان کوکب اندر آن خانه منسوب است و اگر خداوند هفتم
اندر حاد عشر اندر هفتم باشد مسئول عنه بطلب عاشق و دوستدار سائر بود خاصه که اندر این دو جا صاحب طالع
نظر مودت باشد و نیز بنگر که آن دو سعد و مقبول باشند و همچنین حکم کن از صاحب طالع و از هفتم با اتصال صاحب
هفتم و اگر زهره با هفتم بحب و الالفت با صاحب اندر میان دو دلیل اتصال بود یا مزاج یا در طالع بود یا صاحب
هفتم ناظر بود یا صاحب طالع ناظر بود اندر هفتم بود یا صاحب طالع یا صاحب هفتم ناظر بود باین همه دلیل کنند
بر تمامی دوستی و در آمدن مراد و همچنین حکم کن از نظر سعدان هر کدام دلیل که در اندر بود و بر حسب تقدیر در آن شکل رجوع

و هر کدام که در برج منقلب بود زود سیر بود و هر کدام که اندر برج ذو جسدین بود دیر رود و نه بود و هر کدام که در برج ثابت بود
و بر مدار بود و هر کدام که در مسعود بود نیکو خو باشد و هر کدام که مقبول بود سخن او نیز رفته شد و هر کدام که صاعد بود و در بیت
قمر بود و هر کدام که مستقیم بود و فرض شد و هر کدام که مستقیم بود نیکو خو و خوش خو و ناصح باشد و هر کدام دلیل که در بر
خلاف این بود که صفت کردم و بر خلاف این بود و در نظر سعدان و نحس و مسعود و منحوس و وبال و نحس
و اینچه بدین ماند حکم کن فصل نوزدهم در معرفت آنکه نزدیک کی قدر تعلق دارد اگر سایل نیز برادر و خواهر صاحب سایل بود اگر
پدر و خواهر از صاحب رابع نگر و اگر آنها نزدیک هفتم نگر همچنین یا دور از خانه و اگر از خانه بر رسد یا تنها بهفتم نگر و در صاحبش
و بنگر که صاحب هفتم کجاست اگر اندر وند بود آنکس بخانه بود و اگر اندر مایر و ند بود نزدیک خانه بود و بکوچه او باشد
و اگر ساقط بود از خانه دور رفته باشد و بکار دیگر باشد و اگر صاحب طالع در وند بود و صاحب هفتم مایر و ند بود
یا ساقط باشد و طالع خواهد آمدن یا بدرجه طالع یا بصاحب طالع ناظر بود همچنین از آنکه سایل نیز نزدیک آنکس خواهد آمد
و اگر صاحب طالع ساقط بود یا مایر و صاحب هفتم در وند بود و ناظر یکدیگر باشند سایل نیز نزدیک آنکس که برهنه او را در آنجا
بیابد و اگر ده دلیل ساقط بود یا مایر و یکدیگر ناظر باشند یکدیگر در عرض یا باشند و اگر ناظر نباشند یکدیگر هر دو دلیل هم را
نیابند و اگر رسد که نزدیک آنکس که بر دوم حال چگونه بود متفقت یا بر یا نه اگر صاحب طالع اندر آن برج که هست مقبول
بود و سعود نیز آنکس که رو متفقت یابد و بدیدار و نیت و سعود و اگر جزایی باشد مقصود حاصل شود و خوش شود ایشان
فصل نوزدهم در بیان صاحب هفتم و منزل او و سعود و نحوست او در طالع بدانکه هفتم در طالع باشد مولود را بسیار بر زنان و انبار
و خصمان و شتر بود و بلکه بخیر بود و بجز ایشان و دل بسته ایشان گردد بر امور و عشق و نکاح و بیع و شان و آمد و اگر
کوکب نحس بود و زد کر فتار ۲ خداوند هفتم اگر در دویم بود مولود را خوشتر باشد و از سبب منازعت و خصومت
و انبار و مرگ زنان و اگر مقبول بود از قبیل زن و انبار و خصم مال یابد و بنگر این کوکب نحس باشد بتا کشند
باشد ۳ صاحب هفتم اندر رسم بود مولود زن از خویشان و برادران کند و او را شمشیر باشد با زنان برادر
شود و با زنان و در عشق شود خاصه که اندر بیت خانه مقبول باشد یا صاحب این برج ناظر بود بر زن و انبار
یا خصم با زنان و در آنچه بود و اگر سفر نزدیک بود از سبب زنان یا انبار بود ۴ خداوند هفتم اندر چهارم بود
مولود از اهل خود زنا بکند و خصومت افتد اگر صاحب طالع را بیند که برادر رسد خاصه که آن برج
جفت بود و نکاح و انبار زن که کرده شود نیکو نیفتد و بیشتر بود زمادر و پدر ۵ خداوند هفتم در پنجم
بود مولود را از زنان و دوستان خویش خشنود کند و از ایشان شادی بیند و بسیار با خود باشد اندر زن خود و یک فرزند

بود بشایسته که فرزند با او انباز نکند و اگر مرد و سکه بکر نظر نشند خاصه مریخ اگر استعاده بود میان ایشان زنا کرده شود
۶ خداوند هفتم اندر ششم بود مولود را زن پرستاری بود یا از بنده کسی که او را حسب نبود و اگر هفتم نبود و مشتری
و مرزبان او را عیب کنند بر آن یا زن یا انباز را آفت رسد از جانب دیگر یا بیمار گردد و نیز اندازه نظر سعد و نحس
۷ خداوند هفتم در هفتم مولود را زنی بود منکر و معروفه و کاذب مرکاری مولود را و نکح با یکدیگر کم برابر آیند
خاصه که اصحاب طالع اصحاب شورش زن و انباز هم کفر شنند بشنند و مراد از شر شنند ۸ خداوند هفتم
در هشتم مولود را از مال زن روزی بود خاصه بخداوند خانه اش دبیر از شنند نظر سعد و اگر بر این جایگاه شنند
حاصل شنند مرکب بعضی از نحس و بعضی بر بعضی و دنیا از زن و مال بسیار باید کنند و اندوه بسیار
بدر اندیش باشند و نکح سایر از ایشان مال یابند و ایشان را مرگ شنند چون نحس شنند ۹ خداوند هفتم در نهم
مولود را زن نیک و پارسا بود و اهل دین و پرهیزگار باشد یا اندر سفر زنی خواسته شنند و شنند که برادر یا خواهر
زن ساحر یا جادو زن خویش دارد یا نکاح شنند ۱۰ خداوند هفتم در دهم مولود را زن از سلطان و معروف
شنند و سیصد بود و از دو شنند بلند و کارش بلند و خداوندان بهت شنند و از انباز سلطان آنچه از زنه
۱۱ خداوند هفتم در یازدهم مولود را زنان دوستدار بوند و از ایشان شاد بلند و از مردان مشهور و یاد دوست
شنند یا زنی بر وی عاشق شود و او را زن کند و از وی نیکیها بیند و انباز و زن بر وی عاشق باشند و سایر ترسایان
بهره پرهیز شنند ۱۲ خداوند هفتم اندر دوازدهم مولود را زنی خواسته شود که حسب نسب او خرابند و بد سر و نکل
و بد خو و بد پرهیز شنند و مولود را عدو شنند چون مریخ هفتم و خداوند نیکی از بدی و بد شنند و نیکی بر سایر نیک را اندر راه
شنند و بد نیکی بنگرند و بدی بنگاه و زن و انباز بقدر او تمام از سایر فرو تر شنند و نیکی بر سایر نیک نه شنند
بد دارند و بجایگاه بلند کان شنند و خورد بنده شنند و اگر صاحب طالع اندر هفتم شنند مولود را زن
بیازرده بود و دل شنند بر زنند کاذب و تا آخر بجای خویش بگذارد و زن را دار کند که هم هلاک شود و بود باشد
که بفوت شنند اگر اندر هفتم و مسعود بود شاد در شنند و اگر نحوسی بود بر بیا و محنت رسد بی حساب
و خداوند طالع و نحس دبیر مولود است هفتم و صاحب هفتم و زهره دبیر زن است و آن کوکب که فرو از
در منفرد است دبیر کار را غاز کردن است و آن کوکب که فرو فرو منصوبت دبیر و دبیر ماه دبیر
صلاح و فساد است و اگر ماه با سعد شنند یا مسعود بود میان ایشان فرزند شنند و اگر ماه با زهره باشند اندر

خانه نحس

برج منقلب بود آن دوستی ایشان پایدار نبود و اگر ماه با زهره مقارن بود و دبیر کند بر نباهر زن که با کسی دیگر
بسازد سلاح خاصه که مریخ بر نظر کند و بتر نکاح از همه چیز بهتر زنان شنند که بعد بود که با بنا زنی دیگر زن سازد
کار شنند احتیاط دوام کردن طالع و خداوندش دبیر است برانکه دوام ستاند برج هفتم و خداوندش دبیر است
برانکه دوام دهند و عطارد و ماه دبیر دوام است هر گاه که خداوند طالع مشاکل شنند هر خداوند هفتم و ماه
اندر طالع کنی یا خداوند طالع بر سعد ایشان همی گردد انکار برآید بسازد و اگر دوام شنند باشد و ماه اندر کسوف شعاع
شنند مر آفتاب را همچنان دبیر کیم که ماه را دبیر و آن چون ماه اندر طریقه محترقه شنند یا ماه اندر جنوب
یا نحوس بود اندر اول درجات اسد شنند یا جوزا یا قوس و یا این درجات طالع شنند نیک باشند و دوام کردن و دوام
دوام نیز هم احتیاط دوام دادن چنان کیم ماه اندر اسد شنند و یا اندر حوت یا دلو و عقرب یا قوس و جهد کیم
که ماه ناقص النور باشد و مشتری بهره یا بعطارد ناظر بود و چنان باشد که طالع بر برج باشد و زهره و عطارد
و مشتری بر برج ناظر شنند و خداوند طالع مشاکل یکدیگر شنند احتیاط صید کردن طالع خانه مریخ کیم اگر مریخ
محترق یا راجع یا منحوس شنند و اگر مریخ منحوس شنند بر عیبها طالع بر شان مشترک کیم و صاحب طالع را
چنان کیم که اندر زند خواهد اندن و صاحب هفتم را منحوس کیم از طالع و خداوند طالع چنان کیم که ماه را زنده
و اندوه باید که آن ستاره که ماه را از وی منصرف است ناظر شنند بر آن کوکب که فرو از منصوبت و اندر آن باید که صاحب
طالع بر برج هفتم مستعلی شنند و آن کوکب که ماه را از منصرف است مستعلی بود بر آن کوکب که فرو از منصوبت چون این کار
صید بسیار شود و یافته شود احتیاط حیوانات خرید بتر آن شنند که ماه اندر جوزا یا سرطان مسعود شنند یا ماه بمیزان
شنند یا بدلو و منصب شنند مشتری یا قوس و مسعود بود طالع از این بر جایها شنند یا نیک بود خریدن ایشان و مرغان اما
تعلیم صید شکار آموختن باید که ماه اندر جوزا شنند یا با خر سرطان و مسعود شنند یا ماه میزان شنند یا بدلو و منصب شنند
مشتری یا زهره که نیک شنند مر شکار آموختن مرغان و عطارد را بزهره مسعود کیم و بنظر طالع اندر برجها که خداوند
طالع بر مسعود کیم تا نیک شنند اما خریدن حیوانات شکاری سگ و غیره ماه را زایده کیم و اندر اسد کیم یا اندر جوزا
یا سرطان یا قوس و اندر آن که خداوند طالع و ماه مسعود شنند و مشتری و عطارد و زهره ناظر شنند از نظر مودت
و سعادت و قبول اما صید آبی اگر خواهی در دریا صید کنی طالع برج منقلب کیم و خداوند طالع را قوی کیم و مسعود از مشکل
و طبع آن کیم دبیر را و هم طالع و هم برج قمر را و صاحب هفتم را ضعیف کیم و ساقط و ناقص کیم و ماه را زایده انور و کسوف
کیم و آنکه تدبیر باین بود ساقط و ضعیف کیم تا نیک آید اما در وقت صید کردن ماه را و طالع را اندر مشتملت

خانه کیم و خداوند کیم تا طالع برج آبی کیم و ماه منصب سعد کیم و از آب بود و حساب سکیم و صاحب هفتم و کوکب منصب بالقوه ساقط
کیم و ناقص و ضعیف و خداوند طالع را قوی کیم و چون صید مرغان کنی ماه را و طالع را از مشتملت یا رکیم و منصب
بعطارد و مشتری و آفتاب کیم اقرار و قوی از کسی که شکار بود اگر کسی کار کرده و خواهد که مقر شود پس طالع را و ماه را
اندر ناطق کنی تعیین آنکه بصورت آدمی است و آن کوکب نیز که فرو از منصوبت هم نیز این بر جایها کیم اما صورت بروج
ناطق و غیره اما بروج ناطق و بصورت مردم اند جوزا و سنبله و میزان و دلو و نیمه اول قوس و بر جایها که دبیر کند بر جوزا
جان و بیگناه را و جوزا است و سنبله و میزان و عقرب و قوس و حوت هر دو قمر که این بر جایها طالع شنند یا صاحب
طالع اندر این بر جایها شنند یا قمر منسوب طالع دبیر کند بر جوزا و حس و جمال مولود شنند بسایر و بر جایها که دبیر کند
بر عفت و عصمت زنان و یا رسالهای ایشان نور است و اسد و عقرب و بر جایها که دبیر کند بر پاکی زنان عدو است
و سرطان و میزان و جدی بر جایها که دبیر کند بر میانه بود یا رسالهای غیر کار هر مصلی شنند و کار هر عقده جوزا است
و سنبله و قوس و حوت و بر جایها که دبیر کند بر بسیار نکاح و جماع کردن با فراط حرارت و نور و اسد و جدی و حوت
و میزان و قوس و نیز آنچه دبیر کند بر جایها که دبیر قطع اعضا است حرارت و اسد و نور و حوت و بر جایها که
چشم ایشان دبیر کند بر جدی اسد و عقرب و بر جایها زنده جوزا و سنبله و قوس و حوت است و جدی و دلو بر زنده است و بر جایها
حیوان و مستور و جدی و نور و اسد و نیمه اخیر قوس و اول جدی حیوان و نور مستور سم شکافته است و اسد و نیمه اخیر
قوس هر حیوان صاحب چنگ است چون سباع و جدی حیوان با سم است و اسد و عقرب و قوس و حوت بر زنده
سباع است سرطان و عقرب و جدی بر زنده هوام و ماران و کژدم و جانوران ریزی مانند آنکه در سوراخ شنند و
موشان است و این فصل از جمله آن یاد کردم که بر جایها صفت اندر آنها هفتم بیان ایشان بکار شود یا فته
باشد و بحساب دیگر نگرتی فصل در علم کواکب شعر در بیست هفتم و شناختن آن اگر خواهی اندر هفتم شنند
از موده خصومت بگذرد میان زن و انباز و اگر انباز کند هیچ هنر نبود و اگر زن خواهد به خود طبع و دنا
و ناسازگار باشد و گران کار و کاهل بود و اگر سفر کند مبارک نبود و از طبقات زهره نرسد و کارها درست
شود و خصومت اندر طالع بهتر اگر در هفتم باشد و مقبول بود شعاده و دوستی و فیروزه بدانه شتر و اگر اندر هفتم بود دبیر
کند بر صلاح اهل بیت و آبا و اجداد که خلط و غیره منفعت از زنان و خصمان و انبازان از ایشان آسیب و آفت
بیند و قدر کردن زن و انباز شود و خوشی از طبقات شتر خصومتها بدر آید و در کار برود و غیره برکت شنند و هر چه بر روزگار
کم کرده بود باز یابد و اگر شعاده شود کمتر بود مریخ اگر اندر هفتم بود دبیر کند که میان و در میان زن و انباز

خصم

خصم خصومتها و شر بدید آید و خصم بر طاهر شود و بیگمان اما شناسایی نادی و اگر انباز بود خیانت کند و اگر زن
بود بغیر از شوی بیامیزد یا بخشم بود یا دزدی کند هر کجا رهد زهره و مرزبان آن جا خوش نبیند و از طبقات مریخ پرهیز
کار باید کردن و که حد شکسته شود و هم بود که بدست سامی یا مولود خطا یا رهد و زیان رسد و تیمار و مخابره
پیش آید و جنگ و جادو و حرام و زنی و شوری پدید آید و اگر شعاده بود کمتر زنی باشد شمال اگر اندر هفتم شنند
دبیر کند بر آنچه بر زنگ است کرده و تکبر و گردن کشی بود و اگر زن و انباز کند شکسته شود و از طبقات پرهیز
باید کرد و در خصومت دوا در دریا بدید بود تا افتاده نیاید و اگر شعاده و نیکو یا باید و از زن
و انباز و کرشمه و کم شده یافته شود و زنی بیان جریا و نزد رسد و هر کجا بر هر مباله پیش آید زهره اگر اندر هفتم
شنند دبیر کند بر آنچه شاد پیش آید از جهت زنان و بر لعنت نیاید و خصمش بشفیع خشنود شود و اگر انباز
کند سزاوار بود و اگر سفر کند نیک بود و غایب باز آید و زن کند یا از زنان منفعت بیند و اگر شعاده بود
کمتر زنی بود و از طبقات زهره خلد یا بدکردن عطارد اگر اندر هفتم بود دبیر کند که انباز شکوه کند و از زن
خواهد حرب راست و با فرهنگ آید و از انباز زنی دوست یابد و از طبقات عطارد بر هنر کند تا حصه بیش شنیدش
و با هر که صحبت کند هنرش بر سخن فزونش باشد و اگر هر کجا که بر هر مردمانش قبول کنند و تنگی و بر اول شاد شود از
جهت آنکه این خانه هم است مر عطارد را اختلاف و نزاش آموخته شود و تدبیر هیچ و شر غلام و بنگ افتد و حیلت کند
تا از آلات عطارد و چون کتاب و نامه و دست افزار کم کنند و اگر شعاده بود غم و اندوه بود از طبقات عطارد
و با هر دو ادیب و مصرفان و عمال خصومت نشاید کردن قمر اگر اندر هفتم باشد دبیر کند بر آنکه زنان خداوند
مشتبه با مولود را دل بر آنکه بر مخالف و به خود و جنگ کردن و از خانه شدن و خصومت افتد شاید عامه و از قوم
که برای خانه راهی در زند پرهیز باید کردن که بگنزک اگر انباز کند زهره بر آن شود و اگر السفر هو در نیک شوند کردن
اگر شعاده نحوش کار ساخته شود و انباز زنی منفعت بود و غیر مار آیدش از زنی و نکح احتیاط باید کردن تا بگنزک
حامله شود و نیش اگر در هفتم بود دبیر کند بر شادی در مر انباز و زنان و خصمان را و نیز دیگر بود ایشان بر زنگان
و از کار بکار دیگر در هیچ نفع نبود و هر چه بیند بسر آن هر چنان شنید یکی سهم الغیب در طالع پسندد و رشی اندر
هفتم زن و انباز خصم را نیک بود زیرا که صاحب منفعت را زنبه اندر طالع آید منفعت آرد و زنبه اگر در هفتم
بود دبیر کند که بر کرد و یا زنا بیقرار و غم و اندوه و از حوزه رسد رشی از قبل زنان و انبازان و خصمان
و از جهت زنان باز سودت و کشف و گفتن و هر چه جا بیند باز نیاید و اگر آفت اندر باز نیاید و هر کجا بر هفتم

از مورث زیان بود بیش و هر چه کم شود یا زیانه و اگر زن خواهد جادو کرد اگر انبار کند معیوب و با امر بود و خداوند هفتم
چون رجع شود زن و انبار بر زن دل بد کنند و از در جدا خواهند و از شریکان و خصومت جدا این بود و خصومت
و منازعت تنگ شود زیرا که خصم تجربه با تم بود و از سفر نا نزدیک و دور و قصد جای کردن و نزد کسی رفتن بر تر
با بر کردن و خداوند هفتم چون محترق شود دلیل کند بر آنکه خاموش باید بودن با زن و انبار خویش را مبالغه نکند
و سایر را بر جهت این غم رسد و خداوند با بر کردن از خصومت و از شغلهای زنان و ایشان را از روی سلطان و
و از زنان زیان رسد و هفتم تا اسیر بود و فساد نحس و احتراق اندر هفتم دلیل کند بر غم و زیان و هفتم
و رجع بر زن و انبار و فرو بسته شدن کارها و بد بر آمدن غم و خصومت مر زنان و خصمان و انبار ان را
و سایر را نیز از آنچه غم رسد که اندر مقابر طالع است و هر نحس و قدر که از هفتم شد هم خصم و زن و انبار را
زیان رسد و هم سایر را از جهت این طایفه مردم این است احکام خانه هفتم آنچه داشتم یا گردم و از گنجی و مر معلوم
شود بی لقاء خود یا از نیم انشاء الله تعالی اربع التاسع الطالع الاول در معرفت آنکه میراث برست آید یا نه بنگر خداوند
طالع و ماه هر کدام قوی تر باشند و بطالع ناظر بود و بر دلیلست اگر دلیل بخداوند هفتم متصل شد این میراث
بیابد بجهد و طلب اگر صاحب هفتم متصل شد بر دلیل طالع مال بیابد بی رنج و تعب و بستانه یافته شود و اگر
متوجه و اتصال بقمر نیز آسان و بهتر باشد و نحوش باشد و اگر اتصال از تربیع یا مقابله بیابد برنج و طلب و مشقت
خاصه که قبول بود یا اتصال نیز بهتر باشد و اگر صاحب هفتم نحس باشد یا اندر وتد بود یا خداوند طالع تربیع
یا مقابله بود اندر جستن میراث او را در عقوبت رسد یا هول و فزع و اگر هر دو نحس خداوند طالع نزدیک باشد
با احتراق او خود بسر و بیش نزد میراث یافتن نیز نظاره باشد که میان این دو کوکب اتصال از سوده بود و باز
بنگر اگر خداوند چهارم با آن ستاره که اندر چهارم است پیوسته باشد بخداوند طالع یا بخداوند دویم یا شکایت
میراث یافته شود و اگر خداوند طالع یا ماه پیوسته باشد بنور خداوند چهارم بدست در آید رسد و اگر خداوند
طالع یا مقابل باشد با خداوند چهارم یا ساختن مال خویش نفقه کنند اندر عمارت زمین و اگر میان ایشان اتصال نبود
بنگر کوکبی که نور را کند یا جمع کند یا نقل کند از وی حکم کن بر یافتن میراث بر است منتوسطان **فصل دویم معرفت آنکه**
غایب یا حاضر زنده است یا نه بنگر خداوند طالع اگر در هفتم بود یا در چهارم اگر این دو جایگاه منحوس بود یا مهبوط
یا محترق این مرد مرده بود خاصه که از نحس منصرف باشد و اگر اندر نحس باشد یا اتصال کوکبی که خواهد مردن و اگر ماه
متصل شد بصاحب مرده یا بدان کوکب که اندر منتلوت باشد این مرده است و اگر ماه بخداوند چهارم متصل شد
یا آن ستاره که اندر چهارم باشد و منحوس بود این مرد مرده بود و رفتن هم کرده باشند بدیگر جایگاه که بر طبع و رجع چهارم است

و اگر اندرین میان خداوند طالع اندر هفتم باشد و خداوند هفتم نزدیک اربعه بود این مرد مرده باشد و با این دلیل نیز
اگر صاحب ساعت اندر هفتم باشد یا اندر چهارم یا ماه اندر هفتم یا چهارم بود یا ماه بکوکبی متصل شود که نیز دلیل
بود این مرد مرده باشد و اگر خداوند طالع اندر دوازدهم باشد و منحوس بود و ماه بخداوند هفتم پیوند و یا بخداوند چهارم
یا بدان ستاره که اندر هفتم است یا اندر چهارم و نور ستارگان سعد از خداوند طالع ساقط بود و بشعاع نحس
پیوسته بود و از دشمنان کشته باشند و نحس اگر کوکب نحس اندر وتد باشند و ماه از نحس باز گردد و بنحس پیوندد
خاصه که آن نحس اندر چهارم بود یا هفتم و نحس اگر از خداوند چهارم منصرف شود و بخداوند هفتم متصل شود
یا از خداوند هفتم باز گردد و بخداوند چهارم متصل شده سوده باشد و اگر خداوند طالع کوکبی شد که نحس و کوکب
باز گردد و خداوند هفتم باشد و ماه از وی باز گردد و بدرجه طالع پیوندد و بر آید از مرگ و در نحس اگر باز گردد و زان
ستاره که اندر هفتم است یا اندر چهارم و بخداوند هفتم متصل شود یا بان ستاره که اندر هفتم است بمرگ برادر اندر
باشد اگر صاحب طالع اندر چهارم راجع باشد یا اندر هفتم راجع بود یا منصرف بود از صاحب سوده بر جهت زنده باشد
و اگر با این همه جستن بدرجه احتراق بود یا بدرجه هبوط یا بدرجه نحس دلیل مرگ بود و اگر دلیل اندر تحت الشعاع بود
و صاحب هفتم نحس باشد پس مرده باشد اگر دلیل عطا بود و از آفات بیمار در بود و نحس بود و نگر دلیل کند
بر مرگ و نحس زهره و سهم السعاد اندر هفتم طالع بود و سهم السعاد بشان نگر و این نیز دلیل کند بر مرگ خداوند
طالع و ماه چون مقابل بر یکدیگر باشد و ستارگان سعد بشان نگرند این نیز دلیل کند بر مرگ اندر عمر و اگر خداوند سهم
السعاد زیر نور آفتاب باشد یا میان دو نحس بود این نیز هم دلیل مرگ باشد و اگر ماه تمام خورد بود و رجع اندر برج دوم بود
باشد و ستارگان سعد بر و ناظر باشند این نیز دلیل مرگ است و چون ماه در دریه چهارم باشد با رجع و خداوند طالع
ساقط بود و سعدان بر و ناظر نباشند بعد ماه ان نیز دلیل مرگ بود و عطا بود چون بمقابله ماه بود و ستارگان نحس
بود و ناظر باشند یا او باشند ان نیز دلیل مرگ بود بگر از دریه قرا دریه هفتم و جمع کنیم و از طالع بنگریم که برسد
اگر چنان بود که صد نحس بود باز صد مقابله نحس بود با رجع نحس بود این مرده بود و نحس اگر خداوند مقابله این سهم
نحس بود با نحس بود و نگر دلیل کند بر مرگ **فصل سیم در معرفت آنکه چه مرده باشد** بنگر خداوند طالع و ماه تا کدام
دلیل کند بر مرگ و اگر دلیل بر شعاع باشد مرگ و در آن در مرده و از دردی نماند و اگر دلیل منحوس بود بر نحس و زهر اندر مثلثات
نحس بود از طالع باشد بنفسه بود و مرده است و اگر اندر مثلثه خاک بود از سودا مرده باشد و اگر در مثلثه نار بود باندر
وسط هوا از دیوار بلند یا از بلندی افتاده بود و مرده باشد و اگر اندر وتد بود از آفات طالع هم از باطن افتاده باشد

و اگر اندر سرطان باشد یا اندر مثلثه آب از غرق شدن مرده باشد و اگر زهره صاعد بود از قوی بود و اگر دلیل با رجع منحوس
کرده شد و رجع اندر مثلثه نحس بود دلیل کند که از زیر بار ستوران مرده باشد یا از گرمی و حرارت مرده بود و اگر اندر
مثلثات باد بود از خون و صرع و بیرون مرده باشد یا شمشیر کشته باشد و اگر رجع اندر وسط هوا بود زده
باشند و اگر اندر مثلثات آب بود اندر باب یا از غرقاب که در آن بسیار غرق شده باشد یا از گرفتن آب مرده باشد و اگر
هر دو نحس بود دلیل کرده آید که از خون و بیم و تباهی معده مرده باشد و اگر خداوند طالع محترق باشد و ماه با رجع
باشد مرگ وی از سوختن یا بر بدن اندام و اگر ماه بمقابله آفتاب بود و رجع رجع یا مقارن او بود و آفتاب با نحس
باشد یا با ذنب بود آنکه اندر حرب گاه کشته شده است یا با مردمان لیکن و اگر آن نحس که دلیل مرگ بود باشد اگر اندر
طالع باشد مرگ وی از چهار پای بود باشد و اگر اندر دویم باشد از جهت مال کشته شده باشد و اگر اندر سیم بود از جهت
اقربا یا از جهت سفر و دین و دیانت مرده بود و اندر چهارم از جهت اباء و اجداد مرده باشد و اندر پنجم از جهت
طعام و شراب و عشق و لذت و فرزند مرده باشد و اندر ششم از جهت بندگان و چهار پای مقابله مرده بود و اندر هفتم
از جهت زن و انبازی و خصم مرده باشد و اندر هشتم از جهت زهر یا میراث یا مانند وی مرده باشد و اندر نهم از جهت سفر
و علم و دین و دیانت مرده باشد و اندر دهم از جهت کار و پیشه و عمل سلطان مرده باشد و اندر یازدهم از جهت دوستان
و عاشق و همدم مرده باشد و اندر دوازدهم از جهت شتران و سوده دشمنان مرده باشد و بدانکه از قمر که نحس پیوندد
بر این انگار و حق آیین خویش بود و اگر دلیل کوکب نحس پیوندد و هلاک در بست و س شد این است اسباب مرگ
و اتصال و نظر تر حکم **فصل چهارم در معرفت اتصال ساعات بکوکب** بنگر خداوند هفتم با آن ستاره که در نحس باشد اگر
اندر وتد باشد و قوی خداوند طالع سوی این دو کوکب پیوندد و در شعاع ستارگان سعد از وی دور باشد این نحس بمرد
ان وقت خداوند طالع بدرجه نحس رسد یا آن نحس بدرجه خداوند طالع رسد یا بدرجه طالع رسد یا بتربیع هم بمرد
اگر آن نحس برج چهارم بود مرگ در بیابان بود و اگر اندر وسط هوا بود مرگ در شکاره بود و اگر اندر هفتم بود بر نحس
بغربت بود از جهت حرب با زن و اگر اندر طالع بود بجای بمرد که زاده بود یا از آن بیماری بمرد که از شکم آورده است
و اگر زهره اندر وسط هوا باشد اندر برج آب و خداوند طالع اندر چهارم یا اندر هفتم بود اندر آب غرق گردد و بمرد
و اگر زهره صاعد بود منتوسط باشد و اگر خداوند هفتم برج بود و اندر وسط هوا باشد مرگ برسد خاصه اندر برج
جوزا و اگر خداوند طالع تحت الشعاع بود و ماه بدرجه طالع نگرد یا صاحب سوده بدرجه طالع نگرد یا شعاع
نحسان بدرجه طالع رسد آن نحس بمرد و همچنین اگر خداوند طالع ساقط بود از وتد و از صاحب چهارم منصرف

بود و بصاحب هفتم متصل شود و ماه اندرین میان بنحسی متصل شد آن نحس بمرد و اگر خداوند طالع اندر میان دو نحس
بود که یکی از آن خداوند هفتم بود یا چهارم یا هفتم خاصه که آن نحس پیش خداوند طالع بود و معرا از بود دلیل مرگ
سامی بود و اگر آفتاب و ماه با رهس یا ذنب باشند و صاحب طالع تربیع ایشان بود یا خداوند طالع را نیز یا
با ذنب باشد و ماه و آفتاب بمقابله طالع باشد اندر وقت غوغا کنند شود و این دلیلست آنکه در آن شود
که سعدان از وی ساقط بودند بنظر و شعاع و نحست و اگر خداوند طالع بود خویش نزدیک رسیده باشد مرگ وی
سخت زشت باشد خاصه که بنحسی پیوسته باشد اگر خداوند دویم کوکب نحس بود و خداوند طالع از صاحب هشتم
منصرف بود و بتربیع یا مقابله خداوند دویم اتصال کند همچنین اگر بخداوند هشتم اتصال کند مرگ آن از گرسنگی
باشد خاصه که آن نحس زهره بود و همچنین اگر خداوند طالع اندر برجهای ساقط باشد یا آن نحس که یاد کردیم مرگ وی
اندر کنجی و پنهانی بود طبع اگر تربیع آید بود مرگ او نزدیک آب باشد اگر خداوند طالع از تربیع رجع باز
گردد و بمقابله زحل بود و سر مرز زحل را بود او را بمقابله اندر آرند خاصه که اندر برج خاک بود و اگر از مقابله زحل
باز گردد و مقارنه تربیع پیوندد سر مرگ را بود او را پیش اندازند خاصه که این غوغا بر زمین بود ماه نیز اندر تربیع مقابلت
بود سوران کوکب پیوندد که اندر وسط هوا بود و آن کوکب خداوند هشتم بود یا کوکبی که نحس از دور بر فرو اندر زند و
و اگر ماه اندر تربیع و اجتماع بود او را بنحسی یا مانند آن پیش اندازند این دلیلست که بنحسی با نور طبع کنیم و اگر آفتاب
باز گردد و بتربیع پیوندد و از تربیع با آفتاب پیوندد دلیل مرگ وی بسوختن بود خاصه آنکه ماه بنحسی پیوندد و اگر آفتاب
باز گردد و بمقارنه زحل پیوندد یا از تربیع خداوند یا بآب پیوندد یا از آتش بخاک پیوندد مرگ در سر یا بود و اگر این دو نحس
یکی بود و خداوند طالع میان این دو نحس بود مرگ وی از نحس بود خاصه که اندر چهارم بود یا در دهم باشد
و اگر نحس اندر برج سباع باشد و خداوند طالع زیر وی باشد و ماه بتربیع کوکب باشد یا مقابله اندر برج سباع و شعاع کوکب
سعود و نظرات ساقط بود مرگ وی از سبع بود خاصه که برج اندر سبع بود و اگر این دلیلها که گفتیم اندر برج
آب باشد نزدیک خانها تمام باک بمرد و این دلیلها که یاد کردیم یا جوز سامی سر بر بند خاصه که خداوند طالع
با بدیران بود این کوکب که مانند آن است چون رهس الغول و مجاهد سرطان و این آنکه در سر بود و برج اندر
جوزا بود و ماه اندر حمل و اگر خداوند طالع اندر دویم بود یا با ذنب یا ماه اندر عقرب بود یا ذنب و عطارد اندر
میان شقاوت بود سعدان از آن ساقط بود یا برج یا ذنب بود و عطارد با دیر یا بود یا خداوند طالع یا ذنب
بود آن نحس بر بر کشته شود و اگر خداوند هشتم عقرب بود و ماه از زحل یا کشته بود و برج پیوندد یا از برج باز گردد

بود و بصاحب هشتم متصل شود و ماه اندرین میان بنحسی متصل شد آن نحس بمرد و اگر خداوند طالع اندر میان دو نحس
بود که یکی از آن خداوند هشتم بود یا چهارم یا هفتم خاصه که آن نحس پیش خداوند طالع بود و معرا از بود دلیل مرگ
سامی بود و اگر آفتاب و ماه با رهس یا ذنب باشند و صاحب طالع تربیع ایشان بود یا خداوند طالع را نیز یا
با ذنب باشد و ماه و آفتاب بمقابله طالع باشد اندر وقت غوغا کنند شود و این دلیلست آنکه در آن شود
که سعدان از وی ساقط بودند بنظر و شعاع و نحست و اگر خداوند طالع بود خویش نزدیک رسیده باشد مرگ وی
سخت زشت باشد خاصه که بنحسی پیوسته باشد اگر خداوند دویم کوکب نحس بود و خداوند طالع از صاحب هشتم
منصرف بود و بتربیع یا مقابله خداوند دویم اتصال کند همچنین اگر بخداوند هشتم اتصال کند مرگ آن از گرسنگی
باشد خاصه که آن نحس زهره بود و همچنین اگر خداوند طالع اندر برجهای ساقط باشد یا آن نحس که یاد کردیم مرگ وی
اندر کنجی و پنهانی بود طبع اگر تربیع آید بود مرگ او نزدیک آب باشد اگر خداوند طالع از تربیع رجع باز
گردد و بمقابله زحل بود و سر مرز زحل را بود او را بمقابله اندر آرند خاصه که اندر برج خاک بود و اگر از مقابله زحل
باز گردد و مقارنه تربیع پیوندد سر مرگ را بود او را پیش اندازند خاصه که این غوغا بر زمین بود ماه نیز اندر تربیع مقابلت
بود سوران کوکب پیوندد که اندر وسط هوا بود و آن کوکب خداوند هشتم بود یا کوکبی که نحس از دور بر فرو اندر زند و
و اگر ماه اندر تربیع و اجتماع بود او را بنحسی یا مانند آن پیش اندازند این دلیلها که گفتیم با نور طبع کنیم و اگر آفتاب
باز گردد و بتربیع پیوندد و از تربیع با آفتاب پیوندد دلیل مرگ وی بسوختن بود خاصه آنکه ماه بنحسی پیوندد و اگر آفتاب
باز گردد و بمقارنه زحل پیوندد یا از تربیع خداوند یا بآب پیوندد یا از آتش بخاک پیوندد مرگ در سر یا بود و اگر این دو نحس
یکی بود و خداوند طالع میان این دو نحس بود مرگ وی از نحس بود خاصه که اندر چهارم بود یا در دهم باشد
و اگر نحس اندر برج سباع باشد و خداوند طالع زیر وی باشد و ماه بتربیع کوکب باشد یا مقابله اندر برج سباع و شعاع کوکب
سعود و نظرات ساقط بود مرگ وی از سبع بود خاصه که برج اندر سبع بود و اگر این دلیلها که گفتیم اندر برج
آب باشد نزدیک خانها تمام باک بمرد و این دلیلها که یاد کردیم یا جوز سامی سر بر بند خاصه که خداوند طالع
با بدیران بود این کوکب که مانند آن است چون رهس الغول و مجاهد سرطان و این آنکه در سر بود و برج اندر
جوزا بود و ماه اندر حمل و اگر خداوند طالع اندر دویم بود یا با ذنب یا ماه اندر عقرب بود یا ذنب و عطارد اندر
میان شقاوت بود سعدان از آن ساقط بود یا برج یا ذنب بود و عطارد با دیر یا بود یا خداوند طالع یا ذنب
بود آن نحس بر بر کشته شود و اگر خداوند هشتم عقرب بود و ماه از زحل یا کشته بود و برج پیوندد یا از برج باز گردد

اگر خداوند طالع با نحس متصل شد و نحس پیش خداوند طالع بود

و بر چه پیوندد با مریخ اندر هشتم بود و نحس و بر مستولی بود مرگ او از قصاص بود یا خویشتن کشد و اگر نحس اندر دوازدهم
بود با اجتماع کواکب اندر وی بود و خداوند طالع نیز اندر وی شد و بسوی کواکب تربیع و یا مقابله پیوندد خویشتن را خفه کند
و هر زایچه که اندر دوازدهم بود بخشی پوشیده بود آن دلیل است بر سبب فتح بود یا خویشتن خفه کند خاصه که ماه و آفتاب
اندر کرده باشند و اگر خداوند طالع اندر شرف خویش بود و کوکبان سعد هم بشعاع و هم نظر از وی قبول بودند
و نحس بگذارند طالع بهست بود یا بر رصد طالع روند باشد مرگ او بر تخت بود یا اندر دولت و اگر اندر هبوط بود مرگش
در ذل و خواری بود و اگر اندر منزلت بود مرگش نزدیک اهل خویش باشد و اگر اندر خانه خویش بود مرگش در شهر خویش باشد و
وفات خود و هر کوکبی که وی را دلیل مرگ باشد که اندر برج آتشی بود سبب مرگ از گرمی و خشکی بود و اگر در برج آبی باشد سبب
از گرمی و تری باشد و اگر در برج خاکی بود سبب از سردی و خشکی و ما خولیا باشد و اگر در برج بادی باشد سبب از سردی و تری و نفخ
بود و اگر دلیل مرگ مریخ باشد و آن محترق بود دست ملک کشته شود و اگر قمر با آفتاب اندر حد بود یا مریخ و زحل
متقابله ایشان بود یا آفتاب با زحل باشد و مریخ تربیع ایشان بود ملک را بکشد قول مصنف که هر که اگر قمر اندر
تحت الارض بود یا بکوکبی متصل شد که در تحت الارض و قمر آن کوکب منحوس بود اندر منزله دلیل مرگ باشد و
و اگر متصل فوق الارض باشد مرگ باشد و اگر بر نحسی مقارن باشد یا نظر از سعدان دلیل مرگ باشد و اگر
سهم العلم با نحوس اندر چهارم یا هشتم یا دوازدهم و سعود باشند از نظر و شعاع دلیل مرگ باشد و بنگری تا هشتم
و صاحبش و صاحب طالع و اتصال شان بیکدیگر اگر میان ایشان اتصال بود یا خداوند هشتم اندر طالع بود
یا خداوند طالع اندر هشتم بود و سعود ساقط بود از نظر و شعاع دلیل کند بر کوتاهی زندگانی و عمر و اگر اتصال
شان نبود و صاحب هشتم اندر طالع بود یا صاحب طالع اندر هشتم بود بزیر نور آفتاب دلیل کند بر کوتاهی
زندگانی و اتصال صاحب هشتم بصاحب طالع یا بمستولی خاصه که صاحب طالع را نحس اندر پیش بود که برو
خواهد پوشش آنگاه دلیل کند بر کم بقا و زهر فنا و اگر خداوند طالع متصل شود بستاره راجع این دلیل
کم عمر بود خاصه که نحس یا با صاحب هشتم که منحوس بود یا اندر ثانی بود یا صاحب هشتم اندر طالع بود قول اطلیمیوس
گوید که اگر مسئله از روی شد که کدام زنده است و کدام مرده طالع را از اول و هفتم و دوم را و نگاه کن صاحب
هر دو برج و کدام از ایشان بصاحب هشتم برج خویش متصل شد حکم کن بر آنکه صاحب طالع باشد و اگر
اتصال نبود و نه اجتماع هر کدام که اندر خانه هشتم بود از برج خویش یا صاحب هشتم و اندر طالع نظر بود یا
اندر حد خداوند خانه مرگ بود دلیل کند بر مرگ آنکس و آنچنان حکم کن

فصل هشتم در وصیت کردن که پایه

بنگر

که پایه دار بود یا نه بنگر طالع و قمر اگر اندر برج منقلب شد آن وصیت پایدار نبود و زود از دست خویش برگردد
و بدان وصیت کار نکنند و تباه گردد آنگاه که خداوند طالع و خداوند برج متحوس بود و بجای خویش ناظر نباشد
و اگر تربیع قمر با مقابله با مفارقه بود یا مریخ و اندر او نظر باشد دلیل کند بر باطل کردن وصیت و در فتح هشتم اگر
زهره ناظر وصیت ناصه باطل شود از جهت نگاه وصیت کننده و اگر طالع برج ثابت بود و صاحب طالع و قمر نیز
اندر برج ثابت بودند و قمر متصل سعد بود و بطن الیسر بود اندر برج ثابت آن وصیت پایدار بود و ثابت و اگر طالع
و اوتاد نیز سعد باشند از نحوس و صعود اندر برج خاصه اندر برج ثابت و صاحب طالع در فتح متقارب مقبل
و قمر بود بخیر دوم هشتم دلیل کند بر یاران وصیت کننده اگر صاحب طالع اندر هشتم باشد یا اندر دوم الاطل
دلیل کند بر کم بقا و ثبات وصیت

فصل ششم در معرفت بود خداوند هشتم از کجا

که مولود یا شاید از هر چیز حول و فرع و بیم آید و قول و بد زهره بود و ترسنده و مدهوش و خداوند فکرت و غرور
و اندوه بود و جشنه از مردمان جدا خواهد و دلیل کند بر هر غرور و زندگانی بود و رسیدن غمها و گرفتاری که اندر
خداوند هشتم برج و نحس شد اگر مسعود باشد با زهره و مشتری دلیل کند بر درازی عمر و زندگانی و میراث یابد و خداوند
هشتم اندر دوم بود مولود و رسیده بود از مال را میراث و فرا آورد یا کسی دیگر و طارمار زیان و اگر مسعود باشد
و ناظر سعدان باشد و اگر منحوس شد زیان رسد و مصیبتها و غمها و تباه ما برج و ناخوش معیشت و طارمار که کند خطا
بود و صاحب هشتم اندر سیم بود اندر برادران و اقربا بیماری و غمها افتد و مصیبتها بر برادران و اقربا پیش آید و زندگانی
او دراز نبود و مولود را از هر کس غریب بود یا ملال و اگر اندر مسعود میراث یابد و اگر منحوس بود اندر دوم بخت
رسد و صاحب هشتم اندر چهارم مولود را پدر زهره بود و میراث مال و ملک نبود از دست او بیرون شود زندگانی
و آن خانه که در آنجا زاده ویران شود و مادر و پدر را غمها پدید آید و اگر خداوند طالع با وی بود تربیع یا مقابله
یا صاحب طالع اندر هشتم یا دوازدهم بود سائل آفت بزرگ رسد یا بمیرد و آنچنانی اگر صاحب طالع اندر هشتم
بود یا دوم اگر مسعود بود میراث یابد و زهره بود غمها و سلامتی پدید آید اگر صاحب هشتم در هشتم بود مولود را از
فرزند روزی شود و فرزندانش مضرت رسد و کمتر زنده خاصه اگر صاحب هشتم بود منحوس بود که مولود از برج خویش برگشود
و روزی او نبود و مبسلاش تباه شود و بدغم و اندیشه شود و جمع کرده هایش پراکنده شود یا فرزندانش بمصیبت
شود و اگر مسعود یا مقبول بود غم و تباهی و شر کمتر بود و صاحب هشتم اندر ششم بود و صاحب هشتم بود زنان ناظر باشد

ستور و برده مولود یا ملک را آفت رسد و زنان و بسیاری از ایشان بمیرند و تباه شود و اگر صاحب طالع بود و منحوس
بود مولود را هم و بود زنگ و بیماری بود که بوش و عقل ایشان کم بود و از شدگان و چهارپایان و غیره از زیانهای اندر
کمی بلا و گزند رسد و هر شش تباهی بود اگر صاحب هشتم اندر هشتم بود مولود را از میراث رواج نیابد و خاصه آخر
عمر از مال زن و انباز و خصم بهره بود و شش و دستان زنان را و در خصومت افتد و زنان یا انباز در غربت بمیرند و
بخصمان او غم رسد و مرگ مولود بغیر بود و صاحب هشتم اندر هشتم بود مولود را زر میراث راست بود و پاک از زر عیبها خاصه
اگر خداوند طالع را بیند کم چاره شود و چون بیمار شود مرگش خواهد یا بقی میرد و اگر مسعود بود مرگش نشیند و زهره
و مرگش نگاره بود میان خلق آنها که بکشند بر یا و نفاق بود و از سفر و غربت خبر یابد کرد که با فرح و نظر بود
و حال و ملک بمیراث اندر و میراث کفار بود و صاحب هشتم اندر ماه بود مولود را زندگانی با غم و اندیشه بود و همیشه
ترسنده و دل باشد و کار که کند از کار مردگان و از سلطان بدو آشنا رسد و خطر بود که هلاک و بر دست سلطان
باشد خاصه اگر ناظر آفتاب بود یا صاحب طالع بود و هم مخوس باشد و از سلطان او را هم هلاک باشد و زندگانی
او کوتاه بود و مرگ بر خلق مشهور بود و از جهات ملک و هر که بکشد و یا مرگ او نبود و آفت بسیار بر دو بغیر خاصه
و سنت تیمار دار باشد و از میراث بهره باشد او را و بکار و بنا کردن کش بود و بیار شد صاحب هشتم اندر یازدهم
بود مولود را از برج خویش و از دوستان وفا کم بود و بیمه ماتم رسد و مرگش بر توبه و نیکو بود خاصه اگر نیکو حال بود
و صاحب طالع بود و مسعود بود الحکمة میسود از برج بخیر یاران و دستان و حاجات که برج بر وفا باشد و بصلاح و زهره بود و مرگش
از بیمه و دستان بود و خدمت یابد کردن از جمله مشرب و همان زهره برج و شش یابد کردن که بر مرگ بود و صاحب
هشتم اندر دوازدهم بود مولود را دشمنان و بیم بود و مرگ او بر دشمنان باشد یا اندر دوم زنان بمیرد و خاصه اگر صاحب
طالع بد و منحوس شد و غذر و حیله سازند و مهر کند کشی از بندگان و زنان و نحوان و از بیماری بیم و شار بود و اگر
بر صورت مرد و بود این برج از مردان بیم دگر نیز بود و اگر بصورت بیماری بود بسبب از آن برج کند رسد ش اما جز
اگر خواهد که وصیت کن و آن وصیت پایدار باشد و بنگر چهار اصبار که بدماه از آید و صاعد و شد الکبیر و متصل بسعد
یا متصل کند که تیمم باشد بود و اضرار کند ماه با برج بود و مریخ اندر طالع باشد و نیم بیم او نگاه که دلیل بیماری بود
و آن وصیت تمام نشود و اگر بجای مریخ و متصل شد یا ماه با زحل بود یا زحل اندر ماه باشد آن چهار اندر از باشد و اگر بمیرد
و بنگر وصیت تمام شود و اگر شتر از زهره اندر وند کند یا ماه با ایشان بود و وصیت پایدار بود و از آن چهار برج بود طالع و ثانی
برج ثابت کم و بسعد متصل و بطن الیسر کنند آن وصیت بر ثبات باشد و چنان باید که خداوند طالع منحوس باشد و بسعد

متصل

متصل شد و بطن الیسر بود ثابت بود قول ابو معشر حکم کنید اگر مرد را بکوه خواهد زیر اطلاع ناظر که میان ساعت بیست و پنج
ستاره را شرکت نباید بجز زحل اندر طالع نه ماه و نه مریخ و نه مشتری و زهره و نه آفتاب و نه عطارد را و هر که زحل بر دو
خشک و ابیض نیست نه دلیل کند بر آنچه آفتاب و عطارد و ماه با وی زیبنده و ناظر بیشتر مرد خشک
کرده و بخیل باشد و کشنده نشود و تباه شود بقدرت الله

فصل هفتم در چون کوکب باید

اگر زحل مرد بهر
الموت بود دلیل تنگ دل و فرو بستگی کار و اندیشه مرگ و میراث و اگر مشتری بود دست تنگ کرده و یاران
با وی خیانت کنند و اگر انباز کند مفلس گردد و بیم بود که زهر یا دار و بیهوشی یا زیر دیوار اندر خانه یا بچاه هر دو افتد
و موقوف حال خصمان و انبازان کردد و اگر شهادت ندارد و هر کجا محترق شود بیم مرگ او بود خاصه که صاحب
طالع یا صاحب دوازدهم بود خاصه اگر مشتری اندر هشتم دلیل کند بر آنکه مراد ما و مال بیان گردن و میراث از
هر دو روی و نه و تو اگر نزاع کند اگر انباز کند زهره تو اگر کشود و با خصمش صلح افتد و سنگ بود و از بند برگردد
و تندرستی و سلامت بود و حال سود و زیان نیکو گردد و از طبقات مشتری حال نگاه باید داشت و وصیت نامه که کاشتی
یا اماتی یا اوقاف نیز شتی آید و اگر شهادت ندارد و میانه بود اگر برج اندر هشتم بود دلیل کند بر شوب طارمار و دست
بر طارمار و هر کجا دست کند بنظر از آوردن حال ناخوش بیند و بیم بود که بر دوستی نحوس زنند بسیار حال و از آتش
نهیب رسد و اگر سفر کند بیم بود که بر زبان افتد و خطر جان بود و از جهت بناف و زنانش بیم بود و از مردی که
چشم و سرخ ریش و آبله رو و خود را نگاه باید داشتن خاصه از طبقات مریخ و از سباع حذر باید کردن و زن و
و انباز و خصم او را زیاده رسد اندر مال و بیم و ترس افتد اندر دل خاصه صاحب مسئله و اگر برج منقلب بود خطر بر ناگاه
و یا زخم آهن خونی را نگاه دارد و اگر برج ثابت بود بیم خیر خیر بود و دل و اگر قمر تا مشتری بود کسی بر وی عمر میرانند
و اگر خانه عطارد بود کفت و گوی شود و اگر شهادت نیز شر کمتر بود و اگر شمس اندر هشتم بود دلیل کند بر شک و
و بد گمانی و تجبر و بیمناک اندر ترش از سلطان بیم بود و اندر هشتم راست او آسیبی رسد یا بدرد آید و سود و
و زیان از راست او بیرون آید و خصم و بر یاری قوی شد و بیم باید کردن از خصومت و نیز مصیبتی آید و اگر
شهادت دارد زن خواهد و تو اگر بود و اگر بضاعت فرستد یا امانت نهد باز نیابد و اگر این طالع ملوک را بود
بکمتر رسد از زنان بخزینه و اندر ملک نقصان آید و اگر زهره اندر هشتم بود دلیل کند بر رسیدن مرضیت
از جهت زنان و بر حذر باید کردن از مردی دل و از کمتر و کشت در خصومت زنان و بیم حیض و طرفه بود و عاقبتش
آشوب خیزد و یا میراث از جهت زنان باید و اندر خانه چیزی دیدنی شد دانستی که بیم زیان بود و اگر شد نیز

بود یعنی آرزو از خطر و متفقت مبینند رجعت زنان و اگر بمریخ نگرد تهمت کنند بمال و بمیراث نگرد و وصیت زنان بود و
اگر بمریخ یا مقابل نگرد اندران وصیت خایس کرده و اگر بزحل نگرد مال یتیم ذی دیگر و اگر عطارد اندر هشتم بود و دلیل کند
که از جهت فرزند یا کودک غم خورد و چیزها ناخوش گویندش و از خود پیش کس سخن نشاید گفتن که هم بود سخن گویندش که
بمال و جان او آسیب رسد و با همگی مناظره و جدال نشاید کردن که آبروش برود و مال از دست و داوی نگاه
باید داشتن تا زیان نرسد و دانش طلب کردن و نامه نشاید فرستادن و ان بازرگانی ضرر باید کردن و از شنیدن
و از زهره نباید طلب کردن مالها فرو رفته و استیفا کردن اندر حکم مال و میراث بخشش کردن مرتکبات و صحت
بعلم و فراغی و حساب و ضرب و صحت آموختن و اگر قمر اندر هشتم بود دلیل کند بر پوشیدن چیزها و فراموش کار شدن
و از هر نوع مردم غم و کم و بیش باید و هیچ گونه نباید کردن که براه از روزدان زیان رسدش یا ماه از این خانه نباید
که دانش رسان و نیکو دل بود و نیکو نامه قریبه متصل است از کدخدایان کوکب هم قرس بود و اگر بجای عطارد کیوان ترسیع متقابله
زحل بود بمیرد و اگر بمریخ بنگرد دانش زیاده شود و خطا و اندیشه و بضاعت و اعانت نشاید نمودن و اگر زهره اندر
هشتم دلیل کند بر ترسی و سلامت و لیکن مال نقصان رسد و اگر زحل اندر هشتم بود دلیل کند بر آفت
چنانکه بمرگ نزدیک شود و اگر بجای شود و بعضی نگفته شود و اقامت و شادی بخش جدا و نداشتن چون رجوع شود بر
و تدبیر زن و ابتدا زمردم بیگانه اعتقاد نشاید کردن مریخ و مشتری و بازرگانی همه بد بود و غریبت و تحویل صواب
نباشد و حاجتها بتاخیر افتد و بخشش و حسود بنود و تدبیر بخشش هم نه صواب آید و غلط آید چون بصاحب هشتم
محترق شود دلیل کند که اندر ره غم باشد و نیکو با سبب و نا کامی و دل بود و مال ابنا از زنان و خصمان زیان رسد
یا از دبیر و سلطان بستاند و از خویش هم بود و از بضاعت و رسالات ضرر باید کردن و چون احتراق باشد بخش اندر
هشتم دلیل کند بر شادی و تباهی و نکوهی و نقصان مال یا بر و حصول عنه از جهت که مقابله مال سایر فتند و از
آب و آتش هم بود و بیرون شدن از خانه هم بود بتمام شد انکاه و خانه هشتم و اگر نور منسوب است برج التاسع
و المطالع و ما یعلم لمسائل فتنه و تحقیق فصلا **فصل اول در معرفت دلالت سبب** اگر از سفر رسد طالع و صاحب
طالع دلیل سلامت و برج نهم و صاحبش و مریخ دلیل سفر بود و خانه نهم دلیل سفر است و راه و رجعت نگاه قمر
منزل است و منزل و برج هشتم و صاحبش و الکوکب که اندر هشتم است دلیل آن زیانی است که قصد کرده است و
و همچنین سه خانه و ضد او بخش دلیل مقصد است و طالع و صاحبش و الکوکب که اندر طالع است دلیل آن زیانی است
که اندر درست و مریخ دوم و صاحبش دلیل اندر آمدن و درست بان زیانی مقصد و دهم و صاحبش یا الکوکب

که اندر

که اندر دهم بود جاهای درست و چهارم و صاحبش و الکوکب که فرا اندر چهارم است با صاحب برج قرین دلیل طاقت
کارها است و الکوکب که قمر از وی منصرف است و دلیل است بر ما جرا ها که بر او گذشته است از این خانه که سفر نیست کرد
و از جهت پیله و بیسب نیز سفر است و الکوکب که قمر بوی متصل است دلیل است بر آنکه ما که دیر آمدش خواهد آمدن
از سفر و وقت آمدن و از اسفار از شمس نگر و از مریخات او و جمله قمر از شمس نگر بدین موضع و دلیلان هر کی
سعد منحوس یا ناظر سعد بشعاع و تباه و خراب و بر انکاه باشد **فصل دوم در معرفت انکه سفر تمام شود یا نه**
نگر صاحب طالع یا قمر اگر اندر نهم نشیند یا صاحب نهم متصل شد با کوکب که اندر نهم باشد دلیل کند بر سفر
و ممکن گردد و دل سالم شد اگر خواهد رود و الا نرود و اگر صاحب نهم اندر طالع بود یا الکوکب که اندر نهم بود متصل
شود سفر بود یا جاری خواست سایر و اگر اتصال سوده بود سفر باز بود و اگر اتصال از عداوت بود
بدشواری و رنج این سفر شود و اگر صحیح و مقبول بود این سفر مبارک شد و اگر نحوس و غیر مقبول بود سفر
بد بود و اگر دلیلان همگی بگر متصل باشند و کوکب نور نقل کند یا جمع نور یا تردد کند میان این دلیل کند
بر سفر و اسب الکوکب ناقص یا جامع یا رد اگر صاحب طالع و صاحب اسع بکوکب آن متصل شدند و آن
کوکب بخانه نهم یا بطالع ناظر باشد دلیل سفر بود و اگر صاحب طالع یا قمر بکوکبی متصل اندر و تد سفر کنند و اگر
هر دو دلیل یکدیگر اتصال کنند نحس غریب اندر طالع بود و صاحب طالع را تحوس کند یا صاحب
تابع را از سفر جانه و شوانند رفتن و باز ماندن از جهت آن کوکب غریب باشد و طبع برج و اگر صاحب طالع بصاحب
نهم متصل شود و باز مقارنه یا برج یا مقابله نحسی اتصال کند شر و بلا پیش آید فرزندان سفر نیکو کدام
صاحب برج است از طبع و کوکب آن برج شر پیش آید اگر صاحب نهم اندر و تد باشد سفر سخت نزدیک بود و همچنین
اگر صاحب ساقط بود یا بآخر برج سفر نزدیک بود اگر قمر بد خویش بکوکب دهد اندر نهم بسیم و اندر موضع خویش
قمر غریب بود دلیل کند بر رفتن سفر و اگر قمر اندر وتد بود بیرون رفتن سخت نبود و اگر صاحب نهم بسیم اندر
موضع غریب باشد هم سفر بود اتصال قمر بایشان صاحب طالع و صاحب نهم اندر اقبال بود دلیل موفق سفر
بود اگر صاحب طالع زحل باشد و زحل اندر خانه خویش بود یا اندر وتد بود سفر کنند و اگر اندر وتد نبود
سفر بدشوار باشد و اگر اتصال یا انصراف قمر از سعوت بود مقابله دلیل سفر بود و اگر اتصال و انصراف برج
یا مقابله بود مقام دلیل کند اتصال قمر زحل و زحل اندر وتد بود یا ساقط بود دلیل کند خاصه برج سفر کند اتصال
قمر با برج و مریخ طالع ناظر بود دلیل سفر بود و لیکن بشده و مهول و اگر اتصال سوده بود سفر زود بود و اگر زحل
کوکب بود از زهره و سلامت نگر کنند خانه نهم و قمر شد سفر دلیل نکنند تا انکاه که اندر طالع ایشان را

خطی نبود خود قمر بود یا مریخ یا صاحب ساعت یا صاحب ساعت بود دلیل کند بر سفر اگر صاحب طالع یا صاحب
نهم بمقارنه صاحب برج بود مقام بود و سفر کنند و همچنین اگر قمر اندر چهارم بود یا صاحب چهارم بمقارنه بود یا صاحب
برج اندر طالع یا اندر وسط السما بود یا اندر تابع یا اندر سابع بود سفر کنند و اگر اندر چهارم کوکبی شد که او را
اندر طالع نصیب بود سفر کنند تا مادام که آن کوکب از آن برج تحویل کند و اگر قمر کوکب برج متصل شد سفر تمام
نشود تا انکاه که صاحب طالع شاهد نبود و هر دو قمر و الکوکب دلیل سفر برج شود و دلیل زمانی کند شود
و اگر مقیم اول بود باز مانده و اگر مقیم ثانی بود باز ماند و اگر سفر کنند و اگر طالع برج خانه بود و اندر وسط السما
کوکبی شد و دلیل کند بر سفر و باز مانده خداوند طالع برج بود از سفر باز مانده مگر شمسا و قمر زیر شد انکاه سفر
کرده شود صاحب نهم برج بود از سفر باز مانده یا بجای دیگر رود یا از نیمه راه باز گردد تا انکاه که دلالت کند فصل
از جهت سفر دلیل کند **فصل سیم در معرفت انکه در این سفر خیر است یا شر** صاحب طالع و صاحب نهم اگر اندر طالع و کوکب
باشد تحوس یا صاحب هشتم و صاحب طالع تحوس کند تباهی و خطر و شر از طبع و جهان کوکب که بجای باشد مثلا اگر
ان کوکب نحس کننده صاحب دوس بود بجاری بود و اگر صاحب دوازدهم بود بنده و زنان بود و اگر صاحب هشتم
بود مرگ بود و اگر سعد شعاع افکند راحت بود و اگر صاحب دوازدهم هشتم بود بترسی از دشمنان و
دزدان بود و اگر از طالع ناظر بود هم کشتی بود و اگر از دوم ناظر بود بمال و جهان تاوان و از هشتم خانه اگر ای کوکب
نحس کننده هر صاحب طالع بود پیش از اتصال صاحب نهم بود پیش از بیرون سفر عاریه رفته شود که باز مانده و اگر
پس از بود بود از اتصال صاحب نهم بود پیش از بیرون سفر عاریه رفته شود که باز مانده و اگر پس از دلالت سفر بود این
تباهی و مرا اندر راه شد و اگر اندر وسط السما بود از سلطان از کار و جنبه بود و اگر اندر هشتم بود دل مشغول اندر ان
زمین شد که قصد کرده است و اگر اندر چهارم بود جای اندیشه که نتواند بسفر بیرون رفتن و اگر همچنین کوکب نور دلیل طالع را
از دلیل سفر قطع کند اگر کوکب صدق طالع باشد باز ماندن سفر خیر نیکو بود و اگر نحس بود باز ماندن سفر تباهی و مخاطره
باشد نگر آن کوکب طالع و در کدام برج است از جهت و طبع آن برج کو در جایگاه صفت کردیم **فصل چهارم در معرفت خطر**
و تباهی در کدام منزل است نگر از درجه طالع بود چهارم خطر از هشتمین منزل بود انکاه که روزنامه است و از چهارم هشتم
باز شمرده در راه باشد و اگر نحس اندر درجه هشتم یا درجه وسط السما بود همچنین خطره در وقت برگشتن شد نزدیک شد برخود
و همچنین حکم از درجه طالع و درجه اول منزل اول خطر بود یا صد و هشتاد درجه در مقصد راه خطر رسد و از مقام است
هشتاد درجه اگر نحس بود خطر یا کشتی بود منزل اول و نا کام و در راه نزدیک شد خویش خطر بود همچنین قیاس کن از درجه
ماه تا درجه نحس که صفت کردیم بدر بعد و اگر بجای نحس سعد باشد دولت بشارت و منفعت باشد قول مصنف

کوید

کوید بنگر تا سفر چند فرسنگ است بر دوازده برج قسمت کن هر برجی چند فرسنگ رسد و اگر دلیل سفر نحس باشد
شود بنگر از درجه طالع تا درجه نحس چند فرسنگ باشد و بگذار فرسنگ برسد مخاطره بود شد و اگر سعد باشد
بدان فرسنگ برسد سعادت و شادی و منفعت شد و همچنین دلیل کن از درجه صاحب طالع و از درجه قمر تا نیک
و بد راه نوشته شد بعدد نحس و اگر نحس اندر حمل شد و شنات او آفتاب اندر کوهها رسد و اگر اندر منزل خشک
باشد اندر کشتیها و دام و اشتها آفت رسد و اگر اندر منزل تاه باشد بود آفت اندر بیابانها و صحراها و در دستها
رسد و اگر اندر منزل آب باشد بود آفت اندر آبها و دریاها و مرغزارها رسد و اگر آن نحس اندر خانه شرف خویش باشد آفت
بدانجا رسد که منسوب است بر این کوکب و اگر بجای نحس سعد بود منفعت و خیر باشد در همان جایگاه رسد که سعد آنجا بود
و بدترین نحس آن بود که ماه اندر طالع باشد یا بدرجه طالع نزدیک بود و بدتر انکاه بود که طالع غروب بود نحس براه
اندر نشسته شود و هلاک شود و هیچ گونه قبول نکند و اگر نحس مرا و را بگیرد **فصل پنجم در معرفت انکه این**
مسافر کی و بسبب چه رفته است اگر ماه با صاحب طالع بزیر یا بطالع و قمر بود قصد سفر و رفته بود و اگر سعدان با صاحب
نهم بود یا مالی بستانند رفته بود و نیکو بنگر صاحب طالع و تقویم کدام که قوی تر باشد دلیل است اگر دلیل از زمین منصرف
باشد از دام که بخته بود و پنهان رود و اگر از برج منصرف بود که بخته شد یا بگذرد یعنی و اگر از شمس منصرف بود از سبب
سلطان رفته بود و اگر از زهره منصرف بود از جهت زنان رفته باشد و اگر از مشتری منصرف بود از جهت علما و دزدان قمر
رفته باشد و اگر انصراف از نظر سوده بود از دوستی بیرون رفته باشد و اگر از عداوت بود از تعصب و شهوت رفته باشد
و اگر اتصال قبول بود بخشنودی بیرون آمده باشد و اگر قبول بود بخوشی بیرون رفته باشد و اگر صاحب طالع
با ماه منصرف شود از کوکب که صاحب برج ماه است با صاحب برج صاحب طالع بهتر رشد و خانه خویش رفته
باشد و همچنین اگر از الکوکب با ذکر دکه شرف ماه یا شرف صاحب طالع از خانه خویش بیرون رفته باشد بنیکی و اگر ماه
از صاحب هبوط خویش بعد برج منصرف شود یا کوکبی که اندر هبوط ماه بود یا هبوط قدر و تد طالع از بلا و کشتی و
و کوشت رفته بود و همه کوکب را همین قیاس و اگر ماه با خداوند طالع از صاحب هشتم و سیم منصرف شده باشد از
کوکبی که اندر این دو خانه قمر باشد یا اگر کوکب برج از نیمه راه باز گشته باشد و باز نیکو خداوند طالع با ماه بکدام کوکب
متصل است انچه خواهد بود از خیر و شر کم اگر آن کوکب اندر خانه قمر باشد یا صاحب طالع یا شرف قمر یا شرف
صاحب طالع بود که زمین باشد خویش میرد یا خانه خویش و اگر اندر منتهی باشد بجای دیگر رفتن بی بیمی باشد
و اگر زمین متصل شد بشیخ و دهاقین سرو کارش بود و اگر تیز باشد با زراعت علما باشد و اگر برج باشد با شکاران
بود و اگر با قیاب متصل بود بملوک بود شغل و اگر زهره بود زنان و بزرگان بود و اگر عطارد بود بکتاب

و غالب بود شود و اگر آن کوکب متصل به آن قمر یا صاحب طالع بود و متصل شد اندر خانه و شرف خویش مسافر زیرک
اهل آن شهر و دود و نزدیک آن معروف شود و اگر اندر منشه باشد غریب بود یکی متوطن آنجا باشد و اگر آن بروج غریب
باشد و ثابت باشد آن زمان نزدیک و دیگر اگر بروج متقلب بود آن کس که مسافر نزدیک و دور غریب شد یا اندیشه دارد و اندیشه
و رونده باشد بهر جا باز آید و اگر بروج و اجسام بود بر وجه ثابت باشد آنجا متوطن شود باز آید و اگر مستقیم بود
یا بدو رونده بود و اگر اندر و نه بود معروف بود و اگر ساقط باشد مجهول بود و اگر اندر وسط السماء باشد سلطان بود و اگر
اندر دوازدهم باشد از زندگان و مردگان بود و همچنین حکم کنی مر مسافر را که مسافر زیرک در بود از
دور و زر و خانه تا از کدام قوم است که به قصد صاحب طالع اندر چهارم شد و مجهول و غریب و اگر ناظر شود و
مجهول باشد و اگر ناظر مودود باشد اندر آن شهر مجهول باشد و اگر ناظر عداوت باشد مودود بود و اگر ناظر مقابله بود و تحیر داند
و عداوت خصومت بود و اگر مقارنه بود هیبت مستقیم کننده باشد و حصه مردم را غضب کند و همچنین حکم کنی مر هر چه را
از اقتصاص و انصراف

فصل هشتم در تفسیر آنکه در این سفر زر یابد یا نه

بنگر اگر بروج سعد مر صاحب طالع را یا صاحب
نهم را یا صاحب سیم را یا ماه را مسعود کند یا اندر طالع بود یا اندر یا بدین مواضع ناظر باشد از نظر مودت و مسارعت و قبول
دلیل سعادت و غیر و شادی بود و اگر همه دلیلان مسعود بود سعادت ترک شود و اگر بعضی مسعود باشد هم سعادت بود و همچنین
قیاس کنی که از کسان قیاس کردن از دوازده بروج و از زبانه فلک و از ماه و از صاحب طالع و از نظر سعدان از زهره
و مشتری و شمس و اسهم السعادة و صاحبش نظر ایشان بطالع و بصاحب طالع و بماه و بخانه دلیل صاحبش بگو از ایشان
حکم کنی منفعت و شادی و دولت و اقتصاص از اقتصاص قبول و مسعود

فصل هفتم در معرفت آنکه مسافر در آید و کی

بنگر بر آن ساعت که در شهر آمد اگر صاحب ثانی اندر طالع راجع باشد و دلیل کند بر رجوع یا آنکه بر قضاء حاجت و اگر اندر
مقام اول بود بر ماند و باز گردد به قضاء حاجت و اگر اندر مقام ثانی بود میانه بود و زود و دیر و صاحب ثانی بر آید پس
از زمان بیندیشد و اگر صاحب ثانی اندر طالع بود و نحوس راجع و محترق نبود آن مسافر راست باشد و همچنین اگر اندر دهم باشد
یا اندر یازدهم اگر صاحب دویم اندر هفتم باشد اندر سفر نیز حضرت بود و اگر اندر زمین باشد نسیم اندر آن زمین قرار گیرند
بجاری بر سفر کند و اگر اندر چهارم بود و نحوس و قمر ناظر باشد آخر بر سفر با هم مرگ باشد و همچنین بنگر یا آنکه نبود
و اگر صاحب ثانی با قمر بود و مجتمع با ناظر یا بعطارد ناظر باشد و با مقارن و با زمین بود زر ناظر باشد هر چه خرج شکستگی یا مکروه بر وی
آید و اگر این همه قرآن اندر چهارم باشد بمرد اندر آن جراحت و اگر اندر وتد دیگر نحوس شکستگی بنگر شود و همچنین از زر
ماند و اگر بروج بقمر ناظر بود یا نظر زر سعدان جراحت رسد طبع و دیگر هر آن بروج که اندر وی است اگر سعدان ناظر
باشند راحت بدید آید و آن جراحت و غیره به شود و اگر سعدان ناظر باشند اندر آن جراحت بگیرد

فصل هشتم در

معرفت عاقبت مسافر در سفر

بنگر بروج و اصحاب جنس و اصحاب بروج قمر هر کدام قوی تر باشد شمارده بیشتر بود و دلیل بر راست آن کدام
دلیل کند قوی تر باشد و شمارده دارد و مقبول بود و مسعود اندر خانه باشد یا بنگر بیاسات قمر اگر سعد اندر وی باشد یا شعاع سعد دلیل کند
بر خیر و خوبی و سلامت و منفعت و عاقبت و اگر نحسی اندر وی باشد یا شعاع وی خیر و بلا و مضرت بود

فصل نهم در معرفت وقت باز آمدن مسافر

بنگر بیرون اگر وقت مسئول یا وقت سفر سعدان بغیر ناظر باشد از خانه‌ها که مسعود و هر دو سعد مستقیم باشد
دلیل کند بر سلامت مسافر و زود آمدن و همچنین تر از نحس قیاس کنی بروز اگر قمر بر وی ناظر بود همان باشد و اگر بیرون نحسان ناظر
باشند دلیل کند بر دیر آمدن از سفر و اگر اصحاب طالع اندر چهارم باشد و نحسی بر وی ناظر هلاک شود و اندر آن سفر و اگر
قمر بروج یا مقابله نحسی باشد یا نظر از سعد با یکی از نحسان متصل شود و نحسی دیگر بر وی ناظر بود از بروج دلیل کند بر خوف و رسیدن
و باز ماندن و باشد و هر کجا باز گردد و از آنکه این دلیل کند بر بلا و مضرت خاصه که مشتری بر وی ناظر شود و اگر هر دو نحس
اندر یک بروج باشند یا قمر از آن نیز تر تواند کردن مشتری و هر وقت که ابتدا سفر یا وقت مسئول سعدان بر بروج ناظر باشند دلیل
کند بر سلامت و بقضاء حاجت بر نفس و هر وقت که بر بروج طالع ناظر باشند هر دو یا یکی دلیل کند بر خوبی باز آمدن مسافر
و اگر ناظر باشند در آید از آن سفر بنگر بهره و بروج شمس و مقابله و در اگر هر زهره و مشتری اندر این مواضع بود و دلیل باز
ماندن باشد بصلاح و عافیت و اگر نحسی اندر این مواضع باشد دیر باز آید و آنچه نشان آنکه بود که آن نحس از آن موضع
بیرون آید و سعد در آن موضع رسد که ابتدا مسئول یا وقت سفر نحس آنجا بود بهر آن وقت قمر بروج
یا مقابله آنجا رسد که اندر ابتدا سفر یا وقت مسئول آنجا بود بنظر سعد دلیل باز گشتن کند

فصل دهم در معرفت آنکه مسافر بروز آید یا بشب

بنگر اگر دلیل بروج و طالع و همچنین بروج کوکب بسیط بود بشب بیرون آمده باشد و اگر بروز
بروز بیرون آمده باشد آنکه بکدام ساعت بیرون آمده باشد بنگر اصحاب طالع که از ساعت روز بکدام ساعت است
و بر آن روز که بیرون آمدن با عتبار کوکب سفر کرده باشد و بنگر اصحاب جنس شمس و از مسئله بر آن کوکب
سفر کرده باشد و بنگر اصحاب طالع آنکه دلیل بروج بود با دلیل بروز بیرون آمده باشد و اگر آخر بروج بود با خر روز بیرون
آمده باشد قول یعقوب کندی که بنگر اصحاب طالع و درجات مطالع هفتم بر دیر مقام کردن مسافر اندر آن
شهر که رفته است اگر بروج ثابت باشد دیر ماند و اگر ذو جسدین باشد از سفر بسفر دیگر رود و اگر بروج متقلب بود باز
آید و اگر دلیل راجع بود با متصل سفر تقصیب شود و باز گردد از نیمه راه بنفس از مقصد باشد پس شود آن کوکب که
دلیل باز ماندن بود سعد باشد باز ماندن خیر و منفعت و سلامت باشد و اگر نحس باشد شر و تباهی بود از طبع و

و کوکب نحس و بروج و اگر اصحاب سابع سعد بود مر صاحب طالع را قبول کند دلیل بنگر و منفعت بود از آن شهر مقصد
و اگر جزئی باشد منفعت بود بنگر بخانه نهم اگر بروج ذو جسدین باشد آن سعود و نحوس باشد خاصه که صاحب سابع اندر
عاشر وتد بود و اگر اندر ساقط بود نحس آن سفر یک سفر دیگر بود باشد این سفر کرده شود قول مصنف که یعنی اگر قمر
اندر طالع بود و نحس اندر خانه سفر بود با تدا سفر یا بوقت مسئول دی اندر آن سفر و آن سفر سخت مبارک نبود
خداوند خانه اندر خانه سفر سفر تمام شود و بجاری بر گیرند قمر اندر دوازدهم بود سفر به بود و شده و سخن رسد و خداوند
قمر اندر دوازدهم بود قمر اندر طالع سفر آورد و بد باشد و چون نحوس بود بیماری آورد و در سفر قمر اندر طالع
و بروج اندر رابع و بنگر متصل شدند با دل منزل فرود آن بروز آید و هم هلاک باشد خداوند طالع اندر طالع
یا اندر وتد و بر سفر نکند و اگر ثابت بود بجنبی قمر اندر وتد سفر کند خداوند طالع یا قمر بنگر کسی متصل شد که با وتد
بود سفر کند صاحب قوی الارض بود و مسعود و سعد ناظر بود و منفرد کوس و متصل سعود بود و سعدان اندر وتد بود
سفر کردن سخت مبارک و مسعود بود و اگر شمس بروج نحسها بود یا مقابله نحسها باز آمدن سخت دیر شد و اگر بروج
مقابله عداوت باز آمدن سخت و همچنین اگر از قمر بروج و مقابله بنگر خوب بود یا اندر اعدا باشد صاحب طالع و سفر
کردن صاحب سابع اگر منحوس بود تحقیق یا ماه بطالع یا راجع بود و از سعدان یا از نحسین بود و اگر سعد اندر وسط السماء باشد
بسته بسته و هر وقت که سعد اندر وسط السماء باشد باز آید طالع و مقبول بود بسیار خوش بنگر شد بدان و اگر سعد اندر مقابله شد
سفر خوب تر شد و اگر سعد اندر تابع بود سفر مبارک باشد و اگر از نحسی باز گشته بود سفر بهتر بود و اگر از سعود باز گشته بود
بهتر شد و اگر صاحب طالع سعد بود بهتر شد و اگر سعد صاحب سابع بود روشن بهتر شد زهره و مشتری و شمس و هر سه
اندر خانه سفر بر سفر آرد و چون مشتری باشد زهره باز آید و اگر عطارد بود و بر ماند اندر باب سفر جاها بنگر و لا جاها
اگر صاحب جنس نحس باشد با کوکب نحس اندر وی بود و از آن کوکب عطارد است که چون منحوس شد و آن کوکب که اندر تحت شعاع بود صاحب
دویم اندر چهارم باشد و نحسی ناظر بود با وی بود مبارک شد در سفر و اگر قمر با عطارد وتد بود یا عطارد با بروج بود یا نظر
کند بر حراست رسد اندر سفر و غم و محنت و اگر قمر اندر وتد بود و همچنین بود اندر آن سفر بمرد و باز نیاید و اگر اندر دهم بود
خانه سفر باشد این مسافر بر نیک خود و کار کنان تا مقصد و اگر خانه نهم بود بهمه کارها بجا مانده و چون سلطان کسی را
از شهر بیرون کند و پرسد که حال وی چگونه است بنگر بروج دویم بوقت سوال منحوس اگر نحسی اندر وی باشد و غریب بود
از بیرون آمدنش تا هر وقت دیر وی آید و اگر آن نحس قبول بود بسیج زمان کند و اگر اندر هبوط بود سخت بود
و تباه تر آنکه بود که نیز راجع بود و اگر بجای نحس سعد بود سلامت و خیر و خوبی باشد همچنین صفت کنی از بروج و شرف

و منشه بکار آید و نیکا یابد و اگر کوکب بروج راجع اتصال کند با صاحب دویم بطالع آید باز آید و اگر سعود بود مقبول بنگر و منفعت
شد و اگر جزئی باشد تباه بود

فصل یازدهم در معرفت آنکه غایب حال چگونه است

اگر قمر بنگر ثابت باشد پس از طالع و همچنین
و قمر بنگر و از زر بر او رسد از نسیم و صاحبش بنگر و اگر اندر بر رسد و چهارم نگر و اگر زر فرزند بر رسد از نسیم اگر از سلطان
بر رسد و وسط السماء کرد و با این همه صاحب این بروج را با دلیل طالع و قمر بروج ده و با رکن و حکم آنچه که احوال غایب
از چهارم و صاحبش و صاحب بروج قمر بنگر بود و از آن سعد صاحب شد بود یا اندر ثانی بود یا در حال شد خاصه که نسیم السعادة و اقبال خداوند
با وی متصل شد و اگر صاحب نسیم شد با اندر نسیم خوبست و نیز شد و اگر صاحب چهارم بود سر صنعت ساخته شد همچنین
بود و زر و خانه حکم کنی و اگر از کوکب نحس از کشته بود زیان مضرت و رنج و تعب دیده شد و نیکو که صاحب کدام بروج است
و اندر کدام موضع است بر جوهر و طبع آن خانه حکم کنی و اگر دلیل اندر هبوط بود یا کوکب منفرد نحسه اندر دلیل اندر هبوط بود محبوس
و بند و زندان بود و اگر اندر تحت الشعاع بود و شمس صاحب بروج بود یا صاحب وسط السماء بود از سلطان بلا و غم
و حبس بیند و اگر اتصال و انصراف نبود نیکو و دلیل اندر کدام بروج است بر طبع آن بروج حکم کنی اگر مقبول و مسعود بود خیر
و صلاح و منفعت بود و اگر منحوس و غیره بود غم و محنت و ذل بود اگر اندر دویم بود مال کتب کرده شد و اگر منحوس
بود مال هلاک کرده شد و اندر ششم چهارپا بود و چون مسعود بود بندگان و حیوانات خرید بود و اگر اندر هشتم بود
شروع کرده بود و اگر دهم بود عمل گرفته بود و چون مسعود خیر بود و منحوس زیان بیند و اگر دلیل غایب اندر بروج متقلب
بود زود باز آید و اگر ثابت بود تدبیر شود یا دیر باز آید باندازه نظر سرعت و بطا و اگر اندر ذو جسدین باشد میانه
زود و دیر بر باز آید و قمر اندر وتد بود منفعت بیند و اندر عاشر وتد زود باز آید و اندر ساقط زود بیاید نگاه کنی این
بر حساب وقوف الارض بود و چون تحت الارض بود نیاید همچنین قیاس کنی از بروج هفتم و اصحابش

فصل سیزدهم در معرفت آنکه اگر برسد که غایب بنگر تو و بدین غایب هر کدام قوی تر باشد و دلیل بود و اگر انصراف از کوکب بسیط بود بشب آید

و اگر انصراف از کوکب مقارن بود بروز آید و نیکو که دلیل غایب با دل بروج است یا میانه یا آخر بروج اگر با دل بود روز
آمده بود و اگر بوده رویم باشد در میان روز بیرون آمده بود و اگر بود سیم بود با آخر روز بود و اگر دلیل بشب بود حکم
کنی و اگر برسد که زنده است یا مرده بنگر بدلیل و از دلیل حکم کنی چنانکه اندر خانه ششم صفت کردم و اگر آتش در شبی
و بیماری برسد بنگر بدلیل غایب با زخمیان حکم کنی که اندر خانه ششم در باب بیماری ششم

فصل چهاردهم در معرفت آنکه این غایب کدام جانب است

بنگر بدلیل غایب و قمر هر کدام از آن اوتاد بود بدلالت اندر خطوط خویش باشد

باندرج غایب اگر شد از آن برج تعیین کنند بر وجه که ایرا محفوظ باشد این غایب اندر آنجا بکار بکرا که و برا معروف باشد و اگر
بر وجه که ایرا آنجا هیچ خلل نباشد و بنود بکار بکرا که و برا معروف اند آنجا بنود و همچنین اگر دلیل غایب صاحب
طالع اندر برج ذو جسدین باشد دلیل کنند بر اتصال کردن غایب و اگر دلیل غایب اندر برج مرکز باشد
و همچنین اگر دلیل غایب اندر هفتم باشد اتصال دلیل بر دور غایب کند از سفر بسفر و همچنین اگر دلیل غایب صاحب
تابع یا بکوکبی اندر برج بود اتصال کند غایب را بسفر بدید آید از جای بجای و اگر دلیل غایب و قمر اندر ارباع باشد خاصه اندر
چهارم و هفتم غایب مقیم باشد اندر آن شهر که باشد و اگر اندر آن شهر یک جا نشود قرار گیرد چون متصل شود بکوکبی اندر
برج ذو جسدین این غایب از آن شهر بیرون آمده باشد دیگر اگر قمر اندر وتد باشد یا فرود آید بخشی یا گردد و سعد قمر فرود
حوالی غایب بکار دیگر رونده باشد بزودی از بخشی متصل شود بدان مشغول و مکروه می باشد و اگر آن بخش مصر بود بند و زندان بود
فصل نوزدهم در معرفت آنکه غایب کجا است بنگر که دلیل غایب اگر اندر برج مشرق باشد بمشرق بود و اگر برج جنوبی غربی
باشد و اگر برج غربی بود بمغرب باشد و اگر برج شمالی بود بشمال بود و بخشی از قوس و ماه و مریخ و بنگر بدین که از آفتاب بکدام
ناحیه است از تشریق و تغریب از عرض شمالی و جنوبی و برج و ارباع فلک و از قمر بخشی بنگر که کدام جهت متساوی مشرق بود میان جنوبی
باشد این غایب این رنگ نامه و قطعی کی **فصل نوزدهم در معرفت آنکه نزد ما باز آید یا نه** بنگر اگر سؤال از پدر یا از فرزند یا از منزه
یا از برادران یا از سلطان بنگر بدین غایب و دلیل است تا اگر میان ایشان اتصال بود یا بقمر و یا بمنور یا بمنور و دلیل بند
بر آمدن غایب از سفر و اگر غایب نبود و اسباب پدر و پیر از نگر احوال غایب بود بنگر تا صاحب و دلیل بخشی و اگر قمر صاحب
طالع یا قمر اندر طالع باشد یا اندر وسط السما و یا تدبیر بکوکبی دهد که اندر وسط السما باشد یا اندر طالع دلیل کند بر آمدن غایب
و بنگر دیگر و اگر صاحب طالع اندر هفتم بود یا اندر چهارم دلیل کند بر دیر آمدن و مقام کردن و اگر صاحب طالع اندر
هفتم یا چهارم و بکوکبی اتصال کند اندر طالع یا دهم دلیل کند بر آمدن غایب مگر که قاصد بر قمر متحوس شود و قمر را قبول
نکند آنگاه دلیل دیر ماندن بود اگر صاحب سفر اندر کف الشعاع بود چنان بود یا بتربیع شان بود اندر برج ثابت بدرک
هم اندران زمین شد مگر که سعد بر وی نظر شد از تربیع ان هم آنجا شد و میسر شد اگر صاحب طالع اندر طالع باشد
یا نزدیک طالع دلیل کند بر آمدن غایب بزودی و اگر اندر هفتم باشد دیر ماندن تا آنگاه که اندر وسط السما یا اندر طالع آید اگر
صاحب طالع ساقط و متصل نباشد بکوکبی که اندر وتد باشد دلیل بر دیر ماندن باشد و اگر قمر از کوکب منصرف شود که اندر جیب
طالع بود و بکوکبی متصل شود اندر بیت طالع دلیل آمدن غایب بود و اگر قمر ساقط بود و بکوکبی اتصال کند از بیت طالع
و از کوکب اندر وسط السما باشد دلیل آمدن باشد و اگر اتصال قمر بکوکب راجع بود باز نیاید و اگر مقیم اول بود بر آمدن

باشد

باشد و اگر اندر تا مقیم باشد مقیم بجا شود و بنگر اراده منوش و اگر قمر و صاحب ساعت اندر جیب طالع باشد
و صاحب طالع اندر طالع باشد دلیل آمدن باشد و اگر صاحب طالع مقبول باز آمدن باشد و چون صاحب طالع
اندر وتد باشد دلیل آمدن باشد و اگر صاحب طالع راجع شود اندر دویم و یازدهم بنگر اگر بدرجه طالع رسد یا بوسط
السما غایب باز آید یا اگر نه اگر اندر طالع بود یا اندر وسط السما راجع باشد یا مقیم اول بنگر اگر چشمش از طالع
یا از دهم بیرون آید بر آمدن گرد باشد بجا مقیم شود و باز نیاید و اگر بیرون نیاید دیر ماند و اگر باز آید اگر صاحب
طالع با اتصال نبود متحیر باشد در آمدن و ماندن و اگر اندر وتد باشد در برج خویش یا شرف خویش بود باز
آید اندر آن روز یا روز دیگر و اگر اندر دهم بود آمده بود و اگر اندر یازدهم باشد نزدیک رسیده بود بشتاب
آید و اگر اندر دو از دهم بود بیاید و اندر سیم و دلیل آمدن باشد و اندر چهارم باز گردد یا آنگاه که بود و اندر ششم آمدن
نبود و بیمار و غم بخش و اندر هشتم نامه رسد و آمدن نبود و بنگر دور تر جای بود و اندر ششم چنان
اندیشه که نامه کرنا باز نیاید و اگر اندر دو از دهم بود که بطالع خواهد آمدن غایب بود و اگر صاحب طالع
یا قمر متصل شود بکوکبی راجع یا صاحب طالع راجع باشد و بطالع ناظر بود دلیل کند بر آمدن غایب و اگر صاحب
طالع متحوس باشد دلیل دور از آمدن غایب بود و اگر قمر از صاحب هفتم یا صاحب چهارم یا نهم متصرف
شود و بصاحب طالع اتصال کند دلیل بود آمدن کند و اگر صاحب برج قمر متحوس باشد دلیل دیر ماندن کند
و هر آن وقتی که سعد اندر طالع بود دلیل کند بر سلامت غایب و امید آمدن باشد و اگر نحس بود اندر طالع بود
اندر طالع دلیل دراز روزگار و در آنجا که باشد و نا امید آمدن بود و همان جا بیاشد و خاصه که آن نحس صاحب
هشتم بود قول مصنف گوید بنگر که دلیل یا قمر هر کدام از ایشان مشابه بود اگر شرف یا برج خویش بخویش کند جایگاه اندر
فوق الارض بود و ساقط بود یا وتد بود دلیل آمدن باشد و اگر دلیل اندر چهارم باشد یا هفتم یا بکوکبی که اندر وی
موضع باشد اتصال کند با خداوندان دو برج اندر وتد باشند دلیل کند که غایب باز نیاید چون خداوندان
اوتاد اندر خانه یکدیگر باشند باز نیاید و اگر خداوند دویم اندر چهارم باشد بمرد و دران سفر بدانکه از درجه طالع
تا درجه چهارم راه سه روز باشد که بر وجه و اگر سفر نزدیک بود چهارم مقصد بود خویش یا نیمه راه بود راست و از درجه
چهارم تا هفتم نیمه کرسی بود و هفتم متصل شد و از درجه هفتم تا درجه وسط السما راه باز گشتن بود و سفر بخانه و از
درجه وسط السما تا درجه نیمه راه سوی خانه بود و اگر دلیل را اتصال مشتری اندر برج دویم بود یا جوزا اندر برج دویم تیر
آمدن بود و اگر اندر هم بود بدرجه وسط السما خواهد رسد اندر راه بود و اگر اندر وسط السما بود و نور بطالع بود

و صاحب طالع اندر وتد بود خاصه بفوق الارض یا قران اورا که بدرجه وسط السما برسد آن روز بیاید و از درجه وسط السما
تا طالع روز بروز و ساعت بساعت امید آمدن باشد و اگر صاحب ساعت بود یا ماه اندر برج اول بود آمدن یا در یک
بود روز یا ساعت و اگر برج متقلب باشد آمدن ساعت بود و اگر دلیل ماه بود بنگر تا از درجه ماه تا درجه طالع
هر سه درجه بنگر که یا یک ساعت بنگر تا دلیل صاحب طالع بود بنگر تا بر سر ساعت از درجه ساعت و از درجه دلیل تا درجه
طالع چند درجه است باندازه سیر دلیل بر یا روز بود یا ساعت چنانکه از ماه گفتیم اگر برج متقلب باشد ساعت بود و اگر
ذو جسدین بود روز باشد و اگر ثابت بود ماه باشد و اگر دلیل اندر برج دویم بود و برج متقلب و رشد و ذو جسدین ثابت
باشد و اگر دلیل ثابت باشد سال باشد قول حکما گویند بنگر بخداوند طالع اگر اندر برج متقلب بود غایب باز آید و اگر بخداوند
خانه خویش نگر و باز آید و اگر ماه از برج منصرف بود بشتاب باز آید و اگر صرف منصرف بود سست و برج کشنده باز آید اگر
بخداوند طالع یا ماه از کوکب مستقیم منصرف بود و بکوکبی راجع اتصال کند یا از راجع بمستقیم متصل شود بر وجه هم
باز آید و اگر از کوکب باز گردد و بصاحب برج خویش اتصال کند باز آید و اگر برج چهارم متقلب باشد باز نیاید و تدبیر
غایب از آنجا که هست تحریر کنند و همچنین اگر برج هفتم متقلب باشد اندران شهر در نگ در بنشیند اگر ماه یا صاحب
طالع از کوکب منصرف شود از کف الارض و بکوکب فوق الارض متصل شود غایب باز آید اگر اندر سیم بود یا نهم
یا کدا و ندی دو برج اتصال کند غایب در راه باشد بر آمدن و اگر آن ستاره که اندر نهم باشد صاحب برج یا صاحب
سایع یا صاحب ساعت عزیز بود غایب در راه مانده و نتواند آمدن و اگر صاحب دوازدهم بود بسبب دزدان یا
یا دشمنان مانده باشد و اگر صاحب هفتم بود بسبب آن شهر باشد که اندر وی بود است و اگر صاحب هم بود بسبب
سلطان باشد و حارث و همچنین یا در دور در خانه پیش قیاس حکم کن و اگر طالع یا آن برج که دلیل اندر وی است اگر
لیل باشد بشب آید و اگر نهار باشد بروز آید و اگر خواهی که بدانی که بکدام روز آید بنگر که آفتاب در صد کدام کوکب است
خداوندان صد دلیل آن روز است بعد بر روزان کوکب آید و اگر صاحب نهم نصف بود سفر دور و دراز باشد یا بخ و اگر
مشتری بود سفر در طلب علم و دین باشد و اگر مریخ بود از قبیل حیوان یا لشکر یا وزیر بود و اگر شمس بود سفر از قبیل
سلطان باشد و اگر زهره بود سفر از قبیل طرب و شادی و زنان باشد و اگر عطارد باشد سفر از قبیل علم و امر حاجی و تجارت
بود و اگر ماه بود از قبیل صابوس بود و اگر خداوند نهم مستقیم بود بر صد اندیشه و تدبیر کند صواب آید **فصل هفدهم**
اگر برسد که نامه هر وقتی که عطارد از دلیل غایب منصرف شود و بدلیل طالع متصل شود نامه و خبر آید و اگر قمر از
عطارد منصرف شود و بصاحب طالع متصل شود خبر و نامه آید و اگر عطارد بدهم آید و بطالع ناظر شود نامه آید

فصل

فصل بنگر عاقبت کار غایب را از چهارم و صاحب خویش اگر شمس یا عطارد یا قمر موقف کنند آن زود آید اگر
سعد بخانه چهارم یا هفتم نظر کنند زود باز آید و اگر چهارم خانه زحل باشد دیر و دور از راه ماند و اگر خانه مشتری باشد
کمتر از زحل بود وسط و همچنین در دوازده برج را باندازه سیر صاحب برج و اگر کوکب اندر چهارم بود بنگر اگر نحس بود مگر
باز نیاید و اگر صاحب چهارم باشد و برج بود هر گز باز نیاید و اگر صاحب هفتم زحل بود بمرد یا بجا رشود و اگر
مشتری بود بسلامت و عافیت باشد و همچنین از هفت کوکب باندازه سرعت و بطاء بر مقام کردن غایب حکم
کنی از اندازه سعد و نحس از بنگاه بود **فصل بیست و هم در معرفت آمدن غایب** بنگر بمقیم هر وقتی که کوکب که اندر
وی باشد یا بوی ناظر باشد از برج بیرون آمدن غایب بدان رسد که آن کوکب راجع بود و اگر آن روز قمر اندر برج متقلب
باشد کار وی شکسته شود و مقیم شود از آن جهت باز باشد بیرون آید و منوش تمام شود و سعادت شمس از برج
مشتری بود دلیل کند بر آمدن غایب هر وقتی که آفتاب از بوج تحریر کنند اندران روز غایب را تحریر کنند مگر که نحس ناظر
باشد آنگاه شکسته شود و کارش همچنان شمارد خواه از سعد الغیب و از صاحب هشتم بر جنس و اگر تربیع یا جنس ناظر
بود آن وقت باشد مراد آمدن را هر روز و از طالع آن برج روز باشد یا عقرب یا ماهی یا سیال بود قول مصنف گوید بنگر بدلیل
غایب و دلیل طالع و اگر آمدن غایب از جهت اتصال بود هر روز که میان ایشان بود سال بود یا ماهی یا روزی
یا ساعتی و اگر خود از قبیل حول دلیل بود بر برج بنگر از درجه دلیل تا درجه خانه و اگر از قبیل حول باشد بنگر از درجه دلیل
تا درجه جست هر چه باید از درجات هر روز و روز بود یا ساعتی یا ماهی یا سال و این بصد کتاب مفاتیح القضا بیرون
آورده و یاد کرده قول بطلیموس گوید که اگر شمس با سعد بود و با تربیع یا بمقابله سعد را منصرف باشد از چند دلیل
کند بر یا از کشتی غایب خاصه که اندر برج متقلب باشد بنگر بسهم السعاده اگر با سعد باشد یا تربیع و مقابله سعد بود
و صاحب سعود ناظر باشد دلیل باز گشتن غایب بود بزودی و بشتاب یا بنگر بوفاته بنگر تقوا اگر تربیع نحس بود و سعد
بود ناظر یا بجنس منصرف یا ناظر سعدان دلیل بر مانده باشد قول بیشتر دانسته گوید بنگر تقوا و صاحب ساعت اگر صاحب
ساعت قوی باشد آنگه بیرون آید از درجات ساعات باشد و اگر قمر قوی باشد بر سر زده درجه روز و اگر اندران
دو برج دیگر بود و اگر صاحب ساعت قوی بود بنگر تا ماهی در درجه ماهی در درجه چند بود است هر درجه روز بود و اگر قمر
قوی تر بود بنگر از قمر تا درجه طالع هر سه درجه روز بود و اگر آن دلیل کند و صاحب طالع قوی تر بود میان وسط
السما آید یا برج شود غایب آن روز بیاید یا باز گردد و اگر قمر شما ذ بسما و قوی بود و صاحب جایش پس باز
گشتن غایب اندر باشد و اگر صاحب سیر اندر جایگاه بود و قمر اندر موضع بنگ از طلوع بجایش ناظر

بود از درجه قمر تا درجه صاحب طالعش از درجات آن وقت آمدن غایب بود و بیشتر وقت از صاحب ساعت
بود اندر طالع و وسط آسمان دلیل ساعت بود اندر برج منقلب و اندر برج ثابت روز تا بود اندر هفتم و چهارم و ماه
و سایر دلیل کنند **فصل نوزدهم در معرفت حال کسی که از شهر بگریزد** بنگر بقوت آن ساعت که بیرون کرده باشند یا بوقت
مسئله اگر قمر بنگر حال شهر یا از سعود منصرف شد یا اندر طالع مسعود باشد یا بقمر ناظر شد و اتصال قمر با سعود بود
خاصه که منصرف بقمر راجع بود آن بیرون رونده باشد بسلامت و طارب حشمت باز آید و اگر قمر منصرف بود از نحسی
و آن نحس اندر طالع بود یا ناظر بود بطالع و طالعش تباه بود و بشد خویشش باز نیاید و اگر انصراف قمر از زهره
بود یا خداوند خانه زهره باز آمدن دور باشد خاصه که قمر نحس ناظر بود اگر از مرده بود دلیل عیش و دل خوش بود
و اگر قمر از کوکب سعد منصرف بود و اگر کوکب نیکو حال بود باز آمدن بود از جهت آنکه قمر منصرف عنه اندر خانه قمر بود
و هر وقت که ماه از عقده جنوبی از عقده اجتماع یا استقبال بیرون آید و سعد ناظر بود باز آمدن بود و اگر ماه با صاحب
بود یا با صاحب دهم یا بکشتی زهره بود **فصل بیستم در معرفت گریختن یا علم طلب کردن** بود اگر بر قمر یا برج متصل شد یا اندر
دهم یا اندر طالع باشند و عطارد اندر تخت شعاع بود بیستم جزو بر آن شاید آمد حق و با دزدی بیاید گفتن خاصه عطارد
بنظر برج بنظر طالع و عطارد که در کجا اندر اگر عطارد برج ناظر بود از برج ماه با دزدی بیاید گفتن و اگر قمر جنبی
باشد که عطارد را گفتم سخن بیاید گفتن طالع ترنید و هفتم و بر آنند اگر نحسی ناظر بود بعطارد نوشتن ماه آمد حق و اگر سعود
ناظر بود بر حق صواب بود هم درین باب صاحب که اندر صدر کتاب آورده ایم سخن باید گفتن **فصل بیست و یکم در معرفت آنکه علما**
از حکیم کیمیا یا علم طالع سائل بود و صاحب هفتم مسئول عنه و نهم دلیل آن علم مسئول عنه است اگر صاحب هفتم
اندر نهم بود یا صاحب نهم اتصال بود و صاحب نهم اندر هفتم بود یا صاحب هفتم متصل بود بدانکه نزد مسئول عنه
از آن علم خبر هست اگر صاحب هفتم مسعود بود یا مقبول بود یا مشهور آن علم حق بود خاصه که اندر وقت باشد و اگر نحس
و غیر مقبول بود یا منفرد یا ساقط هیچ خبر نیاید یا دور از علم و اگر بود در فرع باشد و اگر نظر برج و مقابله باشد و صاحب
نهم مسعود و مقبول بود از دور علم باشد سخن قوی و نیکو دشوار توان از وی یافتن و اگر نظر سوده بود یا ساذ توان یافتن
و اگر سائل از علم پرسد که نزد در است حق است یا دروغ بنگر طالع سائل را بود و نهم و صاحبش و آن کوکب که اندر شرف
و در است علم را بود اگر صاحب هفتم یا کوکب که اندر نهم بود مسعود و مقبول باشد فرح بود و بطالع یا بصاحب طالع ناظر
بود آن علم حق و درست و قوی بود و اگر نحس و غیر مقبول بود آن دروغ و ناحق بود **فصل بیست و دوم در معرفت**
خواب که کسی دیده باشد بنگر بصاحب نهم و برج نهم و بسیم و صاحب او و طالع و صاحبش بر کدام خور رسید
و بر جواب و سوال سائل مشتری بهتر بود و دلیل است اگر دلیل رصد بود یا زنب یا هر دو با یکدیگر بوند خبر دهند

همچنانک مشتریان و مانند آن و ویرانها و بیابان و کوهها و جایها صعب و تاریکها و بندها و شهرها و بیابان و دکانها
آن و اگر مشتری بود زیاد و بجا و علما و فقها و مسجدها دیده باشد و اگر مریخ باشد قصد و حرب و جنگ و سلاح دیده
باشد یا کوشت و خون و آهن و سیاه و مانند آن و اگر شمس بود سر و گوشک و تخت و ملوک و آلات ملوک دیده
باشد و بر دیدن اندر هوا و اگر زهره بود چیزهای نیکو با گوهر و برایه و عود و سر و لهو و طرب و زنان و فرش و جاها
و گلزارها و مانند آن و اگر عطارد بود کودکان و زنان و کتاب خواندن و ناحیا و درم و صناعتها و صورتها
دیده بود و اگر قمر بود جوی آب و چشمه و چاه و حوض و شراب خوردن و مانند آن **فصل بیست و سیم در معرفت**
آنکه مسافر از قول ابو معشر گوید بنگر بصاحب طالع و صاحب هفتم اگر میان ایشان اتصال بود موجود خداوند
سفرها و حرکتها باشد اگر متصل شد بیکدیگر و ناظر طالع بود صاحب طالع مولود خداوند سفرها و باز آمدن بخانه
بود و اگر ناظر طالع نبود باز آمدن نبود و زندگانی همانجا گذارند و اندر آن سفر باشد اگر صاحب طالع بصاحب
سفر متحس بود یا بنظر نحس بود از نظر عداوت یا بمقارنه و صاحب طالع ناظر او بود اندر سفرها بلا و محنت
بیند و اگر مسعود بیند بود صاحب سفر با ناظر سعد با صاحب طالع نیز مسعود بود مولود اندر سفرها مسعود
و تن آسان بود و چون بدین حال بود و زهره را بیند یا صاحب هفتم را زن کند اندر غربت و اگر مشتری را بیند یا
صاحب هفتم را اندر غربت فرزند آید خوش و اگر زهره را بیند یا صاحب هفتم را رام و ضیاع و املاک و سیری و آب
و زمین و کدخدا اندر غربت و اگر صاحب هفتم را بیند بیمار بود و اگر صاحب هفتم را بیند مرگ و اندر غربت
بود و اگر خداوند طالع اندر وقت بود یا ناظر زحل بود مولود کم سفر بود و اگر زایل بود و صاحب سفر اندر وقت
بود یا ناظر زحل کم سفر بود و صاحب سفرها بود خاصه که ناظر مریخ و صاحب طالع و صاحب سفر اندر وقت و ناظر
بمشتری و عطارد بود مولود خداوند علم و ادب بود و خداوند نهم اندر خانه زایل نیکو حال بود مولود رنج و حیره
بود و کار اطاعت تمام شود و اگر برسد سفر بکدام وقت بود بود و قمر که صاحب طالع یا صاحب سفر اتصال کنند
چون درجه بدرجه رسند یا بموضع یکدیگر یا بنور یا وصل مریخ دلیل و قوة سفر بود اندر آن روز یا ماه یا سال اگر دلیل
سفر اندر هبوط یا وبال یا موضع بد بود دلیل تباهی سفر بود و باشد که از شهر بیرونش کنند و اگر صاحب طالع
همچنین بود این سفر نکرده دل بود جهت صاحب طالع یا صاحب سبع یا کوکب غریب اندر طالع یا نهم یا بعض
این دلیلان سفر دلالت کنند بر بیرون کردن از شهر اگر دلیل سفر یا کوکب که قابض بر بود دلیل سفر از دیگر
شهر رجعت را دلیل کنند بر اینکه این مسافر از راه باز گردد **فصل بیست و چهارم در احکام خداوند هفتم**

خانه اول خداوند نهم اندر طالع مولود بسیار رونده راه نیکو مذهب و خوب سیرت بود و صاحب کلام و اگر مشتری با عطارد بود
خداوند علم و دین بود و رجع کند خاصه که زهره ناظر بود و اگر صاحب هفتم زحل شد افزون گر بود اندر مناسبت قدیم و مشرع
شده از شبه باشد و اگر رجع بود و عطارد را بیند که راجع بود یا بهبوط یا اندر برج نهم و دهم بود معطل یا سوف خاص
و یا بهت بنود و در سفرها جز مار بنشود و اگر مشتری باشد راست دل باشد و خداشناس و علم جوید و دانشمند در علم
و معروف و میان مردمان معروف و نیک نام و در سفرها نیکی یابد و بیشتر دعا را مستجاب و اگر خداوند نهم رجع
شد بهت بسیار اندر سفرها و سلطان و جنگ را بسیار اما در دین سست بود و قضای گردن و کشتی را دوست دارد
خاصه که طالع سهل شد و اگر طالع حوت شد سفر کردن او از بهر دین شد و کارهای عجیب را داند و اندر غربت تا
باکشد او را برند و در کشد آخر اندر دین متهم شد و اگر شهاب بود اندر سفر او نیکی بسیار شد و عمر دین سلطان
بکند و اگر زهره باشد و در طالع در سفرهای تا بسیار شد و در راه بین شد و اگر طالع دلو بود بهتر شد و اگر
سنبله شد فرو تر از دلو بود و بیشتر اندر دین متهم بود و بکلیه که بت پرست شد و اگر عطارد بود دلالت بر نیکی حال
سفر کند و اگر طالع میزان شد و شمس و کارهای بسیار اندیش بود و بر دین درست هم گویند و ایشان هم کاو
بیند بسیار بود و اگر طالع جدی بود بسیار و در اندیش و تمام درست بود و دانا با مرا دوست ندارد و خداوندش
ستور کش باز بود و سود بر دین غالب شد و قسام شد اگر ماه بود اندر سفر سخن بیند و زیانه بیند و دین را
سست دارد و این که گفتیم نگاه درست بود که در وقت ولادت خلل نباشد از رهی بسیار اتفاق و صحت دین
و مذهب بنا از بهران یاد کردیم که این خانه دین و مذهب است اما بدانکه اگر خانه نهم ذوحدین باشد بسیار
در کارهای دین سست و بهت بود و بدتر آن بود که صاحب هفتم راجع بود و اما اگر خداوند نهم اندر دوم بود مولود زر
مند بود اندر سفرها و مالش در سفر که آید و اگر در این برج نیکو حال بود بنظر صاحب طالع و صاحب حال باید
اندر سفرها و اگر بدحال بود مالش اندر سفر تباه شود و از علم و دین و ادب متفقه کم باید و دریا زده حال باشد
اگر مسعود بود و اما اگر صاحب هفتم در سیم مولود را برادران فاقر یا و از راه دور شدند و بعضی بغربت رفتند و اخبار نزدیک
کنند و در علم نا دیده رنج گویند و دل بود و صلاح و با سالها برادران و مطیع کشتی زنان برادران و اگر نحس بود
یا راجع دلیل بود و منافق برادران و اقربا و اما اگر صاحب هفتم در چهارم بود مولود را اب و زمین بسیار بود
و آنچه پدرش را برجوه و مدرش در غربت بمرد و دستگاهش ویران شود و تباهی حال پدر و مادر و بر رسیدن غمها و
و بیماریها بسیار و بر کشیده شدن و نقصان و ویرانی صناع و عقار و اما بر سنم از تجسم مولود باشد
زجه و فرزندش کمتر بود مگر که صاحب هفتم نیکو حال و نیکو جایگاه بود مولود بغربت کند بجهت کار رجع

جرح رجع و علم و غیره و اگر صاحب هفتم ناظر بود با فرزندش باز آید و اگر ساقط بود اندر غربت دیر ماند باشد که
سایه بانه در خت سود و بغیر بود و اما اگر صاحب هفتم در هشتم مولود بسیار را در غربت بیماری یا هلاک حیوانها بود
و تباهی اندر آید و اگر بنظر رب طالع بود مولود را خداوند ستور برده شد خاصه که صاحب هشتم در وند
بود و زر علم دین که بهره بود و اندر سفر و غربت بسیار بیماری شود و اگر رب هشتم ناظر بود بر رب طالع هر کس بغربت
بود تباهی و اگر رب سابع در دین خانه ناظر بر رب هشتم شد و اگر صاحب طالع از نظر ایشان ساقط باشد ستور
و برده نگریزند و اما رب نهم در هفتم دلیل بر ساها و هر تن زن و انباز و حصه بود بسیار و خصومت اندر خصومت
راست بود و بر طریق حق خصومت کند و اگر نیکو حال بود و ناظر زهره با ناظر زحل کارش نیکو شود رجع کند و اگر
مریخ را بیند سفرها بسیار کند اما رب نهم در هشتم مولود در طلب مال حرام بود و اندر سفرها علت و بد باک
بود زان علت و رجع کننده مال حرام و حلال بود و اگر نحس بود راه در گردد و دزد و حرام میراث و میراث
جو شود با حق و در دین تباهی بود و او را و باشد که او را برای بیست کشند و بدتر آنکه بود که خداوند دین برج
و دو خانه راجع باشند خاصه که اندر دین میان خداوند طالع راجع بود یا نحوس یا در هبوط مریخ یا در هیچ خانه نور
نباشد و در دل از دین و بر از کفر و نفاق بود و تباهی و اما رب نهم در نهم دلیل سفر بود و اگر خداوند طالع
سعود بود مولود خداوند علم و بهره کار دین در رجع و اگر نیکو حال بود هر چه را بیند که بیند در است آید و اندر
دین استوار باشد از جهت برج و ستاره گویند اما رب نهم در دهم دلیل سنور و کار و باقی حال در جایها سلطان
و سفرها بسیار کند و اگر نیکو حال بود از سفر سعادت و نیکو بیند خاصه که آن ناحیه که آن برج بود اگر مشتری
و عطارد را بیند عالم کرده و در علم بسیار و پرهیزکار بود و اگر زهره را بیند رجع کند و کار معاش
او از روی علم و دیانت بود و اما رب نهم در یازدهم دلیل کند بر خیر و معاش و شادی و دوستان و یاران
و نیک نامی و شاید که سایه یا مولود را با خویشان دوستی افتد و زیان نیکا و عطا یابند و اما رب نهم در
دوازدهم مولود را بسیار رنج غریبا بود و اندر و پیش نقصان افتد و کم سفر شد و اگر رب طالع منحوس باشد
از رنج غریب بدو گزند رسد و بد لعب و بد اهر باشد و رنج بیش در زمان بدر رسایی و مولود اندر شد و سایر
هر چه اندر سفر و دین باشد خطا بود و رنج طاعت و علم بود **فصل بیست و پنجم در بودن کوکب در بیت نهم**
زحل در نهم سفر دراز و آوازه باشد و زحمت بسیار رسد و اگر کسی غایب شد بران گمان مرگ برند و اما سلامت
بود و اگر نامه و رسول فرستد یا هدیه برای آفت رسد و کارها بیش بسته شود و اندر دین و سعت کار شود و هیچ گناه

کبار بود بر نوار اگر شمارهٔ یا سعود باشد کمتر بود و منفعت او از سفر کوه و آب دریا بود چون مشتری و میریخ و عرفه
و کارها طاعت و علم شریعت آموختن و اگر سفر کند سخت بود و اگر فاسق بود توبه کند و خواب بسیار راست بیند
و اگر شمارهٔ در زهره شمارهٔ پیشتر بیند چون مریخ و دلیل اسباب سفر و قطع راه از خانه و نقصان دین بود
یا با بدنهان بجهت اندیشه و خواب بسیار بیند و در سفر جنگ و خصومت اندیشه و اگر شمارهٔ چند بهتر
بیند چون شمس دلیل کند که قوه رسد اندر دین و از خداوندان مشاهده بیند و اگر سفر رود بهر مزنا نیکو از اندیشه
و در سفر علم و ادب آموزد و علمها رفیق جهانند سه و حکمت و فلسفه و خواب بسیار بیند و شیاد دها
یا بدر از ملوک و اگر شمارهٔ بود بر خلاف این باشد که کتم چون زهره دلیل کند که اندر دین و مذهب شریعت
حریص بود و بعلم آموختن جهد باشد و خداوند شرم و حیا باشد و اگر سفر کند شادیها بیند و در سفر علم و دین
آموزد و بیند که زنا کند صالحه و مزدها رسدش و اگر نامه فرستد بجایگاه رسد و بخاتمش سود مند بود و بیند
رسد و خواب بسیار بیند و تهمت آموختن علم باشد خاصه موسیقی و هر چه بجز علم بجا بود فرا پیش کند و اگر شمارهٔ
بود همه جنگ و غم رسد از طبقات زهره چون عطارد در نهم سفر کند و علم و ادب آموزد و با اهل
علم و حکمت صحبت دارد و آمدن بفرما بود و نامه از فرا جایان رسد و تهمت آموختن علم و خط و بلاغت و
نجوم و حساب و رمال و بیان اندیشه و اگر شمارهٔ بود از اهل دیوان آزار و زیان بیند چون مشتری در
نهم علم و نجوم پیش آید و اگر شمارهٔ در زهره بود و دلیل نیکو با سفر و شتاب زدگی در کارها و نفع
از سلطان و اگر محوس بود و غریب و چون بجنس ناظر بود بهیچ جانب بدرفتن و مناظره بود و اندر دین
تهمت آورد چون رجس در نهم دلیل مبارک سفر و افزون علم و طلب دین و نیک بیش و آمدن نیکیها
و بر آمدن حاجتها و اگر مشتری با زهره اندر دین خانها و دعاها و فارها و حاجتها آموزد و اگر زهره بود
علم طلسمها آموزد خصوصا دستیها و اگر عطارد بود علم نجوم و طلسمها و اگر زحل بود علم جادو و افسون
و تعویذ و اگر مریخ بود علم سیاست و جدل و عذر و کارسیاهی را آموزد و زیب در نهم سفر تا بدرون
که کارها و نزدیک گردد و خلاف آن بود که او خواهد و دیگر او ظفر یابد و زیش تباه شود و اگر زحل
یا عطارد باشد سحر و غیره آموزد و اگر مریخ و مشتری بطالع

فصل اول در معرفت آنکه طالب طلب چه کند

نیکو بصاحب طالع و قمر اگر از صاحب طالع یا قمر بصاحب وسط السما یا بکوکبی که اندر وسط السما بود متصل شود
یا با قطب متصل بود و آفتاب در قوت و قوی با قمر اندر دهم بود یا صاحب طالع بجهت بود تمام شود

بطلب

بطلب و جد و جهد و اگر صاحب دهم اندر طالع بود سلطان بر او سلطان کند و شدخو و بر سپار و اگر نظر شان
مقبول بود بهتر آسایش و جد و ثنا بود و اگر قمر مقبول بود خیر و منفعت کمتر بود و مراد تمام بر نیاید و اگر هم متصل شد
و اندران موضع صاحب شد بنگر کوکب با قمر النور یا جامع النور یا در النور اگر میان ایشان اتصال بود آنچه
گوید تمام شود بدست رسولان و متوسطان و اگر اتصال از سود بود بشتابد و نیکو برآید و اگر عداوت باشد بریج
و منقلب برآید انکار و اگر مقبول نبود بر نیاید و اگر قمر بصاحب وسط السما متصل شد از طالع انکار برآید و اگر
قمر و نور بود اتصال صاحب طالع برآید و هر وقت که یکی از این دلایل منحوس بود یا بجایگاه بدان جنس ان کوکب
و آن خانه که اندر و رست بنا هر و نقص پدید آید و اگر سعود بود یا بجایگاه نیکو بود و تجاران جنس بود که بران دلیل
منسوب است و اگر صاحب طالع متصل شود بسعد که اندر وسط السما یا زدهم یا طالع یا اوتاد بود دلیل کند
بر تمام آمدن حاجات سلطان و اگر قمر مقبول بود بکوکبی که ان کوکب پاکیزه باشد از احتراق و رجعت و هبوط
و وبال و نحوس دلیل تمام شدن انکار شد و اگر قمر منحوس باشد باحتراق یا رجعت یا هبوط و بال انکار
چنین باید مگر که صاحب طالع را با دلیل سلطان اتصال قبول بود یا در النور یا جامع النور یا نقل النور انگاه دلیل
تمام شدن عمل و سلطنت و اگر صاحب طالع اندر خانه خود بود چون عمل را از شهر و زمین خود باید و اگر اندر شرق بود
ان عمل بدیگر بود و با مشرق در زمین که او معروف بود و اگر اندر منقلب بود عمل بیگانه بود یا جاه و مشرق و اگر صاحب
طالع اندر مغرب خویش بود عمل در زمین معروف شد دران و با جاه و مشرق باشد و نحس قیاس کن قول او پس
مصرح کرد بنگر بسهم سلطان اگر صاحب از حفظ خبر پس متصل بود یا ناظر و هر سه مستقیم پس بشتابند ان عمل که بجوید
یافته شود

فصل دویم در معرفت وقت سلطان یافتن

قول و پس چون معلوم شد که مطلب حاصل شود نگر از
درجه سلطان تا شمس یا مشتری بکدام که قوی‌تر و نیکو باشد انچه جمع شود از درجات در طالع برا و افزاید
طالع بکلی هر کی برسد موضع سهم الملک شد اگر شمس بان درجه رسد موضع سهم الملک شد اگر شمس بان درجه رسد
و از نحوس پاکیزه باشد روز عمل سلطان یافته شود نگر بوقت یافتن عمل از اتصال صاحب طالع و صاحب وسط
السما یا از اتصال دلایل که دلالت کند بر یافتن عمل یا اجتماع دلیلان اندر طالع یا اندر وسط السما یکجا یا
درجات ایشان اندر مربع مشعب و مربع شرف خاصه که قابض بر سریع اسیر شد هر دو در جه یک ساعت شد و باز اندر
ربع جنوبی هر دو درجه روز و اندر ربع غربی یا ماه بود و اندر ربع شمالی اسلما و اندر ربع ثانیه اندر ربع شرقی منقلب
و اندر ربع جنوبی ماه و اندر ربع غربی قصبا شد از سال و اندر ربع شمالی اسلما شد خاصه که قابض بر سریع اسیر شد

و اگر اندر بر چهار مجیده شد اندر ربع شرقی در اجرا ماه باشد و اندر ربع جنوبی هر دو در جه قضا باشد از سال و اندر ربع غربی
هر دو در جه سال باشد و اندر ربع شمالی هر دو در جه باشد خاصه که قابض بر سریع اسیر شد و بنگر مشتری هر وقت که بدو جه
سهم الملک و السلطان متقارن شود یا متصل و مشرق قوی شد آن روز عمل سلطنت یابد و مراد حاصل شود

فصل سیم در معرفت ریاست و بزرگی یافتن کدام

شمس اندر شرف و خانه و اوج خویش باشد و وسط السما بود اندر خانه یا شرف یا اوج خویش و مشتری یا در بود و یا اندر
اندر و قمر و کیوان از این اجرام دور از نظر تربیع و مقابله و مقارنه دلیل کند مولود بسایر عالم بگرد و ملک شود و اگر
شمس اندر شرف و خانه و اوج خویش باشد و ملک در دهم بود ملک یابد و ملک کمتر از اول ملک که از اهل بیت مملکت باشد انگاه ملک
گردد بشمس یا بعضی اقلیم و اگر عطارد یا مشتری اندر خانه خویش باشند و مشتری اندر وسط السما با زهره کیوان از ثانی
ساقط باشند خاصه از تربیع و مقابله و مقارنه و دلالت که بسایر یا مولود صاحب قبالات و خازن و کدخدا و ملک
گردد و نیز ملک شود یا کاتب و اگر طالع نیز ان باشد و زهره اندر طالع بود و زهره در نهم و مشتری با شمس در دهم دلالت
کند که بسایر یا مولود صاحب قبالات و خازن و کدخدا ملک گردد و اگر طالع سرطان باشد و مشتری با زهره اندر
طالع و شمس در دهم دلالت کند بر انکه بسبب سالاری یا بر لشکر خاصه که قرار و ثبات الارض باشد و اگر شمس با زهره طالع باشد
با زهره و طالع قمر باشد و مشتری در وسط السما و قمر در وتد الارض و کیوان از تربیع و مقابله و مقارنه ناظر باشد
دلیل کند و قوی ملک گردد و اگر خداوند طالع در وتد و در شرف بود دلیل مملکت باشد و اگر سعدان اندر اوتاد باشد
با نوازه جوهر کوکب که طالع باشد بود و شمس در شرف و مشتری و زهره در دهم باشند و کیوان ناظر یکی از انظار نشده
نباشند دلیل باشد بر ملک و اگر برین متصل شود بصاحب طالع اندر وتد و صاحب طالع در وتد باشد خاصه وسط السما
و هر چه بسایر ملک کند از کار سلطان یابد و اگر یکی از این صاحب وسط السما باشد و بصاحب طالع متصل شود در وتد
خصوصا عاشر دلیل بر زیادتی و قدر و منزلت باشد و اگر متصل شود صاحب بعضی اوتاد طالع بصاحب طالع بود خاصه قمر
دلیل یافتن ملک بود و اگر قمر متصل شد بکوکبی اندر شرف و مشتبه بجایگاه مجمود از طالع خاصه در وتد یا خانه یا زدهم
یا نهم سهم دلیل ریاست و شرف و بزرگی باشد و اندر اوتاد السلطان یابد و اندر یازدهم و نهم ریاست و سعادت یابد و اندر
سهم ریاست یابد اندر علم و دین و اگر خانه بقدر جهان خانه دولت و سعادت یابد خاصه در موضع بنگر بدلایل سایر
از حال نظر دلیل طالع و نیز بنگر اندر میخه اند یا میخه از جهت انکه هر کوکبی را دو میخه و دو میخه باشد و ان چنان بود که دلیل
اندر وسط السما باشد شعاع باشد پس و تربیع و هر دو اندر قوی الارض بود این را دو میخه گویند و این کار بدو بود
آمده در جه عالم مرتبه خاص اگر دلیل سایر چنین باشد که سایر از مرتبه اسفله و دون و عامه باشد پس ترقی بزرگ

شود

شود بشمار بزرگان و خداوندان نعمت و اگر دلیل اندر وتد الارض بود پس هر دو تسدیس و تربیع و تحت الارض
افتند این را دو دلیل این خواهند و این بود پس صاحب این طالع ملک باشد از درجه پیشتر و بهتر شود و بیشتر
کرد

فصل پنجم در معرفت حال مولود و بیان که ملک بدرجات طالع سایر یا مولود اگر در درجات طالع انتقال قران

شنشه باشد یا در درجه طالع مولود یا سایر هر دو یکی باشد و دلیل طالع زمین اندر اوتاد باشد پس این مولود یا سایر ملک یا هیبت
کرد و قدرت و اگر سوال بر فرازشد یا ولادت در درجات شمس بوقت انتقال قران تا در درجه طالع یکی باشد صاحب این دو
طالع هم مملکت بدست آورد و با قدرت و منزلت گردد و اگر ولادت یا سوال باشد بریج و در درجه قمر بوقت انتقال
قران در درجه باشد هم صاحب این ملک طالع گردد با هیبت و قدرت و اگر درجات طالع ان بریج و ان درجه باشد که
زحل و مشتری بوقت انتقال قران انجا بود باشد صاحب طالع ملک گردد با قدرت و اگر درجات طالع و ولادت
و یا سوال ان در درجات و بریج و حد طالع انتقال قران باشد و یا در درجات و وتد باشد و یا در درجات و وتد الارض باشد بوقت انتقال قران
یا از زوائد دلیل طالع قران باشد هم ملک با قدرت گردد و اگر طالع مولود یا سایر بریج و وسط السما طالع انتقال قران
باشد و صاحبش شرقی باشد و قوی و اندر مزاج خویش دلیل بود که مولود یا سایر ملک گردد بجهت الصوت و عز قدرت و قهار
و بسیار شهرها و ولایتها بگیرد و غالب گردد با نوازه بریج طالع و ولادت یا سوال و نظر کواکب و سعود رفیع دلایل و اندازه
اهل بیت سایر یا مولود و نیز بنگر صاحب طالع مولود اهل بیت مملکت یا طالع سوال اهل بیت مملکت اگر شمس در شرف
یا خانه وتد عاشر یا دیگر اوتاد باشد و صاحب طالع بود ناظر بود از موضع محمود و شمس مقبول باشد دلیل کند که صاحب
طالع ملک بزرگ گردد و اگر شمس این صفت باشد بنگر بعدد اگر چنان باشد که در شمس گفته شد دلیل مملکت قوی شد و
و اگر زحل هم این شهادت کند بنگر بصاحب وسط السما چنانکه در شمس و زحل کفیم اگر شهادت بود دلیل مملکت
و یا دشاهی بود و اگر قمر در موالید شاهی اگر بر درجه شرف باشد دلیل کند بر ولادت ملوک خاصه که در وسط السما باشد بر درجه
شرف مملکت بزرگ باشد یا بود و اگر قمر منصرف شود از عقده و متصل شود بکوکب شرقی اندر وسط السما بر درجه شرف
دلیل کند بر موالید ملوک خاصه که قمر اندر شرف کوکبی بود و متصل شود بان کوکب اندر شرف قمر بود
دلیل موالید ملوک است و اگر از کوکب ثابت انکه بقدر اول است و دویم بر درجه و دقیقه طالع یا بر درجه و دقیقه
وسط السما دلیل بود بر موالید ملوک و اگر برین بر درجات شرف خبر شوند و هر دو اندر وسط السما بسهم السعاده باشند
خاصه کسی که از برین صاحب این سهم شد دلیل موالید ملوک است و اگر صاحب اقلیم صاحب وسط السما طالع
بود و بصاحب طالع متصل بود و هر یکی اندر شرف خبر شوند و مشتری دلیل بود که مولود ملک گردد بدان اقلیم

زحل اقلیم هند و مشتری اقلیم عراق و مریخ اقلیم ترک است شمس اقلیم روم و ایران شهر و زهره اقلیم عرب است قطب اقلیم
مصر است و قمر اقلیم چین است و اگر صاحب وسط السما اندر طالع باشد و قمر بسعد السعاده مسعود باشند و خداوند زمان
آنجا اندر مزاج خویش دلیل سوالید سلاطین اعظم است و اگر شمس اندر دقیقه طالع باشد و طالع اسد یا حمل باشد یا قمر
اندر دقیقه طالع باشد و طالع سرطان و ثور بود دلیل سوالید ملوک است و اگر هر دو نیز در شرف خویش باشند دلیل
سوالید ملوک است مران باب اندر میان اهل بیت مملکت رسالیس است که دلالت کند بر ملوکیت و سلطنت اعظم
و اندر اهل بیت رؤسا و بزرگان دریاست و در اهل بیت مردم مسفور دلالت کند بر سعادت و تقرب و دولت با خداوند درجه
و مرتبه هر کسی و بعضی که از عوام بدرجه بزرگ برسد بوزارت یا امارت و اگر دلیل علو کند در مولود مکار شود و مقبول
و شاهد باشد هر مسفور بدرجه بزرگ برسد و اگر در طالع بود سر امارات موکورات شود و شهاده مجتمع شود چنانچه تصور
کنیم **فصل ششم در معرفه یافتن دولت و ملک** بیکر صاحب طالع اگر متصل شود بیکی از سه دلیل شمس و زحل
و صاحب وسط السما و آنچه باعث ملوکیت شده باتصال اندیس بوقت کودکی بمملکت رسد و از مقارنه بطفولیت بملک رسد
و اگر مریخ بود بوقت جوانی رسد و اگر تثلیث شود بوقت کهولت رسد و اگر تقابل بود بوقت پیری و ملک از ملک رسد و اگر صاحب
طالع متصل شود بکوکب دیگر بجز ثلاثه و دلالت ملک شد و آن کوکب متصل شد بر ثلاثه و دلالت ملک شد میان
عمر و اگر میان صاحب طالع و میان این شخص که بقسم کوکب دیگر باشد بمیان عمر و دولت یابد و اگر دو کوکب باشد عمر ملک
یابد و هر وقت سعد در طالع برسد بر عمر از برجا دلالت ملک کند خاصه مریخ وسط السما و انتها از طالع مملکت بران برج
برسد دلیل کند بر آنکه دولت هم بران وقت یافت شود و اگر هر سال اهل شد که چون در ده شد و در کیوان بر خواهد شد
و دولت و مملکت بدو رسد و اگر آنچه کند سوالید متفق شود هر یکی از نشان بملک و دولت برسند و اگر خواهد بدانکه کدام
زحل بر رسند کدام که صاحب طالع متعلق بیشتر نزدیکتر باشد باتصال یا اول اتصال دیر باشد زحل بر مملکت رسد و معروف دیگر وقت
اصابت ملک و دولت آنچه و صاحب سهم الملک اگر مقارن سهم الملک باشد بوقت خورد و کودکی بملک رسد
و اگر تربیع باشد بوقت جوانی رسد اگر تربیع بود هم کودکی بود بمیان عمر و اگر تثلیث بود بوقت کهولت رسد و اگر تقابل
باشد بوقت پیری بر عمر رسد **فصل هفتم در معرفه حال قائم و صاحب قران** بیکر بطالع تحویل سال عالم ان سال که دلیل قیام
قائم کند بیرون آینده را قیام خواهند و بیکر بصاحب اول عمر صدر اگر مقبول باشد و از نشان پاک باشد و ناظر بود دلیل کند
بر خوبی حال قائم و صلاح و طاعت و عدل و خوبی حال رعیت و کسی که از صدر موضع محمود باشد و اگر غیر مقبول باشد غیر
موافق دلیل سرزنش و جور و فساد و اگر مختلف باشد بود دلیل فساد و عیب باشد و عداوت با قائم و اگر نا کردن

واگر مختلف مقارن بود بحسبی بوقت تحویل قیام قائم و دلیل بیکی حال ابتدا قیام و ابتدا معاقبت و اگر مصور شد میان
سعد و نحس پس اگر آن دو بعد بود شهاده و عاقبت خوب شود و اگر آن دو نحس بود شهاده و عاقبت بد شود و اگر
هی النحسین شد انتها و انتهاء نباشد و اگر هی السعدین شد ابتدا و انتها نیکو شد و اگر صاحب هیئت مقصد سوده ناظر
باشد دلیل خوبی و طاعت رعیت شد و اگر منصرف شد دلیل کند که قائم وعده ما نیکو دهد و نیکی وفا کمتر کند
و اگر انصراف از مقابله بود رعیت را هیچ منفعت از وی نشود و اگر صاحب مریخ نصر ناظر بود دلالت کند بر اقتدار
کردن بر رعیت و ظلم و بغی و در رشتمان و اگر منصرف باشد دلیل بر ضعیف دار و ظلم اعلا بود و اگر با هر اندر مریخ
بود و کوکب دیگر متصل بود و بیش از آنکه از آن برج بیرون آید بر نصر اتصال کند دلیل کند بر بسیار بیرون آمدن
خوارج بر وی از اهل بیت و شد بسیار پیش آید پس اگر نظر با بد پریشان و اگر زحل متصل شد و در آن برج
بیرون آمد هم باشد که از دستور ملک بیرون آید و حارث سخت ضعیف بود و اگر صاحب سابع مریخ نصر
در خویش بکوکب دهد و آن کوکب اندر تحت الشعاع باشد دلیل هلاک اعدا باشد بدولت دیگر و اگر آن
کوکب از تحت الشعاع بیرون آمده باشد کار عدو قوی تر باشد و اگر آن کوکب متصل شد بکوکب قوی تر و نیکو
موضع بود دلیل کند بر بسیار خوارج و بخاری نشان کار همه از جانب مشرق بود و اگر صاحب زحل نصر
متصل باشد از موده دلیل کند بر بسیار کسی دشمنان و حرب و اعدا بود حاجت مند بود و کارشان سست
بود و قائم عفو کند و کار زار و اگر صاحب سابع زحل نصر موضع قوی بود و کواکب بد بود دلیل کند
بر بسیار ضرر و بر و غلبه کنندگان بسیار جمع شوند و بسیار استحالت کنند بر بسیار کران قائم و هم هلاک شد مر قائم را
و اگر صاحب سابع مریخ زحل از نزین باشد یا صاحب قاهر دلیل ضرر و از اهل بیت قائم بود و بخلی بر شهاده کند
بسهم ملک چنانکه از زحل گفتیم و اگر صاحب سهم ملک تدبیس تثلیث زحل شد یا یک مرد دیگر را قبول کند دلیل
دولت و شغل بعیت مر قائم را بود و اگر تربیع بود میانه تر بود و اگر تقابل شد دلیل کند بر حمایات بسیار عیت
مر قائم را و هر کس منازع او شود و اما اگر مشتری تربیع سال که قائم بیرون آید مستقیم باشد بر نحس یا قمر با طالع
تحویل سال عالم از برج ملوک خاصه که اندر مریخ منقلب شد دلیل کند بر بسیار جمع کردن مال و حریص بودن
و اگر اندر مریخ ذو جسدین شد جمع مال حریص شد و اگر اندر مریخ ثابت شد دلیل کند بر ثبات و وزارت
و مدت در اندر ملک و بعید الصوت و مملکت استوار و سلطانیش پایدار بود و اگر مشتری ساقط بود از نظر

نیز در طالع ملکت سخت دراز نکشد و با تنگ مایه روزگار باد دهد و اگر مشتری تربیع سال که قائم قیام باشد اندر
کمت الشعاع بود دلیل جمع مال بود و دوستی باد و اگر مریخ بود مشتبه بود یا جمع کنند باشد و هم بر کنند خاصه که
اندر اهل هم باشد و اگر مشتری زایل شد و مریخ بود متصل شد دلیل کند که مال نقد کند و مال بر وی تسلیم قدر باشد
و اگر مشتری اندر ثور باشد این همه اندر خانه خویش باشد دلیل کند بر بیرون کردن مال که صلاح رعیت باشد و اگر مشتری اندر مریخ
باشد که آن برج مرافی در شد و موضع قوی شد از طالع و باک باشد از نحس دلیل کند بر جمع مال و حریص بودن در
طلب و اگر بخلاف این باشد مال پراکنده شد و اگر زحل اندر تخت عمارت زمین شد اندر شرفش و مشتری ناظر دلیل کند بر
بر عمارت کردن قائم بر شهرها را و بر اهل ظلم باشد و اگر مریخ بجایگاه نیکو باشد و اندر خانه مشتری بود و مشتری اندر
خانه وی شد دلیل کند بر دلاوری و طاعت دانش اهل مملکت و بر اسلطان و بعید الصوت شد و توانا بر دشمنان
و دشمنان خاصه که تحویل روز شد و مشتری و شمس ناظر شد مریخ و مشتری از وتد بازار موضع محمود و نحس اگر
مریخ اندر خانه شرف خود شد یا اندر خانه مشتری شد بنظر مشتری تحویل سال دلیل کند بر غزوه و بعید الصوت و مسموع
او اندر میان عالم و اگر مریخ مقارن شد بسهم السعاده و سهم الخیر دلیل کند بر آنکه خزن خواره و خول از
شد و بسیار زن امرا از بکشد و بسیار استحال کنند آلت حرب و سلاح را و قوت و سفر را و اگر بطالع سال عالم
که قیام قائم باشد رسی مقارن مسعود شد دلیل کند بر قوة و توانائی قائم بر همه رؤسا و رعیت و هر وقتی که
شمس بمریخ متصل شود نزد قیام قائم و مریخ ظاهر باشد ناظر باشد دلیل کند بر بسیار جنبش سپاه و اگر
بروز و تباه حال قائم و کردن کشی و فتنه دانشی سپاه مر قائم را و غم بسیار و اگر مریخ متصل شد بزحل دلیل
کند بر آرمیدن لشکر و سپاه بر قائم و طاعت دانش و ضعف حال خوارج خاصه که زحل با گرفته باشد و اندر خانه
خویش و اگر مشتری ناظر باشد از زحل دلیل کند بر بسیار خیر مریخ بر قائم خاصه از رعیت و اهل قائم و هر بی سبب غمها
برسد شمس و اگر مشتری از زحل ناظر بود دلیل کند بر خواهش و ضعف حال ایشان و ظلم باشی قائم خاصه که زحل با گرفته
باشد و اندر مریخ خویش و اگر شمس زحل متصل شد دلیل کند بر سلامت قائم و ظفر بر اعدا و بخلی و اگر زحل با گرفته بود
و شمس از مشتری منصرف و مریخ متصل شود و باز متصل شود زحل پس از آنکه از آن برج بیرون آید دلیل کند بر غزوه
بر قائم از اهل و با کسی که بمنزلت وی شد و غم بسیار شد و اگر ظفر یابد خاصه که زحل مسعود باشد اندر برج خویش
و اگر شمس اندر زحل متصل شود و از آن برج بیرون آید دلیل کند بر غزوه حال خوارج و هم زوال ملک و اگر

مریخ از مشتری منصرف شود و بزحل اتصال کند در برج بیرون آید مر قائم را از اهل بیت بنوه و اگر مشتری متصل
شد بزحل دلیل کند که کردن نهد مر قائم را و فرمان بردار کند و اگر مریخ از زحل منصرف شود و بمشتری
متصل شد دلیل کند بر غیر و عاصی شدن بعضی از اهل بیت خویش مر قائم را و اگر مشتری زحل متصل شود
ظفر یابد خاصه که اندر خانه خویش باشد و اگر مشتری خلاف اسیر باشد و با گرفته بود خویش کار خوارج قوی شد
و اگر از کواکب اندر خانه اعظم باشد از طالع اندر شرف خویش دلیل کند بر ضعف حال قائم و بنکوهی رعیت و نیکی
حال ایشان و اگر اندر اعظم اندر ابیوت خویش شد دلیل کند بر ضعف حال قائم و بنکوهی رعیت و نیکی
خانه و هر چه بر شمس اگر مریخ ثابت شد و سعد اندر وی برج شد دلیل کند بر سعادت قائم و خصب و طول
زمان و هر کواکب اندر این مواضع اندر شرف خویش شد و یا شرف شد یا خانه شمال باشند بموضع
زیاده اسیر شدند دلیل کند بر تزین سعادت و عمر کار اگر صاحب سابع یا سابع اندر وسط السما باشد دلیل
کند بر فرمان بردن رب العباد و کردن نهادن بطاعت مر بر او و اگر صاحب طالع یا صاحب وسط السما
اندر رابع باشد دلیل کند بر خضوع و ورع عدل را و بنکی سهم الملک اگر بعد سعد شد دلیل کند بر عدل و دانش
و اگر بنحسی شد ظلم و جور کند و اگر سهم الملک منصرف باشد از صاحب بیت طالب دلیل کند بر تربیت کردن
اموال و اگر متصل شد دلیل بر مال بود و اگر ناظر باشد دلیل کند که نزد وی قدر زیاده **فصل هشتم در معرفه**
طبیعت و سیرت قائم بسهم اول و دوم و این هر دو هیئت اندر خانه یک کوکب باشد بنگر بوقت قیام شمس بکدام
برج است و بکدام درجه بنگر از شمس تا بزهره درجه اسد و اگر جمع شود از درجه قمر تا بقطع بعد از آن که درجه قمر
بود از فرود شمس هر کجا برسد سهم اول آنجا باشد و سهم دوم را بنگر درجه سرطان در جاه شمس بود از آن
و از برج شمس تا بقطع هر کجا برسد سهم دوم آنجا باشد و اگر هر دو سهم بخانه زحل شد دلیل کند استعمال
کردن قائم بر کردن چاه و حبوب و غارتها و ماندان و اگر هر دو بخانه مشتری شد غازی کننده و زهد
و علم و دین و ماندان اگر اندر خانه مریخ افتد دلیل کند بر کار حرب و سپاه و سلاح و ماندان و اگر
بخانه زهره افتد دلیل کند بر کار طرب و لهو و عطر و زینت و تمتع و ماندان و اگر بخانه اطارد افتد
دلیل کند بر کار علوم و حساب و خرج و کتابت و ماندان و بهتران باشد که با دلالت سهمین دلیل قائم
یار کند و کتابت و ماندان و بهتران باشد و بعد قائم آنکه بنگر بقران دولت تا انتهاء آن بکدام برج
باشد آن برج و صاحبان برج دلیل قائم است و آن کوکب که فرود تر زند دلیل قائم است بملک دلیل قائم و فرود تر است

همچنین تا آخر قران دولت و مثال و چنان است که بقران ملتقا شما اندر برج جوزا بود دلیل مغرب عطارد
بود و دلیل قمر بود و دلیل زحل بود و دلیل مشتری بود و دلیل حضرت امیر المؤمنین علی السلام برج بود همچنین
بدان تا آخر تمامی قران ملت **فصل هفتم در معرفت عمر قائم و کیفیت** که هر وقت قیام قائم بطالع ان زمان
که عقد لوا و بسته بود با تاج بر سر نهاده یا بمکان خویش نشسته نگر بطالع ان زمان و وسط السما طالع
و بروز آن اصطلاح و کدخدا چنانکه هوا بیدار بیرون آرد و انگاه تسیر درجه طالع میزان تر احوال شمس
و تسیر درجه وسط السما میزان مر تفتی احوال سلطان و پادشاه شمار را و تسیرات و اختیارات هر دو خانه
میزان اگر انتها و تسیرات هر دو برج و مقابله و مقارنه بحسی رسد دلیل قطع کند اگر قران زیج باشد
از انتها یا از تسیر دلیل کند بر فساد و اگر انتها و درجه طالع بحسی رسد و نحسی تحت خویش باشد دلیل کند
بر بیماری و قطع و اگر قوی باشد دلیل بر بیماری کند و اگر تسیر درجه وسط السما نیکو حال باشد و اگر تسیر درجه
وسط السما نیک باشد بتاهی اندر سلطانیت و اگر هر دو بتاه باشد حکم بر قطع و نحسی شمارد و خواهی شمارد خواه در
باب از انتها و تسیرات طالع ملت و قران دولت هر وقت که تربیع نحوسی رسد یا بحد نحوسی و انتها و تسیرات
طالع و وسط السما نیز منحوس باشد دلیل کند بر قطع و اگر سعدان نور افکند و قوه سعادت بیش از قوه نحسان
باشد **فصل دوم در معرفت عمر سلطان** از هلاک و عزل ان و ثابت بودن کاریا نه نگر بصاحب طالع و صاحب
وسط السما و اگر هر دو متصل شوند بیکدیگر و قابل اقبال اندر وقت باشد پس ان سلطان و عمر ثابت باشد خاصه
برج ثابت باشد و اگر قابل اقبال بر بیطار طالع باشد از ان عمر و ملک بیرون آید و باز باو برگردد و اگر قابل
اقبال بر مقبول باشد دلیل کند بر زود باز گشتن ملک و صحت پیش نگر هست و نگر یا این همه بشماره قمر اگر
اندر برج مقلب باشد و نحس از و بر برج کوکب و قدر باشد و مقبول باشد و منحوس باشد دلیل کند بر عزل و اگر
متصل شود صاحب بصاحب هبوط خویش عمر بسر آرد و اندر وی هلاک شود و در برج بزرگ بیاری کند
بر ان عمر یا صاحب مسکه را هلاک کند و اگر صاحب وسط السما بصاحب هبوط خویش متصل شود ان
عمر و اگر دوازده درجه منحرف شود بیند خلاص و رحمت باشد و اگر قمر اندر برج شد که رسن یا ذنب ایجا شد اندر
ان عمر هیچ خیر و نیکی نباشد خاصه که میان جوزهر و قمر کمتر از نیزده درجه بود و قمر نحسی متصل شود و اگر اندر
خانه هفتم سعد باشد کشته شود بدان عمر و نمیرد و نکی معزول شود و اندر ان عمر و زندگی بکرامت و سلامت
باشد قول یعقوب کند گوید نگر اندر باب سلطان بطالع و متیر وسط السما و اگر میان ایشان موالات

بود یا نحس

بود یا اصحاب برج هر دو دلیل ایشان ناظر باشند یا بر برج بود ناظر باشد دلیل کند بر تمامی پیش سلطان و ملک و عمر او اگر
بسنجاب باشد تمام نشود و اگر که تمام شود بنگر بقوه وسط السما و صاحبش و صفت و ضعف و استقامت
و رجعت و ظهور و غایب و روشنی و تعریب و سعادت و نحوست بدان قدر حکم کن و اگر سعد کشنده بر
بر صاحب وسط السما رئیس باشد عمر سلطان و از ملک عظیم یابد و اگر نحس باشد از منابع و روسا باشد
و اگر مشتری باشد از قضات و وزرا و علما باشد همچنین تا هفت کوکب و اگر ان کشنده صاحب طالع بود
بجهد خویش یابد و اگر صاحب شد بود از جهت مال و اعوان یابد و اگر صاحب سیم بود از جهت قرابت و سفر
نزدیک بود و همچنین تا دوازده خانه و اگر خواهی که بدانی انچه بعالم سلطان رسد از نیک و بد از درجه و قمر
و تسیر درجه قمر میزان تا درجات کواکب عمر رسد سعادت بود باندازه درجات مشقب و ذو جسدین و ذو هیات
ب لها و عالها و روزها و هم چنین میزان تسیر درجه وسط السما و انتهای مصلح و فساد و عمر سلطان را و چون
بعمر رسد سعادت آرد و همچنین بحسی رسد نکبت آرد بر جوهر کوکب و ان خانه که اندر وی باشد چنانکه صفت
کردیم بجایگاه دیگر یا زمانه **فصل یازدهم در وقت معزول شدن سلطان** نگر اندر طالع و وسط السما هیچ کوکب هست که دیر شماره
هر وقت که ان کوکب محترق شود اندر او یا طالع ان وقت معزول شود و اگر اندر طالع کوکب باشد و اندر وسط
السما باشد که دیر شماره بود هر وقت که نحس یا صاحب هبوط برج بود متصل شود دلیل کند بر عزل هر وقتی
که صاحب طالع یا صاحب ثانی محترق شود اندر او یا دلیل کند بر عزل نگر بدیدار که منحوس باشد یا محترق یا برج
تا آخر وند خویش یا کهان معزول شود نگر بدرجه وسط السما اگر کوکب منحوس کند و صاحبش نیز منحوس باشد چون
قمر بدرجات ان نحس کنده یا بدرجات نحس شد صاحب وسط السما برسد و یک درجه مقارنه شود چون
قمر بدان درجه برسد معزول شود یا ملک و ولایت از اضراب کند و اگر صاحب هبوطش اندر وند بود کارش تباه
و شده پیش آید پسر و دلیل عزل هم کند خاصه که صاحب طالع مقبول بود کوکب از وند و اگر صاحب
هبوط وسط السما بصاحب وسط السما متصل شود دلیل کند بر خراب و تباهی ان ولایت و اگر صاحب
وسط السما متصل شود بصاحب وند الارض و قمر و صاحب طالع قائم باشند دلیل کند بر عزل و اگر صاحب
طالع بر خویش نگر کند و بدان کوکب اندر وند باشد دلیل کند بر ثبات عمر سلطان خاصه که قمر اندر
اندر او ثابت باشد بجز وند الارض که انجایگاه معزول است و بنگو ترین وند طالع است و وسط السما و اگر اندر
هفتم باشد و نحس عمر بسر خصم رسد و اگر ان آن کوکب که قمر را کند منحوس باشد و اندر وند پس عمر

سلطان خوار شود و اگر نکوهیده باشد بزرگ خلق و اگر ان نحس را قبول نکند ضعیف باشد اندر سلطان و عمر وی بسلطان
شود خاصه که نحس اندر چهارم باشد و اگر اندر هفتم باشد اهل ان ولایت بوی نگرند و شدت پیش آید و اگر با این
همه صاحب طالع اندر وند بود بر ایشان نیابد و ایشان ناظر باشند و اگر اتصال قمر صاحب طالع باشد و زهره
باشد از وند بنگر که هیچ نحس بصاحب طالع نظر دارد و پیش از انکه قمر از و منصرف شود و اگر نظر باشد معزول
شود و اگر صاحب ثانی عشر بصاحب طالع متصل شود بدو قران ان عالی یا رسد و سوار شده و بتاه شر انگاه باشد
که صاحب طالع در او تباه باشد و اگر اندر وسط السما بندش کنند بسلطان بر ملایا کند بندش و اگر اندر طالع باشد کمتر
از ان باشد و اگر اندر هفتم باشد کسی بر وی سلط شود و بسیار تباهی و شدت بیند و تباه بر انگاه بود که از تربیع و مقابله
باشد و اما از نظر مودود مسلم نرد اند و اگر اندر چهارم باشد بند و زندان و شدت بیند و اگر صاحب طالع نایب شد
از وند اندر هبنه طالع باشد و بصاحب ثانی عشر متصل شد بند و زندان بیند انگاه که وند الارض رسد و
و اگر اندر بیصره طالع باشد اندر راه بند کشدش و بدانکه تربیع دلیل بیند و عمل است چنانکه صاحب ثانی عشر دلیل بیند
و حرب و زندان است خاصه که کمتر تربیع عدو و صاحب طالع بود اما بدانکه وجه طالع دلیل حاجیان و دربانان
بود و اگر صاحب وجه طالع متروبا اندر او باشد دلیل کند بر قوه حال حاجیان سلطان اگر اندر هبوط
باشد یا بموضع ساقط یا بروج منقلب که با هیبت و ذلیل شد از اهل ان خشم و نیکوی و فساد حاجیان
از صاحب وجه حکم کن و عدد طالع و صاحبش دلیل کند بر معیشت ملک یا عالم باندازه حصول و فساد و نیکو عزت
و نصرت ملک را یا عالم از طالع عقد لوا و مقدار مدت و ثبات و زوال و دراز دلیل طالع و اندر دلیل وسط
السما بگو قول ابیس مصری و یعقوب مصری گویند نگر و اما یا عالم را از طالع و صاحبش و عدد را از خیر و شر یا جراحات
عدد زند و وسط السما و صاحبش و هر کوکب که بوسط السما یا بصاحبش ناظر شد اهل ان ولایت ملک یا عالم باشند
و طاعت ندارند و هم چنین هر کوکب که اندر دوازدهم و باشد لعین و ذلیل و ولا و خلیفه شدن را از طالع و صاحبش
و از کوکب که اندر طالع باشد و تدبیر را از دویم طالع و صاحبش و ان عالمی که پیش از و رسد هست از نیم نظر
و بجه بیلا حکم کن و اگر خواهی که بدانی از و اهل که چند گاه بر عمل نگر از زهره شمس یا زهره وسط السما انچه رسد
از درجات منبر سال یا ماه یا روز بصورت و هر چه از درجات جمع شود از مشتری نگر که بر کجا رسد سلطان
انجا باشد نگر تا کدام کوکب است و اگر صاحب صدر اندر خانه شرف شد پس سال بسیار ملک خورد و جود
هر درجه یا عدد اگر صاحب صدر بیم یا محترق یا تحت الشعاع یا منحوس شد یا بحد نحوس برد یا بخانه نحسان

بعدد

بعدد هر دو ماه یا روز ملک خورد و اگر خواهی که بدانی در کدام جهت است نگر بصاحب وجه طالع تا کدام برج است
اگر اندر برج نشین شد مشرق باشد و اگر برج آبادان باشد مغرب آید و اگر خاکی بود از جنوب آید و اگر باد باشد از
شمال بود و اگر صاحب وجه طالع زحل شد از دهقانان بیاید از بهدران باشد و اگر مشتری باشد از عراقیان
و اهل وزرا و قضات باشد و اگر برج باشد از ترک باشد یا از شبانان و اگر شمس باشد از خراسان و هم چنین
این عشر کوکب و اگر خواهی که حال رعیت را بدانی نگر بصاحب هفتم و اصلاح و فساد و اتصال نظر و صاحب
وسط السما از انجا حکم کن و اگر خواهی حال ان شهر را بدانی زاد ماه از انجمن و صاحبش را سعد و نحس و نظر
اتصال سخی کوکب و اگر صاحب عدد طالع سعد بود و ثنا نگر بود و اگر نحس بود نکوهش و ثنا باید بود بوقت امارت
و عقد لوا و اگر قمر نیک از نحسین متحوس شد دلیل کند بشکایت و اگر قمر زاید النور شد و با برج بود دلیل کند زود
و اگر برج اندر هفتم باشد بدانکه در طالع سعد رسد اندر ان عمل کشته شود و اگر بجای برج زحل شد بهر دو اندر
عدد و اگر بوقت نشستن بجایگاه امارت قمر با سهل یا ذنب شد دلیل کند بر بسیاری تباهی مکان ان نحس از ان
موضع اصرار بسیار شد و زهره و مشتری بدان موضع شعاع افکند معزول نشود و لکن غم و خون پیش آید
دیگر رات کنج هر چهار از ان هبوبه دیگر از زهره وسط السما تا درجه نحس و شمار هر دو بر یکی سلطان یا ماه یا روز
بدرجات مطالع فلک مستقیم یا ساعت مستور از و سلطان باشد و هر دو ساعت و سال یا دو ماه یا ده روز یا نه روز
برج ثابت و منقلب و ذو جسدین و بعضی حکما گویند نگر از زهره وسط السما تا درجه نحس بدرجات مطالع فلک
فلک مستقیم انکه هر چه از ساعات وسط السما قسمت کنی هر ساعت سال یا ماه یا روز یا باندازه برج
وسط السما اگر ثابت بود یا جسده یا منقلب **فصل دوازدهم در معرفت معزول شدن سلطان** نگر کدام وند وسط السما اگر اندر
وند بود یا مایل اند بود ان سلطان یا بدر رسد و بدر انگاه بود که ان برج ثابت بود و سعد برج بود سنبله و میل نحس
ان بود که اندر شرف خویش باشد اگر خداوند وسط السما از قناب معزول یا بود یا اندر برج جنوبی باشد یا اندر برج جهار
زاید و ساقط یا مایل بود اندر فلک یا از سریع السیر و بطیء السیر گردد یا برج شود یا بهبوط رود انها همه دلیل کند بر
برضیعف سلطان و عاملان و اگر اندر میان نحوس شود یا محترق از عمل و سلطان معزول شود خاصه که اندر برج
منقلب باشد و هم چنین اگر خداوند وسط السما بکوکب بود که ان کوکب را حال و صفت چنین شد و صاحب وسط
السما را نظیر حکم کن هر چنین بود خاصه الکوکب که عدد وسط السما بود دلیل ضعف و سستی سلطان و دور معزول
کردن و اگر قمر اندر برج حال چون خداوند وسط السما بود و نیکو دیدن حکم در قوت باشد از قوت سلطان و

وضعیف و ورد اگر سلطان معزول شده باشد و خداوند وسط السما از بیرون تند شده ساقط از دوند و لیکن بکوکب متصل
شود که اندر شرف باشد یا اندر دوند یا اندر دوند یا اندر هبوط سلطان را که با زبعد خویش باز رسد اگر مریخ و وسط السما و
منقلب باشد یا صاحب در اندر مریخ منقلب این سلطان بسعادت معزول شوند باشد و اگر اندر مریخ نوحسین بود یا اول
مریخ معزول شود و بعد از آن چند بار دیگر معزول شود و اگر با قمر مریخ باشد چند بار معزول شده باشد و اگر آسمان رسد
این معزول تا چند گاه باشد اگر مریخ در برج وسط السما را ناکوکب نحسی یا نحوس و باز بنگر اگر در برج وسط السما مریخ
ثابت بود یا مریخ صاحب وسط السما ثابت بود یا مریخ صاحب هر دو برج سلطان و اگر دو جدیس بود هر دو برج باهم گیر
و اگر منقلب بود هر دو برج و زیر یک باشد اگر بکار نحس سعد بود دولت و سعادت یابد چندان سال یا ماه یا روز
و اگر رسد که بعد از این سلطان اینجا که باشد بنگر مریخ یازدهم که اندر وی ستاره است و صاحبش کیست از پس و نگر نشده
و اگر گوید که پیش از این سلطان که بود مریخ نهم و آن کوکب که اندر وی بود و صاحبش و اگر از رجعت و اهبوط بیت باشد
بنگر کدام اند وسط السما یا قمر اندر کدام برج است خداوندان برج را دلیل رجعت و اهبوط بیت سلطان باشند باندازه
نظر ایشان از دوستی و دشمنی حکم کن اگر خداوند وسط السما یا آن کوکب که دلیل سلطان است مستقیم باشد بران کوکبان
که دلیل رجعت است دلیل کند که سلطان در رجعت خویش زیانکار است و اگر دلیل رجعت مستقیم باشد بران دلیل کند که
رجعت سلطان را مطیع نشده اگر صاحب وسط السما یا آن دلیل سلطان یا رئیس یا ذنب باشد و یا میزان
دوستان که دلیل رجعت است مقابله باشد مر دلیل سلطان را دلیل کند که این سلطان بر سلطنت فایز نشود و این
انگاه بود که این دو دلیل رجعت یا زحل شد و یا مریخ یا قمر مگر دیگر بمقابله مر دلیل سلطان را این نیز
نحوستها و هلاکت بدست خوش و دلیل سلطان مقابله شد مر ضیاء آفتاب و ماه را خاصه که رئیس و ذنب
نزدیک بود هر دو ضیاء این دلیل هلاکت باشد و مغوش گشته شود و اگر دلیل سلطان در نحس شد هلاکت سلطان بود
اندر نحسی و اگر نحس فرض شد اندر مریخ دوم یا اندر مریخ یازدهم یا خداوند دوم یا خداوند یازدهم خداوند صاحب
وسط السما باشد یا هبوط دلیل سلطان بود هلاکش شکسته شدن خزینه و اگر از قوتش معرفت سلطان بر سند از طالع
حکم کن چنانکه از وسط السما گفتیم خصم سلطان را از مشرق مگر دیگر از آن سلطان صاحب را زود دوم و بیارس کران خصم را از شرم
نگر و اگر صاحب علو باشد و صاحب طالع سفلی است خصم قوی باشد و اگر بخلاف این باشد صاحب را دولت قوی باشد
و هم چنین که اندر باب خصومت و دعوی گفتیم **فصل سیزدهم در معرفت حال سلطان** که بنگر با اتصال صاحب طالع
و صاحب وسط السما که میان ایشان قبول و فایده اندر آن باشد و قمر نوری مریخ کوکب وسط السما را رد کند و دلیل
باز آمدن سلطان از خویش و بجهی اگر کوکب نور در دلیلان جمع کند و بوسط السما ناظر بود هم بدان سلطان باز آید و اگر

اینکه گفتیم خبر باشد بصاحب طالع مگر اگر رجع بود باز آید و اگر قمر بصاحب وسط السما ناظر باشد و صاحب وسط السما
بمشتری خویش ناظر باشد باز آید بسلطان خویش خاصه که قمر اندر برج منقلب شود و اگر طالع رجع باشد بنگر تو اگر
صاحب طالع متصل شود بکوکب که اندر طالع باشد یا اندر وسط السما باشد باز آید بسلطان خویش و اگر صاحب
وسط السما بصاحب هبوط خویش اتصال کند دلیل معزول را و همچنین صاحب طالع نیز و اگر دلیل قمر
بدلیل سلطان متصل شد ثابت سلطنت باشد و اگر منحرف شود بعد باز آید و اگر متصل شود معزول شود و اگر
دلیل سلطان بدلیل سفر متصل شود معزول شود و اگر صاحب ساقت بدلیل سفر متصل شود معزول شود
و اگر صاحب ساقت بدلیل طالع متصل شود معزول شود **فصل چهاردهم اگر کسی پرسد که میان ملک و متصل شد**
صاحب وسط السما و هر دو سعدان باشند و میان ایشان قبول بود و اتصال از مودت بود دلیل کند بر دوستی
و نیکو یا میان سایه و سلطان و منفعت بسیار باید و اگر اتصال و مناظره از اقران بود دلیل کند بر منفعت عظیم
خاصه که اندر حظوظ باشند و اگر قمر متصل شد بصاحب طالع و صاحب طالع سعد شد و میان قطع کند نحسی هم
دلیل دوستی و صحبت باشد و اگر قمر منحوس شد و صاحب بیت الموت اندر طالع باشد یا بصاحب طالع بنگر تا سعد
باشد بجاسان نحوست قمر و اقتضا بران سعدان کند و اگر دلیل که گفتیم منحوس شد آن صحبت تمام نشود و آن کوکب
که صاحب طالع یا صاحب قمر منحوس کند و از جوهر وی شد و نخانه که اندر وی شد و بنگر طالع مولود
آن ملک یا طالع عقد لوا و بنگر طالع خویش اگر دلایل طالع ملک با دلایل طالع تو نظر و اتصال و مودت
و قبول بود و موافق یکدیگر باشند میان تو و ملک دوستی و صحبت باشد و منفعت و اگر بخلاف این باشد خود را از وی
دور باید داشتن **فصل پانزدهم در معرفت آنکه اگر سلطان پرسد که از سلطان** اگر قمر متصل شد بسعد هر
دو سعود باشند دلیل کند بر منفعت و فایده باندازه جایگاه شان و اگر بخلاف این باشد اصبح خبر باشد و اگر قمر
و سهم السعاده هر دو سعود باشند و مریخ بسهم ناظر بود دلیل کند بر بودن مال سلطان و گرنه چنین باشد بلاء
پیش آید و بگریز و بنگر بصاحب حادر و یا کوکبی که اندر وی شد اگر دلیل طالع بود متصل شد و یا قمر و یا هر
هر دو دلیل اندر یازدهم باشد بطلب و حرص از مال سلطان یابد و اگر صاحب حادر عشر بصاحب طالع متصل
شد یا اندر طالع باشد از مال سلطان یابد بی بلا و بطلب و حرص و اگر از نظر سوده باشد بسوء خاتمه یابد و اگر نظر منفعت
باشد بریخ و تعب و بیم و ترس یابد و اگر میان ایشان کوکب جمع النور شد پس بجوهران کوکب جامع و جوهران طالع
که اندر وی شد کوکب جامع از آن جهت یافته شود و اگر نافذ النور شد بشفاعت متوسطان یابد خاصه که
میان شان قبول بود **فصل شانزدهم در معرفت حال عدو و صاحب** قول ابو معشر بنگر با آفتاب و بصاحب

طالع اگر میان ایشان اتصال بود مولود را از کار سلطان رزق باشد و اگر با این هم اتصال کند صاحب
طالع با آفتاب یا بصاحب وسط السما مولود بنده کار سلطان بود و اگر اتصال کند آفتاب با صاحب
عاشر بصاحب طالع سلطان بندگان را بود و اگر میان ایشان ابتر بود زیرا که مولود بنیاد شادی
آنکار بود و آنکار را زود تازه بود و شادی و کار مرا از بنده و قوی زیر دست او بود و اگر آفتاب قمر حال
یا صاحب شکسته خداوندش قوی بود و اگر قمر یا صاحب طالع قوی بود مولود اندر کارش قوی شد و اگر
صاحب ان خانه عطارد بود بانثر و صاحب طالع قوی و معسود بود مولود اندر کار صنعت و معرفت دانا
بود و اگر بنگو حال بود معروف باشد بنام و اگر مقبول بود از و حال کرد کند و اگر مقبول نبود حال و شور
کرد کند و اگر از حال حادرش پرسند بنگر تو صاحب وسط السما شرکه دلیل حادر است و میان دلیل طالع
و دلیل حادر بنگر از نظر و اتصال موافقت و مخالفت همان حکم کن از حال برزش شمس که تراصف کردم بخانه
چهارم و اگر ماه یا صاحب این خانه اندر برج جنوب شد مولود را حادر دیگر بود و اگر صاحب این خانه زهره
بود و زهره نیکو حال بود و صاحب طالع قوی معسود بود مولود را کار بر مغنیان و زنان بود و خداوندان
لهو و طرب و اگر مریخ بود و صاحب طالع قوی معسود بود مولود را کارش بکار سلاح بود و خداوندان حرب
و هنگران و اگر زحل بود کارش سخت بود و با رنج بر گوهران خانه که صاحب طالع اندر وی بود و از آنجا بر صد
معسود بود و اگر آفتاب بود کارش کار سلطان بود پس اگر منحوس بود بنگو بین از پس کوکب که گفتیم حذر باید کردن
با اندر خانه نحس بود مولود را کار و کسب و تعبیه بود که از نیکو شد باید صاحب چهارم که اندر طالع بود مولود را
کار سلطان بهره بود خاصه که صاحب طالع و آفتاب را بیند و اگر این کوکب مشتری و یا عطارد و نیکو
حال بود مولود را از تجارت بهره بود صنعت نگو بیندش قول حکما اگر قمر اندر وسط السما باشد یا خود خانه
قمر باشد کار وی مزدوری کردن یا رسولی یا طرق یا میانجی کردن که کسب و ورزان باشد که قمر بر صد منقلب باشد
کار وی بازیگری و همانندان و اگر مشتری بود کار او سخن بود منش که هر فروش و صرف و خرید و فروختن و نیکو
بمشتری که بکدام برج است و آن برج دلیل کند که مشتری از آن منسوب کیم بشمار اگر مشتری اندر خانه شمس باشد
یا بر وی فروش یا نحاس حیوانات اتصال قمر کوکبان دیگر را باهم بر بین قیاس کن و اگر قمر برج بود و اگر شمس
سعادت و اندر سفر بود یا غازی و خوش باشد از طبع برج و طبع برج و اگر تحمیل بود کار وی سلطان بود
و اگر زهره بود کار وی زنان و وسط بیان بود و عطا کنان باشد و اگر عطارد بود کار وی بر لوان بود و یا
و باز کارها و کارهای مستوفیان و کارهای باریک چون سطرلاب و همانندان و اگر این خانه عاشر خانه عطارد بود

ازان که خانه وی زوجیدن است و یک ساعت تنها نبود و اگر عطارد بود بصد پیوسته باشد کل کار بود یا دردی کار
که پیوسته با خاک و چوب بود و اگر مشتری بود و کار وی نقد و قلم و همانندان و بان تبر بعالیان پیوسته بود و اگر برج
بود کار وی نشی کند بر گرد و همانندان و نیکو کارش با خیانت نبود و اگر تیره بود کار وی زنان
و عطر و پیرانه فروش بود یا مطرب با قوال شاعر بود و اگر خداوند وسط السما زهره بود شغل وی بکار زنان پیوسته
بود و اگر زحل بود و خلقان فروش یا گوهر با قیمت فروشد و اگر زحل اندر برج خلل بود ضرر شد که زمین را
بکار آید چون آهن و سیل و کلنگ و تبر و همانندان و اگر مشتری بود شغل وی زر و همانندان باشد و اگر وسط
السما خانه آفتاب بود و شغل کار وی سلطان پیوسته بود و اگر آفتاب زحل بود اندر کار سلطان باشد و نیکو
بکارهای عمارت و سرا و زر دیوارها و بناها بود و اگر مشتری پیوسته بود شغل وی چون امانت و حکم و فرنیه
دار و فروشنده گوهرهای قیمت که ملوک را بکار آید و اگر صاحب وسط السما مریخ بود کار فحول و خاصه باشد
و کارهای نشی و سلاح بود و اگر مریخ نحس پیوسته باشد کار وی شغل بود گوهر که زران سازند سازهای شیر چون
اورا آهنگ و سیل و همانند وی و اگر مشتری بود شغل وی فروش سلاح باشد که غازیان و ملوک را بکار آید
و یا خود کننده این منقلب باشد و اگر با آفتاب پیوند کار اسباب حرب کند نشی چون خود و جوشن و زره
و همانندان و اگر تیره پیوند کار وی بر اسیران زنان کند و اگر عطارد پیوند نقاش شد درم را یا زر را زنی باشد
یا آینه گر یا تیرگر و اگر از زنها خیر بود منقلب و در ذوجه پسیر و شمشیر باز کننده و اگر با ماه پیوسته بود آینه گر یا
یا طواف آینه باشد یا خیر سبک و شکننده و مسقط یکننده و اگر وسط السما مشتری باشد کار وی عدل و راستی و عالم
و معتدل بود یا بند زر یا خزینه دار یا امانت باشد و اگر برج وسط السما حوت بود و ماه اندر شرف مشتری بود یا مشتری اندر
شرف خویش بود یا ماه اندر حوت بود متصل یکدیگر مروارید فروش بود و اگر مشتری مغرب باشد از آفتاب باز
هفتم طالع شد یا وسط السما خواهی باشد و اگر مشتری بصد پیوسته باشد رهبان بود خود یا ضیاع سلطان اندر دست
وی باشد و نیکو هر چه بدست آورد از روشنی بر هد مگر که طالع حوت باشد هر چه بدست آرد بماند و هر کار که کند
زهره بر آید و نیکو آسایش یابد و اگر تنها بود بعد این بود که گفتیم و اگر برج بود کار وی همه غیبها که بود و اگر
اندر هفتم بود از سبب آن کار وی بر ابلاء رسد و اگر اندر شرف باشد اندر آن کار بر شایش یابد و قوت و آفرین کنند بر
بر وی و اندر آن کار معروف گردد خاصه آنگاه که سریع السیر باشد و بسعد پیوسته باشد و اندر هبوط رجع باشد
بلای وی بر وی پیوسته گردد یا بعقوبت افتد اگر خداوند وسط السما طالع کوکب علو باشد و خداوند وسط السما

کوکب مقصود شد سایر کار فرما باشد و بحسبی اگر خداوند یازدهم کوکب سطح شد و خداوند وسط السما کوکب مقصود و عطارد
اندرین میان استاده بود آن کار از دست شاگردان و بازرگانان برآید و اگر خداوند وسط السما کوکب مقصود
شد و خداوند طالع کوکب سطح چون کار از دست شد و این باب را بیک بار یا تصال یکدیگر برده یا بیشتر معلوم
بر تو معلوم شود چون بیک نظر کنی اکنون یاد کنیم آن کارها که بر دوازده برج و شعب کوکب منسوب است تا بفهم
آسان تر گردد دلالت حل قصبه و طباشیر بریان کردن بسباص و حلاجی پنبه و تفکر روغن کردن و کار خاک و کشت و زرع
پشم زنا جوال بافته تابه در و کرد و صیاد بر سرطان پالیز بافند بره فروش و طراز قصاع کردن بیخ کار و حمام کردن
شیر باز سلطان قصبا را آهن بوزن برده فروش باز کلاه استاد در معلمی زمان در ریاضت زنان و در و بیمانه دزد
و مؤذنان و پیش غازیان و اخواهر دزدی و عیاری و دروغ گوی چغا خواص دوک تراش مد دکر قرص شیر کان کار
شبانی و هیزم کش و خرمندی پست بیلها و زر در طبع باز فال گویها کار بها کرباس بهاء و کار زر بیرون آوردن
مکاری صید حوت و غیره و جو بر باز آلان کرد دلالت کواکب حمل کارها چون جرم کردن و پشمینی دوزی و خرید
بندی و کفش دوزی و بالان دوزی بخط ملا طلیه باز کار زنگی کنی سر ملاح صیاد در کشت و زرع حمال سکه باز
و شتر بان و در و زرد بان دلالت ثور و بر سر حاکم معلمان مؤذنان پیشکار منبر دار معلم جمله قصص کردن نعوید
فروش بار سالها ابدا اخر بنه دار حجت جی جر ستار و صلواة و قضا در همه نصیب شتر دار پست دلالت جوزا
و لشکر و شتر جی جلاد و زر نقیب کن عیار قصبا جز زر بنید فروش روی کردن شکر شیر کردن و تیر کان
کرد و سوزن کرب و هنر دار بیطار حاص قصار خست ملا طاهر شیر باز غاز دلالت سمل امیر و خلیفه سالار
و حاصر برده فروش حبس خزینه دار سرای گوهر فروش و نعل بند غارت کردن منازعت کردن و دیوان
بقصار دلالت سرطان شاعر مطرب بند فروش و نجم کردن خیاط و نداف زنگ بیز بر عطر فروش حاجه فروش شیر زار
سور و زر کلاه دوز دلالت عطارد شعبده بند دار حکیم نجوم و کیمیا کان دار کی هر زار زر شتر بند سوزن کرد
کنده کر تیار غرطه صندوق ساز هنگر نقش کر کار کر زر کر طوق قند کر دست کار و راه معلم سر دوز
سیم باز فال کر رو بیاباز و فرد باز و هر چه اندر رباط بیغر و باریک است هر نصیب عطارد است دلالت قمر
خرد بیا و جاسوس و بازار و میخک کر دلالت هنر بند کاهلا قضا کر میوه ترک فروش سقا کار زر کشتی باز خواص
ماهی کر و بیخ فروش تنگ فروش طراز باز بند سر باز کاه و باز خادم حاکر سیل کر دنا هر افعال نصیب
قمر است فصل در معرفت نقاب سلطان و مصنف گوید الموصیا بر وقت عقد لوا تا بوقت کشادن منوبه زنا وقت تعلق
دادن و تا وقت مستقر گشتن بطالع ان ساعت و یا بطالع ان زمان که سوال کنند بصاحب شرف آید برج

کمتر

که قرانداد رست اگر صاحب شرف برج قرین گیره شد از نحوست و زیان دور شد پس ان سلطان با بیت
و یا بدر قرون تر از یکسال و اگر ان برج که قرانداد و شد و یا صاحب شرف برج بنگر بدان کوکب که قرین
متصل شد و اگر مقبول باشد و یا گیره از نحوست و مسعود شد دلیل کند بر ثبات عمر و سلطان و اگر اتصال قمر
بکوکب نحس شد یا محترق و بنگر که میان درجه قران ان نحس یا محترق چند درجه است هر درجه ماهی شمار چنانکه
بیاید ان ماهها بچند ماه را معزول شود و اگر ان کوکب که قرین متصل شد یا احتراق یا نحس اندر هبوط
باشد یا اندر وبال و قمر نیز مقبول نباشد و منحوس هر برجی ماهی شمار چندان زمان معزول شود و بنگر بین وسط
السما اگر هیچ کوکب نباشد اندر و هر درجی را دوازده روز میزان هر کی رسد اگر شعاع یا جزء برسد دو وقت
زیاده شود و اندر سلطنت عز و جاه و مال و منفعتها یابد و اگر نحس بدان سعد متصل شود مقدار زمان
سعادت کم کند و یا از قبل ان سعادت عمر و مکروه پیش آید و اگر ان نحس قوی تر از سعد باشد خیر و نیکوئی نماند
و بگیرد و محنت بزرگ پیش آید و هر معزول نشود و اگر انها در وسط السما بنعاع یا بکنجی رسد معزول
شود و اگر سعد بدان نحس متصل شد معزول شود و نیکی عمر پیش آید و نیکو بگذرد و اگر ان سعد قوی تر باشد
معزول شود بسلامت و اگر ان نحس بدان شعاع افکند شر و بلا پیش آید و مکروه هر مکروه و این بنده و بلا
از جنس ان خانه شد که ان نحس اندر ان خانه بود و منفعت و دولت از جنس ان خانه باشد که سعد اندر ان
باشد تا دانسته باشی و اگر اندر طالع یا اندر وسط السما کوکبی شد مستولی و بر شد هر که که ان کوکب محترق شود اندر
اوتاد طالع ان وقت معزول بود و بدانکه اگر نحس یا قمر اندر طالع باشد یا اندر وسط السما بوقت عمل سلطان
استدن یا مملکت نشستن یا بوقت عقد و بعیت کردن یا بوقت عقد لوا چون نحس بدان جایگاه رسد که
شمس یا قمر بود یا بتدا حال دلیل کند بر معزول و اگر زحل وسط السما بود یا بطالع و کوکب سعد بود متصل بود
یا خود زحل مقبول و مسعود بود دلیل کند بر انکه سر سال بر سلطان بماند و اگر ان کوکب منحوس شد و یا زحل
خود غیر مقبول بود بدان موضع یا منحوس شد سر ماه بنس نماند و اگر منحوس بهبوط بود یا بحترق و وبال
این جمع بخشها بود دلیل کند بر سی روز و اگر مشتری اندر طالع باشد و یا اندر وسط السما و پاکیزه شد از
عیوب دلیل کند بر انکه دوازده سال بماند بر سلطنت و اگر اندر هبوط بود یا احتراق یا وبال دلیل کند
بر دوازده سال و اگر جمع منحوس باشد چون هبوط و احتراق و وبال دلیل کند بر دوازده روز و اگر مریخ
اندر طالع شد یا بوسط السما و مسعود باشد و سعد بر ان ناظر شد دلیل پانزده سال و اگر مریخ اندر هبوط

یا محترق یا وبال شد و منحوس باشد ده ماه دلیل کند و اگر محترق اندر هبوط یا اندر وبال یا منحوس شد یا نزدیک اوتاد
و اگر اینکه کفیم شمس شد و نیکو حال بود نوزده سال بماند و اگر منحوس یا اندر هبوط یا وبال شد نوزده ماه دلیل کند
و اگر جمع منحوس شد چون هبوط و نظر نحسی یا جمع نحسی یا وبال بوده روز شد و اگر زهره بود هشت سال
دلالت کند و اگر منحوس بود از ان سفلی که کفیم از دیگران هفت ماه بود و اگر جمع منحوس بود هشت روز شد و اگر
عطارد بود بیست سال بود و اگر منحوس شد هشت ماه و اگر جمع منحوس شد بیست روز بود و اگر قران اندر طالع بود
یا بوسط السما بود و نیکو حال بود دلیل کند بر ملکت و عمر دراز شد و بطالع ناظر بود اندر شرف بود بیست و پنج سال
بود و اگر بد حال بود بیست و پنج ماه بود و اگر جمع منحوس بود بیست و پنج روز بود و این همه بنگر بستوا اگر نیکو حال
بود دلالت او بر سالها بود یا ماهها و سعد بر ان ناظر شد از نظر مودة از جایگاه قوی نیکو حال سال صفر
خوش بدان افزاید چون مستولی شد اندر طالع یا وسط السما و زهره بر ان ناظر بود از جایگاه مزاج
خوش از نظر تثلیث شد پس شتر دلالت کند بر دوازده سال و زهره بر ان ناظر بود هشت سال زیاده کند
تا هر ده ماه و اگر زهره بد حال بود هشت ماه زیاده کند و اگر جمع منحوس بود زهره را هشت روز زیاده کند و
و اگر نحسی ناظر بود یکی هم چنانکه زحل از مقابله و یا مریخ از تربیع بنحس ناظر بود باندازه سال صفر خوش چندان
سال کم کند و اگر کسان ضعیف حال بود باندازه سال صفر ماه کم کند و اگر جمع منحوس بود باندازه
سال صفر روز کم کند و اگر مستولی باشد چنانکه سال صفر مستولی دلالت کند بر سال یا ماه
یا روز بر ان زیاده کند و اگر یا ذنب شد بر ربع ان کم کند فصل هفدهم در معرفت حصار طالع بنه
بوقت سوال یا وقت رسیدن دخم زنگ شهر یا بوقت افتادن حرب تا دانسته آید و بدانکه چهار اوتاد
دلیل چهار دیوار حصار است و تد طالع دلیل دیوار و در دوازده شهر ان شهر است و تد وسط السما دلیل
جنوب ان است و تد غرب دلیل جانب مغرب ان شهر است و تد چهارم دلیل شمال ان است هر قمر نحس
اندر اوتاد آید حصار کشاده شود و اگر بر سند که دخم اندر حصار آید یا نه و تواند اندر حصار بنه یا کاهی صید
شود دیگر اگر ماه در منازل بد خول شد دخم نشیند در آید و اگر ماه در منازل بحر شد دخم نتواند آمدن و منازل
بحر این است نادانسته باشی سرطان بطین منعه و زراع نثر زبانا بلده زبح بلع رشا منازل بد خول ثریا
دبران هقعه نثر طرفه رحمه و ابره و صرفه و عوا و اکلیل جبهه شولة نعایم سعود ذابحه و مقدم و مؤخر و اگر
نحسی اندر اوتاد بود و صاحب اوتاد شد کشادن حصار بسیار دوم حصار شد و اگر اندر اوتاد سعدان
باشد حصار کشاده شود مگر بصلح و اگر ماه بطالع نظر دارد از سوده رسول اهل ان شهر را نیکو باشد

و دل خوش ان جاسوس و اگر ماه بطالع اندر آید و بتاره نحس پیوندد و مران شهر را بلا باید رسید اهل از
جاسوس یا رسول و اگر بسعد متصل شد این رسول نیکو شد و اگر قلب الاسد یا قلب العقرب بدرجه
طالع باشد اندران شهر مردم بزرگ و مبارزان باشند و دخم از ایشان بترسند و بنگر کران دو کوکب
بکدام وتد باشند و مبارزان و عیاران بدان ناحیه شوند و اگر طالع برج اسد باشد مهتر از مردمان بزرگ
باشند و اگر عقرب باشد ان مرد مبارز باشد و معروف و اگر ماه از قلاوند باز گردد از نظر مودة و بصاحب
هشتم متصل بود اوتاد این رسول دخم را بدخواه بود از اهل ان شهر سخنان نیکو را همان کننده بود و با
و با دخم مخالف باشد اهل ان شهر جمع خواهند و عدد کنند و اگر بصاحب هفتم نظر مودة بود میان
کر شد بخیر و صلح و اگر از صاحب هفتم از عداوة منصرف شود و بصاحب طالع نظر مودة بود مر
اهل ان شهر را ان رسول نیکو خواهد و از دخم بدر خواهد و اگر بدر دو دلیل بعداوة بود زنگ انتر کنند و
و اگر قمر از صاحب هفتم منصرف شود رسول از اهل ان شهر بود و اگر قمر بدر دو دلیل بنظر مودة باشد خصم بر اهل
ان شهر رجع کرده و رسول برسد بصلح و قمر از زهره دلیل که منصرف شود از نظر عداوة عذر از ان کرده
باشد و بدر دلیل که متصل شد نموده از ان کرده صلح جویند و اگر بدر دو دلیل بیکدیگر متصل شدند بنظر مودة
میان ایشان صلح باشد اگر قمر بنظر مودة بود این صلح باتفاق رسول باشد و اگر قمر بنظر عداوة بود رسول کم نما
سی کنند و بتعصب بکنند و اگر کوکبی دیگر باشد که بدین دو دلیل نظر عداوة باشد از جنس ان کوکب دهی باشند
که صلح خواهند و بخلط افکنند و اگر منحوس شد رسول خیانت کنند و اگر منحوس کننده زحل شد سیر کنند
رسول را و اگر مریخ شد رسول را بکشند و اگر بسند که حصار کشاده شود هر وقت که نحس بر طالع
رسد یا بدرجه وتد از روز کشاده شود هر درجی دوازده روز و اگر ان نحس زحل شد کشادن حصار بجهة فرو
آوردن حصار شد یا غارت کردن و اگر مریخ باشد از آتش یا زیر و اگر عطارد باشد از مکر باشد یا از قبل نامه
و کتابت و اگر شمس باشد از مبارزت و صلح و سیلت و اگر ذنب باشد بهم شد که بدان شهر نحس رسد از
چیزها کنده و بلندیها بدان کلام مریخ که ان نحس باشد بنا هر بدان ناحیه باشد اگر نحس اندر برج شرق شد بلا و شر
و اگر اندر برج بادی بود بناحیه غرب باشد و نحسی بدان برجها بدین قیاس حکم کنی در انتهی حال شهر را نیکو و بدی و اگر طالع
اساس ان شهر را باشد بنیاد باشد و هنگام زوال سر نوان کشتن و اگر طالع شهر مصلوب شود نیکو که میزان شهر
طالع جهت از روز حکم کنی قول و بیس مصری گوید اگر کشاده شد و نو طالع نظر دارد از سوده رسول اهل ان شهر را نیکو باشد

شهر از احوال شهر خبر کنند و از تو سوال کنند بگو تا سهم السعاده در کدام برج است ان برج طالع ان شهر باشد
و بیان برج اوتاد بر طالع شهر که هر کس از ان کس هم چون طالع ان شهر آید همان برج باشد که از اوتاد طالع
ان شهر باشد چون ان معلوم شد در طالع را بعدد در سهم السعاده بگیریم و انها زمان بحثی که مولود را
هر وقتی که بشعاع بحسد نحوس رسد بحسی بران افکند ان شهر و اهلش را بکشد رسد و اگر شعاع سعد
سعد رسد سعاده و دولت شهر و اهل شهر نعمت و هر وقتی که نحسی با وتاد طالع ان شهر اندر آید یا بر بیات ان شهر
آشوب و فتنه و شیونها رسد و اگر نحس مسدسه و مثلثات طالع شهر منغولیها پدید آید و تباهی حالات باشد
و اگر سعود اندر آید بر بیات طالع مژده سعاده و دولت و فرخی و صلاح باشد و اگر سعود مسدسه
و مثلثات طالع آید نیکوی غلها و عیشها و امن شهر و بیکزیان سعد یا ان نحس خداوند کدام
خانه است و بکدام خانگاه است خیر و شر هم ازان توقع باشد و از جوهر برج و خانه باشد **فصل نوزدهم در حال سعاده**
و نحوست و احوال صاحب دهم اما بدانکه سعاده و نحوست بر پنج وجه است سعاده بر دو وجه و نحوست بر دو وجه
نجم مشترک است اما وجه اول سعاده ان است که مردی گنج یا مال مدفون یابد که خداوند ش نیز و شیئی یا بد یا
مروارید یا عنبر یا در معادن زر و سیم و جواهر یابد و از کسی بستد شود و بوی رسید باشد و اصل این ازان باشد
که صاحب طالع اندر مزارع خوش باشد و سعادت بغایت اندر شد و سعدان صاحب زراع او باوی متصل شد
و یا صاحب طالع و صاحب وسط السما یک کوکب و سعود باشد و بسهم السعاده و سهم الغیب شد اندر طالع بود یا اندر
وسط السما یا اندر دوم و اما وجه سیم دویم سعاده باضافه بود شش مرد از مزرع و کرد لها کردن و انکار
تمام کند و مزد بکرد یا کاه فروشد و بها بستانند یا بشخص خود دست رنج کرد و اما نداد چنان است که صاحب
طالع یا صاحب وسط السما اندر مزارع صاحب هفتم شد و بوی متصل شد و از صاحب هفتم و هشتم سعود
باشد و مقبول اما وجه سیم از نحوست ان است که مردی را مال بدریا غرق یا بشش بسوزد یا بجای افتد که
بهیچکس را دست نرسد و این مال از وی جدا شود و کسی فایده نشود و اصل این چنان باشد که صاحب
ثانی اندر برج غریب یا مهبوط و یا محترق شود یا اندر ان برج هیچ کوکب اتصال نکند و بحسی فاطع یا صاحب
یا صاحب دویم اندر دویم باشد اما وجه چهارم از نحوست ان است که باضافه است و کمان باشد که چه یار
باشند و با هم جنگ کنند و هر دو کشته شوند یا هر یک مال دیگر را ستانند این نحوست باضافه بکدیگر باشد انکه کرا
منفعت باشد و اصل این چنان است که هر دو متحس شدند بیکدیگر یا اندر مهبوط و احتراق باشند و هر دو بر ابر باشند
بجمع نحسها و بیکدیگر از نظر مزرع و مقابله و قران باشند و اما وجه پنجم که مشترک است در سعاده و نحوست

وان

وان چنان است که مردی مال بسیار را بستاند بر سبیل قرض یا غصبه و بسهم ستانند مال سعاده بود و
و خداوند مال را نحوست شد از زیادتی مال و این از جهت ان بود که نحسی اندر مزارع خویش باشد و صاحب
ثانی طالع کسی را باشد و منحوس کند و این نحس کننده ازان منحوس شد مقبول بود یا سعود و چنان
باشد که زحل اندر صدر شد بمشتری منصرف و مشتری اصل باشد یا محترق یا وبال یا ساقط زحل مشتری سعود
شود و مشتری از زحل منحوس شود بدین الوتر و مشتری الوتر و اگر کوکب باشد که دلالت کند بر صناعت و یا تر و تر
خویش باشد که رنج خواهد کشتن و این کس بصناعت خویش بی بقا هر رسد که از سعاده نیکو و سخت قوت
و باز زهره تباه شود و نقصان بکرد ازان سعاده و وقت رسیدن نقصان ماندازه سال صغیران کوکب
باشد و همچنین دلالت کند اندر همه سعادتها و اگر مستند از سلطان و عمل شد و یا از خصومت و کوکب نیز اخوتر
باشد بعد مقیم اول از نزدیک باشد دلیل کند بر انکه بسیار بن ان عمل ضرر یا بر خصم ظفر یابد و باز زهره نقص اندر آید و
رطابه تباه نشود و اگر کوکبی اندر اخر جنب با اخوتر باشد و خواهد که مستقیم شود پس دلالت کند بر دوام سعادت
اندر صناعت تباه و اندر صناعت عمر بخورد شد و کم مال و روزی و مکروه بسیار پیش آید و باز زهره بر گردد
و حالش به نیکوی و ریاست و سعادت تمام عمر و تباهی شد حال اندر همه چیزها و اگر دلیل بدین صفت شد که نجم و مستولی
از منازعت و خصومت با طلب عمل سلطان باشد دلیل کند بر انکه هزیمت کرد از خصم و مغلوب شود و عمل
از دست بخواهد شدن و باز حال بر گردد و بر خصم ظفر و عمل بدست آید و کارش قوی شود و با تمام عمر زیاده و نقصان
اندر سعاده اگر صاحب ثانی یا صاحب سهم السعاده یا صاحب طالع صاعد باشد بشمال مال بسیار گشت از مردمان
با جاه و حشمت یا خود توانگر بود و اگر صاعد باشد بفلک اوج و هم بشمال صاعد بود مال از ملوک بزرگ و عظیم ان
حضرت کسب کند خاصه از مردمان بزرگ عظیم القدر کسب کند و همچنین نظر باید کرد و هم اولاد مال و اولاد جاه بیار
دیگر برین حکم باید کردن و اگر بعضی از اولاد خانه بدین صفت باشند بدان دلیل است و بزرگ و وجه شد تفصیل
سعاده و نحوست اما بدانکه طالعها اندر مواليد و سایر بر سه وجه است کروهی سعاده ایشان پایدار باشد تا انتهای عمر ایشان
و کروهی شقاوت و مرگ ایشان پایدار بود تا انتهای عمر ایشان و کروهی که از منازل فرود بدین هر روز
بر تر همی شوند و کارشان قوی تر گردد و کروهی آنند که از درجات و منازل بر تر روز فرو تر همی شوند و کار
ایشان ضعیف گردد و اما ان کروه که سعاده ایشان ثابت است از جهت ان است که اولاد سعاده شان
اندر اوتاد باشد و هیچ ساقط نظر ندارد و آنها که شقاوت شان ثابت است از جهت ان بود که اولاد

شقاوت اندر اوتاد بود و هیچ کوکب قط بود نظر ندارد و ایشان کوکب ساقط متصد باشد و آنها که از منازل فرو تر
روز بروز بتر و بزرگتر شوند ان است که اولاد طالع شان صاعد بود بفلک و هر روز بدرجات برتر رسانند و سعاده
افزاید و انها که از منازل بلند و نیک بخت فرو تر و کار ضعیف تر گردد ان است که اولاد ایشان منحط باشد و ساقط
از اوتاد و نظرش بسقوط شد و انها که میانه باشند بر تر و این ان است که اولاد ایشان بسقوط متصل شود و بعضی
و بعضی از سقوط بارتفاع باشد این کروه که بدولت و کاه بمحنت شدند اما بدانکه صفت صدر خانه بر سه وجه است
ماضی و مستقبل و حال حاضر را از اطراف کوکب قران و نحسی و از خانه زایچه مستقبل را از ان اتصال کواکب
قران و نحسی و از خانه حاضر و وقت حال را از موضع کوکب و دات ایشان قران و نحسی و از اوتاد صدر اتصال
اتصال و دلالت دلیل را از مولود یا از مستند سه وجه است و اطراف دلیل ده فایده بر انکه گذشته است و موضع دلیل
که فایده بر ان حال که در دست و اتصال دلیل ده فایده بر مستقبل و حال اصلاح و فساد در سعاده و نحوست دلیل
اتصال است قران و نحسی اما بدانکه کوکب سهمار فلک اطفار بیش وجه است دو نحس و چهار است چون زحل و مریخ و
دو نحس دیگر است بعرفی و ان چون عطارد است که با زحل و مریخ شد با طبیعت ایشان بود بنظر و اتصال و دیگر
شمس است که با مریخ شد فاصله مریخ با متقارنه شد پس نحسی کند و همچنین اگر با زحل شد و مدی
حالها که نجم شمسی و عطارد ان نحس خوانند و مکی نحوست عرض جوهر و دو نحس دیگر است با مالکی و موضع
و ان چون رئیس و وزیر است و اگر این هر شش حال جمع شود زهره با نظر در سعدان مولود بسیار خصی شد
و اگر صاحب مثلثه اول از زهره نیکو حال بود با این همه منفعتها و نیکوئیها یابد و اگر بد حال باشد با این همه که
خصی شد بدبخت باشد و صاحب مسند بیک شکم طعام و شوار یابد و اما بدانکه تاکید دلالت هر وقتی که دو دلیل
که دلالت بر یک چیز کنند و هر دو متصد بیکدیگر شوند پس دلیل کنند بر تاکید ان چنانکه عطارد و صاحب سهم سلطان
و مشتری و صاحب وسط السما بیکدیگر ناظر باشند یا متصل شدند و بر وسط السما ناظر پس دلالت کنند که عمل سلطان بدست
آید و قوی و عزیز گردد و اگر اندر اوتاد باشند دلالت کنند بر دراز مدت سلطان یا قوی عمر خویش بسلطان گذراند
و اگر ان کوکبی که دلالت کند بر سعاده و زیاده بسیر باشد یا زیاده العدد یا زیاده النور باشد یا هر دو صاعد تر باشد
بفلک اوج یا صاعد باشد بعرفی فاضله بشمال دلیل کند بر مولود یا بد که روز بروز بتر و نیکوتر باشد و سعادتش فزون
شود و اگر این کوکب هابط باشد اندر جنوب یا با قمر شد بر نجم کفیه دلیل کند بر تباهی حال و روز بروز تباه تر باشد
و حالش سخت شوریده شود و اما اگر ان کوکب که دلالت کند بر سلطان و صاحب هشتم یا صاحب چهارم باشد دلیل

کند

کند بر انکه از سلطنت بمیرد و هر که از عمل باشد و اگر کسی معزول شود از عمل و صاحب طالع در وسط السما باشد متصد نور
ان معزول بعد از آید اما بدانکه ملوک عالم را متولیدات که هیچ چیز نیست و اگر صاحب طالع آنچه قبول کند
یا جایگاه شمس بر تر از صاحب طالع بود بفلک این مولود بسیار ملک گردد و اگر زحل شمس را قبول کند و موضع
زحل بر تر باشد از شمس بفلک یا صاحب وسط السما صاحب طالع قبول کند یا شمس را قبول کند یا شمس قبول کند
یا زحل را قبول کند یا صاحب وسط السما مولود روز باشد اینها دلیل کنند که ملک گردد و عالم بگیرد اما اندر
مواليد شبی اگر صاحب طالع را قبول کند یا صاحب وسط السما را قبول کند اینها دلیل کنند بر ملک و پادشاهی
اگر مولود از اهل مملکت باشد و اگر چنین باشد ملک گردد و بیکی کارش سخت بزرگ شود چون قبول کند
چنانکه کفیه بفلک و کوکب نظر ملک زیرا که ملک بزرگ بر مردی حکم کند هیچ زیان ندارد و اگر اندر رجعت کسی
و یرا مخالف باشد و بود که کسی بیانه عمر ملک بگیرد از قبول شهادت که کفیه و باشد که مولود از مواليد
ملک شد و ملک بگیرد و ان از جهت قبول شعاع نحوس باشد پس ازان قبول که کفیه شد و اگر قبول از اتصال
اول بود یا اول عمر ملک گیرد و اگر قبول با اتصال دویم بود بمیانه عمر ملک بگیرد و اگر قبول با اتصال سیم بود یا از
عمر ملک گیرد و این اتصال انگاه بود که مادام که اندران برج باشد و بدانکه برین چون نذیر بصاحب
طالع رسد یا قبول هم ملک بگیرد و اگر در وسط السما بود و مولود اندر شرف باشد و طالع از برج ملوک
باشد و صاحب قمر اندر طالع باشد و صاحب طالع اندر وتاد عشر باشد بمنزله ملک رسد و شد که عالم بگیرد
فصل دوم در معرفت کسی امید در تر تست ابی وتاد عشر باشد از سعاده و شرف یابد بسیار و اگر اتصال از برج و مقابله بود سعاده و منزلت یابد و بفلک برج
و نقب و اگر مشتری یا صاحب یازدهم اندر طالع باشد بزهره و آسمان یابد و اگر قبول بود بنجاح حاجت ظفر
یابد و اگر عمر مقبول بود بعضی ازان امید ظفر یابد و اگر اندر یازدهم بود یا صاحب طالع اندر یازدهم بود
و مقبول بود حاجت بر آید و اگر صاحب یازدهم اندر وتد بود و فرو مقبول بود ان خام شود و اگر قابد تر تر
در برج ذو جسدین بود ظفر یابد بدانچه امید دارد و بعضی علی کفیه یا بنگ چیزی که در برج مکتسب بود در برج ثابت
ظفر یابد بدانچه امید دارد بتمامی و اگر قابد تر تر نحوس بود تباه شود کار پس ازانکه ظفر یابد و اگر قابد تر تر
قبول بود ظفر یابد بیشتر ازانکه او امید دارد و اگر خداوند طالع مقبول بود ظفر یابد بدهم امید دارد و اگر
نحسی اندر یازدهم بود بر سبیل که در دنیا امید شود و فرزندان را آفتی رسد و اگر این نحس نحس شد

اندر امید خویشی سخت دیر بماند و اگر وفق نیابد و اگر مریخ باشد امید خویشی نکشم جویه چیک بر نیابد و اگر مشتری اندر یازدهم
باشد بمراد رسد و باز از نگرست ستایش یابد و آن امید بیشی از آن یابد که امید دارد و اگر آفتاب اندر دوم باشد از شیدان
امید برآید بسبب سلطان و اگر زهره بود امید برآید بسبب دریا و از زنان و اگر عطارد باشد بقلم برآید یا بسبب
دانایان و بازرگانان و اگر قمر اندر یازدهم باشد بنگر که اتصال میکند و از طبع آن کوکب و اگر صلا امیر بود
بر دست میانجی برآید **فصل دویم اگر کسی پرسد** بنگر بصاحب سیم و پنجم و نهم هر کدام از ایشان بطالع باشد بهتر
باشد و با قمر قوی تر باشد یا ناظر باشد و ربیلست بدوستی اگر میان ربیل و میان صاحب طالع یا قمر اتصال
سودت باشد ایشان دوستی باشد و اگر قبول بود دوستی منفعت باشد و اگر مقبول باشد دوستی با منفعت باشد و اگر
زهره را با مریخ راستگرست باشد آن دوستی جماعت باشد و اگر اتصال از مخالفت باشد میان ایشان عداوه
باشد و بیکار و اگر اصحاب ایشان بر چهار خانه چه طالع ناظر باشد آن دوستی بغایت و محکم باشد و اگر جمله
نظر موافق بود و بعضی مخالفت میان ایشان گاه دوستی و گاه دشمنی بود و اگر اتصال از مریخ ثابت باشد دوستی مشکل
بعداوت شان باید از بود و اگر اندر مریخ منقلب باشد دوستی و عداوت شان بر یکسال بیشتر باشد بر اتصال و تقارب
حال ایشان کرده باشد و اگر اندر مریخ ذوجسدین باشد دور و دور دل باشد و اگر صاحب یازدهم زهره باشد
پیران و دهقانان باشد و اگر مشتری باشد اشراف و قضاة باشند و اگر مریخ باشد سرهنگان و صاحبان و اهل
سلاح باشند و اگر شمس باشد یا عطارد باشد متهران و اگر زهره باشد زنان و اهل طرب باشد و اگر عطارد باشد دبیران
و اهل دواوین و حکما باشند و اگر قمر باشد بکان و صوسان و دیگران باشند و اگر صاحب یازدهم بصاحب
طالع تربیع و مقابله باشد میان ایشان آزار باشد و از یکدیگر ناخوشنود باشند و اگر مقارن باشد با وی دوست
باشند باز بنگر بخداوند این دو جایگاه هر کدام که از این دو ربیل مستعی تر باشد یا علوی یا قمر او را باشد یا نظر قمر بسلامت
باشند و یکار و اگر باشد و بنگر بهر کدام کواکب که اندر وی باشد دوستی قوی تر باشد خاصه که اندر مریخ ثابت
باشد و اگر اندر مریخ منقلب باشد یا زایل و تدان دوست حقیقت باشد و اگر اندر مریخ ذوجسدین باشد دوست
بعدل باشد هر کدام از این دو ستان که راجع باشد از آن دوست اندر دوستی خلاف آید این است میان آنچه
دوستان است تا دشمن باشند **فصل سیم اگر پرسند از امید عشق کسی** بنگر بخداوند طالع و قمر اگر مرسوله
باشد بعدل در اقوال مایل و ناظر یا ظفر یابد و اگر موسوله بود ظفر نیابد و اگر حاجت خواهد بر دان خانه که هم
شکل سوال قمر بود از آنجا حکم کن تا درست آید **فصل چهارم اگر پرسند از حال** بنگر بطالع و ربیلست برانکار و فاق

دویم ربیلست بر طعام و شراب و خانه سیم ربیلست بر جایگاه نشستن گاه و پنجم بر شراب و ششم بر خادمان
جلس و هفتم بر عزیزان جهانان و هشتم بر حوالها و طلاخان و نهم بر کس است که با وی قرین بود جلیس و دهم بر لهو
و طرب و دوازدهم با مراد ما جلیس و هر کی بخش هنر حکم کن بر تباهی و آن خانه و هر کی اسعد بر هنر بنگر
و منفعت آن خانه و صاحب هر کدام خانه که مقبول یا مسعود با قمر بود بنگر با بود هر کس با که بدان خانه
منسوبست و صاحب هر کدام خانه که غیر مقبول و راجع یا نحوس باشد غم و تباه شود صاحب آن خانه را و هر
کدام را ربیل که اتصال سوده دارد اگر وی را موافق باشد و هر کدام را که نظر مخالف باشد اگر وی سعادت
باشد و هر کدام که خلا بود اگر وی را کسی التفات نکند و اگر طالع بر مریخ منقلب باشد لونها بسیار خوب آید و اگر
ثابت باشد یک لون باشد و اگر ذوجسدین بود و لون باشد و اگر قمر اندر طالع باشد طعام شور باشد و سرد
مزاج و اگر مریخ بود تلخ مزه و سوخته بود و اگر مشتری بود خوش و شیرین بود و اگر شمس بود طعام ملوکانه بود و یکی
بیشتر سوخته و صفرا انگیزه باشد و اگر زهره باشد چرب بود و اگر عطارد بود ترش و بهم آمیخته باشد و اگر زحل باشد
بنگر با انصراف قمر و اتصال او اگر باز گشته بود از نحس و بسعد متصل بود از مریخ و یا مقابله پس چاره نبود که
آن دعوت خسته سران یا عروس بود و یکی از سفر آمده بود و مانند آن و اگر از تثلیث تسدیس بود آن جماعت
بدوستی پیوستی بود و اگر آن کوکب که قمر بوی متصل است در وتد بود یا مریخ ثابت آن جلیس یکروز بود و اگر مریخ
ذوجسدین بود آن جلیس یکروز بیشتر نبود و اگر منقلب بود پنج روز بود یا کمتر و اگر صاحب مریخ قمر بوی ناظر بود
جلیس خوش بود و سبک و اگر ناظر نبود جلیس بر مریخ بود و باز گردند بر شیمانی و اگر قمر متمرغ سوخته
بود ربیل کند بر ترکی جلیس و طعام جاری ناکون و اگر شمس متصل بود ربیل کند ریا کز طعام بسیار
کرده باشد و اگر زهره متصل شد ربیل کند ریا کز طعام و بسیار سرود و طرب و سماع و اگر بعطارد متصل
بود در آن جایگاه سخن حکمت گوید و از احادیث و کلام بسیار بود و طعام ایشان کوشت مرغ بود و اگر
زحل متصل شد طعام و شراب شد و ناپاک و بد مزه و مزاج و ماهی و هر چه از آب بیرون آید و اگر مریخ متصل
بود ربیل کند بر شرد آشوب و فتنه و اگر مریخ بوسط السما بود و قمر بر مریخ او بود زنار حذر کن آنجا نزدیک خون
ریزش بود و زدن و جراحت و طعام گرم بود پس بنگر بصاحب ساعت اگر بطالع بود یا بوسط السما هم اندران
حال طعام آرند یا بطعام نشسته بودند و اگر در هفتم باشد یا در چهارم طعام سخت دیر آرند یا ملحی شود بر جار
بر دیا خود هیچ نیارند تا آنگاه که صاحب ساعت شد که بطالع بود یا بوسط السما و اگر صاحب ساعت زایل
باشد بسبب قطع طعام ایشان گذشته باشد و اگر مایل شد نزدیک با آوردن طعام باشد و اگر قمر بر مریخ آید بود

و ناظر بر صلا بود از تثلیث طعام ها ماهی بود و اگر قمر اندر میزان بود جنوب بود و اگر بجوزا بود کوشت مرغ بود و اگر
بر صلا بود از تربیع و مقابله کوشت سرد خورده شود و اگر مریخ بود طعام سوخته بود و اگر قمر اندر میزان بود و تربیع
او از بر یا خانه نخشه و نه طعام نشاید خورد در سنبله و میزان بخورد ماکولها و اگر در آخر عقرب بود یا ذنب مسیح
هر خورد که زهره داشته باشد و اگر اندر سنبله بود مسیح کوشت خورد در قوس کوشت و خوش نشاید خورد و در حوت ماهی
شوربا زنه خورد و اگر بدین خانه نحسی شد زیان و فت بیشتر باشد و اگر قمر بدین بر جای نحس ناظر باشد مقبول
و کم زیان بود و اگر قمر بخانه زهره بود عروس باشد و اگر بخانه عطارد بود کودک زادن باشد و اگر بخانه مشتری بود طعام
مهتری و ریاست باشد و اگر بخانه مریخ بود رحمه شکفتی باشد و اگر بخانه زحل شد طعام ماتم گذشته بود و اگر بخانه شمس
طعام از جهت خلعت مهتری بود و اگر قمر بخانه خوش شد طعام بجهت حریفان و قرینان و دهوران دل باشد و هر کوکبی که
نظر دارد بنگر با کدام خانه است یا صاحب کدام خانه است از آن جهت کرده باشد اما خانه دویم از طالع و ربیلست
بر شراب و جامه و قدح و اگر چه این خانه ذوجسدین بود جاهای گوناگون بود و اگر مریخ بود اینجا ناظر
یا صاحبش بود جاهای سبق بود و اگر زهره و شمس دشمن بود زرنه و سینه و سینه بود و قرآنکینه و از صوت جوب و سنجها
و شمس جواهر و جاهای ملوکانه و عطارد جاهای نقش و مکتوب و اگر سعد را اندر دویم بود آن همه زنان خانه
باشد و اگر سعد غریب بود عاریت باشد و نحسی اگر صاحب ثانی ناظر باشد و یا در مزاج خود باشد کلاه خانه بود و اگر ناظر
نبود یا غریب بود عاریت بود و اگر صاحب سیم سعود بود بسعد در سیم بود آن مردمان که بطعام حاضر باشند نیکو
و معروف باشند و اگر بجایگاه غریب باشد مردم غریب بود و اگر منحوس بود مردم خوش باشند و اگر خانه چهارم سعود
بود جلیس گاه نیکو باشد و اگر منحوس بود تباه باشد و اگر خانه زحل شد جلد و دراز بود و اگر خانه مشتری بود جای لطیف و خرم
باشد و اگر خانه مریخ بود سنج یا مطبخ بود و اگر خانه شمس بود جمله تخت سر بود و اگر خانه زهره بود گلزار و عطرخانه
بود و اگر عطارد بود بجز کتابخانه یا مریخ خانه یا منفعتی بود و اگر قمر بود بر آب حوض بود و بخشخانه ربیل کند بر شراب
و اگر مریخ ذوجسدین بود شراب دو لون بود و اگر ثابت بود یک لون بود و اگر منقلب بود هر بار شراب از هر لونی
بود و هر خانه را بدین صفت بنگر زحل شراب ترش و کنده و سیاه است مشتری شراب خوش و شیرین و نحسی بیاده
کو اکب صفت کم و خانه نهم آن کسان باشند که بر سر طعام نشسته باشند که هفتم اضافت باشند که پیش تو آیند و هم صاحب
طعام باشد بنگر که چه نوشت بیاده و اگر سعد بجا بود نوشت دانی و اگر نحس بود و نحس بود و کرنا آید آن همان و خانه
یازدهم مطربان نشسته و دوازدهم خداوندان خانه بود بنگر بنظر سعود و نحوس و از صاحب خانه جایگاه از این دوازده
مریخ بخت آنچه بیاده حکم کن هر خانه که سعد بود یا خداوندش سعود بود حکم کن بر آنچه منسوب است بگوهران مریخ بر قمر

و شادی و نیکوئی و هر آن مریخ که اندر نحسی بود یا صاحبش منحوس بود تباه شود هر چه نسبت کند و بنگر آن سعدان
بکدام ارباع است چون تو بخانه بروی از آن جانب نشیبی و هر کدام از ارباع که منحوس باشد بدانکه منشیبی پس آن
دیوار که بسوی مشرق است ربع اول و آن دیوار که بسوی نصف النهار است ربع دویم و آن دیوار که بسوی
قبله است ربع سیم و آن دیوار که بسوی شمال است ربع چهارم الربع الثانی عشر **فصل اول در معرفت** بنگر بربع
هفتم و صاحبش و اگر از وی بسیار پرسد بنگر بصاحب دوازدهم و خانه دوازدهم اندر طالع باشد و منحوس بود
مولود را دشمنان بسیار باشد و هر زیر دست باشند و بسیار از وی خورد چاره بسیار و اگر میان ربیل طالع
و صاحب دوازدهم اتصال بود مولود را دشمن باشد و اگر اتصال از تمودن باشد آن دشمن بد کرند بود و میان ایشان
خصومت بود و اگر اتصال از عداوه بود میان ایشان عداوه باشد و اگر کوکب اندر دوازدهم باشد و صاحب طالع
بتربیع و مقابله نگرد دشمن از جهت آن کوکب باشد و از کوکب خانه آن کوکب و اگر اندر دوازدهم قمر صلا باشد یا خود صاحب
و بر بود دشمن از بیرون و کلان و بندگان و منفعت از صلا باشد و دشمن سیاه چهره و چشم عیب دار و از مردمان سفله
و صاحب اندیشه و فسون گر و آن به تمکن کردن مخر کننده و یا موذنان یا حمالان یا زنان بان و آنچه
بدین ماند و اگر مشتری باشد دشمن مرد باشد دو سویه یا عالم یا امیر کاری یا شرف و قضاة باشند و دیگر ستارگان را بدین
قیاس کن و اگر قمر باشد بنگر که چه نوع دو دشمن طبع گوهران مشتری باشد و اگر قمر صلا امیر باشد جاسوس و جمالان و خماران
دشمن باشند و دشمن از طبع آن خانه باشد که صاحب ثانی عشر اندر وی باشد خاصه که اندر وتد بود و اگر سعد بود کم زیان
کند و اگر صاحب صلا اندر طالع بود دشمن از اهل بیت و ربیلست و اگر اندر وسط السما بود دشمن از سلطان و
و مهتران و عملداران باشد و اگر اندر هفتم باشد دشمن زن باشد و همسایه و همشیره باشد و اگر اندر چهارم باشد
دشمن پدر یا کسان پدر و نحسی بنگر اندر دوازدهم کدام کوکب است و صاحب کدام خانه است دشمن زنان حبس بود
و اگر صاحب طالع اندر دوازدهم بود و مولود بسیار کار کننده که دشمن برانگیزد و اگر صاحب رابع بود دشمن از پدر
او باشد و اگر صاحب سیم بود دشمن از اقربا بود و اگر صاحب پنجم بود دشمن از فرزندان باشد نحسی بنگر بیاده خانه او باز
بنگر بخداوند طالع اگر اندر خانه خویش باشد بشرف خویش و مسعود باشد یا زاید مستعی باشد یا منحوس بود هر چه اگر کار
یا صاحب باشد یا کوکب ملوکانه باشد مولود قوی تر از دشمن باشد و اگر این حالها مر خداوند دوازدهم را باشد این
قوت دشمن را باشد و اگر مریخ یا مقابله نگرد علاوه ایشان زیاده گردد و اگر مقارنه کرد در آنجا که جایگاه ایشان هر کرا شناخت
بیشتر قوت او را بود و اگر هر دو اندر وتد باشند بنگر شهاده کدام بیشتر باشد قوت او را بود نحسی باشد قوت او را
و اگر اتصال بسوده میان ایشان صلح شد اما عطارد را اندرین خانه شهاده و قوت است مزیاده کردن

دشمن را فصل دوم در هم و ترس از کسی و از چیزی که بر سند بنگر بصاحب طالع و قمر اگر صاحب طالع منحوس شد
یا اندر روز از دهم باشد یا قمر یاور شد ان دلیل کند بر هم و ترس سخت و بگویند ویرا و بگیرند یا بیند و اگر سعد
جایگاه بد باشد چون هشتم و ششم هم ترس باشد از انکه صاحب طالع اندران خانه باشد و اگر نحوس بصاحب
طالع یا بقمر ناظر باشد از او هم و ترس سخت تر باشد و اگر نحوس نباشد تا هر روز ان یابد بسلامت بگذرد
و اگر سعود ناظر باشد سلامت باشد و اگر صاحب طالع پاکیزه باشد از نحوس و بطالع ناظر نباشد هیچ مکروهی بر سر نرسد
و ان هم و ترس در مرغ و اگر صاحب طالع اندر وتد باشد و نحوسی از او ناظر نباشد سخت محفوظ باشد و ترس قوی
بود خاصه که صاحب تاریخ باشد از نحوس این دلیل کند بر هلاک و مرگ و این کوکب صاحب تاریخ باشد معتبر بیش
و بسلامت بگذرد و اگر شهاده کواکب از برج منقلب باشد دلیل کند بر ظهور کشتی بلاها و هم و ترس و اگر اندر
برج ذو جسدین باشد و ثابت دلیل کند بر ثبات فتنه و شر و اگر ان نحس اندر دوم باشد مالش بستانند و اگر صاحب
طالع اندر تاریخ عشر باشد دلیل کند بخیلی و حیات یافتن که بر وی قادر نشوند و اگر این هر دو متصل شد بنحسی
دلیل کند بر پیش آمدن مکروه از ان گرفتن و اگر نحس صاحب برج قمر بند یا صاحب طالع بود و نحسی
مکروه کمتر باشد و امید سلامت باشد و اگر صاحب طالع اندر تاریخ عشر نبود و بگیرند اندر تاریخ عشر معزول شد
ان هم و ترس بسلامت بگذرد و رحمت یابد که قمر بدرجات مسعود رسد بروز یا ساعت یا ماه یا سال و اگر
خواهد که لوا که این هم و ترس و حبس و بعد طرف شود یا نه بنگر بدان نحسی که متمتع باشد بر قمر و اگر قمر شد
بنگر بدان حد که قمر اندر وی است اگر ان حد نحس باشد که قمر بوی ناظر است و ان نحس برج باشد پس کشته شود
یا حبس یا بتازیانه و اگر نحس باشد دیر یا نه تا بوقت مرگ یا اندر زه قوت زحل شد یا بجایگاه او و اگر ان
نحس باشد و قمر بحد سعد رسد این سایل که فنا شود و بگیرند بسلامت باشد از الم و حبس و اندر حبس لا تقدر
بماند که ماهی درجات قمر و نحس بیست بروز یا سه ماه و اگر ان نحس که قمر بوی ناظر است ضعیف شد و قمر
اندران مرتبت بود و سعد بقمر ناظر باشد و مقبول این بسلامت برهد و بگیرند اندک هم و ترس سرش قول
بطیموس که بنگر بقمر و صاحب برج قمر و طالع اگر بنگر بکرا اتصال باشد و صاحب طالع مسعود باشد پاکیزه بود از
نحسان ایمنی باشد از هم و ترس و اگر صاحب طالع سعد باشد و نحسی بقمر ناظر بود و بصاحب طالع از برج مقابله
بنگر بصاحب برج قمر و اگر قمر شد و اندر شرف قمر باشد یا مثلثه و رشد پس زیان ندارد و نظر نحس بقمر این
هم و ترس مقدار باشد و باز بسلامت رهائی یابد و اگر نحسان قمر شد و حد قمر نحس باشد پس کرفتار
شود و از ان حبس رهائی نیابد تا بوقت مرگ یا سعد قمر از جایگاه قمر بقمر ناظر شود یا نحس باشد

انگاه

انگاه شر و بلا را دفع کند و سلامت شود و زان ترس بیرون آید فصل سیم اگر کسی رسد که خصم را بخون قصاص کنند یا نه
بدانکه خونها مطلوب دم خواهند رسیدن را طالب گردند و بنگر که طالب سلطان است یا نه اگر از سلطان اگر سلطان
بود طالع سایر را باشد و وسط السما سلطان را بود که طالب دوم است و برج سابع ان سبب را بود که خون
ریخته شد و چهارم عاقبت کار است و اگر صاحب وسط السما بصاحب طالع ناظر باشد یا بکوکبی میان ایشان
نور نقل کند یا جمع کند یا رد کند نوری که بدیگری این طالب مطلوب ظفر یابد و اگر این طالب بکر سلطان
بود طالع سایر را بود و هشتم طالب دم را بود بنگر بصاحب طالع و صاحب سابع اگر هر دو بیکدیگر ناظر باشند یا
یا کوکبی میان ایشان نور نقل کند یا جمع کند طالب بر مطلوب ظفر یابد و اگر جز این باشد ظفر نیابد و اگر نظر برج
و مقابله و مقارنه باشد و برج ناظر باشد بصاحبان طالع و وسط السما خون مطلوب ریخته شود و اگر اتصال
از مودة و قبول باشد بسعدان سر گشاده کنند و خونش ریخته نشود و ظفر مطلوب را باشد و بنگر بطالع و
و بچهارم اگر این دو برج منقلب باشد قادر بر قصاص نشود و اگر هر دو ثابت باشند قادر نشود و اگر هر دو جدید باشند
حال میانه بود بعضی بر خون شود و نیز باشد که کشنده چند کس باشند بیکدیگر بکشند و دیگران رهائی یابند و
و بعضی اگر قمر اندر برج منقلب باشد بعضی قادر نشود و اگر ماه بصاحب ثانیه خوش بگذرد و خداوند طالع بسوی
طالع بگذرد و صاحب چهارم بچهارم بگذرد خون کشنده ریخته شود مگر که قمر متصل شد بسعد یا و بان سعد فلا
اسیر باشد این دلیل بر بد باشد و خونشنو رسیدن خصم و اگر بسعد باز گردد بحبس پس از صبح کشته شود مگر که اتصال
بمودة بود بر بند و زندان شد و ان نحس اگر در برج ثابت باشد اندر زندان بمرد و اگر اندر برج منقلب باشد
زهر بیرون آید و اگر قمر اندر برج منقلب باشد دلیل کند که بیرون آید بشانه و اگر نظر ثانی و اگر نظر ثالث برج و مقابله
بود از زندان بگریزد و اگر مقارنه باشد اندر سر او را بکشند یا پنهان بگریزد که کسی آگه نشود و اگر اتصال اندر
طالع بود خصم در گمنه و در رسد و اگر برج بود جز کشتی بر برج آید و اگر شرف رسیم ان بود و اگر نحس باشد خصم
قاهر بود بسیار و اگر زهره باشد بدیه خوشنود شود و اگر عطارد باشد خصم نارسیده باشد بیاند تا و رسیده شود و اگر
چیز فریاد یا این حال از سبب کودکی افتاده بود و اگر کسی بخون گوید اندرین باب مردمان دو گروه گردند و اگر
قمر بند زهره کشته شود یا بکشند یا از زهره سعد و نحس و اگر خداوند نحوس شود یا بهبوط یا بحرق خصم رهائی از زهره
آفتد سد و اگر خداوند هشتم اندرین میان بخداوند طالع بگرد سایر را خود بکشد و اگر اندر طالع سعد بود و
و بیان کشته باشند بتر هلاک کنند و اگر قمر متصل شد بنحسی بزرگ و بیان کشته سلطان هم خصم شود و اگر اندر
طالع نحسی بود و قمر بسعد پیوسته بود او بیاد سخت استوار بکار خصومت بود و بنگی با سلطان نیکو

کند و اگر خداوند طالع بنگرد بطالع نصرت اولیاء را بود و اگر بنگرد بنور طالع و قمر بنور صاحب خانه خوش ناظر بود بسلطان
بیرون آرد و بار خصمان بر انکه جمع عذابها را دلیل برج است باهی و چوب و زحمت و بند زندان است و اگر نیکو و مبارک
خوشنود و اماست و رحمت یابی و نحس دلیل سیاست است و زهره دلیل خوشنود و عطارد دلیل تعب شد و قمر
باندازه اتصال دلالت کند فصل چهارم در حال زندانی و محبوس شدن اگر ماه قوت سنبله اندر برج ثابت است
و بکوکبی پیوندد که ان کوکب اندر وتد بود دیر ماند اندر حبس اگر ماه رأس وتد بود و بکوکبی متصل که اندر وتد بود
هم دیر ماند و چون ماه اندر برج منقلب بود و بکوکبی متصل که اندر منقلب بود یا اندر آن رأس وتد بود چون سیم و نهم
زهره رحمت یابد و اگر ماه با دراز دو از کوکبی که اندر وتد باشد و متصل شود بکوکبی که زایل باشد از زندان بیرون آید
و رحمت یابد و اگر ماه اندر برج ذو جسدین باشد از زندان دیگر رهد و اگر ماه اندر سرطان و جدی شد هر
چند که برج منقلب اند دیر ماند مگر بکوکبی متصل شود که زایل بود دلیل کند بر ظهور رحمت یا نجاتی و اگر اندر برج قوس
بود نیز دیر ماند و برج عطارد و زین و در تربیت و اگر وقت سوال طالع برج ثابت بود و او قائم بود دلیل
کند که دیر ماند مگر که او را زایل باشد انکه امید دارد بظهور رحمت یا نجاتی خداوندان و وتد اندر وتد باشد و
و بعضی اگر خداوند دوازدهم و ششم هم باشد در بسته دارند شی و انگاه بود که زحل اندر خانه چهارم بود خاصه
اندر برج ثابت که هیچ بیرون نیاید و اگر خداوند نهم چهارم بود خداوند چهارم اندر نهم محبوس دیر ماند و بیرون
آید یا یاران خاصه که ماه اندران وقت بکوکبی متصل شود که زایل بود یا برج منقلب و اگر خداوند طالع اندر برج
چهارم بود یا دندان دیگر دیر ماند خاصه که با اصحاب او را ناظر باشد و اگر خداوند طالع محرق شود اندر وتد یا
یا متصل شود بصاحب ششم اندر حبس بمرد و اگر خداوند دوازدهم با برج اندر وتد باشد دلیل کند که اندر بند
و غل باشد و اگر خداوند طالع ماه بدین دو دلیل یا بکوکبی متصل شود که محبوس چهارم اندر باشد و اگر کوکبی که
بخداوند طالع پیوندد بنگر که خداوند طالع را چه باشد اگر خداوند خانه باشد یا خداوند شرف یا خداوند ضد
این چهار کننده معارف محبوس باشد و اگر کوکبی بیت باشد مرد در محبوس سازد این چهار و اگر این اتصال بصاحب
هشتم باشد رحمت در از جانب خصم باشد و اندرین باب که خداوند طالع اندر شرف بود و برج مشتری باشد و
و اگر اندر هبوط بود تخفیف زیان بود و اگر سعد اندر چهارم باشد محبوس بر رحمت اندر باشد و اگر اندر طالع باشد
پیش بسلامت باشد و اگر سعد اندر هشتم باشد خصم رحمت باشد و او را عفو کند و اگر اندر برج دهم باشد ان نیکو باشد
از سلطان بود و اگر اندر دویم باشد مالش زیان نگردد و اگر انکه هشتم سعد نحس باشد بر تباهی و دشوار حکم و اگر
قمر با صاحب طالع متصل شود و دلیل کند بر دشواری بیرون آمدن و زیان خاصه که صاحب طالع اندر بند

باشد

باشد برج ثابت دلیل کند بر درازی روزگار که در حبس بماند و بدترین او را هشتم و چهارم است خاصه که طالع برج ثابت
باشد و اگر صاحب مقبول بود و قمر مسعود بود دلیل کند بر ظهور رحمت یا نجاتی فصل پنجم در معرفت حال کسی که از حبس سلطان
بگریزد یا نه
بنگر بصاحب طالع و صاحب وسط السما که میان ایشان اتصال قبول بود و صاحب طالع
مسعود بود از صاحب وسط السما دلیل کند بر رحمت یا نجاتی و خوشنودی سلطان و اگر صاحب طالع
محترق باشد از صاحب وسط السما و منحوس از هر دلیل کند بر هلاکت و بر زشت سلطان و اگر دلیل
طالع راجع بود او را از جایگاه بگردانند و اگر صاحب طالع منصرف شد از صاحب وسط السما این
محبوس از سلطان و بسی بجهد و اگر صاحب طالع یا قمر از صاحب رابع منصرف شد یا از صاحب تاریخ عشر
از زندان بگریزد و اگر میان دلیل طالع و دلیل سلطان اتصال برج و مقابله بود و از او قدر برج ثابت کار
دشوار شود و در حبس بماند فصل ششم در معرفت حال محبوس از بند گریختن یا نه بیشتر و صاحب طالع اگر میان
ایشان اتصال مودة بود و قبول دلیل کند بر خوشنود شدن خصم و رحمت یافتن محبوس و اگر اتصال از
برج و مقابله بود کار سخت و دشوار شود و انجا که از سلطان حکم کردم و اگر محبوس سلامت تر ماند و بر تحریر
سال بیرون آرد و از نظر سعود و نحوس چنانکه در باب زندان گفتیم حکم کنی بخلاف یا نحس اندر خانه زندان باشد و نیز از
قرشهاده خواه فصل هفتم در معرفت سبب محبوس گفتیم که دلیل عذاب برج است و صاحب تاریخ عشر اگر صاحب
طالع یا قمر با برج یا صاحب تاریخ عشر اتصال بود دلیل کند بر عذاب و برج اگر اتصال از برج و مقابله و مقارنه
بود بسختی برج و عقوبت باشد فحصله که اندر او قائم باشد و اگر اتصال از مودة بود سهل تر باشد عذاب و اگر اتصال
قبول بود هم کند و بیکدیگر رهش المر رسد و امید سلامت باشد و اگر دلیل طالع برج منحوس بود از نحس عقرب دلیل نحس
باشد و کشتن و اگر نحوست دلیل از برج یا از صاحب تاریخ عشر از برج اسد و قوس باشد دلیل کند بر تازیانه زدن و اگر
بجای برج زحل شد و اندر خانه خوش باشد دلیل کند بر عذاب و چوب و سنگ و زخم و اگر بحثی و فره و اگر سعد
بزحل یا برج ناظر بود ان شرف و دیر بر انگیزند باندازه قوت و ضعف ان سعد و اگر قمر با صاحب طالع ان
یا کوکبی که بقمر و یا صاحب طالع ناظر باشد برج یا مقابله یا مقارنه برج باشد یا سهم القتل یا صاحب وسط السما
السما یا قابض این دلیلان و ان برج جوزا بود یا مثلثات و دلیل کند انکه محبوس را رهائی باشد و اگر اتصال
از مودة بود پس از رهائی باز دارند سهم العذاب را بگیرد از نحس یا از صاحب درجات خانه ششم بود از ان برج
ششم طرح کنی هر کجا که برسد سهم العذاب یکی باشد و اگر قمر با صاحب طالع یا سهم یا بصاحب منصف

باشد از تربیع و مقابله و مقارنه دلیل کند بر غدر سهم الغیب و الصلب بکر و از تربیع در درجات خانه هشتم بر افزار
و از خانه هشتم طرح کم هر کجا رسد سهم آنجا باشد و اگر صاحب طالع و قمر بدین سهم یا بصاحبش متصل شود دلیل
کند بر کشتن یا بر دار کردن و اگر اتصال نبود و سهم باشد و حجت یابد قول یعقوب کند گوید بنگر بدان کسی که
او را از شهر بیرون کرده باشند آنجا که محبوس را اگر دلیل منظر بیرون کرده راجع شود یا بخانه خویش متصل شود
یا بسرع خویش تحویل کند یا رانده بجای خویش باز آید و از سعد و نحس حال او بر صفت کن بنگر بحال محبوس بیمار اگر
صاحب طالع یا قمر بصاحب دلو سهم المریض یا بصاحبش متصل شود دلیل کند بر بیماری خاصه که اتصال
از تربیع و مقابله و مقارنه باشد و اگر اتصال از سوده بود باشد دلیل کند بر بیماری پس از آنکه بیرون آید و اگر
دلیل اندر هبوط یا وبال یا نحوس بود اندر شش یا قمر بود دلیل کند بر بیماری محبوس اما حال مرگ محبوس اگر قمر یا صاحب
طالع متصل شود بصاحب هشتم از تربیع و مقابله و مقارنه دلیل بر مرگ اندر حبس و اگر اتصال از نظر سوده بود دلیل
کند بر مرگ بعد از بیرون آمدن از حبس و اگر دلیل بصاحب هشتم متصل بود یا بکوکبی منحوس و آن کوکب اندر چهارم
باشد محبوس بیرون نیاید مگر مرده و اگر دلیل محبوس بود یا بحرق یا اندر هبوط یا اندر هشتم بود از خانه خویش دلیل کند
بر مرگ محبوس **فصل در رسیدن از حال استور خویش طالع و دلیل حرکات و چهارم دلیل شکم بهت و هشتم زینت و اهبت**
و دهم ثبات او بنگر هر کی متصل باشد با صاحب سر بیع مسعود و مقبول باشد بسلامت و نیکوی باشد بدان و هر کی نحسی
باشد و صاحبش محبوس باشد عیب باشد و بباهر و ریش بدان اندام باشد و دیگر بنگر بصاحب طالع یا بقمر هر کدام قوی تر باشد
یا بطالع ناظر باشد و دلیل است بر فربهی استور را اگر دلیل بصاحب هشتم یا بسرع سهم الدواب متصل شود یا بقطب النور
یا بجمع النور و دلیل بر تمام شدن آن بیع و یافتن استور آنچه خواهد بخورد و اگر قمر یا صاحب متصل شود بکوکبی که اندر چهار
پایان باشد و مقبول بود دلیل کند بر یافتن استور بمراد رسیدن و اگر بیع اندر برج بهایم باشد و مشتری خاصه
که بر دو بکوکب شد و اندر وسط السما بود یا موضع قمر و دلیل را قابل تر باشد دلیل کند که مرادی از استور
بیابد خاصه که سعاده یا مشتری یا صاحب شش دلیل کند بر یافتن منفعت فاخر از استور و حیوان و آنچه اگر صاحب
ثانی عشر مقبول و صاحب طالع از آن مسعود بود و مقبول دلیل کند بر یافتن منفعت و فائده از استور و اگر بیع اندر
برج بهایم باشد و مشتری متصل مقبول و مسعود باشد سایر مرزوق باشد از جنس و جهان استوران بیع دلالت کند
که سهم الدواب بکر از سرع یا از درجات ثانی عشر و طالع در روز افزار و از طالع طرح کن هر کجا رسد سهم آنجا بود
معرفت لون استور بنگر بصاحب ثانی عشر یا بکوکبی که اندر ثانی عشر باشد استور بر لون آن کوکب باشد اگر دلیل

ان استور

ان استور سرع بسیار زند و اگر مشتری باشد زود رکه بیفتد زنده و اگر بیع باشد سرخ و بیشتر نیاید و اگر شمس باشد
بلون دو و تاریک لون بلون سیاه و اگر زهره باشد سفید باشد که اندک سرخی زند و اگر عطارد باشد ابلق باشد یا
یا مثل کبوتر و اگر قمر باشد بنگر بکوکب متصل او صفت کن و اگر قمر طالع باشد مرغ تنگ باشد و اگر دلیل از کوکب
متصرف باشد و آن کوکب زهره باشد و زهره اندر وسط السما بود بیشتر سفید بود و اگر زهره اندر هشتم بود نیز سفید
و اگر زهره اندر طالع بود سرش سفید بود و همچنین دلیل کند از همه کواکب بر این قیاس معرفت استور که از کدام جنس است
بنگر اگر طالع آن برج بهایم باشد و در برج بروج ناظر باشد این استور چهار پایه باشد یا شاخ و اگر قمر یا ناظر بود چهار شاخ بود
قمر و زهره اندر برج بهایم دلیل کند بر کامیش و اگر برج باشد از حیوان خورد بود و اگر شمس ناظر بود از سباع
باشد و اگر عطارد ناظر و اگر مشتری ناظر بود کاوان باشد و زحل و مریخ اندر برج کوسفندان باشد و بنگر
باز بخانه دوازدهم اگر صاحب شمس بود مشتری با خود شمس و مشتری بود و این برج از برج بهایم لون آب باشد
و اگر قمر بود یا زهره و زحل ناظر بود کاو باشد و اگر عطارد بود زحل ناظر باشد و اگر برج باشد آب باشد و اگر زهره باشد
کوسفند بود **فصل در معرفت حال استوران در تاختن آب به بنگر** بنگر خداوند ساعت اگر در طالع آن
آب باشد که مراد است از همه آبهای مشتری بود و اگر کوکب دیگر باشد اندر طالع بنگر که کدام آب است بر لون آن
کوکب یا بر لون صاحب ساعت سبقت مر آن آب یا بجای مشتری بود که خانه خویش باشد یا اندر خانه خویش
یا حد و مثلثه یا وجه خویش باشد آن آب که ساق او را مشوب باشد و اگر قمر این نباشد که بخشی چون
باشد و اگر در هبوط یا وبال یا نحوس بود بر خورد زشت باشد و اگر صاحب ساعت یا کوکب دیگر اندر وسط السما بود
سبقت مر آن آب را بود که لون آن سه کوکب بود یا بر صاحب ساعت اندر هشتم بود سبقت مر آب سیم را
بود و اگر صاحب ساعت اندر چهارم بود سبقت مر آن آخرین را بود و اگر صاحب ساعت اندر هبوط بود لون رایض
هم بود که از آن رو بیشتر از آب و اگر آن بخشی ناظر بود بود اندر آن از آن شنبد آنکه بدان برج منسوب است
که صاحب ساعت اندر وست و اگر نظر از تربیع و مقابله و مقارنه بود و از نحس هشتم بود مر دان
وقت و نیرین آن بود که خداوند برج منحوس باشد و اما دهشی لون آبهای از کوکب کاو از دلیل و اتصال
بکیکر مواضع آن والله اعلم بالصواب

تمت الکتاب بعون الملک الوهاب
عدم الکتاب یوم الاثنین ۹ ۱۶ ۱۱ هجری

فصل در طالع برج **احکام بودن کواکب در دوازده خانه که** فصل طالع و دلیل است بر آنکه با جهان محافظت کند و جاه و مرتبت
فزون گردد و بنیکی بدل باشد و از جایها بجای شغال کند و از چهارپایان زیان بیند و از فرزندان و نیکی یابد و عمر
دراز بود و در آخر عمر بکوشکی بر سایه بود **فصل در دوم** تجارت و زراعت کند اما گاه گاه دست تنگ گردد از جهت
قرض غریب برد و فیشند و از عدا ملال بیند و مال بجایگاه بیفایده خرج کند و هر چند بزرگ شود اطوار بهتر شود
فصل در سیم دوستان و برادران با او دشمنی نمایند بیکی لطف او را بود و از جایگاهی نفع کند و از خویشان بیند
و مال خود نفقه کند و بر قوی جهتر کند و دانش آموزد **فصل در چهارم** احوال بزرگان بنا دیده و شنیده خبر دهد و کارها
پسندیده کند و دوستان را نیکو یاد کند یا کوید و از جایگاه نسلها آمده برد و اگر فصل خداوند چهارم بود میان
او و پدر و برادران جدایی افتد **فصل در پنجم** فکر و غلبه کند و بنا ماند و بستانها عمارت کند و مال و جاه و خلق
فزون گردد و از جهت فرزندان دلتنگی برد اما عاقبت نیک شود **فصل در ششم** کارها پسندیده بود و خیرات
بزیان آید و بیع بسیار کند و از جهت بزرگان غم برد و از خاص و عم بهره برد اما از بندگان فائده بیند **فصل در هفتم** در پیش
نماند و فرزندان را فکر و اندیشه رسد و از طرف زنان نحسی بدشنود و کارها را پسندیده در زند و اگر زن کند نیک بود و الفاظ
گم کند و بدتر آن بود که فصل در این خانه غریب بود و اگر فصل در بیت خود بود زن باشد سر نزد بقول ابوریحان **فصل در**
هشتم منازعت بسیار کند اما از دشمنان ایمن بمانند و میان خویشان وحشت افتد و کارها بیع کند و شبها که سفر کند و در
غربت منفعت بیند و از تجارت و دوستان فائده بیند و از بیم و غم مرگ بود و خلق جهد کند و خراب
در است بیند و میان او و زنان خصومت افتد و سفر کند و اندوه برد و مالش بوضع پسندیده نفقه شود و دهم
و وسواس برو غالب باشد و مایه کشته گرفتن **فصل در دهم** احوال زنان مخالطت کند و صید و دوستدار و دهش را خصمی
رسد از آنکه باز بجای بجای نقل کند و از جای بجای بیفتد اما سلامت ماند و زراعت و عمارت و دست دارد و از آن
عمر منفعت و فائده یابد و اگر سعد یا ناظر بود در همه احوال نیز او کند **فصل در یازدهم** خرد بیند و لهو و طرب و دست دارد
و زیادی و اب و املاک و اسباب بدست آرد و توانگر شود اما جماعتی دشمنان بر صید برند و بر شبند و کمی و نقصان
بیشند و اگر فصل ناظر بود بزرگ و مشهور گردد **فصل در دوازدهم** خطر باید و از غلامان و فرمانبرداران زیان بیند و در رنج
کوشد بود و بهر کار که شروع کند تمام نگردد و کارها زیان پسندیده کند و در جهات بیشمار برد و با زنان مخالفت کند
اما در آخر عمر کارش نیکو شود **احکام بودن مشتری در طالع** بمراد گذراند و نیکو شخص و کرام بود و با بزرگان مخالفت کند و مال
و مرتبه اش فزون شود و با زنان مصاحبت با مردم غریب بیوند کند و کارها پسندیده کند و از خویشان و برادران

بزرگ گردد **مشتری در دوم** اسباب بند بدست آرد و از تجارت و بنده سود بیند و با وزرا و سادات و اشراف
مخالفت و مصاحبت کند و بجمع مال مشغول شود اما گرم و بخشنده بود و اگر مشتری منحوس بود بخلاف این باشد **مشتری در سیم**
در دین و اعتقاد پاک گوشند و سیم مزرع بود و کارها نیکو کند و بنیکنام گردد و برادران و خویشان بهتر شود
و با همه کس نیکوئی کند و سخی گوید و ایمن و صاحب دیانت باشد **مشتری در چهارم** از جایگاه نهان خبر رسد و کارت
و زراعت و تجارت و بر مناسب بود و از تجارت منفعت بیشتر یابد و کارها نیکو کند و در آخر عمر ایمن و فاکارش
بمراد رسد و معزز و محترم باشد **مشتری در پنجم** بیفزاید و از فرزندان خبر بیند و از نخله و هدیه فائده یابد اما گاه
از جانب فرزندان الم بدو رسد و اگر راغی رسد و خبر بیشتر و زاهدان گوید و تخت بدست آید **مشتری در ششم**
شوریده احوال بود و چند گونه سلاح را دوست دارد و از جانب زنان و فرزندان دلتنگی برد و مال او در زیان
آورد و از مال پدر روزی یابد و از خدمت کاران و شاگران منفعت یابد **مشتری در هفتم** بنده فخر کند و بیش
سار گردد اما فرزند کمتر بماند و دوستان زیاده کردند و دشمنان هلاک شوند و بنا ماند و اگر مشتری در این
خانه منحوس بود میان او و زنان خصومت و مخالفت افتد **مشتری در هشتم** از جایگاه مردگان و متروکات فائده بیند
و اندوه و غم برد و پیر او در رنج افتد و بنده و سخی بد گویند و در رنج گوش بود و جهت کم فتاد شود و مالش از مردان
و خصمان تلف شود **مشتری در نهم** سفر کند و فائده تمام یابد و در غریبی مقبول بود بماند و با جهان مخالطت کند
و تخت مقبول بود و در کارها دین کوشد و علم ظاهر بدست آرد و اگر در این خانه مشتری غریب بود خواهان منفعت
بیند **مشتری در دهم** با بزرگان و معارف مخالطت کند و جهت یابد اما نقصان و اوجع شود و زیانی و هلاک
و اسباب بدست آورد و از شرکت فائده بیند و معروف و مشهور گردد و بزرگ همت بود **مشتری در یازدهم**
از دوستان خرم شود و دوستان یک جهته و پیرا باشند و زن کند و مال بدست آورد و فرزند پیش آید و از همه
و تحف خرم گردد و با بزرگان مخالطت کند و چون بیمار شود بصحت یابد **مشتری در دوازدهم** از دشمن کشند و در
بند قصد او شند اما ظفر او را بود و خرمی زیاده از خلق بود و سفر و ترسی واقع شود بسیار خورد و در مخالطت
معارف و اشراف محنت و ضرر بود **احکام بودن مریخ در طالع** دل از آتش با افتن از هلاکی برسد و با برد و بسیار
منازعت کند و با دیانه شد و از خوشی گرد و تخت دل بود و نقص و تجمل بسیار کند و شد مزاج بود و با زنان
خصومت کند و قطع سخی بود **مریخ در دوم** رسیان بزرگان بخل کند و خصومت اندوزد و مال را بهیوده صرف
کند و اندوه کلی بود و بسته که در زیر او شد با غمی و اشغال جهتر قیام نماید و با مردم شریر مخالطت

مریخ در سیم نحوستی عجیب بود و در میان او برادران و خویشان تخم رنج و دشمنی و زنند و حسد بسیار کنند
و تردد بیفایده کند و تدبیر چیزی کند و سفر کند اما در راه خوف بود و فایده کم یابد مریخ در چهارم عقل
یا جرحتی رسد یا از جایگاهی بیفتد و رنج بسیار خیزد و اهل بوی رسد و خواسته بسیار زیان گردد و از زیردستان و لشکر
برود و از عمل و خیانت نقصان بیند و خصومت و رنج مریخ در پنجم رنج جهت فرزندان و سوزان و هدیه عمر رسد
و علتی از حرارت پیدا کند و فرزندانش بیمار و خرم جستند و با اهل خویش بد کند و رو را باید گزاند اما اگر
تجارت کند فایده بیند مریخ در ششم از جایگاهی بیفتد و علتی پیدا کند و کار بنده و خدمتکار نیک نباشد
و از و بگریزند و بستان بخویش و با طبع کوید و امراض حاده پیدا کند خون در مزاج بیشتر شود کرد و با شیران
نشست و برخواست کند مریخ در هفتم کار را پیشه برد و فکر و اندیشه بسیار کند و از آتش و آب ترسد و با صناعت
افتد و از درازی زیان و سفر کند بسلامت باز آید و با دوستان جنگ کند و از خویشان دشمنی مریخ در هشتم رنج و تب
بسیار بود و دشمنان بسیار کردند و منازعت کنند و نظر او را بود و از آتش و آهن زیان بود رسد و کارش آشفته
گردد و کار را زمان پسندیده قیام نماید و دروغ بسیار کوید و خوف و شرم شود مریخ در نهم نفقه و تجمل بیفایده بسیار
کند و تیز خشم و تند مزاج بود و از تجارت منفعت یابد و بر دخم فرو گردد و با درویشان ظلم کند و تهمتی
سخنان او را معتبر دارند و در اعتقادش خلل بود مریخ در دهم مرا بشکر بان مخالفت کند و عمل و اشغال کند
که پایان تعلق دارد و فرزندانش را مکروهی رسد و مایه بود بصحبت زنان و کارهای پسندیده کند و خصومت
بسیار کند و عجب و تکبر مریخ در یازدهم مال بسیار در دست آورد و از جانب زنان ضرر بیند و از تجارت سود کند و آسایش
بسیار بیان کند و با عمال سلطان مشغول شود و از خویشان بیزار بود و در کارها جهد و سعی بود مریخ در دوازدهم خصومت
بسیار کند و غلبه ظفر او را بود و از جهت بندگان غم بیند و در طلب تردد و شهرت بود و در بند ایذا و آفت و مردم
بود و سخت سخی بود و از نظر مردم با هیبت بود حکام بود بر قوم زنان طالع قدرش فزون گردد و عمل سلطان
کند و زنان فایده یابد و معروف و مشهور گردد و بنا و عمارت کند اما رو در دروغ بندد و تعب و سفر کند
اقبال در ۲ غمازی پرده در بود و جرحتی رسد در چشم یا در شکم یا از جایگاهی بیفتد و از زنان او را مکروهی رسد و مال
بود بی صرف کند و شهرت دوست دارد اقبال در ۳ قول او بی رفق بود و سخن زشت شنود و از جهت غم برد و با زنان
منازعت کند و کارهای نیک بیند و بدست وی آید و برادران و زنان و خویشان بزرگ اقبال در ۴ بنا و عمارت
عمارت علا پیدا کند و با بزرگان مخالفت و از زن و فرزند خرم گردد و بعضی خویشان را مکروهی رسد و کار و خواهش

پسندیده

پسندیده بود و با پدر و از زنان بزرگ کند و بلند همت بود اقبال در ۵ حیوان او را گرامی دارند و قدرش بیفزاید
و خانه عمارت را عمارت کند و فرزندانش را مکروهی رسد و تا اقبال بسیار در این خانه بود کارش نیکو تر بود و از خلایق
هدیه و تحفه یابد خشم بسیار کند و دیر بود و عقلش بکاهد و علتی در سر و دماغ پدید آورد و مال
بزیان آورد و از بزرگان کراهت بیند و سودا مزاج بود اقبال در ۶ مال بدست آورد و قدرش بیفزاید و زنان را
دوست دارد و از آفتاب در این خانه منحوس بود خصومت بود و علت بسیار پیدا کند و چیزها از دست بدزدند
آفتاب در ۸ از جایگاه یا از چهارپایه بیفتد و درد دل پیدا کند و چیزها از دست بدزدند و سفر کند و در راه نفقه
بیند و آفتی بر سر رسد و بیمار کند و خوف داشته شود و از چهارپایه بیفتد و رنج برد آفتاب در ۹ حیوان او را گرامی دارند
و در سفر و غربت فایده یابد و بنیاد عمارت کند و نقص از خویشان او را مکروهی رسد اما بر رنج ظفر یابد
و در دست اعتقاد بود و در کارها بجد باشد آفتاب در ۱۰ قدر و منزلتش بیفزاید و با بزرگان دوستی کند و نیکوها
یابد و کارهای پسندیده کند و معروف و مشهور گردد و مایه بود بحکومت و بزرگی و اگر خوشی حال بود بر قومی حیوان کند
آفتاب در یازدهم از زن و فرزند و برادران و خواهران خرم گردد و بضبط مال و اسباب مشغول بود و از
دوستان ضرر بیند و بهر چه امید بندد عاقبت امیدش بر آید و بزرگان با وی دوستی کنند و شفقت نمایند
آفتاب در دوازدهم خواهش با جرحتی بر سر رسد و از مادر و پدر منفعت بیند و خدمتکار کند از دشمنان
فایده بیند و از زنی خوف بود و در خصومت مغلوب گردد احکام بودن زهره در برج حمل او را دوست
شود و چاهها نیکو خرد و فروشد و اسبان فحله و با باک بود و از تجارت منفعت و فایده یابد و با هر که
منازعت کند ظفر یابد با بصلح انجامد زهره در ثور عاشق زنان و نقصان اهل و سنی و تجارت کند و تجارت
دوست دارد و سخنان دروغ کوید و زنان را بفریبد و با مردم خشم بود و کارها کند که با فتنه و آسیب تعلق
داشته باشد زهره در ۳ قدرش فزون شود و خرم بود و کتاب و آلات آن و علم نجوم دارد و دوستان بسیارش
بود و با ایشان نیکوئی کند و ضیاع و عقار بسیار بدست آورد و از خواهران شفقت بیند زهره در ۴ باغ
و بوستان خرد و با هر کس مخالفت کند و از خویشان غم بیند و انتقال کند و از زن و فرزند ملال یابد و فرمان بردار
پدر و مادر بود و عاقبت کارش پسندیده بود و نیکو اخلاق بود زهره در ۵ از تجارت سود کند و از جانب زنان
تحفه و هدیه یابد و بفرزندان خرم شود و با غریبان مخالفت کند و اگر زهره در این خانه منحوس بود از جهت
خواسته و زنان غم و اندیشه برد زهره در ۶ با دوستان و خویشان منازعت کند و از جهت زنان غم برد

و نکاح رغبت بود و علتی در سر پیدا کند و با کنیزان و زیردستان مخالطه در آید زهره در ۷ کار زنان و فرزندانش
مختلط بود و زنش بیمار گردد و حیله و مکر و رنج و سوگند بر او غالب بود و بر در عمر کند و زنان ملال یابد
و مایه بود بزنان و نکاح بسیار کردن زهره در ۸ جراحت بسیار کشد و اندوه کهن بود و جماعت بسیار کشند
و با دوستان و خویشان زهد و زرد و بدول بود و شراب بسیار خورد و نه چنان باشد که نماید و از میراث و خوشی
بهره یابد و تألف کند و رحم دل و سلیم باشد و از زنان خرم شود زهره در ۹ از جهت علم رنج و تعب بسیار برد
و خرابات کوناکون بیند و سفر کند و از جایگاه بیفتد و مالش ضایع گردد و تفکر و تحیر بسیار کند و از سفر
آمده و سند فایده یابد و خوش خلق بود و سبک روح و در دست اعتقاد بود و خوبان که بیند اخلاص است
بود زهره در ۱۰ قدر و رفعتش بیفزاید و شهوت دوست دارد و کارهای پسندیده کند و فرزندان خرم شوند و
و بزرگان و پیران دوست دارند و با اهل خانه و دوستان نکوئی کند و از جانب والده خرمی و منفعت
بیند زهره در ۱۱ قدر و حشمت و مال فزون گردد و خلاص بسیارش بود و دوستان بکجهت بسیار داشته
باشد و بهر چه امید بندد بسهولت و آسانی بدستش و با هر که منازعت کند ظفر او را بود زهره در ۱۲
از جهت مال و زن و فرزند و برده غمی بر سر رسد و کارها پیشانی کند اگر سفر کند بد باشد و علت نرس
پیدا کند و از خود در چشم هم بود و با زنان خصومت کند و از عورتان نقصان یابد و مردم با وی بسبب
زنان دشمنی کنند احکام بودن عطارد در برج حمل و دبیران و شعرا و بیخبران مخالطه کند و علوم دقیق بر وی گشاده
گردد و از تجارت سود کند و علتی در سر پیدا کند و نام و خبر بسیار یابد و سود و تفرج و تحیر دوست دارد و کار
و کارها با یک کند عطارد در ۲ دروغ بسیار کوید و فاحشها بنزد او رسند و از پیشه کاران و ضعف معاش
گذران باشد و از جهت فرزندان غم برد و بزرگان او را گرامی دارند و از خرید و فروش و تجارت فایده
بیند اگر عطارد خوش حال بود عطارد در ۳ از علم نجوم و احکام فایده بیند و از انبازان سود کند و با بزرگان
مصاحبت کند و تختهای نوبت کوبد و از جایگاه بیفتد و بهمگی را نپسندند و امیدی که داشته باشد بر آید و با اقربا
بکار و شوهر کذرانند عطارد در ۴ خصومت و رزد میان او و پدر و برادران بفساد انجامد اما ظفر او را بود
و مرض پنهانی پیدا کند و علمها و صنعتهای مختلف آموزد و از بنا و عمارت فایده یابد و بعمل آورد و کار
اشتغال نماید عطارد در ۵ هدیه و تجارت فایده یابد و تجمل فایده سه فرزند گردد و از زنان منفعت بیند و مناظره
کند و از زنان قدرش بیفزاید و با زنان مخالطه کند و بر دشمنان ظفر یابد و با مادر و پدر نیکوئی کند و با شعرا
و ندما مخالطه و مصاحبت کند عطارد در ۶ جنبش را علتی رسد و از کوشش و کلو هم بود و چیزی از دست بدزدند

و سوگند

و سوگند بدروغ بسیار خورد و عجب خود پسندد بود و از خرید و فروخت دواب فایده بیند و از خدمت
کاران ملال و منفعت یابد عطارد در ۷ قدر و عقلش فزون گردد و صاحب تدبیر و رای بود و با زنان منازعت
کند و نکاح و خلطه با کنیزان و غلامان کند و خشمگین بود و از زنان و از رفعت بود و از شرکت و انبازی فایده
بیند عطارد در ۸ محنت و زحمت بسیار برد و مرض در سر پیدا کند و در کارها عزیز بود و در کارها دین و صلاح
سوگند و سخن مردم باز گوید و فکر و اندیشه و مهر بر زنان غالب بود و از چهارپایان فایده بیند عطارد در ۹ کتابیان
اصحابش اهل تفکر بود و بیشتر اوقات دست تنگ بود اما بحمد که خرج یابد و از فرزندان نفع برد و با
و با بزرگان مخالطه کند و چیزی نو بدیه آرد عطارد در دهم خرد و عقلش بیفزاید و از دوستان منفعت
و فرمی بیند و علم و شعر را آموزد و بر دخم مظفر بود و بمنفعت بسیار کند و کارهای غریب کند و خوش سخن
و لطیف طبع بود و شعر و نجوم و طب دوست دارد عطارد در یازدهم بزرگان او را گرامی دارند و سعادتمند
بود و مالش بیفزاید و از خرید و فروخت همیشه حاصل شود و با حکیمان و دبیران مصاحبت کند و از
تجارت سود و منفعت برد و خوش سخن و فصیح باشد عطارد در ۱۲ از زنان او صادر شود و با دروغ
گویان و مفسدان مخالطه کند و از تجارت و خرید و فروخت زیان بیند اما از حساب که در آن فایده یابد
و با دشمنان بمکر و حیله و از اهل دیوان بر نقصان رسد احکام بودن قمر در طالع از ضیاع و عقار و تجارت
فایده بیند و مناظره و مباحثه بسیار کند و با بزرگان مخالطه کند و حرکت و آمد و شد بسیار کند و از زنان
منفعت بیند و بیشتر اوقات خرم باشد و کار او بر یک نهج باشد قمر در دوم از جهت مال و خرمی کاران و
دوستکردان غم بیند و هر چه ضایع کند زود باز یابد و در کارها منازعه کند و کراهت بیند و از خویشان
غم بیند و از کارهای که برای تعلق داشته باشد فایده و منفعت یابد قمر در سیم خرما کوید و در سوگ کند
و با مردم استهزا کند و از کشت و زرع فایده یابد و سفر بسیار کند و زنان منفعت بیند و هر کار که شروع
کند از دست آورد و تجارت آنش نیک بود اما صحبت خواهران سیم کمی بیند قمر در چهارم بیشتر اوقات اندوه کمی
و نکلیف بود و در مخالفت بزرگان فایده و منفعت یابد و میان او و پدرش مخالفت افتد و با قوم دشمنی کنند
و کارها و احوالش هر چند روز بنوعی گذرد و نقل و تجمل بسیار کند قمر در پنجم از جانب فرزندان خرم شود و
و هدیه و تحفه یابد و خواهران مخالف بیند و از تجارت و خرید و فروخت فایده بیند و ضایع شده
و تلف شده باز دست آید و با زنان و اطفال مصاحبت کند و فرح و دوست دارد قمر در ششم
بخوشی عجب بود و از پدر کردن یا باک شود و در پایش علتی پیدا شود و در سفر سود یابد و از

وازبزرگان وزیردستان خرمی بیند وازخرید وفروخت چهارپایان فائده ونفع یابد قرد هشتم میان او
وپدر ومادر مخالفت باشد وبخیرها خرم شود وخواهاری بیند وازتجارت سود بیند واز سفر فائده بیند
وباهرکه خصومت کند غلبه یابد ودر شریح خرم شود قرد هشتم خواری ومذلت وغم بیند وبمردم محتاج
بود وخبرها خوش نبود وازخصومت کردن پشیمان شود وپریشان وکارها قدر طلب کند وتحمل که از امیرها
چیزی بدو رسد قرد نهم خبر آورد ودر سوا کند وبازرگان مخالطه کند وازرنجی وخبر رسانیدن فائده بیند
وضایع شده بازیابد وباغریبان نشست وبرخواست کند وبیشتر اوقات در امد وشد باشد قرد دهم در دهم
قدر ومنزلتش بیفزاید واهل ودانا بود وتجارت کند وازان فائده یابد وازرزن وفرزندان خرمی بیند و
وبابازرگان مخالطه کند وازاطراف وشریح خرم شود واز امد وشد بجانب بزرگان سود کند قرد یازدهم
از سفر وتجارت فائده یابد ودوستان لسیار داشته باشد وبا اکثر مردمان مخالطت کند وامید از
دوستان برآید وضایع باز بدست آورد واز غریبان منفعت بیند واز غربت بعضی اوقات متوطن
شود قرد دوازدهم غم بسیار برد واز دشمنان ملال وتعب برد وبا اهل خود خصومت کند وبیشتر اوقات
تنگدل بود وعادتش را مکروه رسد واز چهارپایان ملال ونقصان بیند واز مرگ زنان مضرت یابد احکام
بطالع رئیس در طالع احترام مخالطت کند واز نکاح خرمی بیند وسفر دور کند وباعمال واشغال پسندیده
اشتغال یابد وجامه بوزبهد وپرهیزکار وگوشه گرفتن ومردم مرید ومعتقد وی شوند رئیس در ۲ از زهد کارها
صلاح کننده بود ونفقه بسیار کند وبا دوستان منازعت کند ومال از کسب حلال بدست آورد وباصلحا
وفقها نشست وبرخواست کند واز مال حرام محترز بود رئیس در ۳ برادران وخویشان واهل خانه حضور کند
وایشان را طعام ونعمت دهد وکارها بصواب کند ورسالها اول سالش بکیو اقا در اخر احوالش بهتر بود
رئیس در ۴ قدر وجاه وشش بیفزاید وظن وتخمینش واقع شود واز ضیاع وعقار فائده یابد وبرشخص
ظفر یابد وباجماعتی دوستی کند ومکری در حالش زیان رسد وعاقبت کار واحوالش بخیر وصلاح انجامد رئیس
در ۵ دوستان بسیار داشته باشد وبرنگ یابد واز هدیه ورسولان خرمی بیند وخصومت با وی کنند اما بصلح
انجامد وفرزندش را مکروهی رسد واز تحف وهدیه منفعت وفائده یابد رئیس در ۶ از ملال بحلال گردد وکار
وکارش بیک نهج باشد ونقل وتحویل کند واز جایی بجایی شود واز خانه کردن وخدمتکاران ملال یابد اما از
بیماری خود صحت یابد وواقعه بگذرد رئیس در ۷ از بعضی زنان خرمی بیند واز جانب بیفزاید وکینی شود
واز بزرگان فائده یابد وقادرش را مکروهی رسد وزیان در مالش واقع شود وباخصمان بعدا

بگذرانند

بگذرانند وحاجتی روا شود برند رئیس در ۸ سوگند وتعب بسیار بیند واز هر نوع محنت بدو رسد واز
دشمنان گزاهیت بیند وباعمال واشغال پسندیده مشتغل یابد واز بابا کار وعمال پسندیده محترز بود
رئیس در نهم از سفر وخبر فائده بیند وخدمت کارش افزون گردد وتحسین مقبول بود ودر کارها
مشورت طلب بود وپاک اعتقاد وصالح بود وخواهاری بدست بیند رئیس در ۱۰ مال وکرامت ونام نیکو حاصل کند
وملک واسباب جمع کند وبعلم مشغول شود که بر جمیع مکرمت کند وبر دشمنان مظفر ومنصور گردد وبا ارز
وبا بزرگان مصاحبت کند ومعروف ومشهور گردد رئیس در ۱۱ بماند وملک وزیادی بدست آورد وبا بزرگان
مخالطت کند وکارش بنیکو بود وباهرکه منازعت کند مظفر بود وبا مردم صالح ومشفق دوستی ونشست وبرخواست
کند وامیدش حاصل شود وزیادی شهرت ونظر بدست رئیس در ۱۲ خصومت وزرد وباد دشمنان معارضه
کند وجادله کند واز چهارپایان فائده بیند وبعضی دشمنان وخصمان با وی دوست گردند ودر اعتقاد
او خلط پدید اید واندیشها باطل در خاطرش پیدا شود احکام بطالع زنان در طالع اورد وغم بسیار برد
وقوی بر وی حسد برند واز ان سبب نقصان یابد وباعزتی شود ومنفعت طبع بود وجشنی رخصت رشد و
وتدبیرهای پسندیده کند زنب در ۲ عاشق نقصان شود وتحسین از بدست اورد وباعمال واشغال
ناپسندیده قیام نماید واز عامه مکروهی رسد وبیشتر تنگ دست بود وشیخی خیر بدست آورد وبا دونان
مخالطت کند زنب در ۳ از برادران وخواهران وخویشان غم بیند واز ایشان در هر حال فرو تر بود وبا
وبا مردم منفعت نشست وبرخواست کند واز نقد وتحمید حلال یابد ودر کارها پشیمان برد وبر گذشته تاسف خورد
ومتحیر ومتفکر بود زنب در ۴ جاریان صعب کند ودر مقام اندوه کلی وملول بود واز ضیاع وعقار نقصان
وتفرقه کند وبا بد نفاق واز دواندیشها باطل کند وبدرسوی مردم بود وبیشتر اوقات کار وشغلش بسته
وپریشان گذرد زنب در ۵ از جانب فرزندان ودوستان مضرت بیند وخبرهای دروغ گوید وبشفاعت
کند واز ان مصیبت در قید وتفرقه افتد واغلب اوقات مغبون ومقبوض باشد اما از بندگان وشاگردان
خرمی بیند زنب در ۶ محنت در حالگاه بنهان پیدا کند واعراض سودا وبسیار کند واز جهت بندگان غم
برد ودر وقوع کفی دوست دارد واز چهارپایان وخدمتکاران رنج ونفرقه یابد وبیماری وخرمی گردد
زنب در ۷ با زنان خیر بدا صحبت کند وصحبت دارد واز ان جهت غم ونفرقه بیند وپشیمانی خورد
واز شرکت نقصان وملال یابد وخصومت کردن اوران زد واز امر که خدمت نفرقه یابد زنب در ۸

کتابخانه مجلس شورای ملی

آفتی رسد که نزدیک مرگ بود وبخیر نصیبی وکار او معروف ومشهور گردد ومقصد بود وبخیر یابد غیران بود وبدخوی
وسخن چینی بود واز قید وبند ملال ونفرقه بیند ومخوف ومتهم باشد زنب در ۹ سفر کند وملال یابد ودر راه
از دزدان نقصان وزحمت یابد وخواهاری پریشان پسندیده ودر طاعت وعبادت بکاهد بود ومظاهر ومقتس
خاص داشته باشد وبا پاک بود وبعضی در کارها پشیمان برد ومتفکر بود زنب در ۱۰ عاشق نقص شود وبدنام گردد
وباعمال ناپسندیده قیام نماید واز بزرگان مخوف ومتهم بود وملال یابد واز عدو بزرگان در قید افتد
وریح بیند واعمال واشغال دریا دونان وبد اصلان بود وحسد برند ومنفعت طبع بود زنب در ۱۱ با مردم
خصومت ورزد ودر سر با مردم بغلبه ودونان کند واز صحبت بزرگان واشراف محترز باشد وسخن چینی
وغماز بود وکسی را بر او اعتماد نباشد وبدبه امید بندد واز پشیمانی رنجور ودر هر کار تردد کند زنب در ۱۲

از دشمنان مکروهی رسد وغم واندیشه برد
ومقبوض خاطر بود واز چهارپایان نقصان
یابد واندیشه وفکر بسیار بخاطر آورد
تم الکتاب
بعون الله الملک
الوهاب

۲۸۰۴

پرستش کن خداوند طالع را مسعود کن و خداوند ماه مشتری را مسخر کن و ماه کدخداوند برج خویش متصل کن ماه دلیل کرامت
و مشتری و آفتاب دلیل بیشتر طالع و صاحبش هر آب آشامند را باشد و آنچه صاحبش هر بازار را هر کدام از این
دلیل بد حال بود و بد جایگاه و منحوس و غیر مقبول با آنکس که بدان دلیل منسوب است باشد و هر کدام از دلیل
که مقبول و نیکو حال و مسعود بود صاحبان دلیل بر دو صاحبان سطرنج بدانکه سطرنج از علوم است و هر که سطرنج خواهد با حشمی از صاحب مسعود کن و بطالع گزیده کن و با صاحب طالع و آفتاب را با مشتری را
نزدیک کن و ماه را مسعود کن صاحب حشم دلیل و زیرست و صاحب طالع دلیل تبلا کننده و ماه امیرست
و دلیل حضرت و آفتاب دلیل حضرت هر کدام از این دلیلان که مسعود و مقبول باشد و نیکو جایگاه باشد
بر دو هر کدام دلیل که منحوس بود جایگاه و نامقبول باشد و آنکه بهره از نیما عطا دهد مسعود و نیکو
حال کن که در دلیل با زیادت قصد چهار دهم در احکام تقسیم کتب و جزء هر اندر احکام زنی حمل اندر
بیت الولد باشد دلیل کنند بر غم و اندوه از شمر فرزند و رنج برده از بهر او اول نعم بزرگ شود و کار بدارو
شود و هر کاری که بکنند در بیند و بسود باطل شود و از لهو و طرب و لباس فرزند با خویشتن آید و اگر
مقبول بود از بیران و دهقانان و کشاورزان شاد و نیکو باشند احکام مشتری اندر حشم دلیل کنند بر نیکو
حال شاد از فرزندان و یا فرزندان ایشان خوبرو و نیک بخت و پرهیزکار و خداوند عالم و ادب و بهره
خویش و بمراد دل برسد و از بعض ضیاع و غلها و تجارت منفعت یابد و با حشمت و بزرگوار باشد و اگر کسی با او
صحبت کند از نیک مردان خداوند جاه و حرمت و سلامت حال فرزندان و امداد عطا ظاهر آید کنند
و مسعود فرزند بزرگ باشد و اگر شماره و قبول نداشته و نیکو نقشی بیابد احکام مریخ اندر حشم دلیل کنند بر آنکه
اگر فرزند بد بنفرمانی کردن کشی و مخالف پدر خویش کند و بیمار گردد و با کسی از آن کشتی از آن کشتند و جدا و
ناخوشی بیند از کسی که بکار ایشان نیکو کرده باشند و حال پدرش میانه بود و آزار کردن حرام بر پدر و
فرزند اندر زیر شدن و گرسنگی اندر شجاعت و نعمت و ریاست و منفعت از هر صلاح و اگر غیر مقبول باشد
هم و زیان و بلا باشد احکام شمس اندر حشم دلیل کنند بر آنکه سلطان و پیر اسپوزرد و حاجتهای از ملوک و خداوندان
برآمده و فرزندش کردن کشی آید و بد خو و اگر بهوا و دل مشغول شود از کسی او را بحشم حقارت نکرد و اگر در او ضیاع
کند و کار فرزندش نیکو شود و اگر شماره نبود غم بیش آید از سلطان و بیماری از فرزندان و احکام زهره
اندر حشم باشد دلیل کنند بر آنکه شاد بیند از فرزندان و اگر بهوا و دل مشغول شود و برسد و زنان بدو حاکم

کرده

کرده و بعضی دوستی و زیادتی شود اندر که خداوند حسن و الطافند لباس از بیشتر حریص شود و شادی و نیکو پیش آید
و اگر فرزند غایب بود یابد و با فرزندان عادت روزی بیش و از زهره و از عطا او بدو رسد و اگر مقبول غیر
باشد از آنچه تقسیم فرو تر باشد احکام عطارد اندر حشم دلیل کنند بر آنکه فرزندان شاد بیند و آنکه بشنود هر یا دانش
و ادب و علم باشد و از دوستان مساعدت بیند و بکار و پیش نیکو کند با حسب و از خداوندان ضیاع شاد در
بیند و هر چه فرو شد سود کند از جایی نامه یا خبر شنود و از خداوندان کتاب و ادب منفعتها یابد و اگر
مقبول شود و از نیکو نقشی کنند احکام قمر اندر حشم دلیل کنند بر آنکه آنکس را از فرزندی رسید باشد و حال
فرزندش نیکو شود و اگر فرزندش غایب بود بیاید و یا خبر شنود و بهره او اول برسد و از جهت اجابت یابد
و از ماه و جهت باشد و اگر حصیر فرو شد شبه دارم دیر یابد و انبار میجی شد و اگر شماره است نبود
میان ترسا احکام رأس اندر حشم دلیل کنند بر زیادت نیکو شما و برآمدن حاجتها و عزیز کردن و قدرش
بیفزاید در میان مردمان و دوستان و دولت یابد و خصومت اندیشش آخر گردد و میراث یابد احکام
ذنب اندر حشم دلیل کنند بر آنکه مضارت و اندوه و غم رسد بفرزندان و جدا برده و شد میان
دوستان و شکی از قبیل بندگان شاد بیند و کسر میان او و میان دوستانش بگشوده کنند و زر بر او در غم
کوشند و آن بر او زیاده و با مردمان دون همت بود و قصد امر از صحبت و اخراق و منفعت صاحب ۱ جهت
حشم چون راجع شود خداوند یابد کردن از بضاعت و رسالت و از عطا و حاجت و از لهو و طرب و از مریخ و کسر
و پیر یابد کردن از حبس شاد از لهو و طرب با دوستان و فرزندان که وحشت و عصیان و تباهی فتنه و بیماری
اخراق خداوند چون خداوند حشم محترق شود دلیل کنند که خداوند یابد کردن از کسبها شراب و همها تنها
رفتن و از جمع و انجمن مردمان و طبیب حاجت و از خرید و فروخت و از رسالت و منادمت و از فرزندان و
و دوستان و از صحبت سلطانان و جهتران اندیشه و مشغول باشد و طمع و امید بهره نیت شود و شادی بکس و اخراق اندوه
از جمله سلطان شد و آنجا تنها و آنجا حذر باید کردن و بیماری باید کردن و بیماری نباید بردن و بهره و مال
و رنج بدو کان غم و اندوه رسد و داد بستد و معامله و بازرگانی نباید کردن که تباه شد الرمح اسد و حشم
مریخ المطالع و ما فیه مریخ اسد و حشم در دلالت بیماری و سبب چون برسد از بیماری طالع و اصحاب طالع
و قمر دلیل است بر بیماری حشم و وحشی و اثاث غیر و صاحب خانه و قاضی بر صاحب طالع این همه دلیل عاقبت
بیماری مریخ نهم و وحشی و سهم السطاله دلیل است بر طبیب و علم و بر کنه از التفات بیماری از بیماری و در روی و صدقه
و دست مریخ بجنگ از جریح است و از صاحب جریح و سهم السعاده و علاج کننده و از سلطان بیماری و صاحب حشم خرد و از آن